گفتار معصومین



۱-۲



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
السلام علیک یا صاحب الزمان
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

گفتار معصومین علیهم‌السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -
عنوان و نام پدیدآور : گفتار معصومین علیهم‌السلام: درس اخلاق آیةالله‌العظمی مکارم‌شیرازی (دام‌ظله)/ تدوین محمد عبدالله‌زاده.
مشخصات نشر : قم: انتشارات امام علی‌بن‌ابی‌طالب(ع)، ۱۳۸۷.
مشخصات ظاهری : ۲۰۷ ص.
شابک : ۱۷۰۰۰ ریال (چاپ اول) ؛ ۱۸۰۰۰ ریال978-964-533-040-6 :
یادداشت : پشت جلد به انگلیسی: Mohammad Abdollah zadeh. The word of jnfallibles: Islamic ethical lessons.
یادداشت : چاپ اول: ۱۳۸۷.
یادداشت : چاپ دوم.
یادداشت : کتابنامه: ص. (۲۰۵) - ۲۰۷؛ همچنین به صورت زیرنویس.
عنوان دیگر : درس اخلاق آیةالله‌العظمی مکارم‌شیرازی (دام‌ظله).
موضوع : احادیث اخلاقی
موضوع : اخلاق اسلامی
موضوع : چهارده معصوم -- احادیث
شناسه افزوده : عبدالله‌زاده، محمد، ۱۳۴۷-، گردآورنده
رده بندی کنگره : BP۲۴۸ /م۷گ۷ ۱۳۸۷
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۶۳
شماره کتابشناسی ملی : ۱۵۱۵۲۵۶
ص: 1

جلد 1

اشاره

مقدّمه:

بسم اللهّ الرحمّن الرّحيم

مسائل اخلاقى در هر زمان از اهميّت فوق العاده‌اى برخوردار است، و در زمان ما اهميّت ويژه‌اى پيدا كرده دارد، چرا كه عوامل فساد و انحراف در اين عصر بيشتر از هر زمان نمايان شده است.

با پيشرفت علوم و صنايع، ابزار فساد در دسترس همگان قرار گرفته، و شيوه‌هاى دسترسى به مسايل غيراخلاقى گسترش پيدا كرده است. لذا بحث درباره مسايل اخلاقى ضرورى‌تر به نظر مى‌رسد، و بر عالمان آگاه و دلسوز است كه براى گسترش اخلاق دست به دست هم دهند و جامعه را با اخلاق زنده بدارند زيرا زندگى بدون اخلاق، پوچ و بى‌معناست.

اقوام روزگار به اخلاق زنده‌اندقومى كه گشت فاقد اخلاق مردنى است

خوشبختانه در سالهاى اخير مباحث اخلاقى در حوزه زياد شده است و اساتيد حوزه مقدارى از وقت خود را به اين مهم اختصاص داده‌اند. از جمله اين اساتيد حضرت آية اللَّه العظمى مكارم شيرازى- مدّظلّه العالى- مى‌باشد كه روزهاى چهارشنبه قبل از شروع درس خارج فقه، حديث كوتاهى را با بيان ساده و جذّاب شرح مى‌دهند و بنده چون توفيق حضور در اين جلسات را داشتم برخود لازم ديدم اين احاديث را جمع آورى كنم تا همه از كلمات نورانى ائمّه عليهم السلام بهره‌مند شوند و إن‌شاءاللَّه از مصاديق اين حديث شريف پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله قرار گيريم كه مى‌فرمايد: «

مَنْ حَفِظَ عَلى أُمَّتى أَرْبَعينَ حَديثاً يَنْتَفِعُونَ بِها بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ القيامةِ فَقيهاً

عالِماً

؛ هركه براى نفع امّت من چهل حديث را در حافظه خود داشته باشد، خداوند او را روز قيامت فقيهى دانشمند برانگيزد». (1)

نكته قابل ذكر اين است كه دسته بندى اوّليه احاديث از معظّم‌له مى‌باشد و شرح و بسط اضافى از بنده است و سعى شده است كه توضيحات بيشتر از تأليفات حضرت استاد مانند تفسير نمونه و اخلاق در قرآن باشد.

در پايان از بذل عنايت حضرت استاد صميمانه تشكّر و قدردانى نموده و توفيقات حضرتش را در تمام مراحل زندگى از خداوند متعال خواستارم.

سيّد محمّد عبداللّه زاده

20/ 6/ 1384

1- خصال، ج 2، باب الاربعين، حديثهاى 15، 16، 17، 18 و 19.

1: تقوا [1]

اشاره

قال رسولُ اللَّهِ صلى الله علیه و آله: «خَصْلَةٌ مَنْ لَزِمَها أطاعَتْهُ الدُّنْیا وَالآخِرَةُ، وَرَبِحَ الْفَوْزَ فی الْجَنَّةِ قیلَ: وَما هِیَ یا رَسُولَ اللَّهِ؟ قالَ: التَّقْوی مَنْ أرادَ أنْ یَکونَ اعزَّ النّاسِ فَلْیَتَّقِ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ، ثُمَّ تَلا: «مَنْ یَتَّقِ اللَّهَ ...»».(1)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «صفتی هست که اگر در کسی باشد، دنیا و آخرت مطیع او می‌شوند و از بهشت بهره‌مند می‌شود.

عرض کردند این خصلت چیست؟

فرمود: تقوا؛ کسی که بخواهد نزد مردم عزّت داشته باشد تقوای الهی پیشه کند،» سپس این آیه را تلاوت فرمود:

« «وَمَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَلْ لَّهُ مَخْرَجاً* وَیَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لَایَحْتَسِبُ»؛ هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌کند، و او را از جایی که گمان ندارد، روزی می‌دهد».(2)

تقوا در قرآن به شکل‌های مختلفی بیان شده است:

الف) زاد و توشه

قرآن می‌فرماید: « «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى ؛ و زاد و توشه توشه تهیّه کنید

1- بحارالانوار، ج 77، ص 169، ح 7.

2- طلاق، آیه 2 و 3.

که بهترین زاد و توشه پرهیزکاری است». (1)
زاد و توشه چیزی است که انسان را از مرگ و هلاکت نجات می‌دهد. سفرهای سابق غیر از سفرهای امروزی بود؛ امروز بدون زاد و توشه می‌شود سفر کرد چون در راه وسایل مورد نیاز هست؛ امّا درگذشته چنین نبود.
حضرت امام علی علیه السلام می‌فرماید: «
اهْلُ الدُّنیا کَرَکْبٍ یُسارُ بِهِمْ وَهُم نِیامٌ
؛ اهل دنیا همچون سوارانی هستند که آنها را می‌برند در حالی که در خوابند». (2)
اگرچه خیال می‌کنند که ایستاده‌اند ولی مسافر دنیا به آخرت هستند، بنابراین زاد و توشه لازم است و بهترین زاد و توشه آنها تقواست.

ب) لباس

قرآن می‌فرماید: «وَلِبَاسُ التَّقْوَی ذَلِکَ خَیْرٌ».(3)

این تشبیه بسیار رسا و گویاست، زیرا همان‌طور که لباس بدن انسان را از سرما و گرما حفظ می‌کند، و محافظی است در برابر بسیاری از خطرها، و عیوب جسمانی را پوشانده و زینتی برای انسان است، روح تقوا و پرهیزکاری نیز علاوه بر پوشاندن بشر از زشتی گناهان و حفظ از بسیاری انحرافات فردی و اجتماعی، زینت بسیار بزرگی برای او محسوب می‌شود، و بر شخصیّت او می‌افزاید.

منظور از لباس تقوا چیست؟ بعضی آن را به معنای «عمل صالح» و بعضی «حیا» و بعضی به معنای «لباس عبادت» گرفته‌اند، تمام این معانی را می‌توان از آیه استفاده کرد.(4)

در ادامه حدیث مورد بحث می‌فرماید: اگر می‌خواهید عزیزترین مردم باشید، سراغ تقوا بروید. در اینجا فقط عزّت آخرت مراد نیست بلکه عزّت دنیا هم هست،

1- بقره، آیه 197.

2- نهج‌البلاغه، کلمات قصار، 64.

3- اعراف، آیه 26.

4- تفسیر نمونه، ج 6، ص 132.

چرا که انسان خائن، دروغگو و ظالم، منفور است، ولی انسان با تقوا عزیز است، حتّی آدم بی تقوا هم از انسان باتقوا خوشش می‌آید.

ج) کلید بهشت

قرآن می‌فرماید: ما بهشت را مخصوص باتقوایان قرار دادیم: «تِلْکَ الْجَنَّةُ الَّتِی نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ کَانَ تَقِیّاً».(1)

خداوند در آیات قبل نعمتهای مادّی و معنوی بهشت را برشمرده و می‌فرماید:

کلید درِ بهشت با تمام آن نعمتها که گذشت چیزی جز تقوا نیست.

در این آیه به کلمه «ارث» بر می‌خوریم که معمولا به اموالی گفته می‌شود که بعد از مرگ از کسی به دیگری انتقال می‌یابد، در حالی که بهشت مال کسی نبوده وظاهراً انتقالی در کار نیست.

به دو شیوه می‌توان این مسأله را توضیح و تفسیر کرد:

1. «ارث» از نظر لغت به معنای تملیک هم آمده است و منحصر به انتقال مالی از میّت به بازماندگانش نمی‌باشد.

2. در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: « مَا مِنْ أحَدٍ إلّاوَلَهُ مَنْزِلٌ فِی الجَنَّةِ وَمَنْزِلٌ فِی النّارِ، فَأَمّا الکافِرُ فَیَرِثُ الْمُؤْمِنَ مَنْزِلَهُ مِنَ النّارِ، وَالْمُؤْمِنُ یَرِثُ الْکافِرَ مَنْزِلَهُ مِنَ الْجَنَّةِ ؛ هر کس منزلگاهی در بهشت و منزلگاهی دردوزخ دارد، کافران منزلگاه دوزخی مؤمنان را به ارث می‌برند و مؤمنان جایگاه بهشتی کافران را».(2)

راه تحصیل تقوا قبل از هر چیز، معرفة اللّه و سپس ایمان به معاد است. بسیاری از بی تقوایی‌ها به خاطر این است که خدا را خوب نشناخته‌ایم؛ کسی که معتقد باشد خدا روزی می‌دهد، چرا دزدی کند؛ کسی که معتقد باشد عزّت و ذلّت به دست خداست، چرا از کس دیگری عزّت بخواهد؟!

1- مریم، آیه 63.

2- تفسیر نورالثقلین، ج 2، ص 31.

2: تقوا [2]

اشاره

قال علیٌّ علیه السلام: «لا یَقِلُّ عَمَلٌ مَعَ التَّقْوی وَ کَیْفَ یَقِلُّ ما یُتَقَبَّلُ؟».(1)
حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «عملی که همراه با تقوا باشد کم نمی‌شود (هرچند به نظر ناچیز آید)؛ چگونه کم خواهد بود عملی که مقبول درگاه خداست؟».

با تقوا کسی است که به واجبات اهمیّت بدهد و از محرّمات دوری کند، و تمام اعضای او کلید داشته باشد؛ امّا نزد خواص، او کسی است که بتواند همه کردارش را به دیگران عرضه کند.

بدون شک هر انسانی فطرتاً خواهان این است که با ارزش و پرافتخار باشد، و به همین دلیل با تمام وجود برای کسب ارزشها تلاش می‌کند، ولی معیار ارزش نزد فرهنگ‌های مختلف کاملًا متفاوت است و گاه ارزشهای کاذب جای ارزشهای راستین را می‌گیرد.

گروهی ارزش واقعی خویش را در انتساب به قبیله معروف و معتبری می‌دانند، به همین جهت برای تجلیل مقام قبیله و طایفه خود تلاش زیادی می‌کنند، تا خود را به وسیله انتساب به آن بزرگ جلوه دهند.

گروه دیگری مال و ثروت، کاخ و قصر، خدم و حشم و مانند این امور را نشانه

1- نهج البلاغه، کلمات قصار، 95.

ارزش می‌دانند و برای به دست آوردنش تلاش می‌کنند، در حالی که عده دیگری مقامات اجتماعی و سیاسی را معیار ارزش می‌دانند.
و به همین ترتیب هر گروهی در مسیری گام برمی دارد و به برداشت شخصی خود دل می‌بندد و آن را ارزش می‌شمرد.
امّا از آنجا که این موارد ذکر شده برای ارزش متزلزل، مادّی و زودگذر است، یک آیین آسمانی همچون اسلام هرگز نمی‌تواند با آن موافقت کند؛ لذا خط بطلان روی همه آنها می‌کشد و ارزش واقعی انسان را در صفات ذاتی او به خصوص تقوا و پرهیزکاری و تعهّد و پاکی او می‌شمرد و حتّی برای موضوعات مهمّی، همچون علم و دانش، اگر در مسیر ایمان و تقوا و ارزشهای اخلاقی قرار نگیرد، اهمیّت قائل نیست. ملاک کرامت و ارزشمندی در پیشگاه خدا، تقواست که هیچ بدیل و جانشینی ندارد.
در آیات فراوانی از قرآن کریم، به صورت مختلف لفظ تقوا و یا مشتقّات آن وارد شده است. یکی از بزرگ‌ترین ارزشها در نظام ارزشی اسلام، بلکه محور همه ارزش‌ها تقواست.
تقوا اطلاقات متعدّد و معانی مختلفی دارد؛ در بعضی از موارد به معنای اجتناب از گناهان و در موارد دیگر، رعایت همه احکام شرعی، اعمّ از واجبات و محرّمات است.
اگر روحیّه تقوا و خداترسی در نهاد آدمی وجود نداشته باشد و مواظب نباشد که احکام الهی یعنی انجام واجبات و ترک محرّمات را رعایت کند، انسان بی‌بند وبار، بی‌مبالات، بی‌تفاوت و سر در گم بوده و راه به جایی نمی‌برد.
بنابراین اوّلین شرط در مسیر تکامل آن است که آدمی، برای اعمال و رفتار خود معیار و ضابطه‌ای در اختیار داشته باشد و هواهای نفسانی خود را تحت کنترل بگیرد در غیر این صورت هرگز به سعادت دست پیدا نخواهد کرد.
خداوند اهمیّت تقوا را در آیات متّعددی بیان کرده که به چند آیه اشاره می‌کنیم:

« «یَا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاکُمْ مِّنْ ذَکَرٍ وَأُنثَی وَجَعَلْنَاکُمْ شُعُوباً وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاکُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ خَبِیرٌ»؛ ای مردم ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم، و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم، تا یکدیگر را بشناسید؛ (اینها ملاک امتیاز نیست بلکه) گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست، به درستی که خداوند دانا و آگاه است». (1)

در این آیه خداوند معیار واقعی ارزشهای انسانی را در برابر ارزشهای دروغین مشخص می‌سازد. با توجّه به شأن نزولی که برای این آیه ذکر شده، می‌توان به عمق این ارزش انسانی پی برد. بعد از فتح مکّه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور داد بلال بر پشت بام کعبه اذان بگوید، عتّاب بن اسَید که از آزاد شدگان بود گفت: خدا را شکر می‌کنم که پدرم از دنیا رفت و چنین روزی را ندید! و حارِث بن هِشام نیز گفت: آیا رسول اللّه صلی الله علیه و آله غیر از این کلاغ سیاه کسی را پیدا نکرد؟ اینجا بود که آیه فوق نازل شد و معیار ارزش واقعی را بیان کرد. (2)

و در آیه دیگر می‌فرماید: « «یَا بَنِی آدَمَ قَدْ أَنزَلْنَا عَلَیْکُمْ لِبَاساً یُوَارِی سَوْآتِکُمْ وَرِیشاً وَلِبَاسُ التَّقْوَی ذَلِکَ خَیْرٌ ذَلِکَ مِنْ آیَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُونَ»؛ ای فرزندان آدم! لباسی برای شما فرستادیم که اندام شما را می‌پوشاند و مایه زینت شماست، امّا لباس پرهیزکاری بهتر است اینها (همه) از آیات خداست تا متذکّر (نعمتهای او) شوند». (3)

چند نکته:

1. تقوا کلید کرامت

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سال فتح مکّه همراه فضل بن عبّاس و اسامة بن زید داخل خانه خدا شد و سپس بیرون آمد و دستگیره در را گرفت و فرمود: ستایش خداوندی که بنده‌اش را تصدیق کرد و وعده‌اش را به انجام رسانید و به تنهایی بر

1- حجرات، آیه 13.

2- تفسیر روح‌البیان، ج 9، ص 90؛ تفسیر قرطبی، ج 9، ص 6160.

3- اعراف، آیه 26.

همه احزاب چیره گشت، خداوند غرور عرب وبالیدن آنان به پدرانشان را از بین برد. همه شما از آدم هستید و آدم از خاک و ارجمندترین شما نزد خداوند، با تقواترین شماست.(1)

شیخ مفید می‌گوید: شنیدم که روزی سلمان فارسی وارد مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله شد و مردم او را به سبب حقّی که داشت و به احترام موی سپیدش و منزلت خاصّی که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان او داشت بالای مجلس نشاندند. عمر وارد شد و چشمش به سلمان افتاد و گفت: این مرد عجم کیست که در میان عربها صدرنشین شده است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله روی منبر رفت و خطبه‌ای ایراد کرد و فرمود: «

انَّ النّاسَ مِن عَهدِ آدَمَ الی یَومِنا هذا مِثْلُ أسنانِ المُشْطِ، لا فَضْلَ لِلعَرَبیِّ عَلَی العَجَمّیِ ولا للأحْمَرِ عَلَی الأسوَدِ الّا بِالتَّقوی

؛ مردم از روزگار آدم تا به امروز همچون دندانه‌های شانه هستند. عرب را بر عجم و سرخ را بر سیاه برتری نیست، مگر به تقوا».(2)

2. تقوا معیار پذیرش اعمال

خداوند در آیه 27 سوره مائده داستان فرزندان حضرت آدم علیه السلام- هابیل و قابیل- را ذکر می‌کند، که هر کدام برای تقرّب به خداوند نذری را آورده بودند و از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد. آن که نذرش قبول نشد گفت: تو را خواهم کشت! برادر دیگر گفت: « «إِنَّمَا یَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِینَ»؛ خدا تنها از پرهیزکاران می‌پذیرد».

مفضّل بن عمر می‌گوید: خدمت امام صادق علیه السلام بودم موضوع اعمال مطرح شد گفتم: عملم اندک و ضعیف است. فرمود: خاموش باش و از خدا آمرزش بخواه.

سپس فرمود: عمل اندک با تقوا بهتر از عمل بسیار بدون تقواست. پرسیدم:

چگونه؟ فرمود: آری همانا مردی که به دیگران غذا می‌دهد، با همسایگان مدارا

1- بحارالانوار، ج 70، ص 287؛ میزان الحکمه مادّه« تقوا».

2- میزان الحکمه، مادّه« تقوا».

می‌کند، و در خانه‌اش به روی دیگران باز است، ولی اگر موقعیت حرام برایش پیش بیاید و او آن را انجام دهد، این عمل زیاد بدون تقواست، امّا مرد دیگری که هیچ یک از این اعمال را انجام نداده ولی اگر در برابر کار حرامی قرار گیرد آن را مرتکب نشود (این همان عمل کم با تقواست که ارزش دارد).

آثار تقوا:

از آثار تقوا به چند نمونه اشاره می‌شود:

1. تقوا سبب از بین رفتن سرخوردگی‌های روحی و اجتماعی و حلّ مشکلات اقتصادی می‌شود.

« «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَّهُ مَخْرَجاً* وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَايَحْتَسِبُ»؛ و هرکس تقوای الهی پیشه کند خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌کند و او را از جایی که گمان ندارد، روزی می‌دهد». (1)

این آیه از امید بخش‌ترین آیات قرآن است که پرده‌های یأس و ناامیدی را می‌درد و به افراد باتقوا وعده نجات و حلّ مشکلات می‌دهد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «

مَا تَرَکَ أَحَدٌ مِنْكُمْ للَّهِ شَيئاً إلّاآتَاهُ اللَّهُ مِمّا هُوَ خَيرٌ لَهُ مِنْهُ مِنْ حَيْثُ لايَحْتَسِبُ، وَلا تَهاوَنَ بِهِ وَأَخَذَهُ مِنْ حَيْثُ لايَعْلَمُ إلّاآتَاهُ اللَّهُ مِمّا هُوَ أَشَدُّ عَلَيْهِ مِنْهُ مِنْ حَيْثُ لايَحْتَسِب

؛ هیچ یک از شما به خاطر خدا چیزی را رها نکند، مگر این که خداوند بهتر از آن را از جایی که گمانش را هم نمی‌برد، نصیبش فرماید و هیچ یک از شما به خداوند بی اعتنایی نکند و ندانسته چیزی را نگیرد، مگر اینکه خداوند بدتر از آن را از جایی که فکرش را هم نمی‌کند بهره او گرداند». (2)

2. تقوا برکات آسمان را نازل می‌کند:

« «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا

1- طلاق، آیه 2 و 3.

2- کنزالعمال، ج 3، ص 698، ح 8499؛ میزان الحکمه، مادّه« تقوا».

فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا یَکْسِبُونَ»؛ و اگر اهل شهرها و آبادیها ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، برکات آسمان و زمین را بر آنها می‌گشودیم، ولی (آنها حق را) تکذیب کردند؛ ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم». (1)

منظور از برکات زمین و آسمان چیست؟ بعضی آن را به نزول باران و روییدن گیاهان تفسیر کرده‌اند، و بعضی به اجابت دعا و حلّ مشکلات زندگی، ولی این احتمال هم وجود دارد که منظور از برکات آسمانی، برکات معنوی و منظور از برکات زمینی، برکات مادّی بوده باشد. امّا با توجّه به آیات گذشته تفسیر اوّل از همه مناسب‌تر است.

برکات جمع برکت و در اصل به معنای ثبات و استقرار چیزی است- در برابر موجودات بی‌برکت که زود فانی، نابود و بی اثر می‌شوند- و به هر نعمتی که پایدار بماند اطلاق می‌گردد.

ایمان و تقوا نه تنها سبب نزول برکات الهی می‌شود، بلکه باعث می‌گردد که آنچه در اختیار انسان قرار گرفته در مصارف مورد نیاز به کار گرفته شود.

ویژگیهای اهل تقوا:

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «
وَاعْلَمْ یا جابِرُ أنّ أهْلَ التَّقْوی هُمُ الأغْنِیاءُ، أغْناهُمُ الْقَلِیلُ مِنَ الدُّنیا، فَمَؤونَتُهُم یَسیرَةٌ، إنْ نَسِیتَ الْخَیْرَ ذَکَّروکَ، وَإنْ عَمِلْتَ بِهِ أعانوکَ، أخَّروا شَهَواتِهِمْ وَلَذّاتِهِمْ خَلْفَهُم، وَقَدَّمُوا طاعَةَ رَبِّهِمْ أمَامَهُمْ
؛ به‌راستی بی‌نیازان واقعی همان پرهیزکارانند.
اندکی مال از دنیا آنان را بی نیاز کرده و کم خرج و قانع هستند. اگر خیر و خوبی را فراموش کنی، به یادت می‌آورند و اگر به آن عمل کنی کمکت می‌کنند. لذّتها و شهوتهای خود را پشت سر انداخته و طاعت پروردگارشان را پیش روی نهاده‌اند».(2)
اهل تقوا، راستگو، امانت‌دار و در زندگی بردبارند، حضرت فرمود: «
لِلمتّقی ثَلاثُ

1- اعراف، آیه 96.

2- تحف العقول، ص 287.

عَلاماتٍ: اخلاصُ الْعَمَلِ، وَقِصَرُ الأمَلِ، وَاغتِنامُ المَهْلِ
؛ پرهیزکار سه ویژگی دارد:
اخلاص در عمل، کوتاهی آرزو و بهره گرفتن از فرصت‌ها». (1)
جابربن عبدالله انصاری می‌گوید: در بصره در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام بودم، پس از پیکار با جنگ افروزان (طلحه و زبیر و عایشه)، به ما سرکشی کرد و پرسید: درباره چه صحبت می‌کردید؟ گفتم: در مذمّت دنیا. فرمود: چرا دنیا را نکوهش می‌کنید؟
بعد حضرت مقداری از دنیا فرمود: «
الدُّنیا مَنْزِلُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَها، وَ مَسْکَنُ عافِیَةٍ لِمَنْ فَهِمَ عَنها، وَدارُ غِنیً لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْها، فیها مَسْجِدُ أنْبیاءِ اللَّهِ، وَ مَهْبِطُ وَحْیِهِ، و مُصَلّی مَلائِکَتهِ، وَ مَسْکَنُ أحِبّائِهِ، و مَتْجَرُ أَوْلیائِهِ، اکتَسَبوا فیها الرَّحْمَةَ و رَبِحوامِنْها الجَنَّةَ، فَمَنْ ذا یَذُمُّ الدُّنیا یا جابرُ
؛ دنیا برای آنها که درست باشند منزل راستین است، و برای آنها که درست درکش کنند جای عافیت و سلامت، و برای آنان که از آن توشه گیرند خانه توانگری، سجده گاه پیامبران، فرودگاه وحی الهی، نمازخانه فرشتگان، مسکن دوستان خدا و بازار تجارت اولیای اوست که در این بازار، رحمت بدست آوردند و سود بهشت را بردند. جابر! چه کسی دنیا را مذمّت می‌کند؟» (2) سپس امام علیه السلام ادامه داد و به جابر فرمود: اینک همراه من بیا. جابر می‌گوید: همراه آن حضرت تا گورستان رفتم، آنجا بانگ بر آورد: «
یا اهْلَ التُّرْبَةِ وَ یا اهْلَ الْغُرْبَةِ أمّا المَنازِلُ فَقَدْ سُکِنَتْ، وَ أمّا المَواریثُ فَقَدْ قُسِمَت وَامَّا الأزْواجُ فَقَدْ نُکِحْنَ. هذا خَبَرُ ما عِنْدنا، فَما خَبَرُما عِنْدَکُمْ؟ ... لَوْ أُذِنَ لِلْقَومِ فی الکلامِ، لَقالوا: انّا وَجَدنا خَیْرَالزّادِ التَّقْوَی
؛ ای خاک نشینان، ای دورافتادگان، بعد از شما خانه‌هایتان را اشغال نموده و اموالتان را قسمت کردند و زنهایتان را به شوهر زنی گرفتند. این خبری است که ما داریم، شما چه خبر دارید؟
آنگاه اندکی سکوت کرد و سر برداشته و فرمود: قسم به آنکه آسمان را برافراشته و زمین را گسترده اگر اینان اجازه سخن گفتن داشتند، می‌گفتند: ما دریافتیم که بهترین توشه، تقواست». (3)

1- میزان الحکمه، مادّه« تقوا».

2- بحارالانوار، ج 7، ص 100.

3- همان مدرک، ص 101.

3: مشکل‌گشایی

قال رسولُ اللَّه صلی الله علیه و آله: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ عَبیداً مِنْ خَلْقِهِ لِحَوائِجِ النّاسِ یَرْغَبُونَ فی الْمَعروفِ وَ یَعُدّونَ الجُودَ مَجْداً، وَاللَّهُ یُحِبُّ مَکارِمَ الأخلاقِ».(1)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «خداوند بندگانی دارد که به آنها گره‌گشایی مشکل مردم را مأموریّت داده است، اینها دارای دو صفت هستند: یکی اینکه علاقه به کار نیک دارند و دیگر اینکه جود و بخشش را دارای ارزش انسانی می‌دانند و خداوند ارزشهای اخلاقی را دوست دارد».

اسلام به حلّ مشکلات مردم اهمیّت زیادی داده و اعمال نیک را منحصر به خواندن نماز شب و تلاوت قرآن نمی‌داند، بلکه گره‌گشایی از کار خلق و سعی در برآوردن خواسته‌های مؤمنین را از بزرگ‌ترین حسنات می‌شمارد.

در زمان امام موسی کاظم علیه السلام یکی از شیعیان آن حضرت در «ری» اموال و بدهی‌های فراوانی به یکی از رؤسای حکومت ری داشت که توانایی پرداخت آن را نداشت. به فکرش رسید که به محضر امام برسد و از آن بزرگوار کمک بخواهد، به مدینه رفت و به حضور امام رسید و گرفتاری خود را برای امام بازگو نمود، امام در حلّ مشکل او توصیه‌ای به این عبارت به حاکم ری نوشت:

1- تحف العقول، حکمت 133.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرِّحِیم اعْلَمْ انَّ للَّهِ تَحْتَ عَرْشِهِ ظِلّاً لا یَسْکُنُهُ الّا مَنْ اسْدیَ الی اخیهِ مَعْروفاً اوْ نَفَّسَ عَنْهُ کُرْبَةً، اوْادْخَلَ عَلَی قَلْبِهِ سُروراً وَهذا اخوکَ والسلام

؛ آگاه باش، زیر عرش الهی سایه‌ای وجود دارد که فقط سه طایفه در آن سکونت دارند، کسی که در حق برادر ایمانی خود خیر و نیکی انجام دهد، یا گرهی از مشکلات او بگشاید، یا سرور و شادی به قلب او وارد سازد؛ حامل نامه هم برادر توست، سلام و رحمت الهی بر شما باد».

آن شخص نامه را گرفت و پس از انجام فریضه حج، به وطن برگشت، شبانه به سراغ فرماندار رفت و جریان را به اطّلاع او رساند. فرماندار با خوشحالی دست در گردن او انداخت و بوسه بر سر و چشم او زد، با اشتیاق نامه امام را گرفت و روی چشم خود گذاشت و به احترام آن بلند شد و تمام اموال خود را میان خود و او تقسیم نمود و قیمت اموال غیر منقول را نیز پرداخت و مرتب می‌گفت: برادرم آیا تو را خوشحال ساختم؟ و مرد گرفتار می‌گفت: بلی به خدا خیلی بیش از حد مسرورم ساختی، سپس پرونده حساب او را در آورد و روی حساب او قلم گرفت و او را با خوشحالی مرخص نمود.

مرد گرفتار عازم بیت الله الحرام گردید تا او را دعا کند و امام را در جریان کار خود قرار دهد. وقتی امام علیه السلام از اوضاع آگاه شد بسیار خوشحال گردید. آن مرد پرسید: آیا این واقعه شما را خوشحال نمود؟ فرمود: به خدا قسم من و امیرالمؤمنین و جدّم رسول اللَّه را شاد ساخت و خدا را نیز خشنود نمود.(1)

در این حدیث خوشحال کردن ائمّه و خداوند در سایه خدمت به بندگان خداست که هرکس باید به اندازه نفوذ و توان خود حلال مشکلات مردم باشد.

در حدیثی آمده که دو تن از اصحاب اختلاف داشتند، یکی از اصحاب بزرگ به نام مفضّل چهارصد درهم داد و مشکل مالی آن دو را حل کرد و بعد گفت: این پول از امام صادق علیه السلام بود.

معلوم می‌شود امام علیه السلام مأمور داشت و به او پول می‌داد تامشکل مردم را حل کند.

1- حیاةالامام موسی بن جعفر علیه السلام، ص 161.

قال رسولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «کَیْفَ بِکُمْ إِذا فسق نساءُکُمْ وَفَسَقَ شُبّانُکُمْ، وَلَمْ تَأْمُروا بِالمَعْروفِ وَ لَمْ تَنْهَوا عَنِ الْمُنْکَرِ؟ قیل له: وَ یَکُونُ ذلِکَ یا رَسولَ اللَّهِ؟ قال: نَعَمْ وَ شَرٌّ مِنْ ذَلِکَ، وَ کَیْفَ بِکُمْ إذا أَمَرْتُمْ بِالْمُنْکَرِ وَ نَهَیْتُمْ عَنِ الْمَعْروفِ؟ قِیلَ: یا رَسولَ اللَّهِ وَ یَکونُ ذلِک؟ قال: نَعَمْ وَ شَرٌّ مِنْ ذَلِکَ، وَ کَیْفَ بِکُمْ إذا رأَیْتُمُ المعروفَ مُنْکَراً وَ الْمُنْکَرَ مَعْروفاً».(1)
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «چگونه خواهد بود آن زمانی که زنان و جوانهای شما فاسد شوند در حالی که شما امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کنید؟ اصحاب عرض کردند: یا رسول اللَّه آیا چنین زمانی پیش می‌آید؟ فرمود: آری بدتر از آن هم می‌شود تا جایی که امر به منکر و نهی از معروف می‌کنید. عرض کردند: یا رسول اللَّه آیا کار ما به اینجا می‌رسد؟ فرمود: آری و بدتر از آن می‌شود که حسّ تشخیص شما وارونه می‌شود؛ معروف در نظر شما منکر و منکر در نظر شما معروف می‌شود».
در این حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سه مرحله از مسیر انحرافی را بیان می‌فرماید:
مرحله اوّل: انسان وظیفه امر به معروف و نهی از منکر را فراموش می‌کند.
مرحله دوم: وارونه دستور می‌دهد، به منکر امر و از معروف نهی می‌کند.

1- تحف العقول، حکمت 121.

مرحله سوم: این درد درون جان انسان هم اثر گذاشته و باور انسان عوض می‌شود که کار بد در نظرش افتخار و نشانه شخصیّت و تمدّن و کار خوب در نظرش بی ارزش می‌شود. این مراحل سه گانه منحصر به امر به معروف و نهی از منکر نیست، بلکه در تمام گناهان این مراحل وجود دارد و انسان قدم به قدم به گناه نزدیک می‌شود؛ اوّل بی‌تفاوت شدن است که برای او گناه یا ثواب فرقی نمی‌کند، دوم کم کم جبهه‌گیری کرده و دعوت به عصیان ونهی از اطاعت می‌کند، سوم کار به جایی می‌رسد که تشخیص او عوض می‌شود و گناه را فضیلت می‌داند، این مرحله‌ای است که بازگشت از آن مشکل است، چون پل‌های پشت سرش را خراب کرده است. این همان چیزی است که در تعبیر جالبی از امام علی علیه السلام آمده است:

«فَمَن لَم یَعْرِفْ بِقَلْبِهِ مَعْرُوفاً وَلَم یُنکِرْ مُنکَراً، قُلِبَ فَجُعِلَ أعلاهُ أسفَلَهُ، وَاسفَلُهُ أعْلَاهُ

؛ آن کس که حتّی با قلبش به طرفداری از نیکیها و مبارزه با منکرات برنخیزد، قلبش واژگون و بالای آن پایین و پایین آن بالا می‌شود (یعنی حسّ تشخیص نیک و بد را از دست داده و آنها را وارونه تشخیص خواهد داد و ارزشها و ضدّ ارزشها در فکرش جابجا می‌شود، چون چنین عادت کرده است)». (1)

این حالت گاهی برای یک فرد و گاهی برای جامعه پیدا می‌شود. قرآن می‌فرماید:

« «أَحَاطَتْ بِهِ خَطِیئَتُهُ فَأُوْلَئِکَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ»؛ آثار گناه سراسر وجودشان را بپوشاند، آنها اهل آتش هستند؛ و جاودانه در آن خواهند ماند». (2)

1- نهج‌البلاغه، کلمات قصار، 375.

2- بقره، آیه 81.

5: فقر و غنا

اشاره

قالَ رسولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله: «إنَّ اللَّهَ يُحِبُّ إذا انْعَمَ على عَبْدٍ أنْ يَرى أثَرَ نِعْمَتِهِ عَلَيْهِ، وَيُبغِضُ البُؤْسَ وَ التَّبَؤُّسَ».(1)

پیامبر اکرم صلى الله علیه و آله می‌فرماید: «هنگامی که خدا به بنده‌ای نعمت داد دوست دارد اثر نعمتش را در او ببیند و در رنج زندگی کردن بنده‌اش را دوست ندارد».

در احادیث ما روایاتی هست که فقر را هم مدح و هم مذمّت می‌کند. این روایات با هم تضاد ندارند، چون روایاتی که فقر را مدح می‌کند یا ناظر به فقر الی اللّه است، که آیه ذیل به آن اشاره دارد: « «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»؛ ای مردم شما به خدا محتاج هستید در حالی که او از شما بی‌نیاز و پسندیده است».(2)

مطابق این آیه تمام ذرّات وجود ما در تمام عمر از ذات خدا امداد وجود می‌گیرد و یا ناظر به فقر به معنای ساده بودن زندگی است، و إلّاذات فقر سرچشمه انواع خرافات و بدبختیها و مفاسد است.

1- تحف العقول، حکمت 158.

2- فاطر، آیه 15.

فقر از نظر اسلام:

در کلام معصومین علیهم السلام آمده است:
«اَلْفَقْرُ سَوادُ الوَجْهِ فِی الدّارَیْنِ
؛ فقر سیاه رویی در دنیا و آخرت است». (1) همچنین رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «
لَوْ لا رَحْمَةُ ربّی عَلی فُقَراءِ امَّتی کادَ الْفَقْرُ أن یَکُونَ کُفْراً
؛ اگر رحمت خداوند بر فقرای امّت من نبود هر آینه فقر، آنها را به کفر می‌کشاند». (2)
فقر یکی از بدبختیهای ملّتهاست چرا که باعث وابستگی است. و این وابستگی علاوه بر اینکه آنها را محتاج دولت‌های دیگر می‌کند موجب می‌شود که فرهنگ و ارزشهای آنها نیز پذیرا شوند. به همین دلیل در حدیث می‌فرماید:
خداوند وقتی نعمتی به کسی می‌دهد دوست دارد که آثار نعمت در او نمایان باشد؛ یعنی نعمت را مخفی نکند و تظاهر به فقر نکند، چرا که فقر و تفاقر هر دو بد است. بؤس و تبؤّس معنایش همین است که تفاقر کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:
«مَن تفاقر افتقر
؛ کسی که خود را به درویشی زند نیازمند گردد». (3)
وقتی آثار نعمت در او نمایان شود خود نوعی شکرگزاری خداوند است و فایده دیگرش این است که به افراد نیازمند کمک می‌کند و کار خیر انجام می‌دهد.
این نعمت شامل علم، نفوذ اجتماعی، مال و ... می‌شود و مردم باید از این نعمتها استفاده کنند البتّه نباید نعمت و دارایی خود را به رخ دیگران بکشیم و در ورطه تجمل‌گرایی گرفتار شویم، چرا که تجمّل پرستی و مسابقه دادن در تجمّل کار قارون است.
بعضی از روایات غنا و بی نیازی حقیقی را غنای نفس می‌داند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «
لَیْسَ الغِنی عن کَثْرَةِ العَرَضِ، وَ لکِنَّ الغِنی غِنی النَّفْسِ
؛ توان گری برداشتن مال بسیار نیست بلکه بی‌نیازی دل است». (4)

1- میزان الحکمه، ج 7، ص 498.

2- همان مدرک.

3- تحف العقول، حکمت 45.

4- همان مدرک، حکمت 167.

کلمه عَرَضْ معمولًا به مال و متاع دنیا گفته می‌شود و علّتش این است که واقعاً عارضی است و دوامی ندارد و زایل می‌شود و مطابق فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله غنا و بی‌نیازی از کثرت مال وثروت حاصل نمی‌شود بلکه غنای حقیقی، غنای نفس است.
این مسأله در زندگی افراد بسیار مهم است، چرا که ما افراد زیادی را می‌بینیم که اموال زیادی دارند ولی باز هم حریص هستند، شب و روز تلاش می‌کنند ولی نه خودشان از زندگی خود استفاده‌ای می‌برند و نه دیگران از اموالشان خیری می‌بینند، هرچه به دست می‌آورند باز از فقر می‌نالند. در مقابل افرادی را می‌بینیم که چیزی از مال دنیا ندارند ولی بی‌اعتنا و بی‌تفاوت هستند. بنابراین آنچه انسان را بی‌نیاز می‌کند، غنای نفس است و آنچه انسان را نیازمند و فقیر می‌کند، فقر نفسانی است.
نقل شده است که روزی بهلول به سراغ هارون رفته و یک پول سیاه در دست هارون گذاشت، هارون گفت: این چیست؟ بهلول گفت: نذر کرده‌ام اگر مشکلم حل شود صدقه‌ای به فقیری بدهم و هر چه فکر کردم فقیرتر از تو پیدا نکردم.
این اشخاص ظاهرشان غنی است امّا باطنشان یک دنیا فقر است و در مقابل افرادی هستند که دستشان تهی است، اما باطن آنها بی‌نیاز است.

ریشه‌های فقر معنوی:

عوامل و ریشه‌های فقر معنوی عبارتند از:
1. آرزوهای دور و دراز که سبب می‌شود خود را همیشه نیازمند ببیند.
2. وابستگی به دنیا که انسان را گرسنه نگه می‌دارد، در مقابل زهد که غنای نفس است.
3. فراموش کردن آخرت، که خیال می‌کند هر چه هست همین دنیاست.
4. چیزی را ارزشمندتر از پول نمی‌داند و حال آنکه بزرگی نفس، آبرو و شخصیّت، استقلال وجودی و آرامش وجدان از پول بالاترند، ولی بعضی آبرو را فدای پول و مال می‌کنند. امام علی علیه السلام در خطبه همّام می‌فرماید: «
عَظُمَ الخالقُ فی

انْفُسهِم فَصَغُرَ مادُونَهُ فی أعیُنِهِمْ
؛ پرهیزگاران کسانی هستند که خدا در نظرشان بزرگ و غیر خدا در نظر آنها کوچک است».(1)
آنها که با خدا آشنا هستند غیر خدا در نظرشان ارزشی ندارد، یک قطره آب در نظر کسی ارزش دارد که دریا را ندیده، و یا روشنایی شمع برای کسی ارزش دارد که آفتاب را ندیده است.
آنها که معرفة اللّٰه دارند غنای نفس هم دارند، و کسی که غنای نفس داشته باشد دین، آبرو و شخصیّت خود را نمی‌فروشد.

1- نهج البلاغه، خطبه 193.

6: بدترین امّت

قال رسولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «ألا انَّ شَرَّ أمَّتی الّذِینَ یُکْرَمُونَ مَخافَةَ شَرِّهِمْ، أَلا وَ مَنْ اکْرَمَهُ النّاسُ اتِّقَاءَ شَرِّهِ فَلَیْسَ مِنّی».(1)
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «آگاه باشید بدترین امّت من کسانی هستند که از ترس آزارشان، نزد مردم گرامی باشند و آگاه باشید هر که را مردم از ترس آزارش گرامی دارند از من نیست».
احتراماتی که افراد در جامعه دارند علت‌های گوناگونی دارد. گاهی شخص دارای فضیلتی است و مردم به خاطر فضیلتی که دارد احترامش می‌گذارند. به عنوان مثال یا با تقوا یا عالم است و چون انسان عاشق فضیلت است به او احترام می‌گذارد. و یا کسی است که به جامعه خدمت می‌کند این فضیلت است و مردم به او احترام می‌گذارند، که این بهترین نوع احترام است.
گاهی دارای این فضایل نیست و مقامش پایین‌تر است امّا مردم به خاطر اینکه به او احتیاج دارند اکرامش می‌کنند، این هم خوب است. امّا گاهی افرادی هستند که فضیلتی ندارند و مردم هم احتیاجی به آنها ندارند و فقط به خاطر ترس از شرّ آنها احترامشان می‌گذارند. به عنوان مثال آدم بد زبانی است که اگر احترامش نگذارند

1- تحف العقول، حکمت 180.

زبانش باز می‌شود و ملاحظه هیچ کس را نمی‌کند؛ یا اینکه صاحب قدرت خطرناکی است که اگر احترامش نگذارند نظرش بر می‌گردد و یا اینکه آدم شروری است و برای اینکه از شرش در امان باشند احترامش می‌گذارند.
مطابق این حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: بدترین امّت من چنین افرادی هستند که به آنها پول می‌دهند و یا دعوتشان می‌کنند تا اینکه از شرّشان در امان باشند، حضرت چنین کسی را از خود نمی‌داند.
گاهی اوقات علت اینکه چرا به کسی احترام می‌گذارند معلوم نیست. آیا صاحب فضیلت است یا اینکه حاجتی دارند و یا اینکه از او می‌ترسند؛ اینها بدترین افراد هستند، چون اشراری هستند در لباس صاحبان فضیلت.
در اسلام به مسأله آزار نرساندن به خلق خدا ومدارا کردن با مردم، همسایه‌ها، دوست و زیر دست، بسیار سفارش شده و تأکید شده به آنها ظلم نشود.
علی علیه السلام در «نهج‌البلاغه» قسم یاد می‌کند که: «
وَاللَّهِ لأنْ أبِیْتَ علی حَسَکِ السَّعْدَانِ مُسَهَّداً وَاجَرَّ فِی الأغْلالِ مُصَفَّداً أحَبُّ إلیَّ مِنْ أنْ ألْقَی اللَّهَ وَرَسُولَهُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ ظالِماً لِبَعْضِ الْعِبَادِ، وَغاصِباً لِشَیْ‌ءٍ مِنَ الْحُطامِ، وَکَیْفَ أظْلِمُ أحَداً لِنَفْسٍ یُسْرِعُ الَی البِلی قُفُولُها وَیَطولُ فی الثَّری حُلُولُها
؛ اگر دست و پایم را در زنجیر کرده و در کوچه و بازار بکشانند و شب‌ها مرا روی نوک خارهای جانگداز «سعدان»(1) قرار بدهند، برایم محبوب‌تر است از اینکه خدا و رسولش را روز قیامت در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگان ستم کرده و چیزی از اموال آنها را غصب نموده باشم. چگونه به کسی ستم روا دارم، آن هم برای جسمی که تار و پودش به سرعت به سوی کهنگی پیش می‌رود و مدت‌های طولانی در میان خاکها می‌ماند».(2)
چگونه شکر این نعمت گذارم‌که زور مردم آزاری ندارم

1- خارهای سفت و محکمی که در بیابان حجاز می‌روید.

2- نهج البلاغه، خطبه 224.

7: دو نشانه از آخر الزمان

قال رسولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «اقَلُّ ما یَکونُ فی آخِرِ الزَّمانِ أخٌ یُوثَقُ بِهِ أوْ دِرْهَمٌ مِنْ حَلالٍ».(1)
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «کمترین چیزی که در آخر الزمان پیدا می‌شود برادری مورد اعتماد و در همی پول حلال است».
آخر الزمان چه زمانی است؟ از مجموع احادیثی که درباره آخر الزمان آمده استفاده می‌شود که آخر الزمان یا موقعی است که دنیا به پایان می‌رسد و یا موقعی است که دوران غیبت حضرت مهدی علیه السلام به پایان می‌رسد.
در این حدیث به دو چیز اشاره شده که در آخر الزمان کم پیدا می‌شود یکی دوست مورد اعتماد و دیگری درهم حلال است.
زندگی انسان، جمعی و گروهی و مدنی بالطبع است. چون مشکلات انسان به حدّی است که به تنهایی نمی‌تواند از عهده آنها برآید، به خصوص در مسیر تکامل که بدون همکاری میسّر نیست. در این زندگی جمعی مسأله مهم، اعتمادی است که افراد باید به یکدیگر داشته باشند، و اگر این اعتماد وجود نداشته باشد فواید و برکات زندگی جمعی هیچ‌گاه محقق نخواهد شد.

1- تحف العقول، حکمت 141.

علاوه بر زندگی جمعی، در زندگی خصوصی هم انسان نیاز به دوست دارد تا به او پناه ببرد و سرمایه دوستی هم چیزی نیست جز اعتماد. حدیث می‌فرماید: در آخر الزمان دوست واقعی کم است، اگر چه دوست نمایان بسیارند که دلیل آن غلبه مادّی‌گری بر جوامع است وجایی‌که روح مادّی‌گری حاکم شد اعتماد باقی نمی‌ماند.

این دغل دوستان که می‌بینی‌مگسانند گرد شیرینی

دومین چیزی که حدیث اشاره می‌کند درهم حلال است که در آخر الزمان کم پیدا می‌شود.

در عصر و زمان ما، به چند دلیل مال حلال کم شده است:

1. ارتباط جوامع بشری با هم، که موجب شده است مواد غذایی از خارج وارد شود و حلال و حرام بودن و طهارت و نجاست آن مشخّص نباشد و اینکه از طریق ظلم بدست آمده است یا خیر؟

2. مسأله بانکهاست- که باید باشد و در غیر این صورت اقتصاد از بین می‌رود- ولی حلال و حرام در این بانکها با هم مخلوط می‌شود.

3. غلبه روح مادّیگری که سبب تجاوز به حقوق یکدیگر می‌شود.

از طرفی هم ما مکلّف به ظاهر هستیم که آنچه از بانکها می‌گیریم حلال است چون شبهه محصوره‌ای است که همه اطرافش محلّ آزمایش یا امتحان نیست، و آنچه از خارج می‌آید طبق قاعده «یَد» حلال است، امّا آثار واقعی خود را دارد.

شخصی به محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسید و گفت: «

اِحِبُّ ان یُستَجَابَ دُعائی

؛ دوست دارم که دعایم مستجاب شود، حضرت فرمود:

طَهِّرْ مأکَلَکَ وَلاتُدْخِلْ بَطْنَکَ الحَرامَ

؛ خوراک خود را حلال کن». (1)

این آثار واقعی است که با خوردن مال حرام به وجود می‌آید که تاریکی قلب می‌آورد و نورانیّت را می‌گیرد، توفیقات را سلب می‌کند ومانع استجابت دعا می‌شود.

1- بحارالانوار، ج 90، ص 373.

:8 دروغ و خیانت

قال رسولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «یُطْبَعُ الْمُؤْمِنُ عَلی کُلِّ خَصْلَةٍ، وَ لا یُطْبَعُ عَلَی الْکَذِبِ وَلا عَلَی الخِیانَةِ».(1)
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «هر خصلتی ممکن است طبیعت مؤمن بشود (گناهی ممکن است به خاطر کمی تقوا از مؤمن سر بزند) ولی محال است دروغ و خیانت در طبیعت مؤمن باشد».
در احادیث ما به مسأله دروغ و خیانت اهمیّت زیادی داده شده است، از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «
إنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ یَبْعَثْ نَبِیّاً إلّابِصِدْقِ الْحَدِیثِ وَ أدَاءِ الأمانَةِ إلَی البَرِّ وَ الفاجِرِ
؛ خداوند هیچ پیغمبری را مبعوث نکرده مگر به راستگویی و ادای امانت». (2)
شاید اشاره به این است که راستگویی و ادای امانت جزء قوانین همه انبیا بوده و شاید استثنا به خاطر این است که مؤمن تابع هر دینی که باشد در آن دین دروغ و خیانت ممنوع است و یا اشاره به آیه‌ای است که می‌فرماید:
« «إِنَّمَا یَفْتَرِی الْکَذِبَ الَّذِینَ لَایُؤْمِنُونَ بِآیَاتِ اللَّهِ»؛ تنها کسانی دروغ می‌بندند که به

1- تحف العقول، حکمت 150.

2- میزان الحکمه، ج 5، ص 288.

آیات خدا ایمان ندارند»(1)، خیانت نوعی دروغ در عمل است همان‌طور که دروغ نوعی خیانت در گفتار است.
یا ممکن است اشاره به این باشد که این دو عمل اساس زندگی انسان را متزلزل می‌کند، چرا که تشکیل جامعه انسانی براساس اعتماد است که اگر نباشد، جامعه وجود ندارد و دروغ، این سرمایه را از بین می‌برد.
یا ممکن است اشاره به این باشد که دروغ و خیانت کلید گناهان دیگر است، انسان اگر دروغ بگوید می‌تواند تقلّب، کلاه‌برداری و خیانت کند.
جوانی خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: آلوده گناه هستم چه کنم؟
فرمود: به من قول بده که یک گناه را انجام ندهی و آن دروغ است. عرض کرد ترک می‌کنم. جوان می‌خواست گناه کند ولی فکر کرد که فردا وقتی خدمت پیامبر می‌رسد، حضرت سؤال خواهد کرد گناه کردی یا نه؟ اگر دروغ بگوید، که گناه کرده و اگر راست بگوید رسوا می‌شود، آن جوان به واسطه ترک دروغ گناهان دیگر را هم ترک کرد.(2)
امام حسن عسکری علیه السلام می‌فرماید:
«جُعِلَتِ الخَبَائِثُ فی بَیتٍ وَ جُعِلَ مِفتاحَهُ الکَذِبُ
؛ تمام بدیها در خانه‌ای قرار داده شده است و کلید آن دروغ است».(3)
وقتی این کلید از بین برود گناهان دیگر هم از بین می‌رود.
رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «
لَا تَنْظُروا إلی کَثْرَةِ صَلاتِهِم وَ صَوْمِهِم وَ کَثْرَةِ الحَجِّ وَالْمَعْروفِ وَ طَنْطَنَتِهِمْ بِاللَّیْلِ، وَلکِنِ انْظُرُو إلی صِدْقِ الحَدِیث وَأداءِ الأمانَةِ
؛ اگر می‌خواهید افراد را بشناسید از طریق عبادات، آنها را نشناسید که نماز و روزه و حجّشان زیاد است و اینکه در دل شب بلند می‌شوند و از خوف خدا نعره

1- نحل، آیه 105.

2- میزان الحکمه، ج 8، ص 344.

3- همان مدرک.

می‌کشند، بلکه از ادای امانت و راستی گفتار آنها را بشناسید».(1)
و همچنین می‌فرماید: «
الْمُؤْمِنُ إذا کَذَبَ مِنْ غَیرِ عُذْرٍ لَعَنَهُ سَبْعُونَ ألْفَ مَلَکٍ، وَخَرَجَ مِنْ قَلْبِهِ نَتْنٌ حَتّی یَبْلُغَ الْعَرْشَ فَیَلْعَنُهُ حَمَلَةُ الْعَرْشِ
؛ هرگاه مؤمنی بدون عذر (شرعی) دروغ بگوید، هفتاد هزار فرشته او را لعنت می‌کنند، و از دهانش بوی تعفّن و گندی برآید که تا به عرش رسد، و حاملان عرش نیز وی را لعنت کنند.(2)
از آن حضرت پرسیدند: «
أیکونُ الْمؤمِنُ جَبَاناً؟: «نَعَمْ، قیل لَهُ: أیکونُ المُؤْمِنُ بَخِیلًا؟ قال: نَعَمْ. قیل لهُ: أیکونُ المؤمِنُ کَذّاباً؟ قال: لا»
؛ آیا ممکن است مؤمن ترسو باشد؟ فرمود: آری؛ پرسیدند: و بخیل باشد، فرمود: آری؛ پرسیدند: و دروغگو باشد؟ فرمود: نه».(3)
و فرمود: «
رَأیْتُ کأنَّ رَجُلًا جاءَنی فقالَ لی: قُمْ، فَقُمْتُ مَعَهُ فإذا أنا بِرَجُلَینِ أحَدُهُما قائِمٌ والآخَرُ جالِسٌ، وَبِیَدِ الْقائِمِ کلّوبٌ مِنْ حَدیدٍ یُلْقِمُهُ فی شِدْقِ الجالِسِ فَیَجْنِبُهُ حَتّی یَبْلُغَ کاهِلَهُ، فَیُلْقِمُهُ الجانِبَ الآخَرَ فَیَمُدُّهُ، فإذا مَدَّهُ رَجَعَ الآخرُ کما کانَ، فَقُلْتُ للّذی أقامَنی: ما هذا؟ قال: هذا رَجُلٌ کَذّابٌ، یُعَذَّبُ فی قَبْرِهِ إلی یَوْمِ الْقِیَامَةِ
؛ گویا مردی نزد من آمد و گفت: برخیز، برخاستم و با او روانه شدم تا به دو نفر رسیدیم که یکی ایستاده و دیگری نشسته بود، در دست ایستاده قلّابی از آهن بود و آن را در کنج دهان آن که نشسته بود فرو می‌برد و می‌کشید تا از شانه به پشت او می‌رسید، سپس بیرون می‌آورد و به طرف دیگر فرو می‌برد و می‌کشید و همچنان این عمل را تکرار می‌کرد، به آن که با من بود گفتم: این چیست؟ گفت: این مرد (نشسته) دروغگوست و تا روز قیامت این‌گونه در گور عذاب می‌شود».(4)

1- میزان الحکمه، ج 5، ص 288.

2- جامع السعادات، ج 2، ص 425.

3- همان مدرک، ص 426.

4- همان مدرک.

9: زهد و آثار آن

اشاره

قال رسولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «الزُّهْدُ فی الدُّنْیا قَصْرُ الأمَلِ، وَ شُکْرُ کُلِّ نِعْمَةٍ، وَ الوَرَعُ عَنْ کُلِّ ما حرَّمَ اللَّهُ».(1)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «حقیقت زهد در دنیا سه چیز است:

1. کوتاهی آرزوها.

2. شکر نعمت‌های الهی.

3. اجتناب از آنچه که خدا حرام کرده».

زهد به معنای بی اعتنایی به دنیا و ترک وابستگی‌ها و در مقابل رغبت به معنای علاقه به دنیا و دنیاپرستی است و کسی که اسیر دنیاست راغب است، پس زهد به معنای فقر و اعراض از نعمتهای الهی نیست بلکه ممکن است کسی غرق در نعمت و زاهد باشد وکسی هم فاقد نعمت و راغب باشد، به عنوان مثال از تمام دنیا یک پیراهن کرباس دارد ولی وابسته آن است که اگر از دست بدهد، فریادش بلند می‌شود؛ این شخص راغب است.

در حدیث فوق حضرت زهد را در سه جمله خلاصه کرده است:

1. کوتاهی آرزوها؛ یعنی زاهد آرزوی دور و دراز ندارد، چون باعث فراموشی آخرت می‌شود.

1- تحف العقول، حکمت 176.

ص: 38

2. شکر نعمت؛ یعنی زاهد نعمتهای خدا، مثل چشم، گوش، سلامتی، جوانی، ثروت و غیره را در جایش مصرف می‌کند.

3. ورع؛ یعنی زاهد از هر چه خدا حرام کرده دوری می‌کند.

آثار زهد:

در حدیثی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره آثار زهد می‌فرماید:
«وَ مَنْ زَهِدَ فی الدُّنیا أثْبَتَ اللَّهُ الحِکْمَةَ فی قَلْبِهِ وَ أنْطَقَ بِها لِسانَهُ وَبَصَّرَهُ عیوبَ الدُّنْیا داءَها وَ دَواءَها وَ اخْرَجُه مِنَ الدُّنیا سالِماً إلی دارِ القَرارِ (1)».
در این حدیث چهار ویژگی برای زهد در دنیا بیان شده است:
1. نورانیّت قلب، به طوری که حکمت در قلب ثابت می‌شود.
2. زبان انسان به حکمت گویا می‌شود.
3. انسان عیوب دنیا را دیده و دردها و درمانها را مشاهده می‌کند.
4. از دنیا سالم به سوی آخرت می‌رود.
بزرگترین مشکل در شناخت حقایق؛ پوشیده در حجاب بودن آنهاست؛ حق آشکار است ولی مشکل وجود حجابهاست و قسمت عمده این حجابها در دنیاپرستی خلاصه می‌شود؛ و حبّ مال، فرزند، مقام، شهوت و ... حبهای دنیایی هستند که در انسان وجود دارد. بنابراین اگر حبّ دنیا از قلب بیرون رود، حجابها از بین می‌رود و انسان می‌تواند حقایق را ببیند.
زهد در دنیا به معنای بی‌اعتنایی به دنیاست که باعث می‌شود این حجاب‌ها برداشته شده و این آثار چهارگانه در انسان حاصل شود.
درباره حبّ دنیا تشبیهات مختلفی شده است به عنوان مثال گاهی حبّ دنیا را به گرد و غبار تشبیه می‌کنند، چون گاهی با وجود اینکه چشم سالم است و راه پیدا است، گرد و غبار اجازه نمی‌دهد که انسان راه را ببیند.

1- بحارالانوار، ج 74، ص 161، ح 174.

ص: 39

شاعر می‌گوید:

جمال یار ندارد حجاب و پرده ولی‌غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

خدا اظهر الاشیاء است و ظاهرتر از خدا در عالم هستی چیزی نیست ولی حجابها اجازه نمی‌دهد که انسان خدا را مشاهده کند. قرآن می‌فرماید:

« «لَقَدْ کُنْتَ فِی غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَکَشَفْنَا عَنْکَ غِطَاءَکَ فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدِیدٌ»؛ در روز قیامت به انسان خطاب می‌شود: تو از این صحنه غافل بودی، و ما پرده را از چشم تو کنار زدیم، و امروز چشمت کاملًا بینا به حقایق شده است». (1)

آری پرده‌های جهان مادّه، آمال و آرزوها، عشق و علاقه به دنیا، زن و فرزند و مال و مقام، هوسهای سرکش و حسادتها، به تو اجازه نداد که امروز را از همان زمان بنگری، امروز گرد و غبار غفلت فرو نشسته، حجابها کنار رفته، پرده‌های شهوات و آمال و آرزوها دریده شده، چرا که امروز «یوم البروز» و «یوم الشهود» و «یوم تبلی السرائر» است.

لحظه‌های آخر عمر، انسان چشم برزخی می‌یابد و خیلی چیزها را می‌بیند.

سعی کنیم این حجابها را به حدّاقل برسانیم تا آنچه دیگران نمی‌بینند ما ببینیم و بدانیم.

1- ق، آیه 22.

10: راه نفوذ در دیگران

اشاره

قال رسولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «جُبِلَتِ القُلوبُ علی حُبِّ مَنْ أحْسَنَ إلَیْها، وَ بُغْضِ مَنْ أسَاءَ إلَیْها».(1)
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «دلها در بند دوستی آن کسی است که به آنها نیکی کرده و دشمن آنکه به آنها بدی کرده است.
در جایی دیگر به جای تعبیر «جبلت» چنین آمده است: «
إنَّ اللَّهَ جَبَلَ قُلوبَ عِبادِهِ عَلی حُبِّ مَنْ أحْسَنَ إلَیْها وَبُغْضِ مَنْ أساءَ إلَیْها».(2)
«جبَل» به معنای خلقت است امّا نه هر خلقتی، بلکه آن خلقت ریشه دار که قابل تغییر نیست مثل اینکه می‌گویند: جبلّی فلان کس است، یعنی چنان در او ریشه دوانده که قابل تغییر نیست و در واقع از جبل به معنای کوه گرفته شده چون نمی‌توان کوه را از جایش حرکت داد، به همین جهت صفاتی که در خلقت جای می‌گیرد و قابل تغییر نیست از آن تعبیر به جبل می‌کنند.
در این حدیث می‌فرماید: خداوند دلها را چنان آفریده است که به کسانی که به آنها نیکی کنند علاقه عمیق دارند و نسبت به کسانی که به آنها بدی کنند کینه دارند، بنابراین خوبی سبب عشق و علاقه و بدی سبب دشمنی است.

1- تحف العقول، حکمت 17.

2- همان مدرک، حکمت 137.

راه نفوذ در دیگران:

می‌توانیم از این حدیث راه نفوذ در دیگران را پیدا کنیم.
منظور از نفوذ، کلاه گذاری نیست بلکه نفوذ به حق در دیگران است.
بهترین راه برای نفوذ در دیگران راهی است که در روایت آمده یعنی نیکی کردن به مردم و حل کردن مشکل مردم؛ البتّه کمک به حلّ مشکلات، و نیکی کردن به مردم تنها کمک مادی نیست، بلکه استفاده از سرمایه‌هایی است که در اختیار داریم و فناناپذیر است. همان که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود:
«إنَّکُمْ لَنْ تَسَعُوا النّاسَ بِأمْوالِکُمْ فَسَعُوهُمْ بِأخْلاقِکُم
؛ شما با پول نمی‌توانید همه مردم را جذب کنید ولی با اخلاق نیکو می‌توانید مردم را جذب کنید».(1)
این کار هزینه زیادی هم نمی‌خواهد، مانند برخورد نیکو با همسایه، پیش از او سلام کردن، احوال پرسی کردن و احوال خویشان او را پرسیدن، در غیاب دوست از او دفاع کردن و اگر بیمار شد عیادتش نمودن و در غم و شادی شریک او بودن.
یکی از عوامل پیشرفت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در صدر اسلام، نفوذ آن حضرت در دلها بود که خداوند می‌فرماید: « «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ کُنْتَ فَظّاً غَلِیظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ»؛ از پرتو رحمت الهی در برابر آنها (مردم نرم و مهربان شدی و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو پراکنده می‌شدند».(2)
و می‌فرماید:
« «وَإِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ»؛ و تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری».(3)
اخلاقی که عقل در آن حیران است، چرا که اگر مردم را به بندگی خدا دعوت می‌کنی تو خود بیش از همه عبادت می‌کنی، و اگر از کار بد باز می‌داری تو قبل از همه خودداری می‌کنی، آزارت می‌دهند و تو اندرز می‌دهی، ناسزایت می‌گویند و

1- وسائل الشیعه، ج 8، باب 107 من أبواب أحکام العشرة فی السفر والحضر، ح 8.

2- آل عمران، آیه 159.

3- قلم، آیه 4.

تو برای آنها دعا می‌کنی، بر بدنت سنگ می‌زنند و خاکستر داغ بر سرت می‌ریزند و تو برای هدایت آنها دست به درگاه خدا بر می‌داری.

تا توانی دلی به دست آوردل شکستن هنر نمی‌باشد

یک نمونه از اخلاق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در فتح مکّه نمایان شد؛ هنگامی که مشرکان خونخوار و جنایت پیشه که سالیان دراز هر چه در توان داشتند بر ضدّ اسلام و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله به کار گرفتند، در چنگال مسلمین گرفتار شدند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر خلاف تمام مناسبات دوستان و دشمنان، فرمان عفو عمومی صادر کرد، و تمام جنایات آنها را به دست فراموشی سپرد، و همین سبب شد که به مصداق «یَدْخُلُونَ فِی دِینِ اللَّهِ أَفْوَاجاً»(1) مردم فوج فوج مسلمان می‌شدند.

از امام حسین بن علی علیه السلام نقل شده است که می‌فرماید: «

سألت امیرالمؤمنین علیه السلام عن سیرة رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله مع جلسائه، فقال: «کان رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله دائِمَ الْبِشْرِ، سَهْلَ الْخُلُق، لیّنَ الجانِب، لیس بِفَظٍّ وَلا غَلیظٍ، ولاصَخّابٍ ولا فحّاشٍ، ولا عیّابٍ ولا مَدّاحٍ، یَتَغافَلُ عَمّا لا یَشْتَهی، فلا یُؤْیَسُ مِنْهُ وَلا یُخَیِّبُ فیه مُؤَمِّلِیهِ، قَدْ تَرَکَ نَفْسَهُ مِنْ ثَلاثٍ: الْمِرَاءِ وَالْإکثَارِ وَممّا لا یَعْنِیهِ، وَتَرَکَ النّاسَ مِنْ ثلاثٍ: کان لا یَذُمُّ أحَداً ولایُعَیِّرُه، ولایَطْلُبُ عَوْرَتَهُ»

؛ از پدرم امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره ویژگیهای زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله و اخلاق آن حضرت سؤال کردم و پدرم مشروحاً به من پاسخ فرمود، در بخشی از این حدیث آمده است:

پیامبر صلی الله علیه و آله با هم‌نشینان همیشه خوش رو و خندان و سهل الخلق و ملایم بود، هرگز خشن و سنگدل و پرخاشگر و بد زبان عیب‌جو و مدیحه‌گر نبود، هیچ‌کس از او مأیوس نمی‌شد، و هر کس در خانه او می‌آمد ناامید باز نمی‌گشت، سه چیز را از خود رها کرده بود: مجادله در سخن، پرگویی و دخالت در کاری که به او مربوط نبود، و سه چیز را در مورد مردم رها کرده بود: کسی را مذمّت نمی‌کرد، سرزنش نمی‌فرمود و درباره لغزشها و عیوب پنهانی مردم جستجو نمی‌کرد».(2)

1- نصر، آیه 2.

2- معانی الاخبار، ص 83.

روایات در این زمینه فراوان است که به چند روایت اشاره می‌کنیم:
1. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «
إنَّ المُؤْمِنَ لَیُدْرِکُ بِحُسْنِ خَلْقِهِ دَرَجَةَ قائِمِ اللَّیْلِ وَصَائِمِ النَّهارِ
؛ مؤمن با حسن خلق خود به درجه کسی می‌رسد که شبها به عبادت می‌ایستد و روزها روزه دار است». (1)
2. و همان حضرت فرمود: «
ما مِنْ شَیءٍ اثْقَلُ فیِ المِیزانِ مِنْ خُلُقٍ حَسَنٍ
؛ چیزی در میزان عمل در روز قیامت سنگین‌تر از اخلاق خوب نیست». (2)
3. و در جایی دیگر می‌فرماید: «
اکْثَرُ ما یُدْخِلُ النّاسَ الْجَنَّةَ تَقْوی اللَّهِ وَحُسْنُ الخُلُقِ
؛ بیشترین چیزی که مردم را وارد بهشت می‌کند تقوا و اخلاق نیکو است». (3)
4. امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «
عَلَیْکُمْ بِحُسْنِ الخُلُقِ، فَإِنَّ حُسْنَ الْخُلُقِ فی الجَنَّةِ، لامَحالَةَ، وَإِیّاکُمْ و سُوء الْخُلْقِ فإِنّ سُوءَ الخُلُقِ فِی النّارِ لامَحالَةَ
؛ بر شما لازم است که اخلاق خوب داشته باشید، زیرا سرانجام خوش اخلاق بهشت است و از بداخلاقی بپرهیزید که سرانجام آن آتش است». (4)
یکی از وصیت‌های اخلاقی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام این بود: سه کار است که این امّت توانایی آن را (به طور کامل) ندارند، عدالت و برابری با برادر دینی در مال، وادای حقّ مردم با قضاوت عادلانه نسبت به خود و دیگران، و خدا را در هر حال یاد کردن، البتّه منظور گفتن «
سُبْحانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُللَّهِ وَ لا إلهَ الّا اللَّهُ وَاللَّهُ أکْبَرُ
» نیست، بلکه منظور این است هنگامی که کار حرامی در مقابل آنها قرار می‌گیرد، از خدا بترسند و آن را ترک کنند. (5)

1- تفسیر مجمع البیان، ج 10، ص 333.

2- همان مدرک.

3- همین مضمون در وسائل الشیعه، ج 8، ص 504؛ تفسیر قرطبی، ج 10،

ص 6707.

4- تفسير روح البيان، ج 10، ص 108.

5- تفسير نور الثقلين، ج 1، ص 140.

11: زبان (غیبت)

اشاره

عن رسولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «و قالَ لَهُ رجُلٌ: أَوْصنی، فقال صلی الله علیه و آله: احْفَظْ لِسانَکَ، ثُمَّ قال:
یا رسولَ اللَّهِ أَوْصِنی، فقال: وَیْحَکَ وَهَلْ یُکِبُّ النّاسَ علی مَناخِرِهِمْ فی النّارِ إلّا حَصَائِدُ أَلْسِنَتِهِمْ؟». (1)
مردی به رسول خدا گفت: «به من سفارشی کن، فرمود: زبانت را نگه‌دار، سپس گفت: یا رسول اللَّه به من سفارش کن، فرمود: وای بر تو آیا جز این نیست که مردم برای آنچه با زبان درو می‌کنند در دوزخ سرنگون می‌شوند».
این حدیث به صورت دیگری از معاذ بن جبل نقل شده است:
«قال: کُنتُ مع النّبیّ صلی الله علیه و آله فی سَفَرٍ فَأَصْبَحْتُ یوماً قریباً مِنْهُ، وَنَحْنُ نَسیرُ، فقلتُ: یا رسولَ اللَّهِ أَخْبِرْنی بِعَمَلٍ یُدْخِلُنِی الْجَنَّةَ، وَیُباعِدُنی مِنَ النّارِ، فأخْبَرَهُ إلی أن قال: ألا أُخْبِرُک بِمِلاکِ ذلِکَ کُلِّه؟ قلتُ: بلی یا رسولَ اللَّهِ، قال: کُفَّ عَلَیکَ هذا- و أشار إلی لِسَانِهِ- قُلتُ: یا نَبِیَّ اللَّهِ، وَإنّا لَمُؤاخَذُونَ بِما نَتَکَلَّمُ به؟ قال: ثَکَلَتْکَ أمُّکَ، وَهَل یُکِبُّ النّاسَ فی النّارِ علی وُجوهِهِم- أو قال: علی مَنَاخِرِهِمْ- إلّاحَصائِدُ ألْسِنَتِهِم؟
؛ معاذ بن جبل که از یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است می‌گوید: در سفری با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم، در صبحی به

1- تحف العقول، حکمت 156.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کردم: عملی را به من یادآوری کن که مرا وارد بهشت کرده و از آتش جهنّم دور کند؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از گفتن مطالبی به معاذ فرمود: آیا تو را خبر بدهم به ملاک و معیار این مطالب؟ گفتم: بله، فرمود: نگه داری زبان است. گفتم: ای پیامبر آیا ما به واسطه سخن گفتن مؤاخذه می‌شویم؟ فرمود: مادرت به عزایت بنشیند آیا جز این نیست که مردم برای آنچه با زبان درو می‌کنند در دوزخ سرنگون می‌شوند؟».(1)

در روایات ما درباره دو مسأله بحث شده و اهمّیت فوق العاده‌ای برای هر دو بیان شده است که یکی سکوت و دیگری حفظ زبان است؛ علمای اخلاق معتقدند که سالکان راه حق بدون رعایت سکوت و حفظ زبان از انواع گناهانی که به آن آلوده می‌شوند به جایی نمی‌رسند.

در دو مورد از آیات قرآن مسأله سکوت به عنوان یک ارزش والا مطرح شده است؛ نخست در داستان حضرت مریم علیها السلام؛ در آن لحظات طوفانی که درد زایمان به حضرت مریم دست داد، غم و اندوه سراسر وجودش را فرا گرفت؛ به خصوص از اینکه نوزادش متولّد شود و رگبار تهمتهای مردم بی ایمان متوجّه او گردد، تا آنجا که از خدا تقاضای مرگ کرد، در این هنگام ندایی شنید که به او دستور داد: «غمگین مباش، پروردگارت از پایین پای تو چشمه آب گوارایی جاری ساخته (و درخت خشکیده خرما به فرمان او به بار نشسته است) ... از آن غذای لذیذ بخور و از آن چشمه گوارا بنوش و چشمت را (به مولود تازه) روشن دار و هر گاه انسانی را دیدی و از تو توضیح خواست با اشاره بگو: من برای خدای رحمان روزه گرفته‌ام و امروز با احدی سخن نمی‌گویم؛ «فَإِمَّا تَرَيِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَداً فَقُولِی إِنِّی نَذَرْتُ لِلرَّحْمَانِ صَوْماً فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنسِيّاً»».(2)

و می‌دانیم که نذر همواره به کاری تعلّق می‌گیرد که دارای رجحان و مطلوبیّت

1- سنن ابن ماجه، ج 2، ص 1314، ح 3973.

2- مریم، آیه 26.

الهی باشد، بنابراین «روزه سکوت» در آن امّت یک عمل الهی بوده که در شریعت اسلام تحریم شده است.
در آیه دیگر همین سوره اشاره دیگری به اهمّیت سکوت دیده می‌شود، آنجا که در داستان حضرت زکریّا علیه السلام می‌خوانیم هنگامی که مژده تولّد حضرت یحیی علیه السلام در آینده نزدیک به او داده شد، در حالی که هم خودش پیرو ناتوان بود و هم همسرش نازا، از خداوند تقاضای نشانه‌ای کرد «قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِّی آیَةً» و به او وحی شد که: «نشانه تو این است که سه شبانه روز تمام در حالی که زبانت سالم است قدرت سخن گفتن با مردم رانخواهی داشت (تنها زبانت به ذکر خدا و مناجات با او گردش می‌کند) «قَالَ آیَتُکَ أَلَّا تُکَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَیَالٍ سَوِیّاً»».(1)
همین معنا در سوره آل عمران آیه 41 نیز آمده است.
در روایات ما هم اهمّیت زیادی به سکوت داده شده که به بخشی از آن اشاره می‌کنیم:
1. در زمینه تأثیر سکوت در تفکر عمیق و استواری عقل، رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «
إذا رَأَیْتُمُ المُؤمِنَ صَموتاً فَأْدْنوا مِنْهُ فإنَّه یُلْقیِ الْحِکْمَةَ وَالْمُؤمِنُ قَلیلُ الکَلامِ کَثِیرُ العَمَلِ وَالمُنافِقُ کَثِیرُ الکَلامِ قَلِیلُ العَمَلِ
؛ هنگامی که مؤمن را خاموش ببینید به او نزدیک شوید که دانش و حکمت به شما القا می‌کند، و مؤمن کمتر سخن می‌گوید و بسیار عمل می‌کند و منافق بسیار سخن می‌گوید وکمتر عمل می‌کند».(2)
2. از بعضی از روایات به دست می‌آید که یکی از مهمترین عبادات سکوت است؛ از جمله در مواعظ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ابوذر می‌خوانیم: «
ارْبَعٌ لا یُصِیبُهُنَّ إلّا مُؤْمِنٌ، الصَّمْتُ و هُو أوَّلُ العِبادَةِ
؛ چهار چیز است که تنها نصیب مؤمن می‌شود، نخست سکوت است که سرآغاز عبادت می‌باشد».(3)

1- مریم، آیه 10.

2- بحار الانوار، ج 75، ص 312.

3- میزان الحکمه، مادّه« صمت».

3. از بعضی احادیث استفاده می‌شود که پرگویی مایه قساوت و سنگدلی است، در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم:
«کانَ المَسیحُ علیه السلام یقولُ: لاتُکْثِرِ الکَلامَ فی غَیرِ ذِکْرِاللَّه فانَّ الَّذِینَ یُکْثِرونَ الکلامَ فی غَیرِاللَّهِ قاسِیَهٌ قُلُوبُهُم ولکِنْ لایَعْلَمونَ
؛ حضرت مسیح علیه السلام می‌فرمود: جز به ذکر خدا سخن زیاد مگویید، زیرا کسانی که در غیر ذکر خدا سخن بسیار می‌گویند، دلهایی پرقساوت دارند ولی نمی‌دانند». (1)
4. امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌فرماید:
«انَ الصّمْتَ بابٌ مِنْ أبوابِ الحِکْمَهِ، انَّ الصَمْتَ یُکْسِبُ المَحَبَّة انَّهُ دلیلٌ علی کُلِّ خَیرٍ
؛ سکوت دری از درهای دانش است، سکوت محبّت می‌آورد، و دلیل و راهنمای همه خیرات است». (2)
5. سکوت سبب نجات از بسیاری از گناهان می‌شود و در نتیجه کلید ورود در بهشت است، چنان که در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم:
مردی نزد آن حضرت آمد و طالب سعادت و نجات بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا تو را به چیزی راهنمایی کنم که خدا به وسیله آن تو را وارد بهشت سازد؟ عرض کرد: آری ای رسول خدا؛ سپس حضرت دستور به انفاق و یاری مظلوم و کمک از طریق مشورت فرمود، و بعد دستور به سکوت داده و فرمود: «
فَاصْمِتْ لِسانَکَ إِلّا مِن خیرٍ
؛ سخن مگو جز در جایی که خیر است» و در پایان افزود: هرگاه یکی از این صفات در تو باشد، تو را به سوی بهشت می‌برد. (3)
بعد از ذکر این مقدّمه به حدیث مورد بحث بر می‌گردیم و چند نکته را یادآور می‌شویم:

1- اصول کافی، ج 2، باب الصمت و حفظ السان، ح 11.

2- همان مدرک، ح 1.

3- اخلاق در قرآن، ج 1، ص 298 به بعد.

نکته اوّل: حدیث می‌فرماید این افراد را به صورت در آتش می‌اندازند، چرا؟ به یکی از جهات ذیل.
الف) صورت عضو بسیار حسّاسی است به همین جهت انسان وقتی می‌خواهد زمین بخورد ناخودآگاه دستش را سپر صورت می‌کند تا آسیبی به صورت نرسد.
ب) به خاطر تحقیر آمیزبودن آن است.
ج) عضوی که باعث گناه شده، بسوزد.
نکته دوم: از روایت استفاده می‌شود که اصلاح زبان، کلید اصلاح انسان و انحراف آن سبب انواع انحرافات است، چرا که زبان ترجمان دل و نماینده عقل و کلید شخصیّت انسان و مهمترین دریچه روح است.
به تعبیر دیگر، آنچه در صفحه روح انسان نقش می‌بندد، قبل از هر چیز بر صفحه زبان و در لابه لای گفته‌های او ظاهر می‌شود. امام علی علیه السلام می‌فرماید:
«تَکَلَّموا تُعْرَفوا فَانَّ الْمَرْءَ مَخْبوءٌ تَحْتَ لِسانِهِ
؛ سخن بگویید تا شناخته شوید همانا شخصیت هر کس زیر زبانش نهفته است».(1)
تا مرد سخن نگفته باشدعیب و هنرش نهفته باشد
نکته سوم: به همان نسبت که برکات زبان و آثار سازنده آن زیاد است، آفات و گناهانی که به وسیله آن انجام می‌گیرد و آثار مخرّبی که در فرد و جامعه دارد، بسیار زیاد می‌باشد.
مرحوم «فیض کاشانی» در کتاب «المحجّة البیضاء» و «غزالی» در «احیاءالعلوم» بحث مشروحی تحت عنوان گناهان زبان ذکر کرده‌اند. غزالی بیست انحراف و آفت برای زبان شمرده که از جمله آنها موارد زیر است:
1. بیهوده‌گویی و پرحرفی.
2. بد زبانی و دشنام.
3. مزاح و شوخیهای رکیک و زشت.

1- بحارالانوار، ج 68، ص 287؛ محجّة البیضاء، ج 5، ص 193.

4. مسخره کردن و استهزای دیگران.
5. فاش کردن اسرار مردم.
و ... و علمای اخلاق ده مورد دیگر هم اضافه کرده‌اند که مجموع آن به 30 آفت می‌رسد.
یکی از این گناهان و آفتها که در آیات و روایات بر اهمّیت آن تصریح شده مسأله «غیبت» است، چرا که سرمایه بزرگ انسان در زندگی حیثیّت و آبرو و شخصیّت اوست، و هر چیزی که آن را به خطر بیندازد مانند آن است که جان او را به خطر انداخته باشد، بلکه گاه ترور شخصیّت از ترور شخص مهم‌تر است، و به این جهت گاهی اوقات گناه آن از قتل نفس نیز سنگین‌تر است.
یکی از فلسفه‌های تحریم غیبت این است که این سرمایه بزرگ بر باد نرود، و حرمت اشخاص درهم نشکند، و حیثیّت آنها لکّه‌دار نشود.
فلسفه دیگر اینکه «غیبت»، بدبینی می‌آفریند، پیوندهای اجتماعی را سست می‌کند، سرمایه اعتماد را از بین می‌برد، پایه‌های تعاون و همکاری را متزلزل می‌سازد، بذر کینه و عداوت را در دلها می‌پاشد و گاه سرچشمه نزاع‌های خونین و قتل و کشتار می‌گردد.
در حدیثی آمده است که روزی پیامبراکرم صلی الله علیه و آله با صدای بلند خطبه می‌خواند و فریاد می‌زد: «ای گروهی که به زبان ایمان آورده‌اید نه با قلب، غیبت مسلمانان را نکنید، و از عیوب پنهانی آنها جستجو ننمایید، زیرا کسی که در امور پنهانی برادر دینی خود جستجو کند، خداوند اسرار او را فاش می‌سازد، و در درون خانه‌اش رسوایش می‌کند». (1)
در حدیث دیگری آمده است که خداوند به موسی وحی فرستاد: «
مَنْ ماتَ تائِباً مِنَ الْغِیْبَةِ فَهُوَ آخِرُ مَنْ یَدْخُلُ الجَنَّةَ، وَ مَنْ ماتَ مُصِرّاً علَیها فَهُوَ أوَّلُ مَنْ یَدْخُلُ النّارَ

1- محجّة البیضاء، ج 5، ص 252.

کسی که بمیرد در حالی که از غیبت توبه کرده، آخرین کسی است که وارد بهشت می‌شود و کسی که بمیرد در حالی که اصرار بر آن داشته، اوّلین کسی است که وارد دوزخ می‌شود». (1)
امام صادق علیه السلام در روایتی می‌فرماید: «
مَنْ روی علی مؤمنٍ روایةً یُریدُ بِها شَیْنَهُ وَهَدْمَ مُروءَتِهِ لِیَسْقُطَ مِنْ أعْیُنِ الناسِ، أخْرَجَهُ اللَّهُ مِن وِلایَتِهِ إلی وِلایَةِ الشَّیْطانِ، فلا یَقْبَلُهُ الشَّیْطانُ
؛ کسی که به منظور عیب‌جویی و آبرو ریزی مؤمنی، سخنی نقل کند تا او را از نظر مردم بیندازد، خداوند او را از ولایت خودش بیرون کرده، به سوی ولایت شیطان می‌فرستد، ولی شیطان هم او را نمی‌پذیرد». (2)
«غیبت» یعنی در غیاب کسی سخن گفتن، منتها سخنی که عیبی از عیوب او را فاش سازد؛ خواه این عیب جسمانی باشد، یا اخلاقی؛ در اعمال او باشد یا در سخنش، و حتّی در اموری که مربوط به اوست، مانند لباس، خانه، همسر و فرزندان او و مانند اینها؛ بنابراین اگر کسی صفات ظاهری و آشکار دیگری را بیان کند، غیبت نخواهد بود، مگر اینکه قصد مذمّت و عیب‌جویی داشته باشد که در این صورت حرام است. مثل اینکه در مقام بدگویی بگوید آن مرد نابینا، یا کوتاه قد، یا سیاه رنگ یا کوسه، اینها همه در صورتی است که این صفات واقعاً در آن شخص باشد، اما اگر صفتی اصلاً وجود نداشته باشد، آن وقت «تهمت» خواهد بود که گناه آن‌به مراتب شدیدتر و سنگین‌تر است.
امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «
الغِیْبَةُ أَنْ تَقولَ فی أخیکَ ما سَتَرَهُ اللَّهُ عَلَیْهِ، و أَمّا الْأَمْرُ الظّاهِرُ فیهِ، مِثْلُ الحِدَّةِ وَالْعَجَلَةِ، فَلا، وَالْبُهْتانُ أنْ تقولَ فیه مالیسَ فیه
؛ غیبت آن است که درباره برادر مسلمانت چیزی را بگویی که خداوند پنهان داشته، و امّا چیزی که ظاهر است مانند تندخویی و عجله که غیبت به حساب نمی‌آید، امّا تهمت این است که چیزی را بگویی که در او وجود ندارد». (3)

1- محجّة البیضاء، ج 5، ص 252.

2- وسائل الشیعه، ج 8، باب 158، ح 2.

3- اصول کافی، ج 2، باب الغیبة و البهت، ح 7.

خداوند در قرآن از غیبت نهی کرده و می‌فرماید: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا کَثِیراً مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا یَغْتَبْ بَّعْضُکُمْ بَعْضاً أَیُحِبُّ أَحَدُکُمْ أَنْ یَأْکُلَ لَحْمَ أَخِیهِ مَیْتاً فَکَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِیمٌ».(1)

خداوند در این آیه غیبت را به خوردن گوشت برادر مرده تشبیه می‌کند که این زشتی فوق العاده غیبت و گناه عظیم آن را می‌رساند.

در شأن نزول جمله «لَایَغْتَبْ بَّعْضُکُمْ بَعْضاً» آمده که این آیه درباره دو نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله است که رفیقشان
سلمان
را غیبت کردند، زیرا او را خدمت پیامبراکرم صلی الله علیه و آله فرستاده بودند تا غذایی برای آنها بیاورد، پیامبراکرم صلی الله علیه و آله نیز
سلمان
را سراغ
اسامة بن زید
که مسئول بیت‌المال بود فرستاد،
اسامه
گفت: الان چیزی ندارم، آن دو نفر از
اسامه
بدگویی کردند و گفتند: او بخل ورزیده و درباره
سلمان
هم گفتند:
اگر او را به سراغ چاه سمیحه (چاه پر آبی بود) بفرستیم آب آن خشک خواهد شد.
سپس خودشان به راه افتادند تا نزد
اسامه
بیایند، و درباره موضوع کار خود تجسّس کنند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من آثار خوردن گوشت در دهان شما می‌بینم، عرض کردند:
ای رسول خدا ما امروز مطلقاً گوشت نخورده‌ایم. فرمود: آری گوشت
سلمان
و
اسامه
را خورده‌اید و آیه نازل شد و مسلمانان را از غیبت نهی کرد.(2)

علاج غیبت و توبه آن:

«غیبت» مانند بسیاری از صفات ذمیمه تدریجاً به صورت یک بیماری روانی در می‌آید، به گونه‌ای که غیبت کننده از کار خود لذّت می‌برد، و از این که پیوسته آبروی این و آن را بریزد احساس رضا و خشنودی می‌کند، و این یکی از مراحل بسیار خطرناک اخلاقی است. اینجاست که غیبت کننده باید قبل از هر چیز به درمان

1- حجرات، آیه 12.

2- تفسیر مجمع البیان، ج 9، ص 135؛« قرطبی» در تفسیر خود این شأن نزول را با تفاوتی نقل کرده است.

انگیزه‌های درونی غیبت بپردازد، انگیزه‌هایی همچون «بخل»، «حسد»، «کینه‌توزی»، «عداوت» و «خود برتربینی».
باید از طریق خودسازی و تفکّر در عواقب سوء این صفات زشت و نتایج شومی که ببار می‌آورد، و همچنین از طریق ریاضت نفس، این آلودگیها را از جان و دل بشوید، تا بتواند زبان را از آلودگی به غیبت باز دارد. سپس در مقام توبه برآید، و از آنجا که غیبت جنبه «حقّ الناس» دارد، اگر به صاحب غیبت دسترسی دارد ومشکل تازه‌ای ایجاد نمی‌کند، از او عذرخواهی کند، هر چند به صورت سربسته باشد، به عنوان مثال بگوید من گاهی بر اثر نادانی و بی‌خبری غیبت شما کرده‌ام، مرا ببخش، و شرح بیشتری ندهد، مبادا عامل فساد تازه‌ای شود.
و اگر دسترسی به آن فرد را ندارد یا او را نمی‌شناسد، یا از دنیا رفته است، برای او استغفار کند، و عمل نیک انجام دهد، شاید به برکت آن خداوند متعال وی را ببخشد و طرف مقابل را راضی کند.(1)

موارد استثنا:

آخرین سخن درباره غیبت اینکه قانون غیبت مانند هر قانون دیگری استثناهایی دارد، از جمله این که گاه در مقام «مشورت» به عنوان مثال برای انتخاب همسر، یا شریک در کسب و کار و مانند آن کسی از انسان سؤالی می‌کند، امانت در مشورت ایجاب می‌کند اگر عیوبی از طرف سراغ دارد بگوید، مبادا مسلمانی در دام بیفتد، و چنین غیبتی که با چنین نیّتی انجام می‌گیرد حرام نیست.
همچنین در موارد دیگری که اهداف مهمّی مانند هدف مشورت در کار باشد، یا برای احقاق حق وتظلّم صورت گیرد غیبت حرام نیست.
البتّه کسی‌که آشکارا گناه می‌کند و به‌اصطلاح «متظاهر به فسق» است، از موضوع

1- تفسیر نمونه، ج 22، ص 193.

غیبت خارج است، و اگر گناه او را پشت سر او بازگو کنند ایرادی ندارد، ولی باید توجّه داشت که این حکم مخصوص گناهی است که نسبت به آن متظاهر است.

این نکته نیز قابل توجّه است که نه تنها غیبت کردن حرام است، گوش دادن به غیبت، و حضور در مجلس غیبت نیز جزء محرّمات است. براساس پاره‌ای از روایات بر مسلمانان واجب است که ردّ غیبت کنند، یعنی در برابر غیبت به دفاع برخیزند، و از برادر مسلمانی که حیثیّتش به خطر می‌افتد دفاع کنند.(1)

1- تفسیر نمونه، ج 22، ص 194.

12: مقام حضرت زهرا علیها السلام

قال رسولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «اوَّلُ شَخْصٍ یَدْخُلُ الجَنَّةِ فاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ مَثَلُها فی هذِةِ الأُمّةِ مَثَلُ مَرْیَمَ فی بنی‌إسْرائِیلَ».(1).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «اوّلین کسی که وارد بهشت می‌شود، فاطمه دختر محمّد صلی الله علیه و آله است و او در میان این امّت مانند مریم در بنی اسرائیل است».

آیا این اولویت، مطلق است یا نسبی؟ ظاهر این است که مطلق است و مفهومش این است که حتّی قبل از پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و انبیا و امامان وارد بهشت می‌شود، چرا که انبیا ممکن است در قیامت در مقابل امّت مسئولیّت داشته باشند.

چنین مقامی بسیار والاست و نشان می‌دهد که حضرت زهرا علیها السلام برترین افراد و زنان است و این بهشت است که مشتاق چنین افرادی است، و آغوش باز می‌کند، و با وجود حضرت فاطمه علیها السلام و امثال آن حضرت، عظمت پیدا می‌کند.

قرآن می‌فرماید: « «مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِی وُعِدَ الْمُتَّقُونَ ...»؛ توصیف بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده چنین است ...».(2).

1- کنز العمّال، ج 6، ص 219، از اهل سنّت؛ در بحارالانوار، ج 43، ص 44 قسمت اوّل حدیث آمده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:« اوّل شخص تدخل الجنّة فاطمة».

2- محمّد، آیه 15؛ رعد، آیه 35.

و فاطمه اوّلین کسی است که وارد بهشت می‌شود و کسی است که دارای برترین تقواست، و ما نیز به آن مقدار که تقوا داریم به فاطمه علیها السلام نزدیک و جزء پیروان او هستیم.

13: رضایت خدا یا خلق

قال رسولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَن أرْضی سُلْطاناً بما یُسْخِطُ اللَّهَ خَرَجَ مِنْ دِینِ اللَّهِ».(1)
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «کسی که پادشاهی را در چیزی خوشحال کند در حالی که آن چیز سبب خشم خداوند باشد از دین خدا خارج شده است».
کسی که برای خشنود کردن بنده‌ای خدا را ناخشنود کند به این معناست که آن بنده را در سرنوشت خود مؤثّرتر می‌داند و اهمّیتی که به این مخلوق می‌دهد بیش از اهمیّتی است که به خالق خود می‌دهد.
و در جای دیگر آن حضرت می‌فرماید: «
مَنْ طَلَبَ رِضَی مَخْلوقٍ بِسَخَطِ الخَالِقِ سَلَّط اللَّهُ عزَّوجَلّ علیهِ ذلِکَ المَخْلوق
؛ هر که خشنودی مخلوق را بر خشم خالق محترم‌تر شمرد خداوند عزّوجلّ آن مخلوق را بر وی مسلّط گرداند».(2)
این یک نوع شرک است. قرآن می‌فرماید:
« «وَمَا یُؤْمِنُ أَکْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُّشْرِکُونَ»؛ بیشتر آنها که مدّعی ایمان به خدا هستند؛ مشرکند»(3) چرا که برای مخلوق عبادت می‌کنند و جلب توجّه مخلوق را بر

1- تحف العقول، حکمت 172.

2- همان مدرک، حکمت 132.

3- یوسف، آیه 106.

خدا مقدّم می‌دارند در ذیل این آیه حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که می‌فرماید: «
إنّ أخْوَفَ ما أخافُ عَلَیکُمُ الشِّرْکُ الْأصْغَرُ، قالوا: وَمَا الشِّرْکُ الْأصْغَرُ یا رَسُولَ اللَّهِ؟ قال: الرِّیاءُ یقول اللَّهُ تَعالی یَوْمَ الْقِیامَةِ إذا جاءَ النّاسُ بأعمالِهِم: اذهَبُوا إلَی الَّذِینَ کُنْتُمْ تُراؤونَ فی الدُّنْیا، فَانْظُروا هَلْ تَجِدُونَ عِنْدَهُم مِنْ جَزاءٍ؟
؛ خطرناک‌ترین چیزی که از آن برای شما می‌ترسم، شرک اصغر است. اصحاب گفتند: شرک اصغر چیست؟ فرمود: ریاکاری، روز قیامت هنگامی که مردم با اعمال خود در پیشگاه خدا حاضر می‌شوند، پروردگار به آنها که در دنیا ریا کردند می‌فرماید: به سراغ کسانی که به خاطر آنها ریا کردید بروید، ببینید پاداشی نزد آنها می‌یابید؟».(1)
شخصی که رزق خود را از طریق نامشروع می‌طلبد، شرک خفی دارد؛ یعنی خدا را عادل نمی‌داند که از طریق حلال به او روزی بدهد.
مهم این است که قلب از این شرک‌ها پاک بشود تا نور توحید در آن بتابد؛ برای انجام هر کاری باید ببینیم که خدا در این مسأله چه می‌پسندد، نه اینکه دیگران چه می‌پسندند، چرا که اگر خشنودی خدا را در نظر بگیریم، خشنودی خلق خدا در سایه آن بدست می‌آید.
در بعضی از روایات که در تفسیر آیه 106 سوره یوسف آمده است، می‌خوانیم:
«منظور شرک در نعمت است به این معنا که موهبتی از خداوند به انسان برسد و بگوید این موهبت از ناحیه فلان کس به من رسیده و اگر او نبود من میمردم و یا زندگانیم بر باد می‌رفت و بیچاره می‌شدم».(2)
چنین شخصی غیر خدا را شریک در بخشیدن روزی و مواهب شمرده است.
ارزش هر عملی بستگی به نیت وانگیزه آن دارد، و به تعبیر دیگر از دیدگاه اسلام، اساس هر عملی را «نیّت» تشکیل می‌دهد، آن هم نیّت خالص. در حدیث معروفی

1- تفسیر نمونه، ج 10، ص 91.

2- تفسیر نورالثقلین، ج 2، ص 475؛ اصول کافی، ج 2، ص 292.

ص: 59

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که: «

إنَّما الأعْمالُ بِالنِّیّاتِ، وَلِکُلِّ امْرِیءٍ مانَوی

؛ هر عملی بستگی به نیّت فرد دارد، وبهره هر کس براساس نیّتی است که در عمل دارد». (1)

در توضیح این حدیث آمده است؛ آن کس که برای خدا جهاد کند اجرش بر خداوند بزرگ است، و کسی که برای متاع دنیا حتّی نیّت به دست آوردن «عقال» (طناب کوچکی که پای شتر را با آن می‌بندند) پیکار کند، بهره‌اش فقط همان است.

اینها همه به خاطر آن است که «نیّت» همیشه به عمل شکل می‌دهد، آن کس که برای خدا کاری انجام می‌دهد، تمام تلاشش این است که مردم از آن بهره بیشتری گیرند، ولی کسی که برای تظاهر و ریاکاری عملی انجام می‌دهد، به بهره‌گیری نیازمندان اهمّیت نمی‌دهد.

جامعه‌ای که به ریاکاری عادت کند، نه فقط از خدا و اخلاق حسنه و ملکات فاضله دور می‌شود، بلکه تمام برنامه‌های اجتماعی او از محتوا تهی می‌گردد.

روایات در نکوهش ریا بسیار زیاد است. پیامبراکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «

سَیَأْتی عَلی النّاسِ زمانٌ تَخْبثُ فیهِ سَرائِرُهُمْ، وَتَحْسُنُ فِیهِ عَلانِیَتَهُم، طَمَعاً فی الدُّنْیا، لایُریدونَ بِهِ ما عِنْدَ رَبِّهِمْ، یَکُونُ دِینُهُمْ رِیاءاً، لایُخالِطُهُمْ خَوْفٌ، یَعُمُّهُمُ اللَّهُ بِعِقابٍ، فَیَدْعُونَهُ دُعاءَ الغَریقِ فَلایَستَجیبُ لَهُمْ

؛ زمانی بر مردم فرا می‌رسد که به خاطر طمع در دنیا باطنهای آنها زشت و آلوده و ظاهرشان زیبا می‌شود، این در حالی است که علاقه‌ای به پاداشهای پروردگارشان ندارند، دین آنها ریا می‌شود، و ترس خدا، در دل آنها از بین می‌رود، خداوند همه آنها را به عذاب سختی گرفتار می‌کند، و هرقدر خدا را مانند شخص غریق بخوانند، هرگز دعایشان مستجاب نمی‌شود». (2)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «

إنَّ المُرائی یُدْعی یَوْمَ القِیَامَةِ بِأربعةِ أسْماء: یا کافِرُ! یا فاجِرُ! یا غادِرُ یا خاسِرُ! حَبِطُ عَمَلُکَ، وَبَطَلَ أجْرُکَ، فَلا خَلاصَ لَکَ الْیَوم، فَالْتَمِسْ أجْرَک مِمَّن کُنْتَ تَعْمَلُ لَهُ

؛ شخص ریا کار در روز قیامت با چهار نام صدا زده می‌شود: ای کافر!

1- ميزان الحكمه، ج 10، ص 277؛ وسائل‌الشيعه، ج 1، ص 35، ابواب مقدّمات العبادات باب 5، ح 10.

2- اصول كافى، ج 2، باب الرياء، ح 14.

ای فاجر! ای حیله گر! وای زیانکار! عملت نابود شده و اجرت باطل گشت، امروز هیچ راه نجاتی نداری، پاداش خود را از کسی بخواه که برای او عمل کردی».(1)

1- وسائل الشیعه، ج 1، ص 51، ح 16.

قال رسولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «طُوبی لِمَنْ تَرَکَ شَهْوَةً حاضِرةً لِمَوعودٍ لَمْ یَرَهُ».(1)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «خوشا به حال کسی که لذت آماده‌ای را وا نهد برای موعودی که ندیده».

طوبی مؤنث اطیب (پاکیزه‌تر) است و چند معنا برایش گفته شده: یکی به معنای زندگی پاکیزه است برای کسی که دارای این صفت باشد. دوم به معنای خوشا به حال اوست. سوم درختی است در بهشت.(2)

روایت می‌فرماید: خوشا به حال کسی که چیزی را که مطابق شهوت او و نقد است ترک می‌کند برای چیزی که نسیه است و ظاهراً آن را ندیده است.

این همان است که می‌گویند: انسان نمی‌تواند نقد را به خاطر نسیه ترک کند، و یکی از برتری‌های دنیا در چشم دنیاپرستان نقد بودن آن است، در مقابل، منافع نسیه است که آفاتی دارد و ممکن است نقد نشود.

بعضی این منافع نقد و نسیه را تعمیم می‌دهند و در مسائل آخرت هم جاری می‌کنند که همان منطق معروف ابن‌سعد است که وقتی حضرت به او فرمود: از

1- تحف العقول، حکمت 119؛ بحارالانوار، ج 74، ص 153.

2- (تفسیر مجمع البیان ذیل آیه 29 سوره رعد) برای« طوبی» ده معنا نقل کرده است.

جنگ با من صرف نظر کن. گفت: فکر می‌کنم، تا صبح فکر کرد، بعد گفت: می‌گویند:
بهشت و جهنّم و عذاب هست، اگر راست باشد، بعداً توبه می‌کنم و اگر دروغ باشد به دنیایم رسیده‌ام. بعد گفت: دنیا نقد است و آخرت نسیه و انسان عاقل نقد را به نسیه نمی‌فروشد.
من که امروزم بهشت نقد حاصل می‌شودوعده فردای زاهد را چرا باور کنم
پیروان این مکتب زیادند، اینها دو اشتباه بزرگ مرتکب می‌شوند: اوّل اینکه وعده‌های الهی برای افراد باایمان نسیه نیست، نسیه درجایی است که طرف ضعیف است ونمی‌تواند به وعده هایش عمل کند، امّا کسی که قادر مطلق و صادق و حکیم است نقد و نسیه ندارد و وعده‌هایش عین واقعیّت است و سوخت و سوز ندارد.
دوم اینکه در زندگی دنیا هم بسیاری از مواقع نسیه را بر نقد مقدّم می‌دارند، به عنوان مثال تمام کشاورزان نقدشان را که بذر است می‌دهند، به انتظار محصولی که در سال آینده بدست می‌آورند، و یا تمام کسانی که سرمایه‌گذاری می‌کنند، نقد را می‌دهند برای نسیه فردا، چون مسأله اهم و مهم است.
انسان اگر در این عمر کوتاه تقوا را رعایت کند، یک عمر جاویدان غرق در نعمت خواهد داشت، که در این صورت لذت آماده را فدای نعمتی می‌کند که آن را ندیده است.
وقتی کسی لذت آماده را برای موعودی که ندیده ترک کند این نشانه ایمان است و اگر ایمان به خدا و غیب نداشته باشد لذت آماده را ترک نمی‌کند.
مهمترین لذّات دنیا مثل برق در گذر است امّا قرآن درباره لذّات آخرت می‌فرماید:
« «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِیَ لَهُمْ مِّنْ قُرَّةِ أَعْیُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا یَعْمَلُونَ»؛ هیچ‌کس نمی‌داند چه پاداشهای مهمّی که مایه روشنی چشمها می‌گردد برای آنها نهفته شده است این پاداش عظیم جزای اعمالی است که انجام داده‌اند». (1)

1- سجده، آیه 17.

در این آیه «نفس» به صورت نکره در سیاق نفی آمده و به معنای عموم است، و همه نفوس حتّی رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرشتگان مقرّب را شامل می‌گردد که این نعمتها ولذّات روحانی در فکرشان خطور نکرده. وقتی انسان این وعده‌ها را می‌بیند چشم‌پوشی از شهوات بر او آسان می‌شود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی می‌فرماید:

«انَّ اللّهَ یقولُ: اعْدَدَتُ لِعِبادِیَ الصّالحِینَ ما لا عَیْنٌ رَأَتْ، ولا اذُنٌ سَمِعَتْ، وَ لَا خَطَرَ عَلی قَلْبِ بَشَرٍ

؛ خداوند می‌فرماید: من برای بندگان صالحم نعمتهایی فراهم کرده‌ام که هیچ چشمی ندیده، و هیچ گوشی نشنیده و بر فکر کسی نگذشته است». (1)

علاوه بر این، انسان در دنیا هم نتیجه‌اش را می‌بیند. در حدیثی داریم که اگر انسان چشمش به نامحرم بیفتد و چشم بپوشد، خداوند ایمانی به او می‌چشاند که لذّت و نورانیّت آن را احساس می‌کند.

1- تفسیر نمونه، ج 17، ص 149.

15: استفاده از موقعیّت «وحدت»

اشاره

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللهِ علیه و آلهِ: «انَّ المُؤْمِنَ یَأْخُذُ بِأدَبِ اللَّهِ، اذا أَوْسَعَ اللَّهُ عَلَیْهِ اتَّسَعَ، وَاذا أَمْسَکَ عَنْهُ أَمْسَکَ». (1)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «مؤمن مؤدّب به ادب خداست، می‌بیند خداوند با او چه رفتار می‌کند، هر وقت نعمت بیشتری به او داد او هم وسعت بیشتری در کار خیرش می‌دهد (چنان نیست که بخیل در علم، مال و خدماتش باشد) و وقتی ندارد وظیفه‌ای هم ندارد».

مقصود روایت همان قسمت اوّل است که وقتی خداوند سرمایه‌ای به او می‌دهد که شامل انواع سرمایه‌های مادّی ومعنوی مثل مقام، نفوذ اجتماعی، علم، قوه تفکر و ... می‌شود، از آن سرمایه استفاده می‌کند و هرچه عنایت خدا به او بیشتر شود او هم عنایتش به دیگران بیشتر می‌شود.

حضرت استاد به تناسب روز درباره وحدت بحثی را ارائه دادند که در ذیل آورده می‌شود:

در مورد وحدت سه مطلب عمده قابل توجّه است:

1- تحف العقول، حکمت 135.

1. تعريف وحدت

مراد از وحدت بين مذاهب اسلامى چيست؟
مراد اين نيست كه سنّى‌ها را شيعه و يا شيعه‌ها را سنّى كنيم، چرا كه هيچ كدام در عمل حاضر نيستند از عقيده خود دست بردارند، بلكه منظور اين است كه در موضوعات مشتركى كه داريم وحدت عمل داشته باشيم، مثل اينكه خدا واحد است، نبىّ واحد است، قبله و كتاب واحد است و بيت المقدّس سرزمين اسلام است و بايد نجات پيدا كند و كشورهاى اسلامى نبايد تحت سيطره كفر باشند و ...
اينها از امورى است كه شيعه و سنّى در آن اتّفاق نظر دارند.

2. انگیزه‌ها و اهداف وحدت

کشورهای اسلامی از قدرت ویژه‌ای برخوردارند، به عنوان مثال از نظر جمعیّت، فرهنگ اسلامی، مناطق سوق الجیشی، منابع زیرزمینی و امور دیگر در دنیا ممتازند، اگر کشورهای اسلامی دست به دست هم ندهند پایمال دشمنان می‌شوند و اگر دست به دست هم بدهند می‌توانند در مقابل دشمنان سربلند و پیروز باشند.
احساس خطر و ضرر شدیدی که عدم وحدت در پی دارد باید انگیزه‌ای شود تا مسلمین در مقابل کشورهای قدرتمند به وحدت برسند، چرا که ظالمین با هم متّحد شده‌اند تا مانع نفوذ اسلام در میان ملّتها گردند.
حال بر فرض دشمن هم نداشته باشیم با وحدت می‌توانیم در جهان ترقّی کرده و قدرت خود را عالم گیر کنیم و فرهنگ دینی اسلامی خود را گسترش بدهیم.

3. اسباب و عوامل وحدت

وحدت در ذات انسان نهفته شده و عالم، عالم وحدت است. تفرقه عللی دارد که اگر آنها را بشناسیم و از بین ببریم وحدت حاصل می‌شود، مثل سلامتی که نباید

گفت چرا سالم هستیم بلکه باید پرسید چرا مریض می‌شویم، وقتی علت بیماری از بین برود، سلامتی حاصل می‌شود.
یکی از علت‌های تفرقه، عدم ارتباط با همدیگر است، وقتی با یکدیگر در ارتباط نباشیم، و نسبت به هم شناخت نداشته باشیم حاضر نیستیم با یکدیگر همکاری کنیم.
در میان اهل سنّت تبلیغ زیادی می‌شود که شیعه این قرآن مرسوم را قبول ندارد و قرآن دیگری دارد، اگر بیایند و قرآنهای موجود در مساجد و تفسیرهای ما را ببینند این بدبینی برطرف می‌شود.
یکی دیگر از علل تفرقه، آلت دست دشمنان شدن است، چرا که این دشمن است که فعّالیّت کرده و وهّابیها و سنّی‌ها را در مقابل شیعه قرار داده است. برای از بین بردن این توطئه باید ارتباط زیادی بین شیعه و سنی برقرار شود تا منطق ما را بشنوند و از دور قضاوت نکنند. خداوند می‌فرماید: « «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً وَلَا تَفَرَّقُوا»؛ و همگی به ریسمان خدا (قرآن و اسلام و هرگونه وسیله وحدت) چنگ زنید و پراکنده نشوید».(1)
این آیه مسأله اتّحاد و مبارزه با هرگونه تفرقه را مطرح می‌کند که از اهمّیت فوق العاده‌ای برخوردار است. در احادیثی که از پیامبراکرم صلی الله علیه و آله و پیشوایان بزرگ اسلام به ما رسیده است بر لزوم و اهمّیت این موضوع با تعابیر مختلفی اشاره شده است:
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «
المُؤْمِنُ لِلْمُؤمِنِ کالبُنْیانِ یَشُدُّ بَعضُه بَعْضاً
؛ افراد با ایمان نسبت به یکدیگر همانند اجزای یک ساختمانند که هر جزئی از آن، جزء دیگر را محکم نگاه می‌دارد».
و نیز فرمود: «
المُؤْمِنونَ کالنَّفْسِ الواحِدَة
؛ مؤمنان همچون یک روحند».
و در جای دیگر می‌فرماید: «مثل افراد با ایمان در دوستی و نیکی به یکدیگر

1- آل عمران، آیه 103.

همچون اعضای یک پیکر است که چون بعضی از آن رنجور شود و به درد آید، اعضای دیگر را قرار و آرامش نخواهد بود».(1)
بنی آدم اعضای یکدیگرندکه در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگاردگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی‌غمی‌نشاید که نامت نهند آدمی
جمله «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»(2) یکی از شعارهای اساسی و ریشه دار اسلامی است که مسلمانان را از هر نژاد و هر قبیله، و دارای هر زبان و هر سن و سال، با یکدیگر برادر می‌داند.
به تعبیر دیگر اسلام تمام مسلمانها را در حکم یک خانواده می‌داند، و همه را خواهر و برادر یکدیگر خطاب می‌کند. در روایات اسلامی نیز روی این مسأله تأکید فراوان شده است که به عنوان نمونه چند حدیث را ذکر می‌کنیم.
1. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «
المُسْلِمْ أخوالمُسْلِم، لایَظْلِمُه، ولایَخْذِلُه، ولایُسْلِمُه
؛ مسلمان برادر مسلمان است، هرگز به او ستم نمی‌کند، دست از یاریش برنمی دارد، و او را در برابر حوادث تنها نمی‌گذارد».(3)
2. در حدیث دیگری از همان حضرت صلی الله علیه و آله نقل شده است که: «
مَثَلُ الأَخَوَیْنِ مَثَلُ الیَدَیْنِ تَغْسِلُ إحداهما الاخری
؛ دو برادر دینی همانند دو دستند که هر کدام دیگری را می‌شوید (با یکدیگر کمال همکاری را دارند و عیوب هم را پاک می‌کنند)».(4)
3. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «
المُؤمِنُ أخوالمُؤمِنِ، کالجَسَدِ الواحِدِ إذا اشْتَکی شَیْئاً مِنْهُ وَجَدَ ألَمَ ذَلِکَ فی سائرِ جَسَدِه، و أرواحُهُما مِن روحٍ واحِدةٍ
؛ مؤمن برادر مؤمن است، و همگی به منزله اعضای یک پیکرند، که اگر عضوی از آن به درد آید، دیگر

1- تفسیر روح الجنان، ج 2، ص 450.

2- حجرات، آیه 10.

3- محجّة البیضاء، ج 3، ص 332، کتاب آداب الصحبة و المعاشرة، باب 2.

4- همان مدرک، ص 319.

عضوها آرامش ندارند، چرا که ارواح همگی آنها از روح واحدی گرفته شده است». (1)
روایتی هم از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره حقوق سی گانه مؤمن بر برادر مؤمنش نقل شده است که از جامع‌ترین روایات در این زمینه است و علاقه‌مندان می‌توانند به تفسیر نمونه (2) مراجعه کنند، و همچنین در حدیثی از امام علی علیه السلام درباره آغاز وقوع فتنه‌ها و اختلاف‌ها نقل شده است. (3)
در نهج البلاغه می‌خوانیم: «
وَالْزَموا السَّوادَ الْأعْظَم، فَانَّ یَدَاللَّهِ مَعَ الْجَماعَةِ، وَایّاکُمْ وَ الْفُرْقَةَ، فَانَّ الشَّاذَّ مِنَ النّاسِ لِلشَّیْطَانِ، کَما أنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذِّئبِ
؛ همیشه همراه جمعیّتهای بزرگ باشید که دست خدا با جماعت است، و از پراکندگی بپرهیزید که انسان تک و تنها بهره شیطان است، همچنان‌که گوسفند تنها، طعمه گرگ است». (4)

1- اصول کافی، ج 2، ص 133، باب اخوة المؤمنین بعضهم لبعض، ح 3.

2- تفسیر نمونه، ج 22، ص 74.

3- همان مدرک، ج 23، ص 462.

4- نهج البلاغه، خطبه 127.

16: شکر نعمت

قال رسولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «مَنْ تَقَدَّمَتْ الَیْهِ یَدٌ، کانَ عَلیهِ مِنَ الحَقِّ أن یُکافِیءَ، فانْ لَم یفعَلْ فالثّناءُ، فإنْ لَمْ یَفْعَلْ فَقَدْ کَفَرَ النِّعْمَةَ».(1)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «کسی که نعمت به او برسد (ید به معنای نعمت است) اگر مقابله به مثل نکند (لفظا تشکر نکند) کفران نعمت کرده است».

به طور اجمال از آیات و روایات چنین به دست می‌آید که اسلام بر پایه حق‌شناسی است. اگر کسی خدمتی به شما کرد، آن را از یاد نبرید و این خدمت را روزی جبران کنید. گاه انسان نمی‌تواند جبران کند، یا به خاطر اینکه توانایی او کم است و یا خدمتی که به او شده به قدری زیاد است که قابل جبران نیست؛ در این صورت حدّاقل باید با زبانش تشکّر کند در غیر این صورت کفران نعمت کرده و مستحق زوال نعمت است.

کسانی که به ما خدمت می‌کنند بسیارند، پدر، مادر، استاد، همسایگان، علما، شهدا و ...، و ما مدیون خدمات زیادی هستیم و عوامل زیادی دست به دست هم داده‌اند تا ما بتوانیم از آسایش برخوردار و از علم و دانش بهره‌مند شویم و

1- تحف العقول، ص 55.

نمی‌توانیم همه آنها را جبران کنیم، بنابراین لااقل باید قدرشناسی کنیم.
قرآن می‌فرماید:
« «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِی لَشَدِيدٌ»؛ اگر شکرگزاری کنید (نعمت خود را) بر شما خواهم افزود و اگر ناسپاسی کنید مجازاتم شدید است».(1)
شکر نعمت، نعمتت افزون کندکفر، نعمت از کفت بیرون کند
مطابق آیه نه تنها نعمت از او گرفته می‌شود بلکه عذاب الهی جانشین نعمت می‌شود.
این درباره نعمتهایی که از ناحیه انسانها به هم می‌رسد نیز صادق است که اگر بتوانیم جبران کنیم و اگر نتوانیم با زبان شکرش را انجام می‌دهیم، امّا درباره نعمت الهی که سرتاپای ما را فرا گرفته چگونه می‌توانیم شکر کنیم؟! نعمت وجود، عقل، سلامت، هدایت، ایمان، ولایت و ... حتّی اگر شکر بگوییم خود شکر هم نعمت است. در عبارت امام سجاد علیه السلام آمده است: «
فَكَيْفَ لی بِتَحْصیلِ الشُّكْرِ و شُكْری ايّاکَ يَفْتَقِرُ إلی شُكْرٍ، فَكُلَّما قُلْتُ لَکَ الحَمْدُ وَجَبَ عَلَیَّ لِذلکَ انْ اقولَ لَکَ الحمدُ
؛ چگونه می‌توانم حقّ شکر تو را بجای آورم، درحالی که همین شکر من نیاز به شکری دارد، و هر زمان که می‌گویم تو را سپاس بر من لازم است که به خاطر همین توفیق شکرگزاری بگویم تو را سپاس».(2)
به همین جهت بزرگان می‌گویند که شکر نعمت خدا فقط یک راه دارد و آن اظهار عجز و ناتوانی از شکر نعمتهای اوست، همان‌گونه که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که می‌فرماید:
«خداوند به موسی علیه السلام وحی فرستاد که حقّ شکر مرا ادا کن، عرض کرد:
پروردگارا چگونه حقّ شکر تو را ادا کنم، در حالی که هر زمان شکر تو را بجا آورم،

1- ابراهیم، آیه 7.

2- مناجات شاکرین از مناجاتهای پانزده گانه امام سجاد علیه السلام در بخش دوم مفاتیح نوین اثر آیة اللّه العظمی مکارم شیرازی.

این موفقیّت خود نعمت تازه‌ای برای من خواهد بود، خداوند فرمود: ای موسی الآن حقّ شکر مرا ادا کردی، چون می‌دانی حقّ این توفیق از ناحیه من است». (1)

بنده همان به که زتقصیر خویش‌عذر به درگاه خدا آورد
ورنه سزاوار خداوندیش‌کس نتواند که بجا آورد

ما نعمتهای زیادی داریم که هر کدام از آنها با دنیا برابری می‌کند، اگر چشم یا عقل ما را بگیرند و تمام دنیا را بدهند، راضی نیستیم. این آبی که سطح چشم قرار دارد اگر نباشد پلک روی چشم می‌ساید و در مدّت کوتاهی چشم زخم می‌شود، امّا این آب، آن را نرم نگه می‌دارد که پلک بتواند به سادگی بالا و پایین رود.

اگر این نعمتهای بزرگ خدا را صحیح در مسیرش مصرف کنیم، شکر عملی اوست، و اگر وسیله‌ای شد برای طغیان، خودپرستی، غرور، غفلت، بیگانگی و دوری از خدا این عین ناسپاسی است.

حق همی گوید چه آوردی مراا‌ندرین مهلت که دادم من تو را
پنج حس را در کجا پالوده‌ای‌گوهر دیده کجا فرسوده‌ای

امام صادق علیه السلام فرمود: «کمترین شکر این است که نعمت را از خدا بدانی، بی آنکه قلب تو مشغول به آن نعمت شود، و خدا را فراموش نکنی، و همچنین راضی بودن به نعمت او و اینکه نعمت خدا را وسیله عصیان او قرار ندهی، و دستورات او را با استفاده از نعمتهایش زیر پا نگذاری». (2)

و نیز فرمود: «
شُکْرُ النِّعْمَةِ اجتِنابِ المَحَارِمِ
؛ شکر نعمت آن است که از گناهان پرهیز شود». (3)

روایاتی درباره شکر نعمت:

1. امام علی علیه السلام در یکی از حکمتهای خود می‌فرماید: «
اذا وَصَلَتْ الَیْکُم أَطْرافُ

1- اصول کافی، ج 2، باب الشکر، ح 27.

2- سفینة البحار، ج 1، ص 710.

3- تفسیر نورالثقلین، ج 2، ص 529.

النِّعَمِ فَلا تُنَفِّروا أَقْصاها بِقِلَّةِ الشُّكْرِ
؛ هنگامی که مقدّمات نعمتهای خداوند به شما می‌رسد سعی کنید با شکرگزاری، بقیّه را به سوی خود جلب کنید، نه آنکه با شکرگزاری کم آن را از خود برانید». (1)
2. تنها شکر و سپاسگزاری از خداوند در برابر نعمتها کافی نیست، بلکه باید از کسانی که وسیله آن موهبت بوده‌اند نیز تشکّر نماییم و حقّ زحمات آنها را از این طریق ادا کنیم، و آنها را از این راه به خدمات بیشتر تشویق نماییم.
در حدیثی از امام سجّاد علیه السلام می‌خوانیم که می‌فرماید: «روز قیامت خداوند به بعضی از بندگانش می‌فرماید: آیا فلان شخص را شکرگزاری کردی؟ عرض می‌کند:
پروردگارا من شکر تو را بجا آوردم، می‌فرماید: چون شکر او را بجا نیاوردی شکر مرا هم ادا نکردی. سپس امام فرمود:
أَشْكَرُكُمْ للَّهِ أَشْكَرُكُمْ لِلنّاسِ
؛ شکر گزارترین شما برای خدا آنها هستند که از همه بیشتر شکر مردم را بجای آورند». (2)
کمترین حدّ تشکّر آن است که برخوردها، پرمحبّت و صمیمی بوده واز هرگونه آزار و رنجش به دور باشد و عالی‌ترین تشکّر آن است که در برابر خوبی افراد، چندین برابر خوبی کرده و خوبی آنها را در ظاهر و باطن، و زبان و عمل به بهترین وجه جبران نماییم. رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «
مَنْ لَمْ يَشْكُرِ النّاسَ لَمْ يَشْكُرِاللَّهَ
؛ کسی که از انسانها تشکّر نکند از خدا تشکّر نکرده است». (3)
امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «
مَنْ لَمْ يَشْكُرْ والِدَيْهِ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ
؛ کسی که از پدر و مادرش تشکر نکند، شاکر خداوند هم نبوده است». (4)
در زندگی پیامبراکرم صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام موارد متعدّدی دیده می‌شود که از افراد نیکوکار قدردانی و تشکّر می‌کردند که چند نمونه از آن را ذکر می‌کنیم:

1- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره 13.

2- اصول کافی، ج 3، ص 156، باب الشکر، ح 30.

3- آثار الصادقين، ج 9، ص 465.

4- بحارالانوار، ج 74، ص 68.

الف) پیامبراکرم صلی الله علیه و آله به پاس خدمات حضرت خدیجه علیها السلام همواره از او یاد می‌کرد و از خدمتهای او قدردانی و تشکّر می‌نمود و بر او درود می‌فرستاد و از درگاه خدا برای او طلب آمرزش می‌نمود و می‌فرمود: خدیجه وقتی به من پیوست که همه از من دور می‌شدند. او در راه اسلام، هرگز مرا تنها نگذاشت و همواره از من حمایت نمود. خدا او را رحمت کند که بانوی پربرکتی بود و من از او دارای شش فرزند شدم.(1)
ب) در دوران شیرخوارگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چند روز کنیز آزاد شده ابولهب به نام ثُوَیْبه و مدّتی هم حلیمه سعدیّه به او شیر دادند و از او سرپرستی کردند. سالها از این ماجرا گذشت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به خاطر محبّتهای ثُوَیْبه در دوران شیرخوارگی، به او احترام می‌گذارد؛ حتّی در مدینه برای او که در مکّه می‌زیست لباس و هدیه‌های فراوانی می‌فرستاد، ثویبه در سال هفتم هجرت از دنیا رفت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از وفات او غمگین گردید، از خویشان او جویا شد تا به آنها محبّت کند و به این ترتیب از زحمات گذشته او سپاسگزاری نماید.
هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در 25 سالگی در مکّه با حضرت خدیجه علیها السلام ازدواج کرد، یک سال براثر خشکسالی، قحطی شد و حلیمه سعدیّه به علت تهیدستی به مکّه آمد تا معاش زندگی خود را تأمین نماید. نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و شرح حال خود را بیان نمود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از اموال خدیجه چهل گوسفند و شتر به حلیمه داد و به پاس خدمات گذشته او، احترام شایانی به او نمود.(2)
ج) پیرمردی نابینا و مسیحی به محضر امیرمؤمنان علی علیه السلام آمد و تقاضای کمک کرد. حاضران چنین وانمود کردند که نباید به او کمک کرد. علی علیه السلام پس از تحقیق دریافت که او هنگام توانمندی برای مسلمانان کار کرده و در خدمت اسلام بوده

1- بحارالانوار، ج 16، ص 12؛ اسدالغابة، ج 5، ص 438.

2- کحل البصر، ص 54؛ بحارالانوار، ج 15، ص 401.

است، فرمود: شگفتا! او تا وقتی که توان داشت از او کار کشیدید، اکنون که پیر و ناتوان شده او را به حال خود واگذار کرده‌اید؟ آنگاه دستور داد از بیت المال به او کمک کردند و حقوق ماهیانه‌ای برای او تعیین نمود.(1) به این ترتیب، از کار او در ایّام جوانی قدردانی کرد، هرچند او مسیحی بود.

3. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام در همه لحظات عمر خود، نهایت شکرگزاری در پیشگاه خداوند را در عالی‌ترین مراتبش انجام می‌دادند.

آنها مظهر شکر و بندگی و اطاعت بودند و شکر خود را به صورت عبادت و نهایت خضوع در برابر خداوند آشکار می‌ساختند که به ذکر چند نمونه از مقام بندگی وشکرگزاری آنها اکتفا می‌کنیم:

ابن‌عبّاس می‌گوید: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در شبی که روز آن جنگ بدر رخ داد از شب تا صبح نماز می‌خواند و اشک می‌ریخت و با نهایت خضوع دعا می‌کرد و می‌گفت:

اللّهمَ انْجِزْلی ما وَعَدْتَنی

؛ خدایا آنچه را به من وعده داده‌ای به آن وفا کن. و به سجده می‌رفت و در سجده زار زار می‌گریست و خدا را عبادت می‌کرد».(2)

آن بزرگوار آنقدر برای نماز و عبادت ایستاد که پاهایش ورم کرد و آنقدر نماز شب خواند که چهره‌اش زرد شد. آنقدر هنگام عبادت می‌گریست که بی حال می‌شد. شخصی به آن حضرت عرض کرد: مگر نه این است که خداوند گناه گذشته و آینده تو را بخشیده است، چرا خود را این‌گونه به زحمت می‌اندازی؟ آن حضرت در پاسخ فرمود: «

أَفَلا اكونُ عَبَداً شكوراً

؛ آیا بنده سپاسگزار خدا نباشم؟».(3)

امام باقر علیه السلام در شأن پدرش امام سجّاد علیه السلام می‌فرماید: «آن حضرت در شبانه روز هزار رکعت نماز می‌خواند ... او در نخلستان دارای پانصد درخت خرما بود و در کنار هر کدام از آنها، دو رکعت نماز می‌خواند. هنگامی که به نماز می‌ایستاد رنگش

1- تهذیب الاحکام، ج 6، ص 292، ح 811.

2- بحارالانوار، ج 19، ص 317.

3- همان مدرک، ج 17، ص 257.

تغییر می‌کرد و حال او در نماز همچون حال بنده ذلیل در برابر پادشاه بزرگ بود.
اعضای بدنش می‌لرزید و به گونه‌ای نماز می‌خواند که گویی آخرین نماز اوست و هرگز بعد از آن زنده نمی‌ماند».
شبی مشغول نماز بود، یکی از پسرانش در کنارش به زمین افتاد و دستش شکست اهل خانه جیغ و فریاد کشیدند، همسایه‌ها آمدند و شکسته بند آوردند، آن کودک از شدت درد فریاد می‌کشید، شکسته بند، دست او را بست، ولی امام سجّاد علیه السلام هیچ کدام از این فریادها را نشنید، تا اینکه صبح آن شب متوجّه شد دست پسرش برگردنش آویزان است، فرمود: چه شده؟ ماجرا را به اطلاع آن حضرت رساندند.
در مورد دیگری آن حضرت در حال سجده نماز بود، آتش‌سوزی در خانه رخ داد، حاضران فریاد می‌زدند: «
یَابْنَ رَسولِ اللَّهِ النّارُ النّارُ
؛ ای پسر رسول خدا آتش! آتش!».
آن حضرت سرش را بلند نکرد تا اینکه آتش خاموش گردید. پس از سجده به آن حضرت گفته شده چه چیز تو را از آتش سوزی باز داشت؟ فرمود: «
الْهَتْنی عَنْها النّارُ الْکُبْری
؛ آتش عظیم دوزخ، مرا از این آتش سوزی سرگرم و غافل ساخت».(1)

1- بحارالانوار، ج 46، ص 80.

17: آثار گناه

اشاره

عن أبی جعفرٍ علیه السلام قال: وَجَدْنا فی کِتابِ رَسولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إذاظَهَرَ الزِّنا مِنْ بَعْدی کَثُرَ مَوْتُ الْفَجْأَةِ، وَ اذا طُفِّفَ الْمِکْیالُ و المیزانُ أَخَذَهُم اللَّهُ بِالسّنینَ وَالنَّقْصِ، وَاذا مَنَعوا الزَّکاةَ مَنَعَتِ الأرْضُ بَرَکاتِها مِنَ الزَّرْعِ وَالثِّمارِ وَالْمَعادِنِ کُلِّها، وَإِذا جارُوا فی الأَحْکامِ تَعاوَنوا عَلَی الظُّلْمِ وَ الْعُدْوانِ، وَ اذا نَقَضوا العَهْدَ سَلَّطَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ عَدُوَّهُمْ، وَاذا قَطَعوا الْأرْحامَ جُعِلَتِ الَاموالُ فی أَیْدِی الأشْرارِ، وَاذا لَمْ یَأْمُروا بِالمَعْروفِ وَ لَمْ یَنْهَوا عَنِ المُنْکَرِ وَ لَمْ یَتَّبِعوا الأَخْیارَ مِنْ أَهْلِبَیْتی سَلَّطَ اللَّهُ عَلیهمْ شِرارَهُمْ فَیَدْعو خِیارُهُمْ فَلا یُسْتَجابُ لَهُمْ». (1)

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «در کتاب رسول خدا صلی الله علیه و آله یافتم: هرگاه پس از من زنا پدیدار شود، مرگ ناگهانی فراوان گردد، و هرگاه از پیمانه و ترازو کم شود، خداوند آنان را به قحطی و کمی (خواربار و سایر وسایل زندگی) گرفتار می‌کند، و هرگاه از دادن زکات دریغ کنند، زمین برکات خود را از زراعت و میوه‌ها و معادن از آنها دریغ می‌کند، وهرگاه در احکام به ناحق حکم کنند، در ستم و دشمنی با هم گرفتار می‌شوند و چون پیمان‌شکنی کنند خداوند دشمنانشان را بر آنان مسلّط کند، و

1- اصول کافی، ج 4، ص 81؛ تحف العقول، حکمت 129.

چون قطع رحم کنند خداوند اموال (و ثروتها) را در دست اشرار قرار دهد، و چون امر به معروف و نهی از منکر نکنند و پیروی از نیکان اهل بیت من ننمایند، خداوند اشرار آنان را بر ایشان مسلّط گرداند، پس نیکان آنها دعا کنند و مستجاب نشود».

نتایج گناه در زندگی انسان:

الف) عقوبتهای اخروی که همان تجسّم اعمال است که فعلًا موضوع بحث نیست.
ب) آثاری که در قلب انسان می‌گذارد مانند انواع تاریکیها و حجابها، و از بین بردن توفیقات، نشاط قلبی و نشاط عبادت، این هم از محلّ بحث خارج است.
ج) آثار اجتماعی گناه است.
تمام گناهان آثاری در زندگی بشر دارند و نابسامانی در زندگی بوجود می‌آورند که این آثار موضوع بحث است:
1. گناهانی که رابطه آن با اثرش شناخته شده است یعنی می‌توانیم بدانیم که این گناه این اثر را دارد، مثلا اگر دروغ زیاد شود اعتماد مردم به یکدیگر از بین می‌رود و سوء ظن و عدم همکاری زیاد می‌شود و نمی‌توان زندگی مشترک داشت.
2. رابطه ماورای طبیعی، یعنی ما نمی‌دانیم که اگر کسی این گناه را مرتکب شود خداوند چه اثری در آن می‌گذارد.
در حدیث فوق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: اگر زنا زیاد شود مرگ ناگهانی مثل سکته زیاد می‌شود، چه سکته مغزی که بخشی از مغز از کار می افتد، یا سکته قلبی که قلب از کار می‌افتد، اینها مرگ ناگهانی درونی است.
مرگ ناگهانی بیرونی هم داریم که زلزله و امثال آن است، البتّه روایت بیشتر تأکید بر جنبه درونی دارد که وقتی زنا زیاد شود مرگ و میر زیاد می‌شود، چرا که شهوترانی تعادل مغز و قلب را به هم می‌زند و به دنبال آن مرگ ناگهانی یا عقوبت ناگهانی است.

در حدیث دیگری رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «
یا مَعْشَرَ المسلمینَ ایّاکُمْ وَالزِّنا فَانَّ فیهِ سِتَّ خصالٍ، ثَلاثٌ فی الدُّنْیا و ثلاثٌ فی الآخِرَةِ، فَامّا الّتی فی الدُّنْیا فَإنَّه یَذْهَبُ بِالبَهاءِ، وَ یُورِثُ الْفَقْرَ، وَ یُنْقِصُ العُمُرَ، وَ امَّا الّتی فی الآخِرَةِ فَانَّهُ یُوجِبُ سَخَطَ الرَّبِّ وسوءَ الحِسابِ و الخلودَ فی النّارِ
؛ ای گروه مسلمانان از زنا پرهیز کنید که در آن شش خصلت و نتیجه زشت هست، سه در دنیا و سه در آخرت، امّا آن سه که در دنیاست:
زیبایی را می‌برد و پریشانی و تنگدستی می‌آورد، و عمر را کوتاه می‌کند، و امّا آن سه که در آخرت است: موجب خشم خدا، و بدی حساب، و جاویدان ماندن در آتش دوزخ می‌گردد».(1)
و این بدان خاطر است که:
اوّلًا: اسلام زندگی دنیا و آخرت را مرتبط به یکدیگر می‌داند وهمچنان که می‌خواهد سعادت دنیای مردم را تأمین کند، در فکر تأمین سعادت زندگی پس از مرگ آنها نیز می‌باشد.
ثانیاً: بدین وسیله ایمان به معاد و حساب روز جزا و کیفر اخروی را در دل مردم تقویت می‌کند و آنها را از کیفر روز قیامت بیم می‌دهد و با بیان این حقیقت که هیچ عملی بی حساب نمی‌ماند، به طرز صحیحی در نهان و آشکار جلوی مردم را از گناه کردن می‌گیرد، و سدّ محکمی میان آنان و گناه ایجاد می‌کند، و انسان را در برابر طوفان شهوات و غرایز چون کوهی محکم، پابرجا و استوار می‌سازد.
چنانکه در حدیث آمده: «
المُؤمِنُ کالْجَبَلِ الرّاسِخِ لا تُحَرِّکُهُ الْعواصِف
؛ مؤمن چون کوه محکمی است که بادهای سخت او را نمی‌لرزاند».(2)
زیرا اگر ایمان به کیفر روز جزا در کار نباشد، قانونهای اجتماعی تنها در ظاهر می‌توانند تاحدود کمی جلوی تجاوزات را، آن هم به طور ناقص بگیرند، امّا وقتی

1- خصال صدوق، باب الستة، ص 320.

2- شرح اصول کافی، ج 9، ص 181.

گناهکار در جای خلوتی قرار گیرد و وسایل گناه برایش آماده باشد، قدرتی جز ایمان به معاد نمی‌تواند جلوی او را از ارتکاب گناه وجنایت بگیرد.
در ادامه حدیث حضرت می‌فرماید: اگر کم فروشی کند خداوند قحطی می‌آورد، یعنی شما کم می‌فروشی، خداوند هم کم می‌کند و قحطی می‌شود که بین این دو رابطه معنوی وجود دارد، و یا اگر منع زکات کنند، زمین برکاتش را منع می‌کند، اعم از زراعت، میوه و معادن؛ که این مربوط به حکمت خداوند است همان‌گونه که عمل می‌کنی به همان میزان پاداش دریافت می‌کنی.
هنگامی که در احکام ظلم کرده و ظلم ظالمان را اجرا کنند و حکم جائرانه بدهند، زندگی آنها همکاری با ظلم و در خدمت ظلم می‌شود.
وقتی نقض عهد کنند، خداوند دشمنان را بر آنها مسلّط می‌کند، چون پیمان‌شکنی اعتماد را از بین می‌برد و وقتی اعتماد از بین رفت، اتّحاد از بین خواهد رفت و دشمنان مسلّط می‌شوند.
وقتی قطع رحم کنند، ثروتها در دست اشرار قرار داده می‌شود، چون قطع رحم اثر وضعی دارد که اگر رحم نکنی، خداوند هم رحم نمی‌کند و جامعه اسلامی محتاج به کارهای دیگران می‌شود.
وقتی امر به معروف ونهی از منکر نکنند، خداوند اشرار را بر آنها مسلّط می‌کند، چون اگر بی تفاوت باشند، اشرار در بی تفاوتی مسلّط می‌شوند، و اگر احساس مسئولیّت کنند، اشرار مجال پیدا نمی‌کنند تا مسلّط شوند.
بنابراین آثار وضعی گناه مثل علّت و معلول است، به عنوان مثال اگر شراب بخورد ولی نداند که شراب است، حرام نیست امّا اثر وضعی خود را که مستی است، می‌گذارد.
اثر وضعی گناه گاهی در بدن و گاه در روح انسان است و قلب را سیاه کرده، نورانیّت را از بین می‌برد.

18: نظافت و آراستگی

اشاره

قالَ الرِّضا علیه السلام: «مِنْ أَخْلاقِ الأنْبیاءِ التَّنَظُّف». (1)

امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «پاکیزه بودن از اخلاق انبیاست».

از جمله شرایطی که برای انبیا ذکر می‌کنند این است که صفاتی که باعث تنفّر است در آنها نباشد. ممکن است در میان آنها فردی نابینا باشد، مثل یعقوب علیه السلام که نابینا شد، امّا به بیماری تنفّرآمیز مبتلا نمی‌شوند، و این افسانه‌ای که درباره حضرت ایّوب علیه السلام نقل شده که بدنش کرم زد، دروغ است و ساخته افراد خرافی است.

همچنین انبیا اخلاقی که مایه تنفّر است را هم نباید داشته باشند، به عنوان مثال نباید تندخو و خشن باشند، چون نقض غرض می‌شود، چرا که خداوند نبی را برای جلب مردم فرستاده است و اگر تندخو باشد مردم از او دوری می‌کنند.

همچنین انبیا از انحرافات اجتماعی که لکّه ننگی به حساب می‌آید نیز باید دور باشند، چون موجب تنفّر می‌شود، به عنوان مثال اگر همسر پیغمبر از جادّه عفّت انحراف داشته باشد باعث تنفّر می‌شود و مردم به او اعتماد نمی‌کنند، و امّا زن حضرت لوط علیه السلام و یا پسر حضرت نوح علیه السلام فقط انحراف اعتقادی و ایمانی داشتند.

1- بحارالانوار، ج 78، ص 335؛ تحف العقول، حکمت 4.

ص: 84

از اینجا می‌فهمیم که چرا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به عطریّات و وسایل خوش بو اهمّیت می‌داد، و مقیّد به نظافت بود، مسواک می‌زد، و زمانی که می‌خواست از خانه خارج شود، خود را در ظرف آب نگاه می‌کرد.

مطابق این حدیث امام علیه السلام یکی از اخلاق انبیا را نظافت معرّفی کرده که شامل نظافت ظاهری و باطنی می‌شود، یعنی آنها هم نظافت اخلاقی و هم نظافت ظاهری داشتند.

این یکی از اصول مشترک در زندگی همه امامان معصوم علیهم السلام بوده که علاوه بر آراستگی باطن و روح و روان، ظاهری زیبا، پاکیزه و آراسته داشته‌اند.

بعضی خیال می‌کنند همین مقدار که انسان ایمان محکم، و باطنی پاک داشته باشد کافی است، و ظاهر و شکل و قیافه، هرگونه باشد عیبی ندارد، چنین خیالی از نظر اسلام خیال باطل می‌باشد، بلکه به عکس بخشی از برنامه‌ها و دستورهای اسلام مربوط به نظافت، زیبایی و آراستگی ظاهر، مثل قیافه و لباس و رنگ و بو است، برای روشن شدن این مطلب، لازم است به بررسی آن از جهت آیات، روایات و سیره بزرگان دین بپردازیم.

زیبایی و آراستگی ظاهر از دیدگاه قرآن:

قرآن هیچ گاه این حس را سرکوب و استفاده از آن را منع نکرده و با صراحت اعلام می‌دارد که زینتهایی که خدا داده در ابتدا و بالذات متعلّق به بندگان خوب وصالح خداست و دیگران ریزه خوار سفره مؤمنان هستند.
قرآن مجید می‌فرماید:
« «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَةَ اللَّهِ الَّتِی أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّیِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِیَ لِلَّذِینَ آمَنُوا فِی الْحَیَاةِ الدُّنْیَا خَالِصَةً یَوْمَ الْقِیَامَةِ کَذَلِکَ نُفَصِّلُ الْآیَاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ»؛ ای پیامبر بگو: «چه کسی زینتهای الهی را که برای بندگان خود آفریده و روزیهای پاکیزه را حرام کرده

است؟!» بگو: «اینها در زندگی دنیا متعلّق به آنهایی است که ایمان آورده‌اند (اگرچه دیگران نیز با آنها مشارکت دارند ولی) در قیامت به مؤمنان اختصاص خواهد داشت، این چنین آیات را برای کسانی که آگاهند شرح می‌دهیم». (1)

و می‌فرماید: « «یَا بَنِی آدَمَ خُذُوا زِینَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ ...»؛ ای فرزندان آدم! زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد با خود بردارید». (2)

این جمله می‌تواند هم اشاره به «زینتهای جسمانی» باشد که شامل پوشیدن لباسهای مرتّب و پاک و تمیز، و شانه زدن موها، و به کار بردن عطر و مانند آن می‌شود، و هم شامل «زینتهای معنوی» یعنی خصایص انسانی و فضایل اخلاقی و پاکی نیّت و اخلاص. (3)

مرحوم بحرانی در ذیل آیه «خُذُوا زِینَتَکُمْ ...» نقل می‌کند: حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام در موقع نماز بهترین لباسهای خود را می‌پوشید. هنگامی که از آن حضرت علّت را جویا شدند فرمود: «

انَّ اللّٰه تعالی جَمِیلٌ یُحِبُّ الجَمالَ فَاتَجَمَّلُ لِرَبّی وَ هُو یَقولُ:

«خُذُوا زِینَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ»

فَاحَبَّ أن ألْبَسَ أجْوَدَ ثِیابی

؛ خداوند زیبا است و زیبایی را دوست دارد، به همین جهت من برای پروردگارم خود را آرایش می‌کنم که فرموده است زینتهای خود را در هنگام عبادت در برگیرید. پس خداوند دوست می‌دارد که من بهترین لباسم را بپوشم». (4)

و باز مرحوم بحرانی نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام لباس زیبایی پوشیده بود، عبّاد بن کثیر با حضرت برخورد کرد و لب به اعتراض گشود و گفت: تو از خاندان نبوّتی، پدرت (علی علیه السلام) این گونه لباس نمی‌پوشید، لباس او بسیار ساده بود. چرا چنین لباس زیبایی به تن کرده‌ای؟ بهتر نبود لباس ساده‌تر و ارزان‌تری می‌پوشیدی؟

1- اعراف، آیه 32.

2- اعراف، آیه 31.

3- تفسیر نمونه، ج 6، ص 147.

4- تفسیر برهان، ج 2، ص 10؛ تفسیر نورالثقلین، ج 2، ص 19.

امام صادق علیه السلام فرمود: «وای بر تو ای عبّاد! چه کسی حرام کرده است زینتهایی را که خداوند برای بندگانش آفریده و روزیهای پاکیزه را؟ خداوند دوست دارد نعمتی را که به بنده‌ای عطا کرده است آن را بی کم و کاست در برش ببیند (یعنی دوست دارد که بنده‌اش به طور کامل از آن بهره گیرد).(1)
قرآن نیز می‌فرماید: « «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَاتُحَرِّمُوا طَیِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَکُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَایُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید چیزهای پاکیزه را که خداوند برای شما حلال کرده برخود حرام نکنید، و از حدّ تجاوز ننمایید، زیرا خداوند متجاوزان را دوست نمی‌دارد».(2)
در شأن نزول این آیه آمده: «روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره رستاخیز و وضع مردم در آن دادگاه بزرگ الهی بیاناتی فرمود. این بیانات مردم را تکان داد و جمعی گریستند و به دنبال آن جمعی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله تصمیم گرفتند پاره‌ای از لذّتها و راحتیها را بر خود تحریم کرده و به جای آن به عبادت بپردازند، ... عثمان مظعون قسم یاد کرد که آمیزش جنسی را با همسر خویش ترک گوید و به عبادت بپردازد.
روزی همسر عثمان بن مظعون که زن جوان و صاحب جمالی بود، نزد عایشه آمد، عایشه از وضع او متعجّب شد و گفت: چرا به خودت نمی‌رسی، و زینت نمی‌کنی؟! در پاسخ گفت: برای چه کسی زینت کنم؟ همسرم مدّتی است که مرا ترک گفته و رهبانیّت پیش گرفته است، این سخن به گوش پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و فرمان داد که همه مسلمانان به مسجد آیند، هنگامی که مردم در مسجد اجتماع کردند، حضرت بالای منبر قرار گرفت و پس از حمد و ثنای پروردگار فرمود: چرا بعضی از شما چیزهای پاکیزه را برخود حرام کرده‌اید؟ من سنّت خود را برای شما بازگو می‌کنم، هرکس از آن روی گرداند از من نیست، من قسمتی از شب را می‌خوابم و با همسرانم آمیزش

1- تفسیر نمونه، ج 6، ص 11؛ وسائل‌الشیعه، ج 3، ص 347.

2- مائده، آیه 87.

دارم و همه روزها را روزه نمی‌گیرم ...». (1)
در روایات اسلامی و گفتار امامان معصوم علیهم السلام از هر عاملی که موجب ناپاکی و کثیفی می‌شود نهی شده، و به هر امری که باعث پاکیزگی و بهداشت می‌گردد تأکید شده است. به عنوان نمونه چند روایت را ذکر می‌کنیم:
الف) علی بن جعفر علیه السلام می‌گوید: «
عن أخیهِ أبی الحسن علیه السلام: سألتُه عن قصّ الشاربِ، أمِنَ السُّنَّةِ؟ قال: نعم.
وقال أمیرالمؤمنین علیه السلام: أخْذُ الشاربِ مِن النظافَةِ، وهو مِن السَنَّة
؛ از برادرم امام کاظم علیه السلام در مورد کوتاه نمودن شارب پرسیدم که آیا از سنّت است؟ فرمود: آری. (2) امیرمؤمنان علیه السلام هم فرمود: کوتاه کردن شارب از نظافت واز سنّت پاک اسلام‌است». (3)
از آنجا که شارب و سبیل بلند کمینگاه میکروب خواهد شد، و عملی بر خلاف بهداشت و نظافت است، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای فهماندن مطلب به مردم عصرش، به جای میکروب، از شیطان نام برده، چراکه شیطان در اصل به معنای هر موجود موذی است؛ و چنین فرمود:
«لایُطَوِّلَنَّ احَدُکُم شارِبَهُ، فَانَّ الشَّیطانَ یَتَّخِذُهُ مَخابِیاً
؛ قطعاً هیچ یک از شما سبیل خود را بلند نکند، زیرا اگر بلند کند، شیطان آن را کمینگاه خود قرار می‌دهد». (4)
ب) امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «ناخنها به این خاطر گرفته می‌شوند که آنها محل خوابگاه شیطان است». (5)
ج) رسول خدا صلی الله علیه و آله دندان چند نفر از مسلمانان را زرد دید، به آنها فرمود: «چرا دندانهای شما زرد و کثیف است؟ چرا مسواک نمی‌زنید؟». (6)

1- تفسیر نمونه، ج 5، ص 60.

2- فروع کافی، ج 6، ص 478.

3- تحف العقول، ص 102.

4- فروع کافی، ج 5، ص 448.

5- مکارم الاخلاق، ص 72.

6- فروع کافی، ج 6، ص 495.

د) امام کاظم علیه السلام فرمود: «
الْعِطْرُ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلين
؛ استفاده از عطر، از شیوه‌های رسولان خداست». (1)
و نیز امام صادق علیه السلام فرمود: «
کانَ رسولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یُنْفِقُ فيِ الطِّیبِ اکْثَرَ مِمّا یُنْفِقُ فيِ الطَّعام
؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچه را که برای مصرف عطر و بوهای خوش، خرج می‌کرد، بیشتر از آن بود که برای غذا مصرف می‌نمود». (2)
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «با هر چیزی که توان دارید نظافت کنید، چرا که خداوند متعال، اسلام را بر اساس نظافت بنا کرده است، و جز انسان پاکیزه و پاک وارد بهشت نگردد». (3)

آراستگی ظاهری در زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام:

1. ابوایّوب انصاری میزبان پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه می‌گوید: «شبی برای پیامبر صلی الله علیه و آله غذایی همراه پیاز و سیر آماده کردیم و به حضور آن حضرت بردیم. حضرت از غذا نخورد، و آن را رد کرد، ما جای انگشتان آن حضرت را در آن غذا ندیدیم. من بی تابانه به حضور آن حضرت رفته و عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت چرا از غذا نخوردی، و جای دست شما در آن غذا نبود تا با خوردن آن قسمت، طلب برکت کنیم؟ در پاسخ فرمود: آری غذای امروز «سیر» داشت و چون من در اجتماع شرکت می‌کنم و مردم از نزدیک با من تماس می‌گیرند و با من سخن می‌گویند، از خوردن غذا معذورم. ما آن غذا را خوردیم، و از آن پس چنان غذایی برای پیامبر صلی الله علیه و آله آماده نکردیم».(4)

2. امام صادق علیه السلام به قدری از عطریّات استفاده می‌کرد، که هرگاه کسی وارد

1- فروع کافی، ج 6، ص 511.

2- همان مدرک، ص 512.

3- میزان الحکمه، ج 10، ص 93.

4- سیره ابن هشام، ج 2، ص 144.

مسجد می‌شد و او را نمی‌دید، از محلّی که بوی عطر از آن استشمام می‌شد، می‌فهمید که امام صادق علیه السلام در همان محل بوده است، زیرا محلّ سجده او همیشه خوشبو بود.(1)

3. حسن‌بن جهم می‌گوید: «به محضر امام کاظم علیه السلام رفتم، دیدم موی صورتش را با رنگ سیاه، رنگین نموده است، عرض کردم: فدایت شوم، محاسنت را رنگ کرده‌ای؟ فرمود: همانا خضاب کردن پاداش دارد، خضاب و آراستگی موجب افزایش حفظ عفّت زنان می‌گردد، زیرا بعضی از زنان بر اثر آن که همسرانشان خود را نمی‌آرایند، به فساد و بی عفّتی کشیده می‌شوند».(2)

1- فروع کافی، ج 6، ص 511.

2- بحارالانوار، ج 76، ص 100.

19: صله رَحِم

اشاره

قال رسولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «صِلُوا ارْحامَکُمْ وَ لَوْ بِالسَّلامِ».(1)
حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «صله أرحام خود کنید حتی اینکه سلام کردن باشد».
در آیات و روایات تأکید فراوانی درباره صله رَحِم شده است. خداوند می‌فرماید: « «وَیَقْطَعُونَ مَآ أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَیُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ أُوْلئِکَ هُمُ الْخَاسِرُونَ»؛ و کسانی که پیوندهایی را که خدا دستور داده برقرار سازند، قطع نموده، و در روی زمین فساد می‌کنند، اینها زیانکارانند».(2)
مصداق صله رحم چیست؟ رحم کیانند؟ صله چیست؟ و فلسفه‌اش کدام است؟ بیشتر مردم صله رحم را مستحب می‌دانند و حال آنکه صله رحم یکی از واجبات و قطع رحم یکی از گناهان کبیره است.
ظاهر رحم که در روایات آمده، تمام ارحام را شامل می‌شود و دلیلی نداریم که فقط طبقه اوّل ارث، داخل ارحام باشد و طبقات دیگر داخل نباشد، منتها چگونگی

1- تحف العقول، حکمت 165؛ بحارالانوار، ج 74، ص 104، میزان الحکمه، ج 4، ص 89.

2- بقره، آیه 27.

صله مختلف است یعنی صله‌ای که درباره درجه اوّل مثل پدر، مادر و فرزند است، غیر از آن صله‌ای است که درباره وابستگان درجه دوم است.
صله چیست؟ صله یک معنای عرفی دارد که داشتن نوعی رابطه است که این رابطه مختلف است، گاهی رابطه به این است که زندگی پدر و مادری را که در مضیقه هستند تأمین کند، (وجوب نفقه مصداق صله رحم است) و گاهی وجوب نفقه نیست، بلکه خبر داشتن از بیماران آنها و کمک کردن به گرفتاریها و مشکلات آنها در حد توان، مصداق صله است، و گاهی با یک سلام، صله رحم صورت می‌گیرد، به عبارت دیگر طوری باشد که او را بیگانه ندانند.
فلسفه صله رحم چیست؟ اسلام روی مسأله وحدت وانسجام خیلی‌سرمایه‌گذاری می‌کند به همین جهت وحدت را چند مرحله‌ای کرده است، مرحله اوّل وحدت در خانواده و مرحله دوم وحدت در بین فامیلها و مرحله بعد وحدت در کل مؤمنان وجامعه اسلامی است، چرا که همیشه برای اصلاح، تقویت و پیشرفت جامعه، وحدت، از ضروریّات است؛ و با پیشرفت و تقویت تمام واحدهای کوچک، اجتماع عظیم، خود به خود اصلاح خواهد شد. وحدت هزینه زیادی لازم دارد، در صورتی که تفرقه با یک سوء ظن حاصل می‌شود.
اهمّیت صله رحم تا حدّی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:
«صِلَةُ الرَّحِمِ تَعْمُرُ الدِّیارَ وَتَزِیدُ فی الأعمارِ و إن کانَ أهْلُها غَیْرَ أخیارٍ
؛ پیوند با خویشاوندان شهرها را آباد می‌سازد، و بر عمرها می‌افزاید، هر چند انجام دهندگان آن از نیکان نباشند».(1)
و نیز امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «
صِلْ رَحِمَکَ وَلو بِشَرْبَةٍ مِن ماءٍ، و أفْضَلُ ما یُوصَلُ بِهِ الرَّحِمُ کَفُّ الأذی عنها
؛ پیوند خویشاوندی خویش را حتّی با جرعه‌ای از آب محکم کن و بهترین راه برای خدمت به آنان این است که (لااقل) از تو آزار و

1- سفینة البحار، ج 1، ص 514.

مزاحمتی نبینند».(1)
زشتی و گناه قطع رحم به حدّی است که امام سجّاد علیه السلام به فرزندش نصیحت می‌کند که از همنشینی با پنج گروه دوری کن، یکی از آن پنج گروه کسانی هستند که قطع رحم کرده‌اند: «
وإیّاکَ وَمُصاحَبَةَ القاطِعِ لِرَحِمِه فإنّی وَجَدتُه مَلْعوناً فی کِتابِ اللَّهِ عَزّوجَلّ فی ثلاث مَواضِع: قال اللَّهِ عزّوجلّ:
«فَهَلْ عَسَیْتُمْ إنْ تَوَلَّیْتُمْ أَنْ تُفْسِدوا فی الارْضِ وَ تُقَطِّعوا أَرْحامَکُمْ أولئِک الَّذینَ لَعَنَهُمُ اللَّه»؛ از مصاحبت قطع رحم کننده دوری کن چرا که من آنها را در سه آیه از قرآن ملعون یافتم» سپس حضرت آیه 22 سوره محمّد را تلاوت فرمود، امّا دو آیه دیگر که در ذیل حدیث آمده یکی آیه 25 سوره رعد و دیگری آیه 27 سوره بقره که در یکی لعن، صریحاً آمده و در دیگری کنایتاً.(2)
رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «
ثَلاثَةٌ لا یَدْخُلونَ الجَنّةَ: مُدْمِنُ خَمْرٍ وَ مُدْمِنُ سِحْرٍ وَقاطِعُ رَحِمٍ
؛ سه گروه هستند که هرگز داخل بهشت نمی‌شوند، شراب خواران، ساحران و قطع‌کنندگان رحم».(3)
از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسیدند: «
إنّ رَجُلًا من خثعم سأل رسول اللّه صلی الله علیه و آله: أیّ الأعمالِ أبْغَضُ إلَی اللَّهِ؟ فقال: الشِّرْکُ بِاللّه. قال: ثمّ ماذا؟ قال: قَطِیعَةُ الرَّحِمِ
؛ زشت‌ترین عمل در پیشگاه خداوند کدام است؟ فرمود: شرک به خدا. پرسیدند: بعد از آن؟ فرمود: قطع رحم».(4)

آثار و برکات صله رحم در زندگی:

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «
صِلَةُ الرَّحِمِ تُهَوِّنُ الحِسابَ یومَ القِیامَةِ وَ هیَ مَنْسَأَةٌ فی العُمُرِ و تَقِی مَصارِعَ السّوءِ
؛ صله رحم حساب روز قیامت را آسان و عمر را طولانی

1- سفینة البحار، ج 1، ص 514.

2- اصول کافی، ج 2، باب من تکره مجالسته، ح 7.

3- خصال صدوق، ج 1، ص 179، شماره 243.

4- المحاسن، ج 1، ص 295، ح 460.

می‌کند، و از مرگ ناگوار جلوگیری می‌کند».(1)
و همچنین فرمود: صله رحم:
1. اعمال انسان را پاک و پاکیزه می‌کند.
2. اموال را پر رونق و پر برکت می‌سازد.
3. بلاها و حوادث ناگوار را دفع می‌کند.
4. رزق و روزی را زیاد می‌کند.(2)
امام باقر علیه السلام از علی علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «
ثَلاثُ خِصالٍ لایَموتُ صاحِبُهُنَّ أَبَداً حتّی یَری وَ بالَهُنَّ: الْبَغْیُ وقطیعَةُ الرَّحِمِ وَالَیمینُ الکاذِبَةِ یُبارِزُ اللَّهَ بِها
؛ سه خصلت است که دارندگان آن از دنیا نروند، تا مجازات و نتیجه آن را در دنیا ببینند:
ستم‌کردن، قطع رحم کردن و قسم‌خوردن به دروغ که بوسیله آن با خدا مبارزه شود».(3)
مرحوم نراقی چند حدیث پرمعنا در باب صله رحم نقل می‌کند:
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «
لا تَقْطَعْ رَحِمَکَ وَ انْ قَطَعَتْکَ
؛ قطع رحم مکن، اگر چه با تو قطع رابطه کند».(4)
و فرمود: «رحم و امانت روز قیامت در دو طرف صراطند، چون صله رحم کننده و امانت گذار بر صراط بگذرد به بهشت درآید، و چون خائن امانت و قاطع رحم بگذرد هیچ عملی با این دو گناه به او سود نبخشد و صراط او را در آتش سرنگون کند».(5)
امیرمؤمنان علیه السلام در خطبه‌ای می‌فرماید: «
أعوذُ بِاللَّهِ مِنَ الذُّنوبِ الَّتی تُعَجِّلُ الْفَناءَ
؛ از گناهانی که در نابودی (گنه‌کار) شتاب کند به خدا پناه می‌برم»، عبداللّه بن کَوّاء

1- اصول کافی، ج 3، ص 229، ح 32.

2- اصول کافی، ج 2، باب من تکره مجالسة، ح 33.

3- خصال صدوق، ج 1، ص 124؛ ثواب الاعمال صدوق، ص 493.

4- جامع السعادات، ج 2، باب صله رحم.

5- همان مدرک.

یَشْکُری
عرض کرد: یا امیرالمؤمنین آیا گناهانی هست که در فنای آدمی شتاب کند؟
حضرت فرمود: «
نَعَمْ وَیْلَکَ، قَطِیعَةُ الرَّحِم
؛ آری وای بر تو، آن قطع رحم است، خانواده‌ای هستند که گرد هم می‌آیند و یاری هم می‌کنند و با اینکه اهل گناهند خداوند به آنها روزی می‌دهد، وخانواده‌ای از هم جدا می‌شوند و از یکدیگر می‌برند، پس خداوند آنها را محروم می‌کند با اینکه اهل تقوا هستند». (1)
و فرمود: هرگاه مردم قطع رحم کنند، اموال و ثروتها در دست اشرار قرار می‌گیرد. (2)

1- جامع السعادات، ج 2، باب صله رحم.

2- همان مدرک.

20: تعادل در کسب دنیا

قال علیه السلام: «تَفرَّغوا مِنْ هُمومِ الدُّنیا ما اسْتَطَعْتُم فانَّهُ مَنْ أَقْبَلَ عَلَی اللَّهِ تعالی بِقَلْبِه جَعَلَ اللَّهُ قُلوبَ الْعِبادِ مُنْقادَةً الَیْهِ بِالْوُدِّ وَ الرَّحْمَةِ، وَ کانَ الله الَیْهِ بِکُلِّ خَیْرٍ أَسْرَعُ».(1)

از احادیث است که: «هرچه می‌توانید از سرگرمیهای دنیا خود را رها کنید، پس به درستی که هرکس با قلبش متوجّه خدا شود، خداوند محبّت و رحمت مردم را متوجّه او می‌کند و خداوند سریع‌تر از هر چیزی به او خیر می‌رساند».

مخاطب این حدیث کسانی هستند که وقتی به آنها گفته می‌شود که چرا در انجام وظایف الهی کوتاهی می‌کنید و عبادت را خوب انجام نمی‌دهید، و چرا به کار آخرت نمی‌پردازید و فقط غرق در دنیا هستید؟ در پاسخ می‌گویند: چه کار کنیم، گرفتاریم، از کسب و کار می‌مانیم.

هموم دنیا در این حدیث به معنای غم و غصّه نیست، بلکه به معنای آن چیزی است که انسان را مشغول می‌کند؛ بنابراین معنای روایت این است که تا آنجا که می‌توانید از فکرهای دنیوی فراغت پیدا کنید و خیال نکنید که اگر سراغ آخرت بروید از دنیا باز می‌مانید، چرا که: اوّلاً، خداوند به «وُدّ و رحمت» قلوب بندگان را

1- بحارالانوار، ج 77، ص 166.

منقاد و مطیع چنین شخصی می‌کند، یعنی سیل عواطف مردم به سوی شخصی که به سمت خدا رفت سرازیر می‌شود، و آن شخص با اقبال مردم روبه‌رو می‌شود.

ثانیاً، اینکه خداوند چنین کسی را به سرعت به خیر و سعادت می‌رساند.

مردم سه گروهند:

گروه اوّل: که بیشتر اینگونه‌اند کسانی هستند که بیشتر زندگی آنها صرف دنیا می‌شود.

گروه دوم: کسانی که گمان می‌کنند دنبال زندگی نرفتن و سربار جامعه شدن فضیلت است.

گروه سوم: کسانی که معتدل و بر جادّه مستقیم هستند و به مقداری که حفظ آبرو کنند و آبروی جامعه اسلامی نرود، دنبال تلاش و فعّالیّت می‌روند؛ که در احادیث آمده این تلاش هم جزء آخرت به حساب می‌آید.

شخصی نزد امام صادق علیه السلام آمده و عرض کرد: می‌ترسم دنبال دنیا و کسب و کار بروم و دنیا پرست بشوم؟ امام علیه السلام فرمود: این پولی که بدست می‌آوری برای چیست؟ گفت: انفاق فی سبیل الله می‌کنم، حج بجا می‌آورم، صله رحم می‌کنم و خانواده خود را آبرومند نگه می‌دارم. حضرت فرمود: این دنیا نیست که تو خیال می‌کنی، بلکه این آخرت است، ظاهرا دنبال دنیا هستی ولی هدفت آخرت است.

21: مالک نفس شدن

قَالَ الصّادِقُ علیه السلام: «مَنْ مَلَکَ نَفْسَهُ اذا رَغِبْ وَ اذا رَهَبْ و اذا اشْتَهی و اذا غَضِبَ و اذا رَضِیَ، حَرَّمَ اللَّه جَسَدَهُ عَلَی النّارِ».(1)
امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «هرکه در رغبت، ترس، شهوت، خشم و شادی خوددار باشد خداوند تنش را بر آتش حرام می‌کند».
مطابق روایت کسی که مالک پنج چیز باشد (به عبارت دیگر در پنج حالت مالک خویش باشد) بدنش بر آتش حرام است:
الف) در موقعی که به چیزی علاقه دارد، او را عاشق بی قرار نکند و حلال و حرام، خوب و بد، مکروه و واجب را فراموش نکند.
ب) اگر از چیزی می‌ترسد و یا از کسی متنفّر است این بغض، حجاب و سبب کوتاهی در وظایف شرعیّه‌اش نشود و یا اگر با کسی دشمن است این دشمنی سبب غیبت و بدگویی آن فرد نشود.
ج) اگر به چیزی علاقه پیدا کرد، مالک نفس خویش باشد تا او را به حرام نیندازد.

1- وسایل الشیعه، ج 11، ص 123، ابواب جهاد النفس، باب 1، ح 8؛ تحف العقول، حکمت 42.

ص: 100
د) هرگاه نسبت به کسی غضبناک شد، مالک نفس خویش باشد تا از حق تجاوز نکند.
ه) هرگاه از کسی خشنود شد، مالک نفس خویش باشد و معیارش خدا باشد نه مال و ثروت.
اگر مالک این پنج چیز شد خداوند بدنش را بر آتش حرام می‌کند.
از خدا بخواهیم که همیشه امیر نفس باشیم نه اسیر نفس.

22: حکمت

قال رسولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله: «غَرِيبَتانِ فَاحْتَمِلُوهُما: كَلِمَةُ حِكْمَةٍ مِنْ سَفيهٍ فَاقْبَلوها، وَ كَلِمَةُ سَفَهٍ مِنَ حَكيمٍ فَاغْفِروها».(1)

پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله مى‌فرمايد: «دو چيز استثنايى است، اوّل اينكه اگر كلامى حكمت‌آميز از انسان نادان صادر شد، آن را بپذيريد، دوم اينكه هر گاه شخص حكيمى كلام اشتباهى گفت، قبول نكنيد و از سخن او پيروى نكنيد».

اين حديث همان مضمون «
أُنْظُر إلى ما قال وَلا تَنْظُر الى مَنْ قال
» است يعنى نگاه به سخن كن، چه كار دارى گوينده آن كيست؛ اگر كلام خوب بود، از بچّه يا نادان يا كافر هم بود بپذير، چون گاهى حرف خوب از انسان ناصالح صادر مى‌شود و دليلى براى نپذيرفتن آن وجود ندارد.

قرآن مى‌فرمايد: « «فَبَشِّرْ عِبَادِ* الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»؛ پس بندگان مرا بشارت ده، همان كسانى كه سخنان را مى‌شنوند و از نيكوترين آنها پيروى مى‌كنند».(2)

1- تحف العقول، حكمت 185؛ خصال صدوق، باب الاثنين، ص 34، ح 3.

2- زمر، آيه 18.

مطابق این آیه قرآن می‌فرماید: بهترین کلام را انتخاب کن و تعصّب نداشته باش، که سنّش زیاد باشد و در مسائل علمی متبحّر باشد، بلکه از هر کس کلام خوب را شنیدی، آن را بپذیر.
حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «
الْحِكْمَةُ ضالَّةُ المُؤمِنِ، فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَ لَوْ مِنْ أَهْلِ النِّفاقِ
؛ گفتار حکمت‌آمیز گمشده مؤمن است، پس حکمت را بگیر هرچند از اهل نفاق صادر شود».(1)
از سوی دیگر گاهی عالم بزرگواری اشتباه می‌کند، نباید تعصّب داشته باشیم که چون بزرگ است باید از او پذیرفت؛ نه، این طور نیست، البتّه در مقابل خطای عالم باید مؤدّب بود، و احترام آنها را حفظ کرد، و نباید حرمت‌شکنی کرد، چرا که آنها معصوم نیستند و جائز الخطا می‌باشند.
در پایان ذکر این نکته لازم است که انسان باید در تمام عمر دنبال حقیقت باشد، بعضی عادت دارند که از زیردست چیزی نمی‌شنوند، که در این صورت در زندگی عقب هستند، بلکه باید به اشتباه خود اعتراف کرد و این حجابها را کنار زد.

1- نهج البلاغه، کلمات قصار، 80.

23: خوف از خدا و قناعت

اشاره

قالُ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله: «مَنْ خافَ اللَّهَ سَخَتْ نَفْسُهُ عَنِ الدُّنْیا، وَ مَنْ رَضِیَ مِنَ الدُّنْیا بِما یَکْفیهِکانَ أَیْسَرُ ما فیها یَکْفیهِ».(1)

حضرت می‌فرماید: «کسی که از خدا بترسد نفسش در دنیا با سخاوت است، وکسی که در دنیا به آنچه نصیبش گشته است راضی باشد کمترین چیز دنیا او را بس است».

در این حدیث دو مطلب بیان شده:

1. خوف از خدا

کسی که از خدا بترسد نفسش با سخاوت است، یعنی به سادگی حاضر است از زرق و برق دنیا چشم‌پوشی کند. و بین این دو مسأله رابطه منطقی وجود دارد به این معنا که وقتی خوف از خدا دارد، معرفة اللّٰه دارد، چرا که سرچشمه خوف معرفت است، تا خدا را نشناسد خائف نیست؛ البتّه خدا ترس ندارد، چون غفور و رحیم است. در همه قرآن به جز یک سوره از او به رحمانیّت یاد شده است.

1- بحارالانوار، ج 74، ص 169.

در واقع ترس از گناهان و خوف از اعمال است، البتّه خوف از خدا سرچشمه دیگری هم دارد که آن ادراک عظمت خداست، وقتی خدا را با عظمت خاص او می‌شناسد و خود را آن قدر کوچک می‌بیند، وحشت می‌کند. بعضی هستند که وقتی در مقابل افراد بزرگ قرار می‌گیرند احساس وحشت می‌کنند، که این خوف از عظمت است.

کسی که خدا را به عظمت شناخت، دنیا در نظرش کوچک می‌شود، به عنوان مثال کسی که دریا را بشناسد، قطره آب در نظرش کوچک است، و یا کسی که آفتاب را ببیند یک شمع در نظرش بی ارزش است. وقتی غیر خدا در نظرش بی ارزش شد، سخاوت می‌کند، کسی‌که دریا دارد صرف نظر کردن از یک قطره برایش آسان است.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «

وَ انَّ دُنْیاکُم عِنْدیِ لَأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فی فَمِ جَرادَةٍ تَقْضِمُها

؛ و این دنیای شما از برگ جویده‌ای که در دهان ملخی باشد، نزد من خوارتر و بی‌ارزش‌تر است».(1)

این یک واقعیّت است، کسی که با خدا آشناست دنیا از یک برگ هم در نظرش کوچکتر است.

2. قناعت

اشاره

در بخش دوم روایت حضرت می‌فرماید: کسی که در زندگی قانع باشد، راحتی و آرامش دارد و آلودگی او کم و اعصابش راحت است.
«قناعت»، اکتفا به مقدار ناچیزی از وسایل زندگی در حدّ ضرورت و نیاز است.(2)
قناعت یکی از ویژگیهای افراد با ایمان و از امتیازات انسانهای با فضیلت است.
افراد قانع هیچ گاه چشم طمع به مال و منال دیگران ندارد و برای کسب مال و مقام، شخصیّت والای خود را کوچک نمی‌کنند.

1- نهج البلاغه، خطبه 224.

2- مفردات راغب، واژه« قنع».

قناعت وسیله‌ای است برای تحصیل سعادت ابدی، زیرا هرکه در خوراک و پوشاک به قدر ضرورت قناعت نماید، همیشه فارغ البال و آسوده خاطر است و اشتغال به امر دین و سلوک راه آخرت برای او ممکن خواهد بود.
رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «
طوبی لِمَنْ هُدِیَ لِلْإسْلامِ، وَ کانَ عَیْشُهُ کَفافاً وَ قَنَعَ بِهِ
؛ خوشا به حال آنکه به اسلام گراید و معیشت او به قدر کفاف باشد و به آن قناعت کند». (1)
«رُوِی أنّ موسی علیه السلام سأل ربّه تعالی وقال: أیّ عِبادِکَ أغنی قال: أقْنَعُهُم بما أعْطَیْتُهُ
؛ در روایت آمده که حضرت موسی علیه السلام از خدای تعالی پرسید که کدام یک از بندگان تو غنی‌ترند؟ فرمود: هرکدام قانع‌ترند». (2)
حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «
ابنَ آدَم، إن کنتَ تُریدُ مِنَ الدُّنیا ما یَکْفِیکَ، فإنّ أیْسَرَ ما فیها یَکْفِیک، وإن کنتَ إنّما تُرید مالا یکفِیک فإنّ کُلَّ ما فیها لایکفِیکَ
؛ ای فرزند آدم، اگر از دنیا به قدر کفایت می‌خواهی اندکی از آن تو را کافی است و اگر زیادتر از حق خود می‌طلبی، همه آنچه در آن است تو را کافی نخواهد بود». (3)
و نیز امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «
مَنْ رَضِیَ مِنَ اللَّهِ بِالیَسیرِ مِنَ الْمَعاشِ، رَضِیَ اللَّهُ عنه بِالیَسیرِ مِنَ الْعَمَلِ
؛ هر که از خدا به معیشت اندکی راضی شود خدا نیز به عمل اندک او راضی می‌شود». (4)

آثار مادّی و معنوی قناعت:

اشاره

قناعت آثار مادّی و معنوی فراوانی دارد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

1- جامع السعادات، ج 2، ص 139.

2- همان مدرک، ص 140.

3- همان مدرک.

4- همان مدرک.

الف) قناعت باعث عزّت و سربلندی

فردی که دارای مناعت طبع و عزّت نفس است، در نزد همگان عزیز و سربلند است، ولی کسی که به مال دیگران چشم طمع داشت، خود را اسیر و ذلیل ساخته و مردم با چشم حقارت به او می‌نگرند.

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «آدمی را قناعت برای دولت‌مندی، و خوش خلقی برای فراوانی نعمت‌ها کافی است».

از امام علی علیه السلام سؤال شد تفسیر آیه «فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً»(1) چیست؟ فرمود:

قناعت است.(2)

ب) قناعت، مالی است تمام نشدنی و بی‌نیازی واقعی است

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «
اَلْقناعَةُ کنزٌ لایَفْنی
؛ قناعت گنجی است که فانی نمی‌شود». (3)
وهمچنین می‌فرماید: «
القناعةُ مالٌ لایَنْفَدُ
؛ قناعت مالی است که تمام نمی‌شود». (4)

ج) قناعت باعث آسایش خاطر و آرامش روان

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «کسی که به اندازه کفایت از دنیا بهره‌مند باشد، به آسایش دست یابد، و آسوده خاطر گردد، در حالی که دنیاپرستی کلید دشواری، و مرکب رنج و گرفتاری است».(5)

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در مقام دعا عرضه داشت:

اللّهُمَّ ارزُقْ مُحَمّداً وَآلَ مُحَمّدٍ وَ مْن احَبَّ مُحَمّداً و آلَ مُحَمَّدٍ الْعَفافَ والکَفافَ وَ ارْزُقْ مَنْ

1- نحل، آیه 97.

2- نهج البلاغه، کلمات قصار 229.

3- مشکوة الانوار، ص 132.

4- میزان الحکمه، ج 8، ص 280.

5- نهج البلاغه، کلمات قصار، 371.

أَبْغَضَ مُحَمّداً وَآلَ مُحَمَّدٍ الْمالَ وَالْوَلَدَ
؛ خدایا به محمّد و آل محمّد و دوستانش عفّت نفس و پاک‌دامنی و به اندازه کفایت، روزی مرحمت فرما و به دشمنان آنها مال و فرزند بده». (1)

در حدیث دیگری امام سجّاد علیه السلام می‌فرماید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به شتر چرانی برخورد کرد و کسی را فرستاد تا مقداری شیر بگیرد. شتربان گفت: آنچه در پستان شترهاست برای صبحانه قبیله و آنچه در ظرفهاست برای شام آنهاست و مورد نیاز خودمان می‌باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدایا مال و فرزندانش را زیاد کن. سپس به گوسفند چرانی برخورد کرد و کسی را فرستاد تا مقداری شیر از او بگیرد. چوپان گوسفندان را دوشید و هرچه در ظرف داشت در ظرف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ریخت و گوسفندی نیز برای آن بزرگوار فرستاد و گفت: آنچه شیر در نزد ما بود، همین مقدار است و اگر بیش از این نیاز دارید، می‌توانیم برای شما آماده کنیم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خدایا او را به قدر کفاف روزی ده. یکی از اصحاب عرض کرد: یا رسول اللَّه صلی الله علیه و آله برای کسی که جواب منفی داد، دعایی کردی که همه ما آن دعا را دوست داریم ولی برای کسی که نیاز شما را برآورده کرد، دعایی کردی که هیچ کدام از ما آن را دوست نداریم؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

إنَّ ما قَلَّ وَ كَفى خيرٌ ممّا كَثُرَ وَالْهى اللَّهُمَّ ارْزُقْ مُحَمّداً وَآلَ محمدٍ الْكَفافَ
؛ آنچه کم باشد و کفایت کند، بهتر است از آنچه زیاد باشد و دل انسان را از یاد خدا باز دارد، سپس فرمود: خدایا به محمّد و آل محمّد به قدر کفاف روزی عطا کن». (2)

در تاریخ آمده عثمان دویست دینار به وسیله دو نفر از غلامانش برای ابوذر فرستاد، که احتیاجاتش را تأمین کند. ابوذر پرسید: آیا عثمان به کس دیگری از مسلمانان چنین پولی داده است؟ گفتند: خیر. ابوذر گفت: من هم یک مسلمانم،

1- اصول کافی، ج 2، ص 140، ح 3؛ بحارالانوار، ج 79، ص 59.

2- اصول کافی، ج 2، ص 140، ح 4.

پس آنچه به من می‌رسد، به آنان نیز باید برسد. گفتند: عثمان گفت این پول مال شخصی خودم می‌باشد و با حرام آمیخته نشده است. ابوذر گفت: من از بی نیازترین مردم هستم و احتیاجی به آن ندارم.

غلامان گفتند: ما که چیزی نزد تو نمی‌بینیم؟ گفت: من دو قرص نان جو دارم و به این پول احتیاجی ندارم و به خدا سوگند که آن را نمی‌پذیرم، زیرا من ولایت علی علیه السلام و اهل بیت او را که پاک هستند و به حق دعوت می‌کنند دارم، به همین جهت بی نیازم.(1)

آثار سوء عدم قناعت:

الف) طمع عامل ذلت و خواری

اگر کسی به آنچه خدا برای او مقدّر کرده راضی نباشد، چشم طمع به مال، یا مقام دیگران خواهد دوخت و برای جلب توجّه و بهره‌مندی از وی ناگزیر است در برابرش خضوع کرده و زبان به اظهار فقر و درماندگی خود و تعریف بی جا و تملّق و چاپلوسی از او بگشاید تا دل او را به دست آورد و از او بهره‌مند گردد. در این حالت، انسانیّت انسان وشخصیّت او پایمال می‌گردد وموجب ذلّت وخواری او خواهد شد.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «

الطّامِعُ فی وَثاقِ الذُّلِ

؛ طمع کار همواره زبون وخوار است».(2)

ب) طمع عامل آلودگی به گناه

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: طمع را از خود دور سازید، زیرا طمع کلید تمام گناهان و سرچشمه زشتیهاست و تمام نیکیها را از بین می‌برد.(3)

1- سفینة البحار، ج 2، ص 452.

2- نهج البلاغه، کلمات قصار، 226.

3- سفینة البحار، ج 2، ص 93؛ مستدرک الوسائل، ج 12، ص 70.

ج) طمع عامل فقر و احتیاج

از آنجا که طمع کار به آنچه خود دارد قانع نبوده و آن را برای تأمین نیازمندیهایش کافی نمی‌داند، با چشم دوختن به مال و دارایی دیگران همیشه خود را محتاج و نیازمند به آنها نشان می‌دهد، و در نظر مردم نیز درمانده و نیازمند جلوه می‌کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «
إیّاکَ وَالطَّمَعَ فَانَّهُ الْفَقْرُ الحاضِرُ
؛ خود را از طمع دورگردان، چرا که طمع، فقر و درماندگی بالفعل است».
(1)

طمع پسندیده

گاه تصوّر می‌شود که «طمع» همیشه یک صفت ناپسند و مذموم است، حال آنکه با نگاه به آیات و روایات متوجّه می‌شویم که «طمع» ذاتاً نه خوب است و نه بد، بلکه هرگاه متعلّق طمع، ناپسند و رذیله باشد، طمع به آن نیز ناپسند خواهد بود، مانند طمع به ثروت اندوزی، مقام، شهوت و ... امّا هرگاه متعلّق طمع، امر پسندیده و ممدوح باشد، طمع به آن نیز پسندیده و مطلوب خواهد بود، مانند طمع به مغفرت الهی، کسب فضایل، صفات نیک، بهشت و ....

امیدواریم خداوند صفت نیک قناعت را در ما بوجود آورد و صفت طمع مذموم را از ما دور گرداند؛ إن‌شاءاللّٰه.

1- مستدرک الوسائل، ج 7، ص 229؛ بحارالانوار، ج 69، ص 408.

24: حیا

قال رسول اللَّه صلی الله علیه و آله: «الْحَیاءُ مِنَ الإیمانِ».(1)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «حیا از ایمان است».

علمای علم اخلاق حیا را حالت انقباض نفس می‌دانند که در مقابل زشتیها خود را عقب می‌کشد. سرچشمه حیا مثل بسیاری از عکس العملهای انسان همان معرفت و شناخت است. انسان وقتی زشتی عملی را می‌شناسد خودش را در مقابل آن حفظ می‌کند.

حیا یک عامل مهمّ باز دارنده است و باعث می‌شود که انسان به بسیاری از گناهان آلوده نشود، به عنوان مثال، حیا مانع می‌شود از اینکه دروغ بگوید، غیبت کند یا ریا کند. و خودش را در مقابل چنین اعمالی حفظ می‌کند.

وقتی حیای انسان از بین رود، دیگر میان او و گناهش مانعی وجود نخواهد داشت.

در احادیث اهل‌بیت علیهم السلام روی حیا تأکید بسیار شده است، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث مورد بحث می‌فرماید: حیا و شرم، از ایمان است.

1- تحف العقول، حکمت 161.

حیا یک حالت دفاعی است مثل سیستم دفاعی بدن که وقتی میکروبی وارد بدن می‌شود این سیستم آن را نابود می‌کند.
و همچنین حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «
وَ مَنْ کَثُرَ خَطَؤُهُ قَلَّ حَیاؤُهُ، وَ مَنْ قَلَّ حَیاؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ، وَ مَنْ قَلَّ وَرَعُهُ ماتَ قَلْبُهُ، وَ مَنْ ماتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النّارَ
؛ کسی که خطایش زیاد شود حیایش کم می‌شود (چون وقتی یک بار گناه کند خجالت می‌کشد؛ امّا وقتی تکرار شد دیگر خجالت نمی‌کشد و حیا کم می‌شود) و کسی که حیایش کم شد، زهدش کم می‌شود (پرهیز از گناه نمی‌کند) و کسی که پرهیز از گناهش کم شود، قلبش می‌میرد، و کسی که قلبش بمیرد، اهل جهنّم است».(1)
پس بی‌حیایی انسان را به جهنّم می‌کشاند.
امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «
لا إیمانَ لِمَنْ لا حَیاءَ لَهُ
؛ کسی که ایمان ندارد، حیا نیز ندارد».(2)
در هر جامعه‌ای گناه تکرار شود، حیا از بین می‌رود و هرگاه گناه تکرار بشود ابهّت آن جامعه از بین می‌رود یا ابهت آن گناه یا ابهت آن کار خوب از بین می‌رود.
چه کنیم که حیا زیاد شود و این سپر همیشه باشد؟
دو راه وجود دارد:
1. کسب معرفت بیشتر؛ یعنی در مورد عواقب گناه بیشتر فکر کنیم و درباره خدا معرفتمان بیشتر شود، و باور کنیم که عالم محضر خداست.
2. وقتی گناهی از ما سر زد، فوراً توبه کرده و این دیوار شکسته را تعمیر کنیم.

1- نهج البلاغه، کلمات قصار، 349.

2- اصول کافی، ج 3، ص 166؛ بحارالانوار، ج 71، ص 331؛ میزان الحکمه، مادّه« الحیاء».

25: قرآن، پیامبر و انفاق

اشاره

قالت فاطِمَةُ الزَّهْراءُ علیها السلام: «حُبِّبَ إلیَّ مِنْ دُنْیاکُمْ ثَلاثٌ، تِلاوَةُ کِتابِ اللَّهِ، وَالنَّظَرُ فی وَجْهِ رَسولِ اللَّهِ، وَالإنْفاقُ فی سَبیلِ اللَّهِ».(1)

حضرت زهرا علیها السلام می‌فرماید: «سه چیز از دنیای شما محبوب من است: اوّل خواندن قرآن، دوم نگاه کردن به چهره رسول اللّه، سوم انفاق در راه خدا».

شخصیّت افراد متفاوت و دارای مراتب و درجاتی است، و از چند راه می‌توان شخصیّت افراد را شناخت.

1. از راه «دعا»، که ببینیم دعایش چگونه است، آیا فقط برای خود و فرزندانش دعا می‌کند، که در این صورت خیلی حقیر است، و یا اینکه دعایش عمومی است.

علی علیه السلام وقتی دعا می‌کند این گونه است: خدایا آنچه از خوبیها به اولیایت درگذشته عنایت کردی و در حال عنایت می‌کنی و در آینده عنایت خواهی کرد، به من عطا کن.

درباره حضرت زهرا علیها السلام آمده است که امام حسن علیه السلام می‌فرماید: مادرم را در شب جمعه دیدم که تا صبح مشغول عبادت پروردگار و پیوسته در حال رکوع

1- صحیفة الزهرا، قول 19.

وسجود بود تا اینکه سفیده صبح نمایان گشت، شنیدم که مؤمنین را یک یک نام می‌بَرد و دعا می‌کرد امّا برای خودش دعا نکرد، عرض کردم: مادرجان چرا برای خودت دعا نمی‌کنی؟
فرمود: اوّل همسایه بعد خویشتن،
الجارُ ثُمَّ الدّار.(1)
2. راه دوم برای شناخت فرد «شعر» است که چه شعرهایی را حفظ می‌کند یا می‌سراید.
3. از راه محبوبیتهای انسانی یعنی چه چیزهایی را دوست دارد.
در این حدیث حضرت زهرا علیها السلام می‌فرماید: از دنیای شما سه چیز محبوب من هست:

اوّل: تلاوت قرآن

اشاره

قرآن پاک‌ترین کتاب از مبدأ پاکی و طهارت، بر پاک‌ترین قلب عالم هستی و از لبان پاک‌ترین مخلوق الهی، بر عالم وجود عرضه گردید؛ به همین دلیل کسانی می‌توانند به این کتاب نزدیک شوند و از آن بهره گیرند که ظاهر و باطنی پاک و طاهر داشته باشند. «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَرِیمٌ* فِی کِتَابٍ مَّکْنُونٍ* لَّا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ».(2)

در قرآن خداوند پیامبرش را به چند کار مأمور می‌کند که یکی از آن کارها این است: « «وَأَنْ أَتْلُوَا الْقُرْآنَ»؛ من مأمورم که قرآن را تلاوت کنم».(3)

و در جای دیگر می‌فرماید: « «فَاقْرَءُوا مَا تَیَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ»؛ پس آن مقدار که برای شما میسّر است، قرآن تلاوت کنید».(4)

1- کشف الغمّه، ج 2، ص 94.

2- واقعه، آیات 77- 79.

3- نمل، آیه 92.

4- مزمّل، آیه 20.

آداب تلاوت قرآن:

اشاره

در قرآن و روایات، برای تلاوت و بهره‌گیری از آیات، آداب و شرایطی بیان شده که به چند نمونه از آن اشاره می‌شود:

1. پاکیزگی

« «لَّا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»؛ و جز پاکان نمی‌توانند به آن دست زنند (/ دست یابند)».(1)

این تعبیر هم اشاره به پاکیزگی ظاهری دارد که برای تماس با قرآن باید با طهارت و وضو باشیم، و هم اشاره به اینکه درک مفاهیم و محتوای این آیات تنها زمانی میسّر است که از رذایل اخلاقی پاک باشیم.

2. طهارت دهان

احادیثی از ائمّه علیهم السلام وجود دارد که از دهان به عنوان «راه قرآن» و «یکی از راههای پروردگار» یاد شده است.
امام صادق علیه السلام می‌فرماید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «
نَظِّفُوا طريق القرآنِ. قيل: يا رسولَ اللَّهِ وما طَرِيقُ القرآنِ؟ قال: أفواهَكُم.
قيل: بِماذا؟ قال: بالسّواكِ
؛ راه قرآن را پاکیزه سازید. پرسیدند: ای رسول خدا راه قرآن چیست؟ فرمود: دهانهای شما. پرسیدند:
چگونه پاکیزه کنیم؟ فرمود: با مسواک زدن».(2)
در حدیث دیگری امام رضا علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «
أفواهُكُمْ طَريقٌ مِنْ طُرُقِ رَبِّكُمْ، فَأَحَبُّها إلَى اللَّهِ أطْيَبُها ريحاً، فَطَيِّبُوها بِما قَدَرْتُم عَلَيهِ
؛ دهانهای شما راههای پروردگارتان است، آن را پاکیزه سازید».(3)

1- واقعه، آیه 79.

2- المحاسن، ج 2، ص 558، ح 928.

3- همان مدرک، ص 559، ح 929.

دهانی که غذای مشکوک و حرام وارد آن می‌شود، دهانی که گناهان بزرگی چون دروغ، تهمت و غیبت را مرتکب می‌شود، دهانی که دل دردمندان را می‌شکند، دهانی که پیوسته مسلمانان از شرّ آن در واهمه و عذاب هستند چگونه می‌تواند محلّ تلفّظ آیات قرآن باشد؟ تلاوت قرآن باید از دهانی پاک بگذرد و گرنه آب صاف در یک نهر آلوده، بالاخره آلوده خواهد شد. اگر قرآن از دهان ناپاک بیرون آید، مصداق این حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که: «
رُبَّ تالٍ للقرآنِ والقرآنُ یَلْعَنُهُ
؛ چه بسا تلاوت کننده قرآن، که قرآن او را لعن می‌کند».(1)

3. پناه بردن به خدا

به هنگام تلاوت قرآن باید از شیطان رجیم و رانده شده، به خدا پناه برد، چنانکه آمده است: « «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»؛ هنگامی که قرآن می‌خوانی، از شرّ شیطان مطرود، به خدا پناه بر». (2)

4. تلاوت به صورت ترتیل

قرآن را باید به صورت «ترتیل» تلاوت کرد، یعنی شمرده، و توأم با تفکّر:
« «وَرَتِّلِ القرآنَ تَرْتیلًا»
؛ و قرآن را با دقّت و تأمّل بخوان».(3)
در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «
إنّ الْقرآنَ لایُقْرَأُ هَرْمَةً ولکنْ یُرَتَّلُ تَرْتیلًا، إذا مَرَرْتَ بآیةٍ فیها ذِکْرُ النّارِ، وقَفْتَ عِنْدَها وَتَعَوَّذْتَ باللَّهِ مِنَ النّار
؛ قرآن را تند و دست و پا شکسته نباید خواند، بلکه باید به آرامی تلاوت کرد، هنگامی که به آیه‌ای می‌رسی که در آن ذکر آتش دوزخ شده توقّف کن و بیندیش (و می‌اندیشی) و به خدا از آتش دوزخ پناه بر».(4)

1- بحارالانوار، ج 92، 184؛ میزان الحکمه، ماده« قرء»؛ مستدرک الوسائل، ج 1، ص 291.

2- نحل، آیه 98.

3- مزمّل، آیه 4.

4- الکافی، ج 2، ص 617، ح 2؛ وسائل الشیعه، ج 6، ص 216، ح 7770.

5. «تدبّر و تفکّر» در آیات قرآن

قرآن می‌فرماید: « «أَفَلَا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ»؛ آیا درباره قرآن نمی‌اندیشند». (1)

در حدیثی آمده است که اصحاب و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله قرآن را ده آیه ده آیه از پیامبر می‌آموختند، و ده آیه دوم را فرا نمی‌گرفتند، مگر اینکه آنچه در آیات نخستین بود از علم و عمل بجا بیاورند.

عن أبی عبدالرحمن السّلمی، قال: حدّثنا مَنْ کانَ یُقْرِئنا مِنَ الصّحابَةِ أَنَّهُم کانوا یأخُذونَ مِنْ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله عَشْرَ آیاتٍ، فَلا یَأْخُذون فی العَشْرِ الآخر حتّی یَعْلَموا ما فی هذِه مِنَ العِلْمِ وَالْعَمَلِ.(2)

و در حدیثی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «
اعْرِبوا القرآنَ وَالتَمِسُوا غَرائِبَهُ
؛ قرآن را فصیح و روشن بخوانید و از شگفتیهای مفاهیم آن بهره گیرید». (3)

آثار تلاوت قرآن:

1. نورانیّت قلب

رسول اکرم صلی اللهٍ علیه و آلهِ می‌فرماید: «
انَّ هذِهِ القُلوبَ تَصْدَأُ کَما یَصْدَأُ الحدیدُ. قیلَ: یا رسولَ اللَّه فَما جَلاؤها؟
قال: تَلاوَةُ القرآنِ
؛ این دلها نیز همانند آهن زنگ می‌زند. عرض شد:
ای رسول خدا، صیقل دهنده دلها چیست؟ فرمود: تلاوت قرآن». (4)

2. ایجاد معنویّت در اهل منزل

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: « ما اجتمَعَ قَومٌ فی بیتٍ مِنْ بُیوت اللَّهِ یَتْلُونَ کِتابَ اللَّهِ وَیَتَدارَسُونَهُ بَیْنَهُمْ، إلّانَزِلَتْ عَلَیْهِمُ السَّکینَةُ، وَغَشِیَتْهُمُ الرَّحْمَةُ وَحَفَّتْهُمُ الملائِکَةُ

1- نساء، آیه 82.

2- بحارالانوار، ج 92، ص 106.

3- همان مدرک.

4- ارشادالقلوب، ص 78؛ و کنزالعمّال، ح 2441.

وَذكَرهُمُ اللَّهُ فِيمَنْ عِنْدَهُ
؛ هيچ گروهی در خانه‌ای از خانه‌های خدا برای تلاوت کتاب خدا و مباحثه آن جمع نمی‌شوند، مگر آنکه آرامش بر آنان فرود می‌آید و رحمت ایشان را فرا می‌گیرد و فرشتگان آنان را در میان می‌گیرند». (1)

3. توسعه روزی و حضور ملائکه در منزل

«عن أبی عبداللَّه علیه السلام قال: أمیرالمُؤمنین علیه السلام: البَیتُ الذی یُقْرَأُ فیهِ القُرآنُ و یُذْکَرُ اللَّهُ عَزَّوجَلّ فیه، تَکْثُرُ بَرَکتُه وَتَحْضُرُهُ المَلائِکَةُ وَتَهْجُرُه الشَّیاطِینُ وَیضِئُ لأهْلِ السَّماءِ کما تُضِیءُ الکَواکِبُ لأهْلِ الأرْض، و إنَّ البَیْتَ الّذی لایُقْرَأُ فِیهِ القُرْآنُ ولا یُذْکَرُ اللَّهُ عزَّوَجَلّ فیهِ، تَقِلُّ بَرَکَتُهُ وَتَهْجُرُهُ المَلائِکَةُ وَتَحْضُرُهُ الشَّیاطِینُ

؛ امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

علی علیه السلام فرموده است: خانه‌ای که در آن قرآن خوانده می‌شود، و نام خدا در آن برده شود، برکت در آن خانه زیاد می‌شود، وملائکه در آن حضور پیدا می‌کنند، و شیطانها از آن خانه دور می‌شوند، و برای اهل آسمان می‌درخشد همان‌گونه که ستارگان برای اهل زمین می‌درخشند، و خانه‌ای که قرآن در آن خوانده نمی‌شود و نام خدا در آن برده نمی‌شود، برکت آن خانه کم است، و ملائکه از آن خانه رانده و دور می‌شوند و شیطانها در آن خانه حاضر می‌شوند». (2)

شاکیان در قیامت:

در قیامت شاکیانی هستند که از انسان شکایت می‌کنند:
1. رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز قیامت نزد خداوند شکایت می‌کند و می‌گوید:
« «وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِی اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُوراً»؛ و پیامبر عرضه داشت: پروردگارا! قوم من قرآن را رها کردند».(3)

1- میزان الحکمه، ج 8، ص 75.

2- اصول کافی، ج 4، ص 413.

3- فرقان، آیه 30.

این شکایت پیامبر صلی الله علیه و آله امروز نیز هم چنان ادامه دارد، که این قرآن را به دست فراموشی سپردند، قرآنی که عامل پیروزی و حرکت و ترقّی است، قرآنی که برنامه زندگی در آن وجود دارد؛ این قرآن را رها ساختند و دست گدایی به سوی دیگران دراز کردند و قرآن در میان آنها به صورت یک کتاب تشریفاتی درآمده است؛ تنها الفاظش را با صدای جالب از دستگاههای فرستنده پخش می‌کنند، و برای افتتاح خانه نو و یا حفظ مسافر و شفای بیماران و حدّاکثر برای تلاوت به عنوان ثواب از آن استفاده می‌کنند.

نقل شده است که ناپلئون در مورد مسلمانان تحقیق می‌کند و می‌پرسد: مرکز علمی مسلمین کجاست؟ مصر را معرّفی کردند، او پس از ورود به مصر با مترجم عرب به کتابخانه آن شهر وارد شد و گفت: یکی از این کتابها را برای من بخوان. او دست برد یکی را برداشت دید قرآن است، باز کرد و این آیه آمد: « «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ یَهْدِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ»؛ این قرآن، به راهی که استوارترین راههاست، هدایت می‌کند».(1)

مترجم آیه را برای ناپلئون ترجمه کرد، پس از آن ناپلئون چند روز پشت سرهم می‌آمد و آیاتی از قرآن را برایش قرائت و ترجمه می‌کردند؛ بعد از آن ناپلئون دو جمله گفت:

الف) اگر مسلمانان از دستور جامع این کتاب استفاده کنند ذلّت نخواهند دید.

ب) تازمانی که این قرآن بین مسلمین حکومت می‌کند، مسلمانان تسلیم ما نخواهند شد، مگر اینکه بین آنها و این قرآن جدایی بیفکنیم.

2. یکی دیگر از شاکیان در روز قیامت قرآن است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«ثَلاثَةٌ یَشْکونَ إلَی اللَّهِ عَزَّوجَلّ: مَسْجدٌ خَرابٌ لا یُصَلّی فیه أهلُهُ، وَ عالِمٌ بَیْنَ جُهّالٍ، وَمُصْحَفٌ مُعَلَّقٌ قَدْ وَقَعَ عَلَیهِ غُبارٌ، لا یُقْرَءُ فِیه

؛ سه چیز نزد خدا شکایت می‌کنند:

مسجدی که خراب شده و در آن نماز خوانده نمی‌شود، عالمی که در بین مردم قرار دارد و از او بهره نمی‌برند، و قرآنی که غبار روی آن را گرفته و خوانده نمی‌شود».(2)

1- اسراء، آیه 9.

2- خصال صدوق، ص 142؛ اصول کافی، ج 4، ص 417.

دوم: نگاه به چهره رسول خدا

دومین چیزی که حضرت زهرا علیها السلام می‌فرماید از دنیای شما اختیار کردم و محبوب من است، نگاه کردن به صورت رسول اللّه است، و این به چند جهت است:
یکی به خاطر اینکه پدر است و نگاه محبّت‌آمیز به چهره پدر عبادت است.
و دوم به خاطر اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عالم است و نگاه به چهره عالم عبادت است و سوم به خاطر اینکه پیامبر است.

سوم: انفاق

اشاره

سومین چیزی که حضرت زهرا علیها السلام می‌فرماید از دنیای شما اختیار کردم: انفاق در راه خداست.
«انفاق» یک قانون عمومی در جهان طبیعت و در سازمان بدن هر موجود زنده است. به عنوان مثال در طبیعت، خورشید، نورش را رایگان در اختیار ما و طبیعت می‌گذارد، و یا وقتی که یک دانه در زمین می‌افشانیم، هفتاد دانه یا بیشتر از آن را در اختیار ما قرار می‌دهد.
در سازمان بدن موجودات نیز به همین صورت است، به عنوان مثال قلب انسان تنها برای خود کار نمی‌کند، بلکه از آنچه دارد به تمام سلّولها انفاق می‌کند، مغز و ریه و سایر دستگاههای بدن انسان، همه از نتیجه کار خود انفاق می‌کنند، چرا که زندگی دسته جمعی بدون انفاق مفهومی ندارد.
انسانی که به خدا پیوسته و به حکم جمله «مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ» همه روزیها و مواهب را عطای خداوند بزرگی می‌داند که چند روزی این امانت را نزد او گذاشته، نه تنها از انفاق و بخشش در راه او ناراحت نمی‌شود، بلکه خوشحال است، چرا که مال خدا را به بندگان او بخشیده، امّا نتایج و برکات مادّی ومعنویش را برای خود خریده است؛ این طرز فکر، روح انسان را از بخل و حسد پاک می‌کند، و باعث می‌شود که هرکس خود را مدیون بداند و از مواهبی که دارد در اختیار همه نیازمندان بگذارد و

همچون آفتاب نورافشانی کند، بی آنکه انتظار پاداشی داشته باشد.

چند نکته در باره انفاق:

1. انفاق، مایه فزونی است نه کاهش؛ قرآن می‌فرماید: « «وَمَا أَنفَقْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَهُوَ یُخْلِفُهُ وَهُوَ خَیْرُ الرَّازِقِینَ»؛ هرچیزی را (در راه او) انفاق کنید، عوض آن را می‌دهد (و جای آن را پر می‌کند)؛ و او بهترین روزی دهندگان است». (1)

از این تعبیر می‌فهمیم که:

اوّلاً: «شیء» به معنای وسیع کلمه، انواع انفاقها را اعمّ از مادّی و معنوی، کوچک و بزرگ، به هر انسان نیازمند اعمّ از صغیر و کبیر، همه را شامل می‌شود.

ثانیاً: انفاق را از مفهوم فنا بیرون می‌آورد، و رنگ بقا به آن می‌دهد، چرا که خداوند تضمین کرده، که با مواهب مادّی و معنوی خود که چندین برابر است، جای آن را پر کند.

در روایتی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که می‌فرماید: « یُنادی مُنادٍ کُلَّ لَیْلَةٍ: لِدُوا لِلْموتِ، وَیُنادی مُنادٍ: اِبْنُوا للخَرابِ. ویُنادی منادٍ: اللَّهُمَّ هَبْ لِلْمُنْفِقِ خَلَفاً، وَیُنادی مُنادٍ اللّهُمَّ هَبْ لِلْمُمْسِکِ تَلَفاً. وَیُنادی مُنادٍ: لَیْتَ النّاسَ لَمْ یُخْلَقُوا. ویُنادی منادٍ: لَیْتَهُمْ إذ خُلِقوا فَکّروا فِیما لَهُ خُلِقوا ؛ هرشب منادی آسمانی ندا می‌دهد بزایید برای مردن. و منادی دیگری ندا می‌دهد بنا کنید برای ویرانی. و منادی دیگری ندا می‌دهد خداوندا برای آنها که انفاق می‌کنند عوض قرار ده. و منادی دیگر ندا می‌دهد خداوندا برای آنها که امساک می‌کنند عوضی قرار ده. و منادی دیگری می‌گوید: ای کاش مردم آفریده نمی‌شدند. و منادی دیگری صدا می‌زند ای کاش اکنون که آفریده شده‌اند، اندیشه می‌کردند که برای چه آفریده شده‌اند». (2)

در حدیث دیگری از آن حضرت می‌خوانیم: « مَنْ أَیْقَنَ بِالْخُلْفِ سَخَتْ نَفْسُه بِالنَّفَقَةِ ؛ کسی که یقین به عوض و جانشین داشته باشد در انفاق کردن سخاوتمند خواهد بود». (3)

1- سبأ، آیه 39.

2- تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه 39 سوره سبأ.

3- تفسیر نورالثقلین، ج 4، ص 340.

2. انفاق باید از مال حلال و مشروع باشد، چرا که خداوند غیر آن را قبول نمی‌کند و برکت نمی‌دهد.
در حدیثی آمده است: شخصی به حضور امام صادق علیه السلام آمد و گفت: دو آیه در قرآن است که من طبق دستور آن دو آیه عمل می‌کنم ولی نتیجه نمی‌گیرم. امام علیه السلام فرمود: آن دو آیه کدام است؟ عرض کرد: نخست این سخن خداوند که می‌فرماید:
« «ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ»؛ مرا بخوانید تا (دعای) شما را بپذیرم»(1) و من خدا را می‌خوانم امّا دعایم مستجاب نمی‌شود.
آیه دیگر اینکه خداوند می‌فرماید: « «وَمَا أَنفَقْتُمْ مِنْ شَیْ‌ءٍ فَهُوَ یُخْلِفُهُ وَهُوَ خَیْرُ الرَّازِقِینَ»؛ و هرچیزی را (در راه خدا) انفاق کنید، خدا عوض آن را می‌دهد (و جای آن را پر می‌کند)؛ و او بهترین روزی دهندگان است»،(2) امّا من در راه خدا انفاق می‌کنم ولی چیزی که جای آن را پر کند، عاید من نمی‌شود.
امام صادق علیه السلام می‌فرماید: آیا فکر می‌کنی خداوند از وعده خود تخلّف کرده؟
عرض کرد: نه. فرمود: پس علّت عدم استجابت دعا چیست؟ عرض کرد: نمی‌دانم.
امام علیه السلام فرمود: ولی من می‌دانم کسی که اطاعت خدا کند در آنچه امر به دعا کرده، و جهت دعا را رعایت کند، اجابت خواهد کرد، عرض کرد: جهت دعا چیست؟
فرمود: نخست حمد خدا می‌کنی، و نعمت او را یادآور می‌شوی، سپس شکر می‌کنی، بعد درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرستی، سپس گناهانت را به خاطر می‌آوری و اقرار می‌کنی و از آنها به خدا پناه می‌بری و توبه می‌نمایی، این است جهت دعا.
امّا در مورد آیه دوم، فکر می‌کنی خداوند خلف وعده می‌کند؟ عرض کرد: نه فرمود: پس چرا جای انفاق پر نمی‌شود؟ عرض کرد: نمی‌دانم، امام علیه السلام فرمود: اگر کسی از شما مال حلالی بدست آورد و در راه حلال انفاق کند، هیچ درهمی را انفاق

1- غافر، آیه 60.

2- سبأ، آیه 39.

نمی‌کند مگر اینکه خداوند عوضش را به او خواهد داد.(1)
3. صدقه اوّل به دست خدا می‌رسد بعد به دست سائل؛ در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «
إنّ الصّدقَةَ تَقَعُ فی یَدِاللَّهِ قَبْلَ أنْ تَصِلَ إلی یَدِ السائِل
؛ صدقه پیش از آنکه در دست نیازمند قرار گیرد، به دست خدا می‌رسد».
(2)
امام سجّاد علیه السلام می‌فرماید: «
إنّ الصَّدَقةَ لا تَقَعُ فی یَدِالْعَبْدِ حتّی تَقَعَ فی یَدِ الرَّبِ
؛ صدقه در دست بنده نمی‌افتد مگر اینکه قبلًا در دست خدا قرار گیرد».
(3)
حتّی در روایتی تصریح شده که همه اعمال آدمی را فرشتگان تحویل می‌گیرند، جز صدقه که مستقیماً به دست خدا می‌رسد.(4)
این مضمون از طریق اهل سنّت نیز از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در صحیح مسلم و بخاری آمده است: «هیچ کس از شما صدقه‌ای از درآمد حلال نمی‌پردازد- و البتّه خداوند جز حلال قبول نمی‌کند- مگر اینکه خداوند با دست راست خود آن را می‌گیرد، حتّی اگر یک دانه خرما باشد، سپس در دست خدا نمو می‌کند تا بزرگ‌تر از کوه شود».(5)
این احادیث بیانگر اهمیّت فوق العاده خدمات انسانی و کمک به نیازمندان است.
از بعضی احادیث استفاده می‌شود که پیشوایان معصوم گاهی پیش از آنکه صدقه‌ای را به شخص نیازمند بدهند، نخست دست خود را به علامت احترام و تعظیم می‌بوسیدند، سپس آن را به نیازمندان می‌دادند، و یا اینکه نخست آن را به نیازمند می‌دادند بعد از او می‌گرفتند و آن را می‌بوسیدند و می‌بوییدند و به او باز می‌گردانیدند، چرا که با دست خدا روبرو بودند.

1- تفسیر برهان، ج 3، ص 354؛ اصول کافی، ج 2، باب الثناء قبل الدعاء، ح 8.

2- تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه 104 سوره توبه.

3- تفسیر عیاشی، ذیل آیه 104 سوره توبه.

4- همان مدرک.

5- تفسیر المنار، ج 11، ص 33؛ بحارالانوار، ج 96، ص 134.

4. در مورد اثرهای انفاق روایت‌های فراوانی از معصومین علیهم السلام وارد شده است.
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «
إنَّ الصَّدَقَةَ وَصِلَةَ الرَّحِمِ تَعْمُرانِ الدِّیارَ، وَتَزیدانِ فی الأعمارِ
؛ انفاق در راه خدا و صله رحم خانه‌ها را آباد، و عمرها را طولانی می‌کند». (1)
امام باقر علیه السلام فرموده است: «
البِرُّ وَ صَدَقَةُ السِّرِّ یَنْفِیانِ الفَقْرَ وَیَزیدانِ فی العُمُرِ ویَدْفَعانِ عن سَبْعینَ مِیْتَةِ سُوءٍ
؛ نیکوکاری و انفاق پنهانی فقر را برطرف ساخته، عمر را افزون می‌کند و از هفتاد گونه مرگ و میر بد جلوگیری به عمل می‌آورد». (2)
انفاق مانع هلاکت اجتماع است، و هنگامی که مسأله انفاق فراموش شود و ثروتها در یک قطب جمع شود، افرادی محروم و بینوا به وجود می‌آیند، و دیری نخواهد گذشت که یک انفجار عظیم در اجتماع به وجود می‌آید که نفوس و اموال سرمایه داران در آتش آن خواهد سوخت.
5. انفاق نباید همراه با منّت باشد. قرآن می‌فرماید: « «لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَی»؛ بخششهای خود را با منّت و آزار، باطل نسازید». (3)
از این جمله استفاده می‌شود که پاره‌ای از اعمال ممکن است نتایج اعمال نیک را از بین ببرد و این همان مسأله «احباط» است.
در این آیه خداوند انفاق همراه با منّت و آزار را به قطعه سنگی که بر آن قشر نازکی از خاک باشد تشبیه می‌کند که بذرهایی در آن افشانده شود و باران درشت به آن برسد و همه خاکها و بذرها را بشوید. این گونه افراد هم از کاری که انجام داده‌اند چیزی به دست نمی‌آورند و بهره‌ای نمی‌برند و هم بذرهایی که افشانده‌اند را از دست می‌دهند.
انفاق کنندگان واقعی کسانی هستند که تنها به خاطر خشنودی خدا و پرورش فضایل انسانی و تثبیت این صفات در درون جان خود، اقدام به انفاق می‌کنند.
6. انفاق از آنچه را که دوست دارید، قرآن می‌فرماید: « «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّی تُنْفِقُوا

1- تفسیر نورالثقلین، ج 4، ص 354.

2- سفینة البحار، ج 2، ص 23، ماده« صدقه».

3- بقره، آیه 264.

مِمَّا تُحِبُّونَ»؛ هرگز به (حقیقت) نیکوکاری نمی‌رسید مگر اینکه از آنچه دوست می‌دارید (در راه خدا) انفاق کنید».(1)
در اینکه مقصود از کلمه «برّ» در این آیه چیست؟ مفسّران نظرات مختلفی دارند.
بعضی آن را به معنای بهشت و بعضی به معنای پرهیزکاری و تقوا، و بعضی به معنای پاداش نیک گرفته‌اند؛ ولی «برّ» معنای وسیعی دارد و به تمام نیکیها واعمال پاک گفته می‌شود. بنابراین یکی از شرایط رسیدن به مقام نیکوکاران واقعی، انفاق کردن از اموالی است که انسان علاقه زیادی به آنها دارد.
در ذیل این آیه در تفاسیر آمده است: یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله به نام ابوطلحه انصاری در مدینه نخلستان و باغی بسیار مصفّا و زیبا داشت، در آن چشمه آب صافی بود که هر موقع پیامبر صلی الله علیه و آله به آن باغ می‌رفت، از آن آب میل می‌کرد و وضو می‌گرفت. علاوه برهمه اینها آن باغ درآمد خوبی برای ابوطلحه داشت. پس از نزول آیه فوق او به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: می‌دانی که محبوب‌ترین اموال من همین باغ است، و من می‌خواهم آن باغ را در راه خدا انفاق کنم تا ذخیره‌ای برای رستاخیز من باشد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «
بَخٍ بَخٍ ذلِکَ مالٌ رابِحٌ لَک
؛ آفرین برتو، این ثروتی است که برای تو سودمند خواهد بود» سپس فرمود: من صلاح می‌دانم که آن را به خویشاوندان نیازمند خود بدهی، ابوطلحه دستور پیامبر صلی الله علیه و آله را عمل کرد و آن را درمیان بستگان خود تقسیم کرد.(2)
7. خداوند مجازات ثروت‌مندانی که انفاق نمی‌کنند را بیان کرده و می‌فرماید:
« «وَالَّذِینَ یَکْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا یُنفِقُونَهَا فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِیم* یَوْمَ یُحْمَی عَلَیْهَا فِی نَارِ جَهَنَّمَ فَتُکْوَی بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا کَنَزْتُمْ لِأَنفُسِکُمْ فَذُوقُوا مَا کُنتُمْ تَکْنِزُونَ»؛ و کسانی که طلا و نقره را گنجینه (و ذخیره و

1- آل عمران، آیه 92.

2- تفسیر مجمع البیان و صحیح مسلم و صحیح بخاری ذیل آیه مورد بحث.

پنهان) می‌سازند و در راه خدا انفاق نمی‌کنند، آنها را به عذاب دردناکی بشارت بده، در آن روز که آن را در آتش جهنم، گرم و سوزان کرده صورتها و پهلوها و پشتهایشان را داغ می‌کنند؛ (و به آنها می‌گویند:) این همان چیزی است که برای خودتان اندوختید (و گنجینه ساختید!) پس بچشید چیزی را که برای خود می‌اندوختید!».(1)
بعضی معتقدند اینکه خداوند در میان تمام اعضای بدن تنها «پیشانی» و «پشت» و «پهلو» را ذکر کرده، به خاطر آن است که با این سه عضو در مقابل محرومان عکس العمل نشان می‌دادند: گاهی صورت را درهم می‌کشیدند و زمانی به علامت بی اعتنایی از روبرو شدن با آنها خودداری می‌کردند و گاهی به آنان پشت می‌نمودند.(2)
جابربن عبداللّه انصاری می‌گوید: روزی نماز عصر را با پیغمبر صلی الله علیه و آله خواندیم.
اصحاب اطرافش نشسته بودند ناگاه پیرمردی خدمت رسول خدا رسید که لباس کهنه‌ای پوشیده بود و از شدّت پیری و ناتوانی نمی‌توانست بر جای خودش قرار گیرد.
پیغمبر متوجّه او شد و از احوالش پرسید؛ عرض کرد: یا رسول اللّه صلی الله علیه و آله مردی گرسنه هستم سیرم کن، برهنه‌ام لباسی به من عطا کن، تهی دستم چیزی به من بده، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من اکنون چیزی ندارم ولی تو را به جایی راهنمایی می‌کنم شاید حاجتت برآورده شود، برو به منزل شخصی که خدا و رسول را دوست دارد، خدا و رسول نیز او را دوست دارند؛ برو به خانه دخترم فاطمه علیها السلام شاید به تو چیزی عطا کند. سپس به بلال فرمود: پیرمرد ناتوان را به خانه فاطمه راهنمایی کن.
بلال به اتّفاق پیرمرد به خانه فاطمه رفتند. پیرمرد عرض کرد سلام بر شما ای خانواده نبوّت و مرکز نزول فرشتگان. فاطمه علیها السلام جوابش را داد و فرمود کیستی؟
عرض کرد: فقیری هستم که به خدمت پدرت رسیدم، مرا به سوی شما فرستاد.

1- توبه، آیه 34 و 35.

2- تفسیر نمونه ذیل آیه 34 و 35 سوره توبه.

ص: 127

ای دختر پیغمبر من هم گرسنه‌ام هم برهنه‌ام و هم فقیرم لطفاً من را بی‌نیاز کنید.

حضرت فاطمه که هیچ غذایی در خانه سراغ نداشت، پوست گوسفندی را که فرش امام حسن و امام حسین علیه السلام بود به پیرمرد داد.

پیرمرد عرض کرد: این پوست چگونه نیاز من را برطرف می‌کند؟ حضرت فاطمه علیها السلام گلوبندی را که دختر عمویش به وی هدیه کرده بود به او داد و فرمود: این را بفروش و زندگی خودت را با آن تأمین کن.

پیرمرد برگشت و جریان را خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کرد. آن حضرت گریست و فرمود: گردن بند را بفروش تا خدا به برکت عطای دخترم برای تو گشایشی فراهم سازد. عمّار یاسر از رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه گرفت که آن گردن بند را خریداری کند.

از پیرمرد پرسید آن را چقدر می‌فروشی؟ گفت: به بهای آن که شکمم را از نان و گوشت سیر کنی، و یک برد یمانی بر تنم بپوشانی تا با آن نماز بخوانم، و یک دینار پول بدهی تا مرا نزد اهل و عیالم برساند. عمّار گفت: من این گردن بند را به بیست دینار و دویست درهم و یک برد یمانی و یک حیوان سواری و نان و گوشتی که تو را سیر کند می‌خرم. پیرمرد گردن بند را به عمّار فروخت و پولش را تحویل گرفت و خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله برگشت. حضرت از او پرسید: آیا نیازت برطرف شد؟

عرض کرد: آری، به برکت عطای فاطمه علیها السلام بی نیاز شدم. حضرت فرمود: خدا در عوض، به فاطمه عطایی بکند که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده باشد. و بعد به اصحابش فرمود: خدا در این دنیا چنین عطایی را به فاطمه کرده است، زیرا پدری مثل من و شوهری مثل علی و فرزندانی چون حسن و حسین به او داده است. وقتی عزرائیل فاطمه را قبض روح می‌کند و در قبر از او بپرسند پیغمبرت کیست؟ جواب می‌دهد: پدرم. و اگر بپرسند: امامت کیست؟ جواب می‌دهد: شوهرم علی علیه السلام.

خدا گروهی از ملائکه را مأموریّت داده که بعد از مردنش پیوسته بر او و پدر و

شوهر و فرزندانش درود می‌فرستند. آگاه باشید که هرکس مرا بعد از وفات زیارت کند مثل آن است که در زمان حیات به زیارتم آمده باشد و هرکس به زیارت فاطمه‌ام برود مثل آن است که مرا زیارت کرده باشد.

عمّار گردن‌بند را گرفت و خوش‌بو نمود و در پارچه یمانی گذاشت و به غلامش گفت: این را ببر خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله تقدیم کن، خودت را نیز به آن حضرت بخشیدم. وقتی غلام پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت، حضرت مال را با غلام به فاطمه بخشید.

فاطمه گردن‌بند را گرفت و غلام را آزاد نمود، هنگامی که غلام دید آزاد شده است، خندید. علّت خنده‌اش را پرسیدند، جواب داد: از برکت این گردن بند مرا شگفت آمد، زیرا گرسنه‌ای را سیر کرد و برهنه‌ای را پوشش داد و تهی دستی را بی‌نیاز کرد و بنده‌ای را آزاد نمود، در حالی‌که باز به صاحبش رسید.(1)

1- بحارالانوار، ج 43، ص 56.

26: عفو و گذشت

اشاره

قال علی علیه السلام: «الْعَفْوُ یُفْسِدُ مِنَ اللَّئیمِ بِقَدْرِ اصْلاحِهِ مِنَ الْکریمِ». (1)

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «عفو و گذشت افراد لئیم و پست را فاسد می‌کند، به همان اندازه که افراد با فضیلت را اصلاح می‌نماید».

یکی از بزرگ‌ترین فضایل اخلاقی، عفو و گذشت و ترک انتقام‌جویی به هنگام قدرت است. ادامه حیات اجتماعی مبتنی بر عفو و گذشت است، زیرا اگر همه مردم در گرفتن حقوق خویش سخت گیر باشند و از کوچک‌ترین لغزشی چشم پوشی نکنند، زندگی بسیار تلخ خواهد شد و روح صفا و صمیمیّت به کلّی از میان جامعه رخت بر خواهد بست.

بسیاری از مردم کنیه‌ها را در سینه‌های خود پنهان می‌کنند و در انتظار روزی هستند که بر دشمن خود پیروز شوند و چندین برابر انتقام بگیرند، و از همه بدتر اینکه گاه به این صفت زشت افتخار هم می‌کنند.

غارتها، هتک ناموسها، قتل عامها به طور معمول زاییده همین خوی زشت

1- بحارالانوار، ج 77، ص 419؛ کنزالفوائد، ج 2، ص 182؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج 20، ص 270.

حیوانی است. امّا سیره انبیا این بوده است که هنگام پیروزی حتّی الامکان گذشته‌ها را با آب عفو بشویند و دشمنان سرسخت را از این طریق به دوستان صمیمی مبدّل سازند. آیات و روایات فراوانی در بیان فضیلت عفو، و نکوهش از روح انتقام‌جویی وجود دارد، و سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام گواه بسیار زنده‌ای بر این معناست که نمونه‌هایی از آیات و روایات و سیره معصومین علیهم السلام را بیان می‌کنیم.

عفو در قرآن:

قرآن می‌فرماید: « «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ»؛ (به هر حال) با آنها مدارا کن و عذرشان را بپذیر، به نیکیها دعوت نما، و از جاهلان روی بگردان (و با آنها ستیزه مکن)».(1)

این سه دستور که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داده شده، بیانگر اهمیّت عفو و گذشت است. دستور اوّل توصیه به عفو می‌کند. دستور دوم اشاره به این دارد که بیش از آنچه مردم قدرت دارند از آنها نخواهد. و در دستور سوم توصیه به بی‌اعتنایی نسبت به مزاحمتهای جاهلان است که آن نیز آمیخته با نوعی عفو و گذشت می‌باشد.

در حدیثی آمده است که وقتی آیه فوق نازل شد، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به جبرئیل فرمود: منظور از این آیه چیست؟ و چه کاری باید انجام دهد؟ جبرئیل عرض کرد:

نمی‌دانم باید از درگاه خداوند سؤال کنم. بار دیگر برگشت و عرض کرد: « انَّ اللَّهَ سَيَاْمُرُکَ انْ تَعْفُوَ عَمَّنْ ظَلَمَکَ وَ تُعْطِیَ مَنْ حَرَمَکَ وَ تَصِلَ مَنْ قَطَعَکَ

؛ خداوند به تو دستور می‌دهد کسی را که به تو ستم کرده عفو کنی و کسی که تو را محروم کرده مشمول عطای خود سازی و کسی که از تو بریده با او پیوند محبّت برقرار کنی».(2)

1- اعراف، آیه 199.

2- تفسیر مجمع البیان، ج 2، ص 512.

« «وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»؛ آنها باید عفو کنند و چشم بپوشند، آیا دوست ندارید خداوند شما را ببخشد؟ و خداوند آمرزنده و مهربان است».(1)

این آیه ناظر به جریان افک است یعنی تهمتی که بعضی از منافقان به یکی از همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله زده بودند و از این طریق می‌خواستند حیثیّت پیامبر و اسلام را زیر سؤال ببرند و نشان می‌دهد که عفو و گذشت درباره همه مطلوب است، حتّی گناه کاران و آلودگان؛ زیرا این آیه زمانی نازل شد که گروهی از اصحاب بعد از داستان افک قسم یاد کردند به هیچ یک از کسانی که در این ماجرا درگیر بودند کمک مالی نکنند. این آیه نازل شد و آنها را از شدّت عمل و خشونت باز داشت و دستور عفو و گذشت داد.(2)

به این نکته نیز باید توجّه داشت که عفو به معنای گذشت است امّا «صَفْح» علاوه بر گذشت، به روی خود نیاوردن و ترک ملامت است که مرحله‌ای بالاتر از گذشت می‌باشد.

عفو در روایات:

1. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی می‌فرماید:
«اذا کانَ یومُ القِیامَةِ نادی مُنادٍ: مَنْ کانَ اجْرُهُ عَلیَ اللَّهِ، فَلْیَدْخُلِ الْجَّنَةَ، فَیُقالُ: مَنْ ذَالذّی اجْرُهُ عَلَی اللَّهِ؟ فَیُقالُ: الْعافونَ عَنِ النّاسِ فَیَدْخُلونَ الْجَنَّةَ بِغَیْرِ حسابٍ
؛ هنگامی که روز قیامت می‌شود ندا دهنده‌ای صدا می‌زند هرکس اجر او بر خداست وارد بهشت شود، گفته می‌شود چه کسی اجرش بر خداست؟ در پاسخ می‌گویند: کسانی که مردم را عفو کردند، و آنها بدون حساب داخل بهشت می‌شوند».(3)

1- نور، آیه 22.

2- برای آگاهی بیشتر از داستان افک به تفسیر نمونه، ج 14، ص 394، ذیل آیه 11 سوره نور مراجعه نمایید.

3- تفسیر مجمع البیان، ج 10، ص 379.

ص: 132

2. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «
الْعَفْوُ تاجُ الْمَکارِمِ
؛ عفو و گذشت تاج فضایل اخلاقی است».(1)
می‌دانیم تاج هم نشانه عظمت و قدرت است و هم زینت، که بر بالاترین عضو بدن یعنی سر گذاشته می‌شود، این تعبیر نشان می‌دهد که عفو و گذشت در میان همه فضایل اخلاقی موقعیّت خاصّی دارد.

3. باز هم امام علی علیه السلام می‌فرماید: «
شَرُّ النّاسِ مَنْ لایَعْفُو عَنِ الزَّلَّةِ وَلا یَسْتُرُ الْعَوْرَةَ
؛ بدترین مردم کسی است که از لغزشها نمی‌گذرد و عفو نمی‌کند، و عیوب مردم را نمی‌پوشاند».(2)

4. عفو مایه عزّت است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «
عَلیکُمْ بِالْعَفْوِ فَانَّ الْعَفْوَ لایَزیدُ الْعَبْدَ الّا عِزّاً فَتَعا فَوْا یُعِزُّکُمُ اللَّهُ
؛ عفو و بخشش را شیوه خود قرار دهید، زیرا گذشت جز به عزت انسان نمی‌افزاید، پس نسبت به یکدیگر گذشت داشته باشید تا خدا شما را عزیز کند».(3)

5. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «
مُرُوَّتُنا أَهْلَ البیتِ الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمَنا و اعْطاءُ مَنْ حَرَمَنا
؛ روش مردمی ما خاندان عبارت است از: عفو و گذشت نسبت به کسانی که بر ما ستم کرده‌اند و بخشش به کسانی که از ما دریغ داشته‌اند».(4)

انواع عفو:

فضیلت عفو و گذشت به عنوان یک اصل از نظر شرع، عقل، کتاب و سنّت جای تردید نیست؛ امّا این بدین معنا نیست که استثنایی نداشته باشد، بلکه مواردی پیش

1- شرح غررالحکم، ج 1، ص 140، ح 520.

2- شرح غررالحکم، ج 4، ص 175، ح 5735.

3- الحقائق فی محاسن الاخلاق، ص 75؛ و اصول کافی، ج 2، ص 108، ح 5.

4- وسائل الشیعه، ج 8، ص 523؛ تحف العقول، حکمت 26؛ بحارالانوار، ج 71، ص 401.

ص: 133
می‌آید که عفو و گذشت سبب جرأت جانیان و جسارت خاطیان می‌شود که در این صورت باید از عفو و گذشت صرف نظر کرد و به مجازات عادلانه پرداخت. حدیثی که در اوّل بحث یادآور شدیم به این استثنا اشاره دارد که عفو و گذشت، افراد لئیم و پست را فاسد می‌کند به همان اندازه که افراد با فضیلت را اصلاح می‌کند. این حدیث دو معنا دارد:
اوّل: آدم کریم وقتی عفو می‌کند، عفوش سبب اصلاح است، چون جلب محبّت می‌کند و اصلاً به یاد نمی‌آورد و فراموش می‌کند، امّا لئیم عفوش آمیخته با منّت و آزار است و در مناسبتهای مختلف به یادش می‌آورد و آزارش می‌دهد؛ به عنوان مثال اگر به فقیر چیزی نمی‌دهی لااقل با او نیکو سخن بگو و عذر خواهی کن و بگو ای کاش می‌توانستم به تو کمک کنم، این کار بهتر از صدقه‌ای است که اذیت و آزار را به دنبال داشته باشد و بگوید: این پول را بگیر و دیگر اینجا نیا و مزاحم من نشو، زیرا این کار باعث می‌شود که تمام آثار کمک کردن از بین برود.
دوم: انسان کریم را وقتی عفو می‌کنی، باعث اصلاحش می‌شود، در رفتارش تجدید نظر می‌کند، امّا آدمهای لئیم را اگر عفو کنی جسورتر می‌شود.
نکته دیگر اینکه عفو در مسائل شخصی پسندیده است، امّا در مسائل عمومی و حقوق الهی نکوهیده و مذموم است. چرا که سنّت و روش رسول خدا صلی الله علیه و آله این بود که متجاوز به حقوق الهی را مجازات می‌کرد، و حدّ خدا را جاری می‌ساخت و شفاعت هیچ شفاعت کننده‌ای را نمی‌پذیرفت. به عنوان نمونه به چند مورد اشاره می‌کنیم:
الف) امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «
كانَ لِاُمِّ سَلَمَةٍ زوج النبیّ صلی الله علیه و آله أمَةٌ فَسَرَقَتْ مِنْ قَوْمٍ، فَأتِیَ بِها النّبِیّ صلی الله علیه و آله، فَكَلَّمَتْهُ اُمُّ سَلَمَةٍ فیها، فقال النّبیّ صلی الله علیه و آله: یا أمّ سَلَمَة هذا حَدٌ من حُدودِ اللَّهِ لایَضِیعُ فَقَطَعَها رسولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله
؛ امّ سلمه همسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کنیزی داشت که سرقت کرده بود. کسانی که مال آنها غارت شده بود حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمدند تا آن کنیز را مجازات کند. اُمّ سلمه درباره کنیز خود نزد پیامبر شفاعت کرد، آن

حضرت فرمود: این حدّی است از حدود الهی که نباید نادیده گرفت. سپس دست کنیز را قطع کرد». (1)
ب) زنی از خاندان اشراف به نام فاطمه مرتکب سرقت شد، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد حدّ الهی را درباره او جاری کنند، قبیله بنی مخزوم از این جریان به شدّت ناراحت شدند و کوشیدند تا به هر وسیله ممکن مانع اجرای حد شوند، به این جهت از اسامة بن زید که مورد توجّه رسول خدا بود تقاضا کردند که با آن حضرت در این باره صحبت کند و از ایشان تقاضای عفو نماید. هنگامی که اسامه با رسول خدا صلی الله علیه و آله در این باره گفتگو کرد، حضرت سخت ناراحت شد و فرمود: آیا درباره حدّی‌ازحدود خداشفاعت می‌کنی؟ سپس از جا حرکت کرد وضمن خطبه‌ای فرمود: ای مردم علّت اینکه ملّتهای قبل از شما هلاک شدند، این بود که اگر فرد بلند پایه‌ای از آنان دزدی می‌کرد، او را مجازات نمی‌کردند، امّا اگر از مردم ضعیف و گمنام کسی دزدی می‌کرد، حکم خدا را اجرا می‌کردند. سپس فرمود: به خدا سوگند، اگر دخترم فاطمه دست به چنین کاری بزند، حکم خدا را درباره او نیز اجرا می‌کنم چرا که در برابر قانون خدا فاطمه مخزومی با فاطمه محمّدی یکسان است. (2)

هنگامی که ابوسفیان و عبدالله بن امیّه اظهار پشیمانی کردند، امام علی علیه السلام به آنها فرمودند: بروید در مقابل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و همان جمله‌ای که برادران یوسف در مقابل عذرخواهی از حضرت یوسف اظهار داشتند بر زبان جاری کنید، پیامبر شما را خواهد بخشید. آنها خدمت رسول خدا آمده و گفتند: « «تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَکَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّالَخَاطِئِينَ»؛ به‌خداسوگند، خداوند تو را بر ما برتری بخشیده؛ و ماخطاکاربودیم».(3)

1- وسائل الشیعه، ج 18، ص 332.

2- صحیح مسلم، ج 5، ص 114.

3- یوسف، آیه 91.

ص: 135

سپس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تقاضای عفو کردند. حضرت این آیه را تلاوت فرمود و از خطای آنها درگذشت: « «لَا تَثْرِیبَ عَلَیْکُمْ الْیَوْمَ یَغْفِرُ اللَّهُ لَکُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ»؛ امروز ملامت و توبیخی بر شما نیست، خداوند شما را می‌بخشد؛ و او مهربانترین مهربانان است». (1)

همچنین هنگامی که سپاهیان آن حضرت مکّه را فتح کردند و خواستند وارد شهر شوند، یکی از آنان به نام سعدبن عبّاده که فرمانده سپاه بود- شعار می‌داد:

«الْیَوْمَ یومُ الْمَلْحَمَه الیَومُ تُسْتَحَلُّ الْحُرَمَه

؛ امروز روز جنگ و نبرد است، امروز زنها اسیر می‌شوند».

وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از این شعار با خبر شد، سخت بر آشفت و به علی علیه السلام دستور داد پرچم را از دست سعد بگیرد و او را از مقام فرماندهی عزل کرد، آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «

بَلِ الْیَوْمَ یومُ الْمَرْحَمَةِ

؛ امروز روز رحمت و بخشش است». (2)

در حدیثی که در کتب شیعه و سنّی در ذیل آیه 134 سوره آل عمران نقل شده می‌خوانیم که یکی از کنیزان امام علی بن الحسین علیهما السلام به هنگامی که آب روی دست امام می‌ریخت، ظرف آب از دستش افتاد و بدن امام را مجروح ساخت، امام علیه السلام از روی خشم سربلند کرد، کنیز بلافاصله گفت: خداوند در قرآن می‌فرماید:

«وَالْکَاظِمِینَ الْغَیْظَ». امام فرمود: خشم خود فرو بردم، عرض کرد:

«وَالْعَافِینَ عَنِ النَّاسِ»

. فرمود: تو را بخشیدم خدا تو را ببخشد، گفت:

«وَاللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ».

امام فرمود: تو را در راه خدا آزاد کردم. (3)

1- یوسف، آیه 92.

2- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 17، ص 272.

3- تفسیر درّالمنثور و نورالثقلین ذیل آیه 134 سوره آل عمران؛ برای مطالعه بیشتر در زمینه عفو به کتاب اخلاق در قرآن، ج 3، تألیف آیة اللّه

العظمی مکارم شیرازی مراجعه شود.

27: عفّت

اشاره

قال علی علیه السلام: «تَمامُ الْعَفافِ الرِّضا بِالْکَفافِ».(1)
حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «کمال عفت این است که انسان به آنچه که دارد راضی باشد».
عفّت در لغت به معنای خودداری و امتناع است (2) و در اصطلاح به معنای خودداری از شهوت‌رانی حرام است.
راغب در مفردات می‌گوید: «
العِفَّةُ حُصولُ حالَةٍ لِلنَّفْسِ تَمْتَنِعُ بِها عن غَلَبَةِ الشَّهْوَةِ، وَالمُتَعَفِّفُ، المُتَعاطِی لِذلِکَ بِضَرْبٍ مِنَ المُمارِسَةِ وَالقَهْرِ وَأصْلُه الاقْتِصارُ علی تَناوُلِ الشَّیءِ القَلیلِ
؛ عفت، بوجود آمدن حالتی برای نفس انسان است که او را از غلبه یافتن شهوت حفظ می‌کند و عفیف کسی است که این حالت را بر اثر تمرین و تلاش بدست می‌آورد و ریشه آن اکتفا کردن بر استفاده از امکانات کم است».(3)
در میان علمای علم اخلاق معروف است که اخلاق فضیلت میانه و معتدلی است بین افراط و تفریط اخلاقی که رذیله هستند. آنها برای اخلاق معتقد به چهار

1- بحارالانوار، ج 74، ص 419.

2- مجمع البحرین، مادّه« عفّت».

3- مفردات راغب، شماره 339.

خلق اصلی هستند که عبارتند از: شجاعت، عفّت، حکمت و عدالت که اساس و پایه تمام علم اخلاق است، پس عفّت فضیلت و حدّ اعتدال قوّه شهویّه است آن هم به معنای عام کلمه که هر جاذبه‌ای را نسبت به چیزی قوّه شهویّه می‌گویند مانند جاذبه مال، مقام، شهوت جنسی و غیره که اگر از حد بگذرد، حرص است و اگر به حدّ اعتدال نرسد، تنبلی و رکورد است و اگر حدّ اعتدال باشد عفاف است.

می‌گویند ثروتهای دنیا در سه مرحله مصرف می‌شود:

اوّل: ضرورتهاست که حداقل ضروریات زندگی لباس، غذا، و مسکن است.

دوم: مسیر رفاهی است که مقداری از مرحله اوّل بالاتر است.

سوم: شهوت و هوسهاست، آمار نشان می‌دهد که قسمت عمده اموال دنیا در این مرحله مصرف می‌شود.

اگر زندگی کسی مرحله اوّل باشد بارش سبک است و اگر دومی و معتدل باشد عفیف است و اگر به مرحله سوم رسید مایه بدبختی است و بار به قدری سنگین است که از طریق مشروع قابل حل نیست و حلال و حرام با هم مخلوط می‌شود.

انسان باید قانع باشد در غیر این صورت حدّی برای توقّف ندارد.

عفّت نیز مانند سایر صفات کمال، از مراتبی برخوردار است، که بالاترین مرتبه آن، خودداری و پرهیز از تمام محرّمات و نافرمانیهاست و به پرهیز از محرّمات شهوانی محدود نمی‌شود.

حضرت علی علیه السلام به محمّدبن ابی بکر فرمود:

«اعْلَم أَنَّ أفضَلَ العِفَّةِ الوَرَعُ فی دینِ اللّهِ وَ العَمَلُ بِطاعَتِهِ

؛ بدان که برترین پاکدامنی پرهیزگاری در دین خدا و عمل به طاعت پروردگار است».(1)

بنابراین خودداری از شهوت‌حرام، از بزرگترین و دوست داشتنی‌ترین مراتب عفّت است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «

أحَبُّ الْعفافِ اِلَی اللهِ تعالی، عِفَّةُ الْبَطْنِ وَ

1- بحارالانوار، ج 77، ص 390.

الْفَرجِ
؛ محبوب‌ترین پاکی نزد خدای تعالی، پاکی شکم و شهوت جنسی است».
(1)
امام علی علیه السلام خطاب به کمیل می‌فرماید: «
یا کُمَیْلُ انَّ احَبَّ ما تَمْتَثِلُهُ العِبادُ إلی اللَّهِ بَعْدَ الإقرارِ بِهِ وبأَوْلیائِهِ التَّعَفُّفُ وَالتَّحَمُّلُ والاصْطِبارُ
؛ محبوب‌ترین چیزی که بندگان خدا اطاعت فرمانش را در آن می‌کنند بعد از اقرار به خدا و اولیایش سه چیز است:
عفّت، تحمّل و صبر».(2)
و از آن حضرت می‌خوانیم: «
ما الُمجاهِدُ الشَّهیدُ فی سَبیلِ اللَّه بِأَعْظَمَ أَجْراً مِمَّنْ قَدَرَ فَعَفَّ، لَکادَ الْعَفیفُ أن یَکونَ مَلَکاً مِنَ الْمَلائِکةِ
؛ مجاهد شهید در راه خدا اجرش بیشتر از کسی نیست که قدرت بر گناه دارد امّا خویشتنداری می‌کند، چنین شخصی نزدیک است که فرشته‌ای از فرشتگان خدا باشد».(3)
هرچه عفّت بیشتر شود، حیا هم بیشتر می‌شود و درجه غیرت هرکس به اندازه درجه عفّت اوست و میزان عفّت هر کس به قدر غیرت اوست.
امام علی علیه السلام می‌فرماید: «
دَلیلُ غِیْرَةِ الرَّجُلِ عِفَّتُهُ
؛ پاکدامنی مرد دلیل بر غیرت‌مند بودن اوست».(4)
و فرمود: «...
وَعِفَّتُه علی قَدْرِ غِیرَتِهِ
؛ و پاکدامنی او به میزان غیرت اوست».(5)
و فرمود: «
مَنْ عَفَّتْ أَطْرافُهُ حَسُنَت أوصافُهُ
؛ کسی که چشمش را پاک نگه دارد اوصاف و اخلاقش نیکو گردد».(6)
و نیز فرمود: «
لا تَکْمُلُ المَکارِمُ، إلّابالعَفافِ والإیثارِ
؛ فضایل اخلاقی جز با پاکدامنی و ایثار کامل نمی‌گردد».(7)

1- تنبیه الخواطر، ص 282.

2- تحف العقول، ص 167 با ترجمه.

3- نهج البلاغه، کلمات قصار، 474.

4- غررالحکم، شماره 5408.

5- نهج البلاغه، کلمات قصار، 47؛ بحارالانوار، ج 70، ص 4.

6- غررالحکم، شماره 5428.

7- همان مدرک، شماره 5418.

و فرمود: «
الْعَفافُ يَصونُ النَّفْسَ وَ يُنَزِّ هُها عَنِ الدَّنايا
؛ پاکدامنی نفس را محافظت کرده و آن را از پستها دور نگه می‌دارد». (1)
و فرمود: «
مَنْ عَفَّ خَفَّ وِزْرُهُ، وَ عَظُمَ عِندَاللَّهِ قَدرُهُ
؛ هرکس پاکدامنی پیشه کند، بار گناهانش سبک می‌شود و مقامش نزد خداوند بالا می‌رود». (2)
و فرمود: «
إذا أَرادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْراً أعَفَّ بَطنَهُ وَ فَرْجَهُ
؛ هنگامی که خداوند نسبت به کسی اراده نیکی داشته باشد، شکم و دامن او را پاک می‌گرداند». (3)
امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «
عِفّوا عَن نِساءِ النّاسِ، تَعِفَّ نِساؤُكُم
؛ نسبت به زنان مردم پاکدامن باشید تا نسبت به زنان شما پاکدامن باشند». (4)

پیامدهای بی عفّتی (شهوت رانی):

1. فرجام سیاه

شهوت مانند ماری خوش خط و خال است که به محض نزدیک شدن و تماس با آن، زهر خود را تزریق می‌کند. لذا باید مواظب بود تا برای برخورداری از لذّتی آنی و فانی، به دامی بزرگ و طولانی گرفتار نشویم.

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «
أَوَّلُ الشَّهْوَةِ طَرَبٌ وَ آخِرُها عَطَبٌ
؛ ابتدای شهوت شادی است و پایان آن هلاکت و نابودی است».(5)

انسان با پرده دری و باز گذاشتن درهای اعضا و جوارح خود همیشه در حال نیاز

1- غررالحکم، شماره 5420.

2- همان مدرک، شماره 5426.

3- همان مدرک، شماره 9263.

4- بحارالانوار، ج 71، ص 270.

5- غررالحکم، شماره 6946.

و تشنگی است، این حالت روانی منشأ افسردگیها، اندوه‌ها و غصّه‌های نامحدود می‌شود و چنین انسان تشنه‌ای دائم به خیال آب، چشم به سراب دارد.
علی علیه السلام می‌فرماید: «
کَمْ مِنْ فَرِحٍ افضی به فَرَحُهُ الی حُزْنٍ مُخَلَّدٍ
؛ چه شادمانیهای زیادی که شادی آن به اندوه جاودانی ختم می‌شود».(1)
رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «
رُبَّ شَهْوَةِ ساعَةٍ تُورِثُ حُزناً طَویلًا
؛ چه شهوتهایی که لذتش ساعتی بیش نیست، امّا اندوهی طولانی در پی دارد».(2)

3. بردگی روح

انسانی که زمام خود را به دست اعضا و جوارحش بسپارد، به اسارت آنها در می‌آید.
علی علیه السلام می‌فرماید: «
عَبْدُ الشَّهْوَةِ أسيرٌ لا يَنْفَكُّ أسْرُهُ
؛ بنده شهوت، اسیری است که هرگز از اسارت بیرون نیاید».(3)

1- غررالحکم، شماره 7395.

2- بحارالانوار، ج 77، ص 82.

3- غررالحکم، شماره 6966.

28: یاد خدا بودن

اشاره

قال علیّ علیه السلام: «كلُّ قَولٍ لَيْسَ لِلّهِ فيهِ ذِكْرٌ فَلَغْوٌ، و كُلُّ صَمْتٍ لَيْسَ فيه فِكْرٌ فَسَهْوٌ، وكلُّ نَظَرٍ لَيْسَ فيه اعْتِبارٌ فَلَهْوٌ».[1]

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «هر سخنی که ذکر خدا در آن نباشد بیهوده است، و هر سکوتی که در آن فکر کردن نباشد سهوست، و هر نظری که در آن عبرت نباشد لهوست».

امام علی علیه السلام ترسیم مهمّی از یک انسان مؤمن و آگاه کرده که مطابق آن انسان دارای سه حالت است: یا متکلّم است یا ساکت و یا نظر به چیزهایی در خارج می‌کند؛ مؤمن در این سه حالت باید سه برنامه داشته باشد، اگر سخن می‌گوید، سخنی از خدا بگوید و ذکری از خدا در او باشد؛ اگر سکوت می‌کند، سکوتش آمیخته با تفکر باشد؛ و اگر نگاه می‌کند، نگاهش عبرت باشد. سخنی که خالی از ذکر باشد لغوست و سکوتی که خالی از فکر باشد سهوست و نظری که خالی از عبرت باشد لهوست. اگر بتوانیم این برنامه را در زندگی رعایت کنیم، زندگی ما عوض می‌شود، یعنی اگر سخن می‌گوییم یاد خدا باشد چرا که اگر انگیزه الهی در آن

1- بحارالانوار، ج 74، ص 406.

باشد؛ درس، کار و خرید و فروش ذکر خدا می‌شود، و سکوتهایی که می‌کنیم، درباره اولیاء اللّٰه، معاد و یا مسائلی که انگیزه الهی دارد فکر کنیم در این صورت فکرمان هم خدایی می‌شود. نگاهمان هم اگر دارای انگیزه الهی باشد ذکر اللّٰه است.

مهم این است که این قلب نمیرد و زنده باشد؛ زنده ماندن قلب هم به ذکر، فکر و عبرت میسّر می‌گردد.

در کتاب «سفینة البحار» مادّه «وعظ» از «امالی صدوق» نقل می‌کند که: «

روی أنّهُ کتَب هارونُ الرّشیدُ إلی أبی الحسَنِ موسی بن جعفر علیه السلام: عِظْنِی و أَوْجِزْ، فکتَب إلیه: ما مِنْ شَیْ‌ءٍ تَراهُ عَیْنُکَ إلّاوفیه مَوْعِظَة

؛ هارون الرشید برای موسی بن جعفر علیه السلام نامه نوشت که مرا موعظه کن. امام علیه السلام در جواب نوشت: آنچه چشمت می‌بیند موعظه است» یعنی تمام اتفاقاتی که در اطراف تو رخ می‌دهد دیدن آن برای تو موعظه است.

در دعای روز چهارم ماه مبارک رمضان می‌خوانیم: «

اللّٰهُمَّ ... وَاذِقْنی فیهِ حَلاوَةَ ذِکْرِکَ

؛ خدایا شیرینی ذکر و یاد خویش را به من بچشان».

از آنجا که عوامل غفلت در زندگی مادّی بسیار فراوان است و نیروها و وسوسه‌های شیاطین از هر طرف به سوی انسان حمله‌ور می‌شود، برای مبارزه با آن راهی جز ذکر کثیر نیست و ذکر زیاد یعنی توجّه به خدا با تمام وجود.

« «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا اللَّهَ ذِکْراً کَثِیراً* وَسَبِّحُوهُ بُکْرَةً وَأَصِیلًا»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را بسیار یاد کنید و صبح و شام او را تسبیح گویید». (1)

باید در همه حال به یاد خدا بود. به هنگام عبادت، صحنه‌های گناه، به هنگام نعمت و به هنگام بلا و مصیبت. در حدیثی که در «صحیح ترمذی» و «مسند احمد» از ابوسعید خدری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است چنین می‌خوانیم: از آن حضرت پرسیدند: «

أیُّ العِبادِ أفْضَلُ درجةً عِنْدَاللّٰه یومَ القِیامَةِ

؛ کدام یک از بندگان در روز

1- احزاب، آیه 41 و 42.

قیامت مقامشان از همه برتر است؟» فرمود: «
الذاکِرون اللَّهَ کثیراً
؛ آنها که خدارا بسیار یاد می‌کنند». ابو سعید می‌گوید: عرض کردم: «
یا رسول اللَّه و مِنَ الغازی فی سَبیلِ اللَّه؟
؛ آیا چنین کسانی حتی از جنگجویان راه خدا مقام بالاتری دارند؟» فرمود: «
لو ضَرَبَ بسَیفِهِ فی الکُفّارِ وَالمُشْرِکینَ حتّی یَنْکَسِرَ وَیَخْتَضِبَ دَماً، لکانَ الذّاکِرونَ اللَّهَ أَفْضَلَ دِرَجةً مِنه
؛ اگر با شمشیرش آنقدر بر پیکر کفّار و مشرکین بزند که شمشیرش بشکند و با خون رنگین شود، آنها که بسیار یاد خدا می‌کنند از او برترند». (1)
چرا که جهاد خالصانه نیز بدون ذکر کثیر خداوند ممکن نیست.
رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «
کُلّ أحَدٍ یَموتُ عطشاناً إلّاذاکِرِ اللَّه
؛ هر کسی هنگام مرگ تشنه جان می‌دهد مگر کسی که ذاکر خدا باشد». (2)
امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «
یَموتُ المؤمِنُ، بِکُلِّ مِیْتَةٍ، یَمُوتُ غَرَقاً، وَیَمُوتُ بِالهَدْمِ، ویُبْتَلی بِالسَّبْعِ، وَیَمُوتُ بِالصّاعِقَةِ، ولا یُصِیب ذاکِرَاللَّه
؛ شخص مؤمن ممکن است با هر مرگی بمیرد، غرق شود و یا دچار حیوان درنده شود و یا صاعقه او را فرا بگیرد، امّا شخص ذاکر هرگز با این گونه مرگها نمی‌میرد». (3)
رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: زمانی که حضرت موسی بن عمران با خداوند مناجات می‌کرد عرض کرد: «
یا رَبّ أبَعیدٌ أنتَ مِنّی فأُنادِیکَ أم قَریبٌ فأُناجِیکَ؟
؛ آیا از من دوری تا با صدای بلند تو را بخوانم یا نزدیک هستی تا اینکه با تو نجوی کنم؟»
«فأوحی اللَّه جلّ جلاله: أنا جَلِیسُ مَنْ ذَکَرَنی
؛ خداوند می‌فرماید: من همنشین کسی هستم که مرا یاد می‌کند». (4)
یاد خدا برای روح انسان غذاست و تنها با یاد خداست که دلها آرام می‌گیرد:
« «أَلَا بِذِکْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»». (5)

1- تفسیر نمونه، ج 17، ص 351.

2- بحارالانوار، ج 81، ص 240؛ میزان الحکمه، ج 3، ص 413.

3- همان مدرک، ج 93، ص 162؛ میزان الحکمه، ج 3، ص 414.

4- همان مدرک، ج 93، ص 153؛ میزان الحکمه، ج 3، ص 415.

5- رعد، آیه 28.

ونتیجه آرامش و اطمینان قلب همان است که در سوره فجر آمده است: « «یَا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ* ارْجِعِی إِلَی رَبِّکِ رَاضِیَهً مَّرْضِیَّهً* فَادْخُلِی فِی عِبَادِی* وَادْخُلِی جَنَّتِی»».(1)
برای ذکر خداوند حدّی نیست.
امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «
مَا مِنْ شَیْ ءٍ إِلّاوَلَهُ حَدٌّ یَنتَهی إِلَیْهِ إِلّاالذِّکْرُ فَلَیْسَ لَهُ حَدٌّ یَنْتَهی إِلَیْهِ
؛ برای هر چیزی حدّی است که منتهی به آن می‌شود جز ذکر خدا که برای آن حدّی نیست» سپس افزود: خداوند فرایضی را واجب کرده و هرکه آن را بجا آورد، همان حد و انتهای آن است؛ ماه رمضان را هر کس روزه بگیرد حدش انجام گردیده و حج نیز همینطور، جز ذکر خدا که خداوند به کم آن راضی نیست و برای آن حدّی قائل نشده، سپس به عنوان شاهد این آیه را خواند که «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا اللَّهَ ذِکْراً کَثِیراً».(2)
و امام علیه السلام در توضیح این روایت می‌فرماید: پدرم امام باقر علیه السلام فراوان ذکر خدا می‌کرد، با او راه می‌رفتیم ذکر خدا می‌گفت، به هنگام غذا خوردن به ذکر خدا مشغول بود، هنگامی که با مردم سخن می‌گفت از ذکر خدا غافل نمی‌شد و ما را به ذکر خدا فرمان می‌داد، در پایان فرمود: خانه‌ای که قرآن در آن تلاوت شود و ذکر خدا در آن گفته شود، برکتش زیاد خواهد شد و فرشتگان در آن حضور می‌یابند و شیطان‌ها از آن فرار می‌کنند؛ برای اهل آسمان می‌درخشد همانگونه که ستاره برای اهل زمین درخشان است، امّا خانه‌ای که در آن تلاوت قرآن و ذکر خدا نیست، برکاتش کم و فرشتگان از آن فرار می‌کنند؛ و شیطان‌ها در آن حضور دائم دارند.(3)

1- فجر، آیه 27- 30.

2- احزاب، آیه 41.

3- اصول کافی، ج 2، کتاب الدعاء« باب ذکر اللّه عزوجل».

انواع ذکر:

1. ذکر لفظی: زبان به ذکر خدا مشغول باشد.
2. ذکر قلبی: باطن آدمی مشغول به ذکر باشد. ذکر قلبی می‌تواند با ذکر زبانی همراه باشد که در این صورت نورانیّت مضاعف می‌شود.
3. ذکر عملی: عمل او به گونه‌ای باشد که حکایت از شوق و محبّت به خداوند و تسلیم و اطاعت نسبت به دستورات او داشته باشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «ذکر خدا باید در هر حال باشد و ذکر خدا، گفتن «
سُبْحانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُللَّهِ ولا إلهَ إلّااللَّهُ وَاللَّه أكبَر
» نیست، بلکه وقتی با چیزی که بر او حرام است روبرو گردد از خدا بترسد و آن را ترک کند». (1)

اوقات ذکر خدا:

1. هنگام برخورد با دشمن.
2. هنگام کارو کوشش.
3. زمان خشم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «

اوْحی اللّهُ الی نَبِیٍّ مِنْ انْبیائِهِ: ابْنَ آدَم اذکُرنی عِنْدَ غَضَبِکَ اذْکُرْکَ عِنْدَ غَضَبی

؛ خداوند به یکی از انبیائش فرمود: ای فرزند آدم مرا هنگام خشمت به یاد آور، من تو را هنگام خشمم به یاد می‌آورم». (2)

4. در شادمانیها:

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «

فِي التَّوراةِ مکتوبٌ: یا موسی اذْکُرنی فيِ خَلَواتِکَ وَ عِنْدَ سُرورِ لَذّاتِک اذْکُرْکَ عِنْدَ غَفَلاتِکَ

؛ در تورات نوشته شده ای موسی! در خلوتها مرا یاد کن و نیز در هنگام شادیهایت مرا یاد کن، تا من در هنگام لغزشهایت تو را به یاد آورم». (3)

1- من لایحضره الفقیه، ج 4، ص 358.

2- بحارالانوار، ج 75، ص 321.

3- همان مدرک، ج 13، ص 328.

موانع ذکر خدا:

1. اولاد و اموال

بسیاری از افراد برای بدست آوردن مال و مقام و شهوت، دست به هر کاری می‌زنند و حلال و حرام خدا را فراموش می‌کنند و نیز به سبب عشق به فرزندانشان، خدا را فراموش کرده و از یاد خدا غافل می‌شوند.
قرآن می‌فرماید: « «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَاتُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُوْلَئِكَ هُمْ الْخَاسِرُونَ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال و فرزندانتان شما را از یاد خدا غافل نکند! و کسانی که چنین کنند، از زیانکارانند».(1)

2. شیطان

شیطان سوگند یاد کرده که فرزندان آدم علیه السلام را گمراه کرده و آنان را از راه خدا منحرف گرداند، به همین جهت خداوند خطر او را نیز گوشزد کرده، آنجا که می‌فرماید: « «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِی الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ»؛ شیطان می‌خواهد به وسیله شراب و قمار، در میان شما عداوت و کینه ایجاد کند و شما را از یاد خدا باز دارد».(2)

3. ناشکرترین عضو

امام علی علیه السلام می‌فرماید:
«لَیْسَ فیِ الْجَوارِحِ اقَلُّ شُکراً مِنَ الْعَیْنِ، فلا تُعطوها سُؤلَها فَتَشْغَلُکُمْ عَنْ ذِکرِاللّهِ
؛ درمیان اعضا ناشکرتر از چشم نیست، به خواهشهای او تن ندهید که شما را از یاد خدا غافل می‌کند».(3)

1- منافقون، آیه 9.

2- مائده، آیه 91.

3- بحارالانوار، ج 77، ص 179.

نتایج دوری از یاد خدا:

1. سختی زندگی

قرآن در این زمینه می‌فرماید:

« «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِى فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكاً»؛ هرکس از یاد من رویگردان شود، زندگی (سخت و) تنگی خواهد داشت». (1)

2. همراهی با شیطان

قرآن در این زمینه می‌فرماید:
« «وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَانِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَاناً فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ»؛ و هرکس از یاد خدا رویگردان شود، شیطان را به سراغ او می‌فرستیم پس همواره قرین اوست». (2)

3. قساوت قلب

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:
«ایّاکَ وَالْغَفْلَة فَفیها تَکونُ قَساوَةُ الْقَلْبِ
؛ از غفلت بر حذر باش که در آن قساوت قلب است».(3)
خداوند به حضرت موسی علیه السلام می‌فرماید:
«لا تَنْسَني عَلی کُلِّ حالٍ وَلا تَفْرَح بِکَثْرَةِ المالِ فَانّ نِسیانی یُقْسيِ القُلوبَ
؛ ای موسی، مرا در هیچ حالی فراموش نکن و به زیادی ثروت خود خوشحال مباش، زیرا فراموش کردن من قلبها را سخت می‌گرداند».(4)

1- طه، آیه 124.

2- زخرف، آیه 36.

3- مستدرک الوسائل، ج 12، ص 93.

4- بحارالانوار، ج 74، ص 34.

4. خودفراموشی

قرآن در این زمینه می‌فرماید:

« «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ»؛ و همچون کسانی نباشید، که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنها را به «خودفراموشی» گرفتار کرد». (1)

5. عدم قبول اعمال

امام علی علیه السلام می‌فرماید:
«لا عَمَلَ لِغافِلٍ
؛ عملی از غافل پذیرفته نمی‌شود».(2)

1- حشر، آیه 19.

2- غررالحکم، شماره 5767.

29: آزمایش الهی

اشاره

قال علیٌّ علیه السلام: «ثَلاثَةٌ یُخْتَبَرُ بها عُقولُ الرِّجالِ، المالُ والمُصِیبَةُ والوِلایَةُ».

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «سه چیز است که خرد مردان را با آن آزمایش می‌کنند: مال، مصیبت و مقام».

و در غررالحکم این حدیث اینگونه بیان شده:

«ثَلاثٌ یُمْتَحَنُ بهاعُقولُ الرِّجالِ، هُنَّ: المالُ، وَ الوِلایَةُ وَالمُصیبَةُ

سه چیز است که خردهای آدمیان با آنها آزموده می‌شود: دارایی، دوستی و مصیبت». (1)

علی علیه السلام می‌فرماید: «

لا یَقولَنَّ احَدُکُمْ: «اللّهمَّ انّی اعوذُ بِکَ مِنَ الْفِتْنَةِ» لِأَنَّهُ لَیْسَ احَدٌ الّا وَ هُوَ مُشْتَمِلٌ عَلی فِتْنَةٍ، وَلکِنْ مَنِ اسْتَعاذَ فَلْیَسْتَعِذْ مِنْ مُضِلّاتِ الْفِتَنِ ...

؛ هیچ یک از شما نگوید «خدایا به تو پناه می‌برم از امتحان شدن» زیرا هیچ کس نیست مگر اینکه امتحانی دارد. ولی کسی که می‌خواهد به خدا پناه ببرد، از «امتحان گمراه کننده» به خدا پناه ببر، زیرا خداوند سبحان می‌فرماید: بدانید که اموال و اولاد شما مایه امتحان شما هستند؛ (2) معنای این سخن آن است که خداوند مردم را به اموال و

1- میزان الحکمه، ج 9، ص 71.

2- نهج البلاغه، کلمات قصار، 93.

اولادشان آزمایش می‌کند، تا آن کس که از روزیش خشمگین است از آن کس که شاکر و راضی است شناخته شود، هر چند خداوند سبحان از مردم به خودشان آگاه‌تر است، ولی این به خاطر آن است که افعالی که با آن استحقاق ثواب و عقاب پیدا می‌کنند ظاهر گردد؛ زیرا بعضی از مردم (مثلًا) پسر را دوست دارند و از دختر متنفّرند و بعضی مال فراوان می‌خواهند و از کمبود مال ناراضی هستند.

یکی از قوانین عالم هستی مسأله امتحان و آزمایش است. اگر کسی بگوید به خدا پناه می‌برم از امتحان، معنایش این است که پناه می‌برم از اینکه آفریده شوم، چون آفرینش از امتحان جدا نیست، عالم خلقت، عالم امتحان است؛ از آدم شروع شد و تا پایان دنیا هم ادامه دارد.

آزمایش الهی گسترده است و زمان و مکان معیّن در آن نیست. مادّه آزمایش هم در آن معیّن نیست. آزمایش هم انواعی دارد و این امتحان و آزمایش هدف آفرینش است.

فلسفه امتحان:

امتحان خداوند از انسان برای کشف باطن او نیست، چون خداوند به اسرار آگاه است، بلکه امتحان برای ظهور استحقاق است که چه کسی استحقاق ثواب را دارد و چه کسی ندارد. قرآن می‌فرماید: « «أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ* وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ»؛ آیا مردم گمان کردند همین که بگویند: «ایمان آوردیم» به حال خود رها می‌شوند و آزمایش نخواهند شد؟ ما کسانی را که پیش از آنان بودند آزمودیم (و اینها را نیز امتحان می‌کنیم)، باید علم خداوند در مورد کسانی که راست می‌گویند و کسانی که دروغ می‌گویند تحقّق یابد».(1)

1- عنکبوت، آیه 2 و 3.

انواع آزمایش:

بعضی از امتحانها سخت و بعضی آسان است. در آیات قرآن نمونه‌هایی از آزمایش الهی بیان شده: « «وَنَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً»؛ و شما را با بدیها و خوبیها آزمایش می‌کنیم».(1)

« «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنْ الْأَمْوَالِ وَالْأَنفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ»؛ قطعاً همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی، و کاهش در مالها و جانها و میوه‌ها آزمایش می‌کنیم؛ و بشارت ده به استقامت کنندگان».(2)

امتحان نسبت به موقعیّت اشخاص متفاوت است، آنها که قوی‌ترند امتحان آنها سنگین‌تر است و آنها که ضعیف‌ترند به همان نسبت امتحان می‌شوند؛ انبیا و اولیا هم امتحان داشتند.

قرآن نمونه‌هایی از امتحانات پیامبران را بازگو کرده است، آنجا که می‌فرماید:

« «وَإِذْ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ»؛ هنگامی که خداوند ابراهیم را با وسایل گوناگون آزمود».(3)

در زمان پادشاهی نمرود دانشمندان علم هیئت به او خبر دادند که کودکی به دنیا می‌آید و مردم را از بت پرستی باز می‌دارد و حکومت او را سرنگون می‌کند.

نمرود تصمیم گرفت که زنها را از مردها جدا کند و هر پسری که به دنیا می‌آید را بکشد. نوشته‌اند تا صدهزار طفل را از بین برد. در این زمان حضرت ابراهیم علیه السلام به دنیا آمد و مادرش او را تا سیزده سال در غار پنهان کرد، امتحان اوّل او مبارزه با بت‌پرستی بود او بتهایی را که پرستش می‌شدند، شکست؛ ولی نمرودیان بر ضدّ ابراهیم علیه السلام تبلیغ کردند و مردم را بر علیه او شوراندند و حتّی زنانی که کارشان پشم

1- انبیاء، آیه 35.

2- بقره، آیه 155.

3- بقره، آیه 124.

ریسی بود از درآمد آن هیزم تهیّه می‌کردند، حتّی بیماران وصیّت می‌کردند که مقداری از اموالشان را هیزم بخرند و حاجتمندان به عنوان نذر هیزم می‌آوردند، مدّت چهل روز اقدام به جمع‌آوری هیزم کردند و آتش بزرگی را افروختند و با منجنیق ابراهیم علیه السلام را داخل آن انداختند؛ در این زمان جبرئیل به او گفت: «
أَلَکَ حَاجَةٌ؟
؛ آیا نیازی به کمک من داری؟» حضرت جواب داد: «
امّا الیکَ فَلا
؛ به تو نیازی ندارم». جبرئیل گفت: «
فاسْأَلْ رَبّک
؛ حاجتت را از خدا بخواه». حضرت گفت: او از وضعیت من آگاه است پس همین کافی است. اینجا بود که آتش مورد خطاب قرار گرفت: « «یَا نَارُ کُونِی بَرْداً وَسَلَاماً عَلَی إِبْرَاهِیمَ»؛ ای آتش بر ابراهیم سرد و سالم باش». (1)
لذا آتش برای حضرت ابراهیم، گلستان شد. برخی از مفسّران می‌گویند: آرام‌ترین، راحت‌ترین و بهترین روزهای عمر حضرت ابراهیم علیه السلام همان روزی بود که وی در دل آتش به سر می‌برد. (2)
جالب اینکه در روایتی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: هنگامی که نمرود تصمیم گرفت ابراهیم علیه السلام را از آن سرزمین تبعید کند، دستور داد گوسفندان و اموال او را مصادره کنند و خودش تنها بیرون برود. ابراهیم علیه السلام به آنها گفت: اینها محصول سالیان طولانی از عمر من است، اگر می‌خواهید مالم را بگیرید پس عمری را که در این سرزمین مصرف کرده‌ام به من بازگردانید.
تصمیم بر این شد که یکی از قاضیان دستگاه در این میان داوری کند، قاضی حکم کرد که اموال ابراهیم علیه السلام را بگیرند و عمری را که در آن سرزمین صرف کرده به او باز گردانند. هنگامی که نمرود از این ماجرا آگاه شد، دستور داد اموال و گوسفندانش را به او باز گردانند تا همراه خود ببرد و گفت من می‌ترسم که اگر او در اینجا بماند دین و آیین شما را خراب کند، و به خدایانتان زیان برساند: «
إِنَّهُ إنَّ بِقَیَ

1- انبیاء، آیه 69.

2- امتحان سنّت الهی وعامل تکامل، ص 60.

فی بِلادِکُم أفْسَدَ دِینَکُم وَأضَرَّ بآلِهَتِکُمْ
».(1)
دومین آزمایش ابراهیم علیه السلام زمانی بود که به دوران پیری رسید و چون همسرش سارا عقیم بود، به پیشنهاد سارا با کنیز او هاجر ازدواج کرد و خداوند اسماعیل را به او داد. در این زمان مأمور شد تا اسماعیل و هاجر را از فلسطین به حجاز ببرد. زمانی که اسماعیل به نوجوانی رسید، آزمایش ابراهیم علیه السلام شروع شد و خداوند از او خواست که فرزندش را قربانی کند و ابراهیم علیه السلام اسماعیل علیه السلام را به قربانگاه برد واز امتحان سربلند بیرون آمد و در نتیجه از مرتبه نبوّت که ابلاغِ احکام است، به مقام امامت که اجرای احکام است، رسید. « «إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَاماً»؛ من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم».(2)
بعضی از مفسّران در توضیح این آیه گفته‌اند: «
بَذَلَ نَفْسَهُ لِلنِّیرانِ، وَقَلْبَهُ للرَّحمانِ وَوَلَدَهُ لِلْقُربانِ ومَالَهُ للإخْوانِ
؛ ابراهیم در راه خدا تن را به آتش و قلب را به خدا، و فرزند را به قربانی، و اموال را به برادران و یاران سپرد».(3)
قرآن در جای دیگر درباره حضرت سلیمان علیه السلام می‌فرماید: « «فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرّاً عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّی لِیَبْلُوَنِی أَأَشْکُرُ أَمْ أَکْفُرُ»؛ و هنگامی که (سلیمان) آن (تخت) را نزد خود ثابت و پابرجا دید گفت: این از فضل پروردگار من است تا مرا آزمایش کند که آیا شکر او را به جای آوردم یا کفران می‌کنم؟!».(4)
مطابق حدیث مورد بحث عقل مردان با سه چیز آزمایش می‌شود:
اوّل: مال است؛ کسی که به خاطر مال، ایمان و تقوایش را از دست می‌دهد، در واقع شخصیّت خود را از دست داده و در این امتحان مردود است؛ چرا که مال ابزار است و هدف نیست.

1- تفسیر نمونه، ج 13، ص 453.

2- بقره، آیه 124.

3- تفسیر نمونه، ج 22، ص 549.

4- نمل، آیه 40.

دوم: مصیبت‌هایی است که پیش می‌آید و تحمل افراد را امتحان می‌کند. زندگی خالی از مصیبت نیست و اینها آزمایش است تا روشن شود که شخص در مصائب چه می‌کند، اگر صبر کند، حرفهای نامناسب نزند، کفران و ناشکری نکند مأجور است.

در میان پیروان مکتب انبیا نمونه‌های درخشانی از صبر و پایداری در صحنه امتحان دیده می‌شود که هر کدام می‌تواند الگو و اسوه باشد.

ام عقیل زنی مسلمان و بادیه نشین بود. که فرزند خود را همراه شتران به بادیه می‌فرستاد. روزی تعدادی میهمان بر او وارد شدند، در همان وقت به او خبر دادند که شتر خشمگین فرزندش را در چاه انداخته است و از دنیا رفته است؛ زن با ایمان، به کسی که خبر مرگ فرزند را برای او آورده بود گفت: از مرکب پیاده شو، و به پذیرایی از مهمانها کمک کن، گوسفندی داشت به او داد تا آن را ذبح کند و غذا را آماده کرد و نزد میهمانان گذاشت. آنها می‌خوردند و از صبر و استقامت این زن در شگفت بودند، یکی از حاضران می‌گوید: هنگامی که از غذا خوردن فارغ شدیم، زن با ایمان نزد ما آمد و گفت: آیا در میان شما کسی هست که از قرآن به خوبی آگاه باشد؟ یکی از حاضران گفت: بلی من آگاهم، گفت: آیاتی از قرآن بخوان تا در برابر مرگ فرزند مایه آرامش خاطر من گردد، او می‌گوید: من این آیات را برای او خواندم:

« «وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ* الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ* أُوْلَئِکَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُوْلَئِکَ هُمْ الْمُهْتَدُونَ»؛ و بشارت ده به استقامت‌کنندگان، آنها که هرگاه مصیبتی به آنها رسد می‌گویند: ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم. اینها همانها هستند که لطف و رحمت خدا شامل حالشان شده و آنها هستند هدایت یافتگان». (1)

سپس زن رو به قبله ایستاد و چند رکعت نماز خواند و عرض کرد: « اللّهُم انّی

1- بقره، آیه 155- 157.

فَعَلْتُ ما امَرْتَنی، فَانْجِزْلی ما وَعَدْتَنی

؛ خداوندا من آنچه را تو دستور داده بودی انجام دادم و رشته شکیبایی را رها نساختم، تو هم آنچه را از رحمت و صلوات بر من وعده داده‌ای بر من ارزانی دار».

سپس اضافه کرد: اگر بنا بود در این جهان کسی برای کسی بماند ... یکی از حاضران می‌گوید من فکر کردم می‌خواهد بگوید فرزندم برای من باقی می‌ماند، امّا دیدم چنین ادامه داد: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای امّتش باقی می‌ماند.(1)

سوم: ولایت که همان مقام است و بعضی از افراد با آن امتحان می‌شوند. بعضی وقتی مقام پیدا می‌کنند خود را گم نمی‌کنند مثل امام خمینی قدس سره که خود را گم نکرد و تا آخر خود را طلبه می‌دانست.

امّا بعضی هستند که چون ظرفیّت ندارند وقتی به مقام می‌رسند حرکات، حرفها، و نگاهشان عوض می‌شود.

1- سفینة البحار، ج 2، ص 7، مادّه« صبر».

30: بهای بدن انسان

قال الکاظم علیه السلام: «أما انَّ أَبْدانَکُمْ لَیْسَ لَها ثَمَنٌ الّا الجَنَّةَ، فَلا تَبیعوها بِغَیْرِها».(1)

امام کاظم علیه السلام می‌فرماید: «آگاه باشید! بدنهای شما جز بهشت بهایی ندارد، به چیز دیگری نفروشید».

شبیه این جمله را حضرت علی علیه السلام نیز فرموده است: « أَلا حُرٌّ یَدَعُ هذِهِ اللُّمَاظَةَ لِأَهْلِها؟ انَّهُ لَیْسَ لِأَنْفُسِکُمْ ثَمَنٌ الّا الْجَنَّةَ، فَلا تَبیعُوها الّا بِها ؛ آیا آزاد مردی پیدا می‌شود که این ته مانده دنیا را به اهلش وا گذارد؟ بدانید جان شما بهایی جز بهشت ندارد، به کمتر از آن نفروشید».(2)

از سوره والعصر استفاده می‌شود که انسان همیشه در زیان طبیعی است؛ در درون ذات انسان سرمایه‌ای است که به تدریج فانی می‌شود: «إِنَّ الْإِنسَانَ لَفِی خُسْرٍ» چرا که سرمایه انسان عمر اوست و نمی‌شود آن را نگه داشت، به تدریج فانی می‌شود و هر نَفَس گامی به سوی مرگ است: « نَفَسُ الْمَرْءِ خُطَاهُ الی أَجَلِهِ ».(3)

پس عمر سرمایه‌ای است رو به زوال و انسان گرفتار خسران است. این سرمایه

1- تحف العقول، ص 410.

2- نهج البلاغه، کلمات قصار، 456.

3- همان مدرک، 74.

قابل تبدیل است، اگر سرمایه یک سرمایه‌دار طلا باشد باقی می‌ماند، امّا اگر سیب باشد باید تبدیل کند چون در غیر این صورت خراب می‌شود، حال عمر را که سرمایه‌ای رو به زوال است به چه تبدیل کند که زیان نکند؟ هرکس این سرمایه عمر را با چیزی معامله می‌کند، بعضی با هوا و هوس و لذّتهای دنیا و بعضی با جمع آوری ثروت و بعضی با کسب مقام.

از دیدگاه قرآن همه اینها زیان است و تنها کسانی سود می‌کنند که قرآن اشاره کرده است: «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ». این آیه برای نجات از خسران به چهار اصل اشاره می‌کند:

اصل اوّل: مسأله ایمان است که به طور مطلق ذکر شده است، تا شامل ایمان به همه مقدّسات گردد.

اصل دوم: عمل صالح است که ثمره ایمان است، به همین دلیل اغلب در آیات قرآن «عمل صالح» همراه «ایمان» به عنوان «لازم و ملزوم» یکدیگر آمده است:

« «مَنْ عَمِلَ صَالِحاً مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً»؛ هر فرد از مرد یا زن عمل صالحی انجام دهد، در حالی‌که مؤمن است، او را به حیاتی پاک زنده می‌داریم». (1)

اصل سوم: دعوت همگانی و عمومی به سوی حق است، تا همگان حق را از باطل به خوبی بشناسند.

اصل چهارم: صبر و استقامت و سفارش کردن یکدیگر به آن است.

در حدیث مورد بحث می‌فرماید: آگاه باشید بدن و وجود شما هیچ بهایی جز بهشت ندارد اگر به غیر آن بفروشید ضرر کرده‌اید. این جنّت فقط نعمت مادّی نیست بلکه قرب به خدا و

رضی الله عنهم

است، قرآن می‌فرماید:

« «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ* ارْجِعِى إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً* فَادْخُلِى فِى عِبَادِى*

1- نحل، آیه 97.

وَادْخُلِی جَنَّتِی»؛ تو ای روح آرام یافته، به سوی پروردگارت باز گرد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است، پس در سلک بندگانم در آی، و در بهشتم وارد شو».(1)

مرحوم نراقی می‌گوید: شیّادی به مغازه یک خواروبار فروش مراجعه کرد و گفت: این گردوها هزار تایش چند است؟ گفت: مثلًا ده ریال، گفت: صد تا چند است؟ گفت: یک ریال، گفت: یکی چقدر است؟ گفت: ارزشی ندارد، گفت: یک دانه به من بده، گرفت و رفت. دوباره برگشت و گفت: خود شما گفتید یک دانه ارزش ندارد، یک دانه به من بده؟ او هم داد و رفت و برای بار سوم و چهارم برگشت و تقاضای یک دانه گردو کرد. صاحب مغازه یقه او را گرفت و گفت: تمام سرمایه مرا می‌خواهی از دستم ببری، به بهانه این که یکی یکی ارزش ندارد.

مرحوم نراقی بعد از نقل این داستان می‌گوید: شیطان با عمر انسان همین کار را می‌کند. همه عمر خیلی زیاد است امّا یک ساعت مهم نیست، به تدریج ساعتها را می‌گیرد، امروز و فردا را می‌گیرد یک وقت می‌بینیم که تمام عمر را داده‌ایم.

خوش به حال کسی که قبل از آنکه عمر خود را از دست بدهند قدرش را بدانند؛ چرا که زیانکاران واقعی آنها هستند که عمر را از دست داده‌اند.

1- فجر، آیه 27- 30.

قال الکاظم علیه السلام: «یا هِشامُ الصَّبْرُ عَلَی الْوَحْدَةِ عَلامَةُ قُوَّةِ الْعَقْلِ، فَمَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ تَبارَکَ وَتَعالی اعْتَزَلَ أَهْلَ الدُّنْیا وَالرّاغِبینَ فیها، وَرَغِبَ فیما عِنْدَ رَبِّه وَکانَ اللَّهُ آنِسَهُ فیِ الوَحْشَةِ وَصاحِبَهُ فیِ الوَحْدَةِ وَ غِناهُ فری الْعَیْلَةِ وَمُعِزَّهُ فی غَیْرِ عَشیرَةٍ».(1)

امام کاظم علیه السلام به هشام فرمود: «صبر و سازش با تنهایی نشان قدرت عقل است، هرکه با خدای تبارک و تعالی آشنا شود، ازدنیا و دلباختگان دنیا کناره گیرد، و بدانچه نزد خداست دل بندد، خدا در وحشت انیس او، و در تنهایی رفیق او، و بی‌نیازی او در زمان نداری وعزّت او در بی کسی است».

حدیث درباره بحث جدایی از اهل دنیاست، و منظور از «وحدت» در این حدیث، وحدت در مقابل اهل دنیاست. فرمود: صبر بر کناره‌گیری از اهل دنیا نشانه قدرت عقل است، پس کسی که خدا را به خوبی بشناسد از اهل دنیا و راغبین در دنیا جدا شده و راغب فیما عنداللّه می‌شود و در این صورت است که خداوند چند هدف برای او تشکیل می‌دهد: اوّل اینکه در وحشت، انیس او خداست، دوم اینکه در تنهایی، همنشین او خداست سوم اینکه بی نیازی او در فقر خداست و چهارم

1- بحارالانوار، ج 70، ص 111؛ میزان الحکمه، مادّه« العزلة».

اینکه عزّت دهنده او خداست بدون اینکه دارای عشیره و خاندان باشد.
بحث اجتماعی یا انفرادی زندگی کردن در میان علمای علم اخلاق بسیار مطرح شده است. بسیاری از آنها معتقد بودند که عزلت گزیدن و به تنهایی زندگی کردن سبب تکامل انسان است، لذا پیروان خود را به جدایی از مردم و تنهایی دعوت می‌کردند، ولی از نظر قرآن و احادیث اهل‌بیت علیهم السلام «عزلت» پسندیده نیست، چون زندگی و روح انسان، روح اجتماعی است و انسان مدنی بالطبع است؛ بهترین عبادات ما که نماز جمعه و جماعت و حج است، در جمع انجام می‌گیرد و اگر اصل، گوشه‌گیری است پس این جمع برای چیست؟
منتها یک استثنا دارد که در روایات آمده است و این سبب شده است که بعضی خیال کنند اصل در «عزلت» است، روایت می‌فرماید: زمانی که فساد بر اهل زمان غلبه پیدا کند وظیفه انسان گوشه‌گیری است.
در حدیثی از امام صادق علیه السلام درباره علّت گوشه‌گیری ایشان سؤال شده است ایشان در جواب می‌فرمایند: «
فَسَدَ الزَّمانُ وَ تَغَيَّرَالإخوانُ، فَرَأَيْتُ الانْفِرادَ أسكَنَ لِلفُؤادِ
؛ زمانه فاسد شده و برادران تغییر کرده‌اند، بنابراین، آرامش دل را در تنهایی یافتم».(1)
امّا این در صورتی است که واقعاً فساد در همه جا باشد در غیر این صورت گوشه‌گیری و تنهایی، سرچشمه بسیاری از مفاسد است؛ یکی از مفاسد آن بدبینی نسبت به مردم است. دوم خودبینی و خودخواهی است که خود را اعلم الناس و ازهد الناس می‌داند و باعث می‌شود شیطان هم در تنهایی او را وسوسه کند؛ و سوم اینکه اخلاق انسان در تنهایی بد و خشن می‌شود.
امّا گاهی اوقات چاره‌ای نیست جز اینکه انسان گوشه‌گیری اختیار کند که حدیث مورد بحث به آن اشاره دارد.
مرحوم نراقی در «جامع السعادات» بحث گسترده‌ای در باب «عزلت» دارد که

1- بحارالانوار، ج 47، ص 60؛ میزان الحکمه، مادّه« العزلة».

خلاصه آن را ذکر می‌کنیم:
کسی که به مقام انس رسید، دوستی خلوت و عزلت و دوری از مردم بر دل او غالب می‌شود، زیرا مصاحبت و آمیزش با مردمان دل را از توجّه تام به خدا مشغول می‌سازد.
از عزلت و مصاحبت کدامیک برتر است، زیرا علما در این مسأله دو نظر دارند، و اخبار نیز در این‌باره مختلف است، جمعی از علما عزلت و گوشه‌گیری را بر مصاحبت ودر آمیختن با مردم ترجیح می‌دهند، و جمعی دیگر آمیزش و آمد و شد با مردم را بر گوشه‌گیری برگ می‌دانند.
گروه اوّل: بر اساس آنچه در مدح و ستایش و فواید عزلت رسیده نظر دارند، مانند سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که وقتی از آن حضرت درباره راه نجات پرسیده شد، فرمود: در خانه خود بنشین، و دین خود را نگاهدار، و برگناه خود گریه کن.
و گفتار امام صادق علیه السلام که می‌فرماید: زمانه تباه گشت، و برادران دگرگون شدند، و تنهایی و انفراد برای آرامش خاطر و اطمینان قلب بهتر است.
و فرمود: آشنایان خود را کم کن، و از آن که می‌شناسی بیگانه شو.
و امّا فوائد عزلت بسیار است: مانند فراغت برای عبادت، ذکر، فکر، انس گرفتن به مناجات خدا، و دوری از گناهانی که اغلب انسان به سبب آمیزش با مردم در معرض آنهاست، مانند غیبت، ریاکاری و دیگر آفات زبان.
گروه دوم: که مصاحبت را بر عزلت و گوشه‌گیری ترجیح می‌دهند بر اساس ظواهر اخبار در ستایش رابطه و انس و الفت گرفتن وفواید آن نظر دارند.
مانند سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که می‌فرماید: «
مَنْ فارَقَ الجماعةَ ماتَ میتَةَ الْجاهِلیَّةِ
؛ هرکه از جماعت جدا شود به راه و رسم جاهلیّت بمیرد».
و فرمود: از غار نشینی بپرهیزید، وبا عامّه مردم و جماعت باشید و در مساجد حاضر شوید.

فواید ارتباط با مردم نیز فراوان است، مانند تعلیم و تعلّم، و کسب اخلاق فاضله از همنشینی با صاحبان آن، و شنیدن مواعظ و نصایح، و رسیدن به ثواب، حضور در نماز جمعه و جماعت و تشییع جنازه، عیادت بیماران، دیدار برادران، برآوردن حاجات نیازمندان، رفع ظلم از مظلومان و شاد کردن مؤمنان.
پس نمی‌شود به طور مطلق بر ترجیح یکی بر دیگری حکم کرد و صحیح این است که گفته شود: افضل بودن یکی از آن دو نسبت به اشخاص و احوال و زمان و مکان تفاوت می‌کند، برای بعضی گوشه‌گیری و عزلت تام، بهتر است، و برای بعضی دیگر رابطه و آمد و شد. و برای بعضی دیگر میانه روی در عزلت و الفت.
برای کسی که به مقام انس و استغراق رسیده، خلوت و عزلت پسندیده‌تر است.
اویس قرنی گفته است: هیچ کس را نیافتم که پروردگار خود را بشناسد و با غیر خدا انس گیرد.
و یکی دیگر از بزرگان می‌گوید: شادی و لذّت مؤمن در خلوت و تنهایی به مناجات پرودرگار خویش است.
یکی از بزرگان نیز می‌گوید: انسان به سبب خالی بودن از فضیلت، احساس تنهایی و وحشت می‌کند، پس به واسطه ملاقات و رابطه با مردم شاد می‌گردد و وحشت را از خود دور می‌کند؛ و چون ذات آدمی با فضیلت شد، طالب تنهایی می‌شود تا از تفکّر یاری جوید و علم و حکمت را بیرون کشد.(1)

1- جامع السعادات، ج 3، ص 244.

32: همنشینی

اشاره

قال علیٌّ بن الحُسَین علیه السلام: «مَجالِسُ الصّالِحینَ داعیةٌ الَی الصَّلاحِ، وَ آدابُ العُلَماءِ زیادَةٌ فیِ العَقْلِ، وَ طاعَة وُلاةِ الأمْرِ تَمامُ العِزِّ».(1)

امام سجاد علیه السلام می‌فرماید: «وقتی صالحان در یک جا جمع می‌شوند به نیکی دعوت می‌کنند، و معاشرت با دانشمندان فزونی در خرد است، و طاعت والیان امر (حکّام الهی) کمال عزّت است.

زندگی انسان دسته جمعی است و تنها نمی‌تواند زندگی کند. انسان در زندگی جمعی نیاز به رفیق دارد و بدون رفیق زندگی ناگوار است و روح ناآرام می‌شود، لذا زندانهای انفرادی بسیار سخت است و اگر طولانی باشد باعث جنون می‌شود».

امام سجّاد علیه السلام در این حدیث سه نصیحت فرموده است:

1. همنشین

شخصیّت انسان دارای ابعادی است، و اموری که شخصیّت انسان را تشکیل می‌دهند مختلفند، مانند جنبه‌های وراثت، پدر و مادر، استاد و وسایل ارتباط

1- تحف العقول، حکمت 35.

جمعی. یکی از اموری که در ترسیم شخصیّت انسان خیلی مؤثّر است، همنشین است. همنشین در وضع روحی و فکری و اخلاقی انسان تأثیر می‌گذارد؛ و اثرش به قدری زیاد است که گاهی یک همنشین خوب انسان را بهشتی و یک همنشین بد انسان را جهنّمی می‌کند. بنابراین باید در انتخاب دوست برای خود، کاملاً مراقب باشیم.
حدیثی از امام علی علیه السلام گواه بر این مطلب است که می‌فرماید: « اذَا اشْتَبَهَ عَلَیْکُم حالُ الرَّجُلِ فَلَمْ تَعْرِفُوهُ فَانْظُروا الی خُلَطائِهِ وَ جُلَسائِهِ فَانَّ الْمَرْءَ عَلی دینِ خَلیلِهِ وجَلیسِهِ
؛ اگر حال کسی بر شما مشتبه شد و نمی‌توانید بفهمید که خوب است یا بد، به دوستان و همنشینانش نگاه کنید چرا که انسان دین دوستانش را دارد».
این روایت نشان می‌دهد که دین و ایمان انسان بستگی به دوست او دارد.
در روز قیامت جهنّمیان به جهنّم و بهشتیان به بهشت می‌روند، امّا از آیات استفاده می‌شود که اینها یک ارتباطی باهم دارند و هم دیگر را می‌بینند و گاهی گفتگوهایی بین آنها ردّ وبدل می‌شود، از جمله آن گفتگوها این است که بهشتیان می‌گویند: « «مَا سَلَکَکُمْ فِی سَقَرَ»؛ چه چیز شما را به دوزخ وارد ساخت؟» آنها دلایلی ذکر می‌کنند: « «قَالُوا لَمْ نَکُ مِنَ الْمُصَلِّینَ* وَلَمْ نَکُ نُطْعِمُ الْمِسْکِینَ* وَکُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِینَ»؛ می‌گویند ما از نمازگزاران نبودیم، و اطعام مستمندان نمی‌کردیم، و پیوسته با اهل باطل همنشین و هم صدا بودیم»، و سرانجام آن « «وَکُنَّا نُکَذِّبُ بِیَوْمِ الدِّینِ»؛ و همواره روز جزا را انکار می‌کردیم».(1)
امام سجّاد علیه السلام در تفسیر این حدیث می‌فرماید: همنشینی با نیکان، انسان را به نیکی دعوت می‌کند. همنشینی با ائمّه علیهم السلام افراد بسیاری را بزرگ کرده است، به عنوان مثال فضّه که خادمه حضرت زهرا علیها السلام بود و مستجاب الدعوه شد و بیست سال با قرآن سخن می‌گفت و یا قنبر با امام علی علیه السلام همنشین شد و به مقام عالی

1- مدّثر، آیه 42- 45.

رسید، بنابراین همنشینی ناخود آگاه در انسان اثر می‌گذارد.
خداوند نتیجه دوستی بد را در قیامت بیان کرده و می‌فرماید:
« «وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِى اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً* يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَاناً خَلِيلاً* لَقَدْ أَضَلَّنِى عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِى وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنسَانِ خَذُولاً»؛ و به خاطر بیاور روزی را که ظالم دست خویش را (از شدّت حسرت) به دندان می‌گزد و می‌گوید: «ای کاش با رسول خدا راهی برگزیده بودم! ای وای بر من کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم. او مرا از یاد (حق) گمراه ساخت، بعد از آنکه (یاد حق) به سراغ من آمده بود، و شیطان همیشه خوارکننده انسان بوده است». (1)
مفسران در شأن نزول این آیات گفته‌اند: در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دو دوست به نام عقبه و ابی در میان مشرکین بودند. هر زمان عقبه از سفر می‌آمد غذایی ترتیب می‌داد و اشراف قومش را دعوت می‌کرد و در عین حال دوست می‌داشت به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله برسد، هرچند اسلام را نپذیرفته بود. روزی از سفر آمد و طبق معمول غذایی آماده و دوستان را دعوت کرد، در ضمن از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز دعوت نمود، هنگامی که سفره را گستردند و غذا حاضر شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من از غذای تو نمی‌خورم تا شهادت به وحدانیّت خدا و رسالت من دهی، عقبه شهادتین به زبان جاری کرد.
این خبر به گوش دوستش ابی رسید و گفت: ای عقبه از آیینت منحرف شدی؟ او گفت: نه به خدا سوگند من منحرف نشدم، ولی مردی بر من وارد شد که حاضر نبود از غذایم بخورد جز اینکه شهادتین بگویم، من از این شرم داشتم که او از سر سفره من برخیزد، بی آنکه غذا خورده باشد، به همین جهت شهادت دادم. ابی گفت: من هرگز از تو راضی نمی‌شوم، مگر اینکه در برابر او بایستی و به او توهین کنی، عقبه

1- فرقان، آیه 27- 29.

این کار را کرد و مرتد شد، و سرانجام در جنگ بدر در صف کفّار به قتل رسید و رفیقش ابی نیز در جنگ احد کشته شد.
آیات فوق نازل شد و سرنوشت مردی را که در این جهان گرفتار دوست گمراهش می‌شود و او را به گمراهی می‌کشاند، شرح داد.(1)
تأثیرپذیری انسان از همنشین و دوست تا حدّی است که از حضرت سلیمان علیه السلام چنین نقل شده: «
لاتَحکُمُوا علی رَجُلٍ بِشَیْءٍ حتّی تَنْظُروا إلی مَن یُصاحِبُ، فإنّما یُعرَفُ الرَّجُلُ بِأشکالِهِ وَ أقرانِهِ، وَ یُنسَبُ الی أصحابِهِ وَأخدانِهِ
؛ درباره کسی قضاوت نکنید تا آنگاه که ببینید با چه کسی دوستی می‌کند، چرا که انسان به وسیله دوستان و یاران و رفقایش شناخته می‌شود».(2)

2. آداب علما عقل انسان را زیاد می‌کند

آداب یعنی حرفهای علما با علما و اهل فضل، چرا که گاهی حرفهای عادی آنها در انسان اثر می‌کند، علاوه بر این زندگی آنها هم الهام بخش است.
حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «در شگفتم از کسی که خواهان داشتن یاران بسیار است، چگونه با دانشمندان خردمند و پرهیزکار مصاحبت نمی‌کند تا از فضایل آنها بهره گیرد و در پرتو دانش آنها هدایت شود و مصاحبت آنان او را آراسته گرداند؟».(3)

3. اطاعت حاکم عادل نوعی عزّت است

حکومت اسلامی که تشکیل می‌شود مردم باید از آن حکومت اطاعت کنند و مخالفت نکنند، چرا که عزّت آنها از بین می‌رود.

1- تفسیر نمونه، ج 15، ص 67.

2- تفسیر نمونه، ج 15، ص 73.

3- غررالحکم، شماره 6277.

33: مرگ و حیات قلب

اشاره

قال رسول اللَّه صلى الله عليه و آله: «ثلاثَةٌ مُجالَسَتُهُم تُميتُ القَلْبَ: الجلوسُ مَعَ الأنْذالِ وَالحَديثُ مَعَ النِساءِ، وَالجُلُوسُ مَعَ الأغنياءِ». (1)

پیامبر اکرم صلى الله عليه و آله می‌فرماید: «سه گروه هستند که همنشینی با آنها قلب را می‌میراند: همنشینی با شخص خسیس و گفتگو با زنان و همنشینی با توانگران».

«انذال» جمع نَذْل به معنای شخص خسیس است که تمام سخنش از بخل و مسائل پست و پایین است. در اینجا بیشتر بخل مالی مراد است که انسان را از شخصیّت عالی پایین می‌آورد.

طایفه دوم که از همنشینی با آنان نهی شده زنان هستند که طبیعتشان این است که از زرق و برق دنیا سخن بگویند. البتّه زنان با ایمان حسابشان جداست و افراد معمولی مراد است که وقتی دور هم می‌نشینند، حرف آنها این است که زینت آلات را چه کردی، دست بند و گوشواره چه شد، در عقد فلانی چه گذشت، مهریّه فلانی چه بود و خلاصه محور صحبتها فقط دنیا و زینت است.

طایفه سوم اغنیا هستند که در میان آنها همیشه سخن از پول است که در فلان

1- تحف العقول، حکمت 127؛ خصال صدوق، ص 87.

معامله فلان مقدار سود کردم، فلان کس خانه این چنینی ساخته و ....
بنابراین وجه جامعی بین این سه گروه هست که از دنیا و امور مادّی سخن به میان آوردن و فرو رفتن در عالم مادّه است که قلب انسان را می‌میراند، چون حیات قلب در معنویّت و تقواست و به همین جهت وقتی انسان مجذوب عالم مادّه شود قلب او می‌میرد.
البتّه این به صورت یک قاعده است که استثنا دارد چون زنان و توانگران با ایمان هم هستند، ولی اکثر توانگران فخرفروشی می‌کنند، و همچنین اکثر زنان در مورد زینت صحبت می‌کنند و این قلب دیگر مجال ندارد به خدا فکر کرده و درد فقرا را درک کند.
در مقابل افرادی هم هستند که نگاه به آنها قلب را زنده می‌کند و انسان را به یاد خدا، معنویّت و قیامت می‌اندازد.
از آیات و روایات چنین استنباط می‌شود که برای قلب انسان حیات و مرگی است، غیر از این حیات و مرگی که جنبه فیزیکی دارد.
گاهی قلب می‌میرد و گاهی زنده می‌شود، گناهان قلب را می‌میراند و توبه آن را زنده می‌کند. قرآن می‌فرماید: « «إِنَّکَ لَاتُسْمِعُ الْمَوْتَی وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِینَ* وَمَا أَنْتَ بِهَادِی الْعُمْیِ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ یُؤْمِنُ بِآیَاتِنَا فَهُمْ مُّسْلِمُونَ»؛ مسلّماً تو نمی‌توانی سخنت را به گوش مردگان برسانی، و نمی‌توانی کران را هنگامی که روی بر می‌گردانند و پشت می‌کنند فرا خوانی، و نیز نمی‌توانی کوران را از گمراهیشان برهانی، تو فقط می‌توانی سخن خود را به گوش کسانی برسانی که آماده پذیرش ایمان به آیات ما هستند و در برابر حق تسلیم هستند».(1)
حیات مادّی آثاری دارد که زندگی و تولید مثل و ... از آن قبیل است. حیات معنوی هم آثاری دارد که نورانیّت، علم، تقوا و ... از آن قبیل است، علاوه بر این

1- نمل، آیه 80 و 81.

برکاتی در اجتماع دارد و در ایثار و فداکاری و هدایت مردم مؤثّر است.
مرگ «قلب» این است که مواعظ را می‌شنود ولی تکان نمی‌خورد و در او اثر نمی‌گذارد. فقیر دردمند را می‌بیند ولی عکس‌العمل نشان نمی‌دهد؛ گاهی قلب چنان زنده است که کلمه‌ای از امام علی علیه السلام می‌شنود وصیحه می‌زند و روی زمین می‌افتد.
این یک امر طبیعی است که اگر انسان به گناه کردن (حتی کوچک) ادامه دهد به تدریج با آن انس می‌گیرد؛ نخست یک حالت است بعداً یک عادت می‌شود سپس مبدّل به یک ملکه می‌گردد و جزء بافت انسان می‌شود و کارش به جایی می‌رسد که بازگشت برای او ممکن نیست. این همانند کسی است که آگاهانه با وسیله‌ای چشم و گوش خود را کور و کر می‌کند تا چیزی را نبیند و نشنود؛ اینها کسانی هستند که قلبشان سیاه شده است و افرادی هستند که وقتی عمل خلافی را انجام می‌دهند، ابتدا خودشان معترفند که صد در صد خلافکار و گنهکارند و به همین دلیل از کار خود ناراحتند، ولی کم کم که با آن انس گرفتند این ناراحتی از بین می‌رود و در مراحل بالاتر گاهی کارشان به جایی می‌رسد که نه تنها ناراحت نیستند بلکه خوشحالند و آن را وظیفه انسانی یا دینی خود می‌شمرند.
در حالات حجّاج بن یوسف آمده که می‌گفت: این مردم گنهکارند من باید بر آنها مسلّط باشم و به آنها ستم کنم. گویی این همه جنایت را مأموریّتی از سوی خدا برای خود می‌پنداشت.
و نیز نقل شده است: یکی از سپاهیان چنگیز در یکی از شهرهای مرزی ایران سخنرانی می‌کرد و گفت: مگر شما معتقد نیستید که خداوند عذاب رابر گنهکاران نازل می‌کند، ما همان عذاب الهی هستیم، پس هیچ‌گونه مقاومت نکنید.
مهم آن است که انسان مراقب باشد اگر گناهی از او سر زد بلافاصله آن را با آب توبه و عمل صالح بشوید، مبادا به صورت رنگ ثابتی برای قلب در آید و بر آن مهر

زند.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام نقل شده است: «

ما مِنْ عَبْدٍ إلّاوفی قَلْبه نُکْتَةٌ بَیْضاءُ، فإذا أذْنَبَ ذَنْباً خَرَجَ فی النُّکْتَةِ نُکتةٌ سَوداء، فإن تابَ ذهَب ذلِک السَّوادُ، وإنْ تَمادی فی الذنوبِ، زادَ ذلک السَّوادُ حتّی یُغَطّی البَیاضَ، فإذا غَطّی البَیاضَ، لم یَرْجِعْ صاحِبُهُ إلی خَیْرٍ أبداً

؛ هیچ بنده مؤمنی نیست مگر اینکه در قلب او یک نقطه سفید و درخشنده‌ای است، هنگامی که گناهی مرتکب شود در آن منطقه سفید نقطه سیاهی پیدا می‌شود که اگر توبه کند، آن سیاهی برطرف می‌شود و اگر ادامه دهد بر سیاهی افزوده می‌شود تا تمام سفیدی را می‌پوشاند و دیگر صاحب چنین دلی هرگز به خیر و سعادت باز نمی‌گردد».(1)

مجالست و همنشینی:

اشاره

یکی از عواملی که شخصیّت انسان را می‌سازد همنشین اوست.
حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «
المَرْءُ علی دِینِ خَلِیلِه و جَلیسِه
؛ انسان بر دین دوست و همنشین خود است».
و فرمود: «
وَ مَنِ اشْتَبَهِ عَلَیْکُم أمْرُه و لَمْ تَعْرِفوا دِیْنَهُ، فَانْظُروا إلی خُلَطائِه، فإن کانوا أهْلَ دینِ اللَّهِ فَهُوَ علی دینِ اللَّهِ، و إن کانوا علی غَیْرِ دینِ اللَّه فَلا حَظَّ لَه مِن دِینِ اللَّهِ
؛ هرگاه وضع کسی بر شما مشتبه شد و دین او را نشناختید به دوستانش نظر کنید، اگر اهل دین و آیین خدا باشند، او نیز پیرو آیین خداست، و اگر بر آیین خدا نباشند، او نیز بهره‌ای از آیین حق ندارد».(2)
انتخاب دوست را ساده نگیرید، وسواس داشته باشید، نگذارید فرزندان شما با هر کس دوستی کند، شاهدش همین است که مجالست با این چند گروه قلب را

1- تفسیر نمونه، ج 1، ص 81 به بعد.

2- تفسیر نمونه، ج 15، ص 73.

می‌میراند.

در کتاب «میزان الحکمه»(1) احادیث فراوانی در باب قلب در موضوعات مختلف ذکر شده است که علاقه‌مندان می‌توانند به آن مراجعه کنند. ما در این مختصر نمونه‌هایی از آن را ذکر می‌کنیم:

1. اقسام قلب

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «
القُلوبُ ثلاثةٌ: قَلبٌ مَنکوسٌ لا یَعی علی شیءٍ مِن الخَیرِ و هُو قَلبُ الکافِرِ، و قلبٌ فیهِنُکتَةٌ سَوْداءٌ فَالْخیرُ و الشَّرُّ فیهِ یَعْتَلِجانِ فَما کانَ مِنهُ أقوی غَلَبَ علَیهِ، و قَلبٌ مَفتوحٌ فیهِ مِصباحٌ یَزْهَرُ ولا یُطفَأُ نُورُهُ إلی یَومِ القِیامَةِ وَ هو قَلبُ المؤمِن
؛ دلها سه گونه است دلی که واژگون است، که هیچ خیری در آن نیست و آن دل کافر است. دلی که در آن نقطه‌ای سیاه وجود دارد، در این دل خوبی و بدی با یکدیگر می‌ستیزند و هرکدام نیرومندتر بود بر دیگری چیره می‌گردد. دلی گشاده که در آن چراغی می‌درخشد و نورش تا روزقیامت خاموش نمی‌شود و آن دل مؤمن است». (2)

2. طهارت قلب

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «
طَهِّروا قُلوبَکُم مِن دَرَنِ السّیِّئاتِ تُضاعَفْ لَکُمُ الحَسَناتُ
؛ دلهای خود را از چرک گناهان پاک کنید، تا حسنات شما دوچندان شود».
(3)
و فرمود: «
طَهِّروا قُلوبَکُم مِن الْحِقْدِ فانَّهُ داءٌ مُوبِیءٌ
؛ دلهای خود را از کینه پاک کنید زیرا کینه مرضی مسری است».(4)

1- میزان الحکمه، ج 8، ص 213 به بعد.

2- معانی الاخبار، ص 395.

3- غرر الحکم، شماره 6021.

4- همان مدرک، شماره 6017.

3. عوامل قساوت قلب

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «
ما جَفَّتِ الدُّموعُ إلّالِقَسوةِ القُلوبِ، وَ ما قَسَتِ القُلوبُ إلّالكَثرَةِ الذُّنوبِ
؛ اشکها نمی‌خشکد مگر به سبب سخت شدن دلها و دلها سخت نشود مگر به سبب زیادی گناهان». (1)

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «
لا تُكْثِروا الكلامَ بغَيرِ ذِكرِاللّهِ، فانَّ كَثرَةَ الكلامِ بِغَيْرِ ذِكرِاللَّهِ قَسَوَةُ القَلبِ، انَّ أَبْعَدَ النّاسِ مِن اللَّهِ القَلبُ القاسي
؛ در غیر از یاد خدا، زیاده‌گویی نکنید، زیرا زیاده‌گویی در غیر یاد خدا، موجب سنگدلی می‌شود چرا که شخص سنگدل از خدا دور است». (2)

4. آنچه دل را زنده می‌کند

حضرت علی علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام چنین وصیت می‌کند: «
أحْيِ قَلْبَکَ بالمَوعِظَةِ، وأَمِتْهُ بِالزَّهادَةِ
؛ دل خویش را با موعظه، زنده کن و با دل کندن از دنیا، بمیرانش».(3)
و نیز می‌فرماید: «
مُعاشَرَةُ ذَوِى الفَضائلِ حَياةُ القُلوبِ
؛ همنشینی با انسان با فضیلت، دلها را زنده می‌کند».(4)

1- علل الشرایع، ص 81.

2- امالی طوسی، ص 3.

3- نهج البلاغه، نامه 31.

4- غررالحکم، شماره 9769.

34: کار و بی‌کاری

اشاره

قال علیٌّ علیه السلام: «إنْ یَکُنِ الشُّغْلُ مَجْهَدَةً، فَاتِّصالُ الفَراغِ مَفْسَدَةٌ». (1)

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «اگر کارکردن مایه رنج و زحمت است، همیشه بیکار بودن نیز موجب فساد و تباهی است».

بحث «کارکردن» و نتیجه آن و هم‌چنین «بیکاری» و اثراتش بسیار مهم است چرا که «کار» جلوی بسیاری از مفاسد اجتماعی را می‌گیرد که یکی از مهمترین عوامل این فساد بیکاری است.

در روایات آمده که بهترین زمان فعّالیّت شیطان بعد از نماز مغرب و عشا است و ساعات اوّل شب به عنوان ساعات غفلت شمرده می‌شود که فریضه نماز غفیله نیز به این منظور است، چون این ساعات پایان کار و ساعت بیکاری است.

حدیث مذکور کار را یک عامل در مقابل فساد و بیکاری را همراه با فساد ذکر می‌کند. ولی گذشته از این، کار در جای خودش اهمیت زیادی دارد. علمای بزرگ همه فعّال بودند و سفر و حضر برای آنها فرق نمی‌کرد.

در روایات اسلامی، به مسأله تلاش و کوشش برای کسب روزی اهمیّت فوق

1- بحارالانوار، ج 74، ص 419.

العاده‌ای داده شده و از سستی و تنبلی نهی شده است، امام صادق علیه السلام می‌فرماید:
«لا تَکسَلوا فی طَلَبِ مَعایِشِکُم، فانّ آباءَنا کانوا یَرکُضُونَ فیها و یَطلُبُونَها
؛ در تحصیل روزی تنبلی نکنید، زیرا پدران ما در این راه می‌دویدند و آن را طلب می‌کردند».(1)
و در جایی دیگر می‌فرماید: «
الکادُّ علی عِیالِهِ کالمُجَاهِدِ فی سَبیلِ اللَّهِ
؛ کسی که برای روزی خانواده خود، تلاش می‌کند، مانند مجاهد در راه خداست».(2)
حتّی دستور داده شده است که مسلمانان صبح هر چه زودتر از خانه خارج شوند و به دنبال تأمین معاش برای زندگی بروند.(3)
از جمله کسانی که دعایشان هرگز به استجابت نمی‌رسد، کسانی هستند که تنی سالم دارند و گوشه خانه نشسته و تنها برای گشایش روزی دعا می‌کنند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: خداوند به داوود علیه السلام وحی فرمود: اگر از بیت‌المال نمی‌خوردی و با دستت کار می‌کردی، البتّه نیکو بنده‌ای بودی، حضرت فرمود: پس داوود علیه السلام چهل بامداد گریست، آنگاه خداوند به آهن وحی کرد: برای بنده‌ام داود نرم شو. پس خداوند متعال، آهن را در دست داوود نرم گردانید. از آن پس داوود، روزی یک زره می‌بافت و آن را به هزار درهم می‌فروخت.
پس (در یک سال) سیصد و شصت زره بافت و آن را به سیصد و شصت هزار درهم فروخت و بدین ترتیب از بیت‌المال بی‌نیاز شد.(4)
امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «
انّی لَأُبْغِضُ الرجُلَ أن یَکونَ کَسْلاناً عن أمرِ دُنیاهُ، وَ مَن کَسِلَ عَن أمرِ دُنیاهُ فهُو عن أمرِ آخِرَتِهِ أکسَلُ
؛ من از مردی که در کار دنیایش تنبل باشد متنفر هستم، کسی که در کار دنیا سهل‌انگار و تنبل باشد، در کار آخرتش نیز چنین است».(5)

1- من لایحضره الفقیه، ج 3، ص 157؛ وسائل الشیعه، ج 12، ص 38.

2- وسائل الشیعه، ج 12، ص 43.

3- همان مدرک، ص 50.

4- تهذيب الاحكام، ج 6، ص 326.

5- وسائل الشيعه، ج 12، ص 37.

و موسی بن جعفر علیه السلام می‌فرماید: « انَّ اللَّهَ تعالی لَیُبْغِضُ العَبدَ النَّوّامَ، انَّ اللَّهَ تعالی لَیُبْغِضُ العَبدَ الفارِغَ ؛ خداوند بنده پر خواب و انسان بی‌کار را دشمن می‌دارد». (1)

به این نکته باید توجّه داشت که آنچه اهمیّت دارد کیفیّت کار است نه کمیّت آن؛ و این حقیقت به خوبی از آیات قرآن به دست می‌آید که اسلام در هیچ موردی روی «زیاد بودن عمل» تکیه نکرده است، بلکه همه جا به «کیفیّت عمل» اهمیّت داده است. همچنین عامل اصلی سعادت انسان سعی و تلاش است و تنها با اظهار ایمان و سخن به دست نمی‌آید: « «کُلُّ نَفْسٍ بِمَا کَسَبَتْ رَهِینَةٌ»؛ پاداش هر انسانی در گرو اعمال خودش است». (2)

« «وَأَنْ لَّیْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَی ؛ و اینکه برای انسان بهره‌ای جز سعی و کوشش او نیست». (3)

خداوند خطاب به پیامبرش می‌فرماید: « «فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ»؛ پس هنگامی که از کار مهمّی فارغ می‌شوی به کار دیگری مشغول شو». (4)

هرگز بیکار نباش، تلاش و کوشش را کنار مگذار، پیوسته مشغول مجاهده باش و پایان کاری را آغاز کار دیگری قرار بده. هدف آیه این است که پیامبر را به عنوان یک الگو و سرمشق از اشتغال به استراحت بعد از پایان یک امر مهم باز دارد، و تلاش مستمر و پیگیر را در زندگی به او گوشزد کند، چون اصولاً بیکار بودن و فراغت کامل مایه خستگی، کم شدن نشاط، تنبلی و فرسودگی و در بسیاری از مواقع مایه فساد و تباهی و بروز انواع گناهان است. (5)

1- الفقیه، ج 3، ص 169.

2- مدّثر، آیه 38.

3- نجم، آیه 39.

4- شرح، آیه 7.

5- تفسیر نمونه، ج 27، ص 128.

فرازهایی از کار در زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام:

پیامبر صلی الله علیه و آله و همه امامان علیهم السلام به کار و کوشش برای تأمین معاش، علاقمند بودند و به دنبال آن می‌رفتند و آن را عبادت خدا می‌دانستند. در اینجا به ذکر چند فراز از زندگی آنها می‌پردازیم:

1. روزی شرایط مادّی زندگی بر امام علی علیه السلام به قدری تنگ شد که دچار گرسنگی شدید گردید. از خانه بیرون آمد و به جستجوی کار پرداخت. در مدینه کار پیدا نکرد، تصمیم گرفت به حوالی مدینه برود تا شاید در آنجا کار پیدا شود، به آنجا رفت، ناگاه دید زنی خاک الک کرده و منتظر کارگری است که آب بیاورد و آن را گل نماید. حضرت علی علیه السلام با او صحبت کرد و دریافت که او در انتظار کارگر بوده است.

پس از قرارداد در مورد مزد کارگری، علی علیه السلام مشغول آب کشیدن از چاه وآماده کردن گل برای ساختمان شد و در پایان کار، مزد خود را که مقداری خرما بود از آن زن گرفت و به مدینه بازگشت. وقتی به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، ماجرا را بیان نمود. پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام با هم نشسته و از آن خرما خوردند و گرسنگی آن روزشان برطرف گردید.(1)

2. شخصی می‌گوید: علی علیه السلام را دیدم، مقداری خرما خریداری کرده و خود شخصاً آن را بر دوش گرفته و می‌برد، به جلو رفتم و عرض کردم: ای امیرالمؤمنین اجازه بده من به جای شما این بار را حمل کنم فرمود: «

ابُوالْعِیالِ احَقُّ بِحَمْلِهِ

؛ سرپرست اهل و عیال، شایسته‌تر است که خود بار زندگی را به سوی خانه‌اش حمل کند».(2)

توجّه به این نکته در اینجا لازم است که امیرمؤمنان علی علیه السلام با کار و کوشش و کشاورزی و احداث چشمه‌ها و نخلستانها، از ثروتمندترین افراد عصرش گردید و

1- بحارالانوار، ج 41، ص 33.

2- مجموعه ورام، ج 1، ص 23.

هزار برده از مزد دسترنج خود خرید و آزاد کرد و همه باغهای احداثی خود را وقف مستمندان و تهیدستان نمود.(1)

3. انس بن مالک می‌گوید: پس از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله از جنگ تبوک بازگشت، سعد انصاری به استقبال آن حضرت شتافت و با پیامبر صلی الله علیه و آله دست داد و مصافحه کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: چه صدمه و آسیبی به دست تو رسیده که دستت زبر و خشن شده است؟ سعد عرض کرد: ای رسول خدا با طناب و بیل کار می‌کنم و درآمدی برای معاش زندگی خود و خانواده‌ام به دست می‌آورم و به این علت دستم خشن شده است. «

فَقَبَّلَ یَدَهُ رسولُ اللّهِ وَ قال: هذهِ یَدٌ لا تَمَسُّهَا النّارُ

؛ پیامبر صلی الله علیه و آله دست سعد را بوسید و فرمود: این دستی است که آتش دوزخ با آن تماس پیدا نمی‌کند».(2)

1- فروع کافی، ج 5، ص 74.

2- اسدالغابه، ج 2، ص 269.

قال الکاظِم علیه السلام: «وَاذا ارادَ اللَّهُ بِالذَّرَّةِ شَرّاً أَنْبَتَ لَها جَناحَیْنِ فَطارَتْ فَأَکَلَهَا الطَّیْرُ». (1)

امام کاظم علیه السلام می‌فرماید: «اگر خداوند بخواهد بلایی بر سر مورچه‌ها بیاورد به آنها دو بال می‌دهد تا پرواز کنند و طعمه پرندگان شوند».

در این جمله نکته ظریفی نهفته شده است. گاهی انسان از نداشتن بعضی امکانات شکایت می‌کند، در حالی‌که حکمت خداوندی ایجاب کرده که این چنین باشد، و اگر این چنین نبود و او برخوردار از آن امکانات می‌شد چه بسا باعث نابودی او می‌گردید. مورچه در روی زمین آهسته راه می‌رود و دشمنی هم ندارد، فکر می‌کند که اگر می‌توانست پرواز کند به تمام آرزویش رسیده است، ولی خبر ندارد که اگر این بال و پر را می‌داشت در آسمان طعمه پرندگان می‌شد و بلای جانش می‌گشت.

انسان همیشه دل در گرو نداشته‌های خود دارد ولی اگر خوب دقت کند متوجه می‌شود که اگر او برخوردار از آن نعمتها بود نخواهد توانست به کمال مورد نظر خداوند نایل گردد. ما همیشه یک روی سکّه را نگاه می‌کنیم و از آن طرف سکّه خبر

1- تحف العقول، ص 642.

نداریم، لذا انسان باید همیشه بگوید: خدایا خیر دنیا و آخرت را به من بده.
ثعلبة بن حاطب انصاری مرد فقیری بود و مرتّب به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌آمد و اصرار داشت که پیامبر در حقّش دعا کند تا خداوند مال فراوانی به او بدهد، پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «
قَلِیلٌ تُؤَدِّی شُکْرَهُ خَیْرٌ مِن کَثِیرٍ لَاتُطِیقُه
؛ مقدار کمی که حقّش را بتوانی ادا کنی، بهتر از مقدار زیادی است که توانایی ادای حقّش را نداشته باشی». آیا بهتر نیست که تو به پیامبر خدا تأسّی کنی و با حداقل امکانات بسازی، ولی ثعلبه دست بردار نبود، و سرانجام به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: به خدایی که تو را به حق فرستاده سوگند یاد می‌کنم، اگر خداوند ثروتی به من عنایت کند تمام حقوق آن را می‌پردازم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای او دعا کرد، چیزی نگذشت که طبق روایتی پسر عموی ثروتمندی داشت که از دنیا رفت و ثروت سرشاری برای او باقی گذاشت.
طبق روایت دیگری گوسفندی خرید و گوسفند زاد و ولد کرد، آنچنان که نگهداری آنها در مدینه ممکن نبود، ناچار به آبادیهای اطراف مدینه روی آورد و آنچنان مشغول و سر گرم زندگی مادّی شد که در جماعت و حتّی نماز جمعه نیز شرکت نمی‌کرد.
پس از مدّتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مأمور جمع آوری زکات را نزد او فرستاد، تا زکات اموال او را بگیرد، ولی این مرد کم ظرفیّت و تازه به نوا رسیده و بخیل، از پرداخت حقّ الهی خودداری کرد، نه تنها خودداری کرد، بلکه به اصل تشریع این حکم نیز اعتراض نمود و گفت: این حکم برادر «جزیه» است؛ ما مسلمان شدیم که از پرداخت جزیه معاف باشیم و با پرداخت زکات، چه فرقی میان ما وغیر مسلمانان باقی می‌ماند؟ هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سخن او را شنید فرمود: «
یَا وَیْحَ ثَعْلَبة! یا وَیْحَ ثعلبة!
؛ وای بر ثعلبه، ای وای بر ثعلبه» و دراین هنگام آیات 75 تا 78 سوره توبه نازل شد «وَمِنْهُمْ مَّنْ عَاهَدَ اللَّهَ ...».(1)
به همین جهت خداوند به اندازه ظرفیّت افراد به آنها عطا می‌کند.

1- تفسیر نمونه، ج 8، ص 48.

36: دنیای مؤمن و کافر

اشاره

قال رسولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «الدُّنْیا سِجْنُ المُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الکافِر». (1)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است».

فلسفه پیدایش زندان:

فلسفه پیدایش زندان دو چیز بود، یکی اینکه افرادی شرور بودند و به خاطر آنکه از شرّ آنها در امان باشند آنها را به زندان می‌انداختند و تنبیهی بود برای اشرار، دیگر اینکه این نوعی مجازات است چون طبیعت انسان آزادی خواه است، اگر به زندان بیفتد، زجر می‌کشد؛ حتّی حیوانات هم اگر در قفس باشند ناراحت هستند.

حیوانی که آزاد است اگر او را در قفس بیندازند، دیگر نمی‌خواند. اگر می‌بینید که حیوانی در قفس می‌خواند، به این علت است که در قفس متولد شده است و نمی‌داند آزادی یعنی چه؟

انسان به آزادی علاقه دارد، چون تکاملش را در آزاد بودن می‌بیند و اگر به زندان بیفتد، از فعّالیّتهای زندگی باز می‌ماند.

1- میزان الحکمه، ج 3، ص 318.

حدیث می‌فرماید: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است. انسان دارای دو جنبه است: «روح» و «جسم»؛ گاهی روح آزاد و گاهی در زندان است. همینطور گاهی جسم آزاد و گاهی در زندان است، و گاهی اینها در دو جهت مخالف هم قرار می‌گیرند، یعنی جسم در زندان و روح آزاد است، همان چیزی که یوسف علیه السلام گفت:

« «قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ ...»؛ یوسف گفت: پروردگارا! زندان نزد من محبوب‌تر است از آنچه اینها مرا به سوی آن می‌خوانند». (1) یعنی اینها مرا به چیزی دعوت می‌کنند که روح مرا به زندان می‌کشد و اگر جسم من به زندان بیفتد برای من محبوب‌تر است. از اینجا معلوم می‌شود که چرا دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است، دنیا جایی است که روح مؤمن در محدودیّت قرار دارد هرچند جسم او متنعّم باشد، زیرا جسم برای او معیار نیست.

ولی کافر عکس آن است یعنی اهل جسم و مادّه است، دنیا برای او بهشت است و در قیامت وقتی در عذاب الهی گرفتار می‌شود برای او زندان است.

از آیات قرآن استفاده می‌شود که بهشتیان گروه گروه دور هم هستند امّا دوزخیان خیر، زندانهای انفرادی دارند و حتّی این مقدار که آرامش پیدا کنند و همدردی داشته باشند را هم ندارند.

بر فرض که مؤمن در این دنیا دارای نعمت باشد، امّا در مقایسه با آن نعمتهای الهی که بعد از مرگ دارد، زندان است. امّا کافر هر قدر در این دنیا بیچاره باشد باز هم در مقایسه با عذاب خدا در قیامت، بهشت او به حساب می‌آید.

نکته تربیتی و اخلاقی حدیث این است که در مقابل مشکلات دنیا باید صبور باشیم، چون دنیا هرچه باشد زندان است و اگر می‌بینیم بعضی از کفّار متنعّم هستند، غصّه نخوریم چون بهشت آنهاست.

علی علیه السلام در نهج‌البلاغه دنیا را مدح می‌کند. حضرت شنید که کسی مذمّت دنیا

1- یوسف، آیه 33.

می‌کند و به او فرمود: ای کسی که نکوهش دنیا می‌کنی در حالی که تو خود به غرور دنیا گرفتار شده‌ای، و فریفته باطلهای آن هستی، آیا تو خود مغرور به دنیا هستی و سپس مذمّت آن می‌کنی، تو از جرم دنیا شکایت داری یا دنیا باید از جرم تو شکایت کند؟ «...

انَّ الدُّنیا دارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَها، وَدارُ عافِیَةٍ لِمَنْ فَهِمَ عَنْها، وَدارُ غِنىً لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْها، وَدارُ مَوْعِظَةٍ لِمَنِ اتَّعظ بِها. مَسْجِدُ احِبّآءِ اللَّهِ، وَمُصَلّی مَلائِکَةِ اللَّهِ، وَمَهبِطُ وَحْیِ اللَّهِ، وَمَتْجَرُ اوْلِیاءِ اللَّه

؛ این دنیاجایگاه صدق و راستی است برای آن کس که با آن به راستی رفتار کند، و خانه تندرستی است برای آن کس که از آن چیزی بفهمد، و سرای بی نیازی است برای آن کس که از آن توشه بگیرد، و محلّ اندرز است برای آن که از آن اندرز گیرد، مسجد دوستان خداست، و نماز گاه فرشتگان پروردگار، و محلّ نزول وحی اللّه، و تجارت خانه اولیای حق». (1)

از این کلام حضرت علی علیه السلام روشن می‌شود که دنیا را می‌شود از دو زاویه نگاه کرد: یکی دنیایی که هدف باشد، و این مذموم است و دیگر دنیایی که وسیله رسیدن به آخرت باشد پسندیده است.

دنیا مسجد اولیای خداست تا سجده کنند و نماز بخوانند و تجارت خانه است تا از آن برای آخرت خود بهره گیرند.

مرگ وقتی برای مؤمن فرا می‌رسد به معنای شکسته شدن زندان و آزاد شدن از زندان است.

از خدا بخواهیم ایمان ما را به حدّی برساند که مرگ را لحظه شکستن زندان بدانیم و این میسّر نمی‌شود مگر اینکه تهذیب نفس و عمل صالح داشته باشیم.

1- نهج‌البلاغه، کلمات قصار، 131.

37: حسن عاقبت

فرازی از زیارت حضرت معصومه علیها السلام:

«اللّهُمَّ انّی اسْئَلُکَ أَنْ تَخْتِمَ لی بِالسَّعادَةِ، فَلا تَسْلُبْ مِنّی ما أَنَا فیهِ».
«پروردگارا من از تو درخواست می‌کنم که عاقبت مرا به سعادت ختم کنی و ایمانی را که اکنون دارم از من سلب نکنی».(1)
مسأله عاقبت به خیری بسیار مهم است، چرا که گاهی انسان یک عمر در مسیر حق است امّا با یک حادثه منحرف می‌شود و یا بر عکس ابتدا بر باطل بوده است ولی پایانش به سعادت ختم می‌شود، مثل حرّبن یزید ریاحی که امام حسین علیه السلام درباره او می‌فرماید: «
بأبی أنت و أمی
؛ پدر و مادرم فدای تو باد» که این جمله را درباره دیگران نفرمود.
در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم:
کَتَبَ إلی بعضِ النّاسِ: إنْ أَرَدْتَ أنْ یُخْتَمَ بِخَیْرٍ عَمَلُکَ حتّی تُقْبَضَ وأنْتَ فی أفْضَلِ الأعمالِ ...
. در ادامه روایت می‌فرماید: اگر این سه کار را انجام دهی در بهترین حالات از دنیا

1- مفاتیح نوین، بخش سوم، زیارت حضرت معصومه علیها السلام.

ص: 190

خواهی رفت:

1. نعمت را در معصیت خدا خرج نکن، این کار مثل این است که پولی از کسی بگیری و خنجر بخری و در شکم او فرو کنی، با هر عضوی معصیت کنی همه از آن خداست، عمر، ثروت و ...

2. انسان گناه می‌کند و خدا بردبار و حلیم است و مجال توبه می‌دهد، خیال نکن که گناه نکردی مغرور بشوی.

3.

وأكْرِمْ كُلَّ مَن وَجَدْتَهُ يَذْكُرُنا ...

کسانی که به ما محبت دارند و فضایل ما را می‌گویند، محترم بشمار. به عنوان مثال اگر به فقیر کمک می‌کنی به خاطر شیعه بودن و محبّت ما اهل‌بیت باشد.

ما از عاقبت خود خبر نداریم، و همه طالب حسن عاقبت هستند. شخصی نقل می‌کرد در مشهد با سه نفر از بزرگان برخورد کردم و از هر کدام جداگانه پرسیدم: اگر همین حالا یک دعای مستجاب داشته باشید چه چیز از خدا می‌خواهید؟ گفتند: از خدا می‌خواهیم که عاقبت ما را به خیر کند.

گاهی مرگ هنگام طاعت می‌آید، مثلًا سربه سجده می‌گذارد و بلند نمی‌شود و گاهی مرگ هنگام معصیت می‌آید، به عنوان مثال یک عمر در صف عزاداران است امّا آخر در حال شراب‌خواری جان می‌دهد.

دوستی علی علیه السلام:

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «اگر تمام مردم دوستدار علی بن ابیطالب می‌شدند خداوند جهنّم را خلق نمی‌کرد».
روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با عدّه‌ای از مسلمانان بیرون مسجد نشسته بودند، در این هنگام چهار نفر سیاه‌پوست، تابوتی را به سمت گورستان می‌بردند. پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها فرمود: جنازه را بیاورید، حضرت روی آن را گشود و فرمود: ای علی این شخص

ریاح غلام سیاه پوست بنی‌نجّار است. علی علیه السلام با دیدن آن غلام فرمود: هر وقت این غلام مرا می‌دید شاد می‌شد و می‌گفت: من تو را دوست دارم. وقتی پیامبر این سخن را شنید، برخاست و دستور داد جنازه را غسل دهند، سپس لباس خود را به عنوان کفن بر تن او نمود و در تشییع جنازه او به راه افتاد. در بین راه صدای عجیبی از آسمان بلند شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این صدای نزول هفتاد هزار فرشته است که برای تشییع جنازه این غلام آمدند؛ سپس خود حضرت در قبر رفت و صورت غلام را برخاک نهاد و سنگ لحد را چید و در پایان فرمود: یاعلی، نعمتهای بهشتی که به این غلام می‌رسد همه به خاطر محبّت و دوست داشتن توست.

در تاریخ نمونه‌های فراوانی داریم که عاقبت بخیر شدند مانند: بشر حافی، فضیل عیاض، سحره فرعون، زلیخا، و آسیه زن فرعون.

در روایات اسلامی درباره سعادت به طور گسترده بحث شده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره شخص سعادتمند و خوشبخت می‌فرماید: خوشبخت کسی است که سرای باقی را که نعمتش پایدار است، بر سرای فانی که عذابش بی پایان است برگزیند و از آنچه در اختیار دارد برای سرایی که بدانجا رود پیش فرستد، قبل از آن که آنها را برای کسی گذارد که وی با انفاق آن خوشبخت می‌شود، ولی خود او با فراهم آوردن آن بدبخت شده است.(1)

امورى كه موجب خوشبختى مى‌گردد:

1. همنشينى با علما،
امام على عليه السلام مى‌فرمايد: «
جالِسِ العُلماءَ تَسعَدْ
؛ با دانشمندان همنشينى كن، تا خوشبخت شوى».(2)

1- ميزان الحكمه، مادّه« السعادة».

2- همان مدرک.

ص: 192

2. ایمان،

همچنین آن حضرت فرموده است: از طریق ایمان است که می‌توان از قلّه خوشبختی بالا رفت و به شادمانی رسید.(1)

3. پایبندی به حق،

و نیز فرمود: «
فی لُزُومِ الحَقِّ تَکونُ السَّعادَةُ
؛ خوشبختی، در پایبندی به حق است».(2)

4. محاسبه نفس،

و در جای دیگر می‌فرماید: «
مَن حاسَبَ نَفْسَهُ سَعِدَ
؛ هرکه نفس خود را محاسبه کند، خوشبخت می‌شود».(3)

5. و آن حضرت فرمود: سه چیز است که اگر رعایت کنی خوشبخت شوی: هرگاه نعمتی به تو رسید خدا را سپاس گویی، هرگاه روزیت دیر رسید از خدا آمرزش بخواهی و هرگاه سختی به تو رسید جمله «
لاحَوْلَ ولاقُوَّة إلّاباللّهِ
» را زیاد بگویی.(4)

6. و باز هم فرمود: «
لا یَسْعَدُ امْرِؤٌ الّا بِطاعَةِ اللَّهِ سُبْحانَهُ، و لا یَشْقَی امرِؤٌ الّا بِمَعْصِیَةِ اللَّهِ
؛ هیچ مردی جز با طاعت خدای سبحان خوشبخت نشود و هیچ مردی جز با معصیت خدا بدبخت نگردد».(5)

در روایات ما موارد متعدّدی ذکر شده که اگر در کسی باشد از خوشبختی آن

1- میزان الحکمة، ماده« السعادة».

2- همان مدرک.

3- همان مدرک.

4- همان مدرک.

5- همان مدرک.

شخص به حساب می‌آید که فهرست وار ذکر می‌کنیم:
1. خالی بودن دل از کینه و حسادت.
2. توفیق داشتن برای انجام کارهای نیک.
3. بخشندگی، یکی از دو سعادت است.
4. توفیق برای خوشبختی و عدم توفیق برای بدبختی است.
5. کتمان و رازداری، گوشه‌ای از سعادت است.
6. سه نشانه خوشبختی: همسر سازگار، فرزند نیکوکار، و درآمدی که در روز، آن را به دست آورد و شب خانواده‌اش را بی‌نیاز کند.
7. رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «چهار ویژگی از خوشبختی مرد این است که:
همنشینان شایسته، فرزند نیکوکار، زن سازگار داشته باشد و این که محل کسب او در شهر خودش باشد».(1)

افراد بد عاقبت

کسانی که بد عاقبت شدند بسیار فراوانند که نمونه‌هایی را بیان می‌کنیم:
1. بلعم باعورا که از دانشمندان بنی‌اسرائیل بود، مقامش آنقدر بالا رفت که مستجاب الدعوه شد، و حضرت موسی علیه السلام از او به عنوان مبلّغ استفاده می‌کرد، ولی بر اثر تمایل به فرعون و وعده و وعیدهای او از راه حق منحرف شد و همه کرامات خود را از دست داد، تا آنجا که در صف مخالفان موسی علیه السلام قرار گرفت. این موضوع به زمان موسی علیه السلام یا سایر پیامبران اختصاص نداشته و بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و تا به امروز نیز ادامه دارد که بلعم باعوراها علم و دانش و نفوذ اجتماعی خود را در برابر درهم و دینار یا مقام و یا به خاطر انگیزه حسد در اختیار گروه‌های منافق و دشمنان حق قرار داده و می‌دهند.
این افراد ویژگی‌هایی دارند که قرآن در آیات 176 و 175 سوره اعراف آن

1- میزان الحکمه، ماده« السعادة».

ویژگی‌ها را چنین بیان می‌کند: آنها هواپرستانی هستند که خدای خود را فراموش کرده و همّتهایی پست دارند و تحت وسوسه‌های شدید شیطان قرار دارند و به آسانی قابل خرید و فروشند، آنها همانند سگهای بیماری هستند که هرگز سیراب نمی‌گردند.(1)
چون فرعون تصمیم گرفت موسی و یارانش راتعقیب کند به بلعم باعورا گفت: از خدا بخواه که موسی و اصحابش به دست ما گرفتار شوند. او پذیرفت و به طرف موسی علیه السلام و اصحابش به راه افتاد تا آنها را نفرین کند. چهارپای وی از حرکت امتناع ورزید، بلعم باعورا حیوان را زد؛ خداوند حیوان را به زبان آورد و حیوان گفت: وای بر تو چرا مرا می‌زنی؟ آیا می‌خواهی همراه تو بیایم که تو پیامبر خدا و قومش را نفرین کنی؟ بلعم باعورا آنقدر آن حیوان را زد تا جان داد. در این هنگام اسم اعظم از دست او رفت.(2)
2. سعد وقاص از سابقین در اسلام است که پیش از ابوبکر مسلمان شد و یکی از نامه نویسان پیامبر صلی الله علیه و آله بود، امّا عاقبتش بد شد و با امام علی علیه السلام بیعت نکرد ولی پس از امام علیه السلام وقتی شنید که معاویه به سبّ و لعن علی علیه السلام می‌پردازد بر او وارد شد و گریست و در باب فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام سخن گفت و حدیث «
مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا علیٌّ مَوْلاه
» و حدیث مباهله و حدیث منزلت را به رخ معاویه کشید.
معاویه او را از شام بیرون کرد و به فرماندار مدینه نوشت تا سعد وقاص را مسموم کند و او هم عمل کرد و سعد را مسموم کرد. سعد نه با حکومت حق کنار آمد و نه با حکومت باطل و
خَسِرَالدُنیا و الآخِرَة
شد.(3)
3. حسان شاعر پیامبر صلی الله علیه و آله هم متأسّفانه با همه درخشش به مشکل تلوّن (در آغاز زندگی ایمان قابل قبول داشتند ولی بد عاقبت شدند) دچار شد. او شعری که در

1- تفسیر نمونه، ج 7، ص 11.

2- تفسیر قمی، ج 1، ص 248.

3- سفينة البحار، مادّه« سعد».

ص: 195
غدیر سرود به جای کلمه مولا کلمه امام را آورد:
وَ قالَ لَهُ قُمْ یا علیُّ فانَّنِیرَضِیتُکَ مِنْ بَعْدِی اماماً و هادِیاً
«پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی برخیز که من تو را به عنوان امام و هادی مردم پس از خودم برگزیدم».
همین حسان پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به انحراف گرایید و در زمان خلافت علی علیه السلام، عثمانی از آب درآمد و در خطّ مخالف قرار گرفت؛ و از اینجا سرّ کیفیّت دعای پیامبر صلی الله علیه و آله در حقّ او معلوم می‌گردد که فرمود: «
لا تَزالُ یا حَسّانُ مُؤَیَّداً بِروحِ القُدُسِ ما نَصَرْتَنا بِلِسانِک
؛ تا زمانی که با زبانت ما را یاری می‌کنی مورد تأیید می‌باشی».
4. قیس بن عمرو بن مالک کهلانی معروف به نجاشی شاعر، از اهل نجران یمن و از یاران امام علی علیه السلام بود در صفّین به جنگ با شاعران شام رفت، پس از جنگ صفّین در ماه رمضان به کوفه آمد و مهمان دوست خود ابوسماک شد. ولی در آن روز ناهار خوردند و شراب نوشیدند و مست شدند، امام علیه السلام 80 تازیانه به خاطر شراب خواری و 20 تازیانه به خاطر بی‌حرمتی به ماه مبارک رمضان به عنوان حد به او زد.
از حضرت جدا شد و به معاویه پیوست.
5. طلحه از قریش و از اهل مکّه و از پیشگامان در اسلام است، در جنگهای زیادی حضور داشت ولی سرانجام در جنگ جمل شرکت کرد و کشته شد.
6. زبیر از خواصّ پیامبر صلی الله علیه و آله و پسر عمّه حضرت و پسر صفیّه دختر عبدالمطّلب است. او از علاقه‌مندان علی علیه السلام و در دوران غربت پس از ارتحال پیامبراکرم صلی الله علیه و آله تا به خلافت رسیدن امام علیه السلام همراه حضرت بود. زبیر وقتی دید علی علیه السلام را با اهانت به مسجد می‌برند با شمشیر به آنها حمله کرد و خروش برآورد: «
یا مَعْشَرَ بَنِی هاشِم أَیُفعَلُ هذا بعلیٍّ و أَنْتُم أحیاء
؛ آیا شما زنده‌اید و با علی اینگونه رفتار می‌شود».
او از وفاداران به امام علی علیه السلام بود، وقتی علی علیه السلام فرمود: وفاداران من فردا صبح

با سرهای تراشیده و همراه با سلاح به منزل من بیایند، تنها سلمان، ابوذر، مقداد و زبیر به وعده خود وفا کردند؛ و نیز در شورای شش نفره‌ای که عمر تشکیل داد او حامی علی علیه السلام بود. امّا سرانجام دنیا او را فریفت و فتنه جمل را به پا کرد و در همین فتنه کشته شد و امام علیه السلام شمشیرش را گرفت و فرمود: «
سَیْفٌ طَالَما جَلی الکَرْبَ عن وَجْهِ رَسولِ اللَّه ...
؛ چه زمان طولانی این شمشیر گرد اندوه از چهره رسول خدا زدود».
و آن حضرت فرمود: تا زمانی که فرزند زبیر یعنی عبداللَّه به دنیا نیامد او از ما اهل بیت بود، امّا عبداللّه سبب گمراهی او شد.
7. علی علیه السلام در جلسه‌ای که جمعی از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله از جمله أنَس بن مالِک حاضر بودند، فرمود: ای حاضران، کدام یک از شما با گوش خود شنیده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم فرمود: «
مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلیٌّ مَوْلاه
». جمعی از جای برخاستند و گواهی دادند ولی انس بن مالک شهادت نداد، امام به او فرمود: چه چیز باعث شد که شهادت ندهی؟ گفت: پیر و فراموش کار شده‌ام.
امام فرمود: «
اللّهُمَّ إن کانَ کاذِباً فَارْمِهِ بَیْضاءَ لا تُخْفِیها العِمامَة
؛ خدایا اگر دروغ می‌گوید سفیدی (بیماری پیسی) در صورتش پدید آور که قابل مخفی کردن با عمامه نباشد». او به این بیماری دچار شد و تا آخر عمر با او بود.
نمونه‌های دیگری که علاقه‌مندان می‌توانند به تاریخ مراجعه کنند عبارتند از:
عبداللَّه بن زبیر، عبداللَّه بن عمر، أشعث بن قیس، عبیدالله بن عباس، شریح قاضی، شمربن ذی الجوشن، شبث بن ربعی، عمر سعد.
همیشه و در هر حال از خدا بخواهیم که عاقبت ما را ختم به خیر بگرداند، إن‌شاء اللّه تعالی.

38: فضیلت علم و عالم

قال رسول اللَّه صلی الله علیه و آله: «لاخَیْرَ فی العَیْشِ الّا لِرَجُلَیْن: عالمٍ مُطاعٍ، و مُسْتَمِعٍ واعٍ».(1)
پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله می‌فرماید: «زندگی برای دونفر خوب است: یکی عالم مطاع و دوم شنونده نگهدارنده».
کلمه «واع» از وَعْی به معنای نگهدارنده است. در این حدیث می‌فرماید زندگی برای دو نفر خوب است: اوّل عالمی که از علم او استفاده شود، و دوم شنونده‌ای که بشنود و عمل کند. اگر این دو دست به دست هم بدهند سعادت جامعه تضمین می‌شود.
این دو قید که در روایت آمده، ساده نیست. عالم چه کند که مطاع شود و مستمع چه کند که واعی شود.
مطاع شدن شرایطی دارد و اوّلین شرطش این است که آنچه می‌گوید به آن ایمان داشته باشد. وقتی می‌گوید تا پای جان ایستاده‌ام، ایستاده باشد مثل خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که اوّلین کسی بود که ایمان آورد: «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَیْهِ مِنْ رَبِّهِ».(2)

1- بحارالانوار، ج 74، ص 168؛ خصال صدوق، ج 1، ص 41، باب الاثنین.

2- بقره، آیه 285.

من که به خود ایمان ندارم چه انتظاری دارم که مصداق عالم مطاع شوم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آنقدر به آورده هایش ایمان دارد که وقتی می‌بیند دیگران ایمان نمی‌آورند و در راه ضلالت قرار دارند، می‌خواهد دق کند و از بس که عبادت می‌کند پاهایش ورم می‌کند: « «مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْکَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَی ؛ ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که به زحمت افتی».(1)

شرط دومش این است که همانطور که می‌گوید عمل کند، اگر می‌گوید زندگی ساده‌ای داشته باشید، اوّل باید از خود شروع کند، اگر از تقوا و راستگویی می‌گوید اوّل خودش باید عامل به آن باشد.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «
عالِمٌ يُنْتَفَعُ بِعِلْمِه، أَفْضَل مِنْ سَبعينَ أَلْف عابدٍ
؛ عالمی که از علمش استفاده شود بهتر از هفتاد هزار عابد است».(2)

مسأله مهم در میان اهل علم تنها فرا گرفتن علم و عمل کردن به آن نیست، گرچه این دو خوب و صحیح است امّا مسأله مهم این است که مردم از این علم بهره‌ای ببرند و هم خود به تکامل برسند و هم اجتماع را به مسیر سعادت رهنمون شوند.

علمای بزرگی داشتیم که مظهر علم و تقوا بودند امّا مردم از علم آنها بهره‌ای نگرفتند و علم را با خود به قبر بردند و این ضایعه بزرگی است. آنچه باعث می‌شود که عالم از هفتاد هزار عابد بالاتر شود، «ینتفع بعلمه» است و دلیلش این است که عابد گلیم خویش برون می‌برد زآب و فقط خودش را نجات می‌دهد اما عالم سعی می‌کند که بگیرد غریق را، و گاهی هزاران نفر به برکت علم او نجات پیدا می‌کنند.

حالا چه کنیم که «ینتفع بعلمه» بشویم و علم ما مورد بهره برداری قرار بگیرد؟

چند راه وجود دارد:

اوّل: اینکه مسلّح به سلاح بیان و قلم شویم، چرا که بیشتر، با این دو روش

1- طه، آیه 2.

2- بحارالانوار، ج 2، ص 18؛ تحف‌العقول، حکمت 19.

می‌شود علوم را منتشر کرد و این میسّر نمی‌شود مگر با تمرین و ممارست بسیار زیاد. شاید مانند علّامه مجلسی افراد زیادی داشته باشیم، علامه مجلسی اهل قلم بود و این همه آثار با ارزش را به یادگار گذاشت.
دوم: پرورش شاگرد است که باید به تدریس عادت کنیم.
سوم: اینکه انسان از نظر تقوا الگو شود که اخلاق و معاشرت او باعث توجّه دیگران به سوی اسلام بشود.
امام علی علیه السلام در حدیثی می‌فرماید: «
تَعَلَّموا العِلْمَ فَإنَّ تَعَلُّمَهُ حَسَنةٌ، و مُدَارسَتَه تَسْبِيحٌ و البَحْثَ عنه جِهادٌ، وتَعْلِيمَهُ لِمَن لا يَعْلَمُه صَدَقةٌ
؛ علم را یاد بگیرید چرا که یادگیری علم حسنه و مذاکره آن به منزله تسبیح و بحث درباره آن جهاد و تعلیم آن به کسی که نمی‌داند نوعی صدقه و انفاق در راه خداست». (1)
این چهار مرحله را که در روایت آمده هر کس باید طی کند، اوّل: فراگیری علم، دوم: تثبیت آن علم، سوم: توسعه و تکمیل آن، و چهارم: نشر آن در میان مردم است.
بعضی خیال می‌کنند که جهاد فقط با جان است در حالی که جهاد با جهل و جهاد با تهاجمات فرهنگی دشمن از مصادیق بارز جهاد است. وقتی اسم صدقه به میان می‌آید بعضی خیال می‌کنند فقط صدقه مالی مراد است و حال اینکه نشر علم از بالاترین انفاقهاست.
رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «
العِلْمُ وَدِيعَةُ اللّهِ فی أرْضِهِ، والعُلَماءُ أُمَناؤه علیهِ، فَمَن عَمِلَ بِعلْمِهِ أدّی أمانَتَهُ، و مَنْ لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ كُتِبَ فی ديوانِ الخائنين
؛ علم ودیعه و امانت خدا در زمین است و علما امانت‌دار آن هستند، پس کسی که به علمش عمل می‌کند، ادای امانت کرده و کسی که به علمش عمل نکند نامش در دفتر خائنین ثبت می‌شود». (2)

1- بحارالانوار، ج 1، ص 166.

2- همان مدرک، ج 74، ص 166.

علم طریقیّت به عمل دارد و موضوعیّت ندارد و تمام برنامه‌های انبیای الهی مقدمه تربیت انسان است. علم بی عمل انسان را از خدا دور می‌کند و عالم اگر به علمش عمل نکند، نه تنها خودش بیچاره می‌شود، بلکه سخنانش هم بی‌اثر می‌شود. همانطوری که باران روی سنگ بند نمی‌شود و می‌ریزد موعظه عالم بی عمل هم از دل مردم می‌ریزد. چه جالب می‌فرماید امام علی علیه السلام: ای مردم اگر شما را به چیزی دعوت می‌کنم قبل از شما خودم انجام می‌دهم و اگر از چیزی نهی می‌کنم اوّل خودم آن را ترک می‌کنم.

39: نشانه مؤمن

قال رسولُ اللَّه صلی الله علیه و آله: «مَن سَرَّتْهُ حَسَنَتُهُ وَ ساءَتْهُ سَيَّئَتُهُ فَهُوَ مُؤْمِنٌ».

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «کسی که نیکیها او را خوشحال و بدیها او را ناراحت کند، مؤمن است».(1)

این حدیث ممکن است دو معنا داشته باشد یکی اینکه از حسنات و سیّئات خودش متأثّر بشود یعنی اگر حسنه‌ای انجام داد خوشحال شود و اگر سیئه‌ای انجام داد ناراحت شود. و معنای دیگر اینکه مربوط به دیگران باشد که از حسنات دیگران خوشحال و از سیّئات آنها ناراحت شود و امکان این هم هست که مفهوم عام داشته باشد و شامل هر دو مورد بشود که این نشانه ایمان است.

گاهی انسان کار خوبی انجام می‌دهد و یا دیگران کار خوبی انجام می‌دهند، امّا در او اثر نمی‌گذارد، و گاهی کار بدی انجام می‌دهد و یا دیگران انجام می‌دهند، امّا در او تأثیری ندارد و بی‌تفاوت است، این نشانه عدم ایمان است، چون حقیقت ایمان آن چیزی است که به وجود انسان جهت بدهد و اگر جهت ندهد معلوم می‌شود که پایه و اساسی ندارد، در مقابل چیزی که هماهنگ باایمان اوست برای او

1- بحارالانوار، ج 74، ص 168.

جاذبه دارد و آنچه ناهماهنگ است برای او نفرت‌آور است که این نشانه ایمان است.

اگر بخواهیم ایمانمان را آزمایش کنیم از همین معیار می‌توانیم استفاده کنیم که اگر کار بدی انجام دادیم تا شب ناراحت بوده، و اگر کار خوبی انجام دادیم هر وقت آن کار خیر را می‌بینیم خوشحال شویم که خدابه ما توفیق داده است، این دلیل بر ایمان ماست.

از اینجا به این نکته می‌رسیم که یکی از مراحل امر به معروف ونهی از منکر، درونی و قلبی است به این معنا که اگر خلافی در عالم رخ داد و از دستش کاری ساخته نیست ولی در قلبش احساس ناراحتی می‌کند، و اگر عمل نیکی در عالم رخ داد در قلبش احساس خوشحالی می‌کند.

پناه ببریم به خدا از روزی که گناه کنیم و ناراحت نشویم و یا کار خیری کرده و خوشحال نشویم. این ناراحتی در مقابل گناه، مرحله‌ای از توبه و پشیمانی است.

قال لوط علیه السلام:

«لَوْ أَنَّ لِی بِکُمْ قُوَّةً أَوْ آوِی إِلَی رُکْنٍ شَدِیدٍ».(1)

قرآن مجید از زبان حضرت لوط علیه السلام می‌فرماید: «ای کاش در برابر شما قدرتی داشتم؛ یا تکیه گاه و پشتیبان محکمی در اختیار من بود».

حدیثی درباره اصحاب و یاران حضرت ولی عصر علیه السلام و قدرت و قوّت آنها در ذیل این آیه که مربوط به قوم لوط و دعا و تقاضای حضرت لوط است وارد شده است هنگامی‌که مهمانانی از فرشته نزد حضرت لوط آمدند، در عین حال که حضرت هنوز آنها را نمی‌شناخت. عده زیادی برای مزاحمت مهمانان به سوی خانه لوط علیه السلام حرکت کردند؛ حضرت ناراحت شد و فرمود: ای کاش قدرت داشتم و شما را درهم می‌کوبیدم.

راوی از امام صادق علیه السلام تفسیر این آیه را سؤال می‌کند. حضرت می‌فرماید: لوط آرزو می‌کرد که یکی از یاران مهدی (عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف) در اختیار او باشد، بعد امام توضیح می‌دهد که یاران مهدی (عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف) این چنین هستند: «

انَّ الرَّجُلَ مِنْهُم یُعطی قُوَّةَ أربَعینَ رَجُلًا و انَّ قَلْبَهُ لَأشَّدُ منْ زُبَرِ الْحَدیدِ

1- هود، آیه 80.

وَلَوْ مَرُّوا بِجِبالِ الْحَديدِ لَقَطَعوها
». امام سه ویژگی برای یاران مهدی علیه السلام بر می‌شمرد: اوّل اینکه یکی از آنها به اندازه چهل انسان قدرت دارد، قوّت از نظر مدیریّت، ایمان، تقوا، علم و دانش.
دوم اینکه قلب آنها، یعنی اراده، شجاعت و شهامت آنها، مثل آهن محکم و شکست‌ناپذیر است.
سوم اینکه اگر از کوه‌های آهن بگذرند آنها را در هم می‌شکنند.
در واقع باید همین‌گونه باشد، چرا که آنها می‌خواهند دنیا را دگرگون کنند. این اشتباه است که اگر کسی خیال کند همه کارها با اعجاز و دعا انجام می‌شود؛ بلکه از اسباب ظاهری و آدمهای لایق و شایسته نیز کمک گرفته می‌شود.
یار آن حضرت بودن خودسازی می‌خواهد و باید نیروی علم، ایمان و ایثار را در خود زنده کنیم تا آن لیاقت حاصل شود. در روایات آمده است انتظار، بزرگ‌ترین عبادت است. «
أَفْضَلُ العِبادَةِ انْتِظارُ الفَرَجِ
». (1)
بدین جهت است که بزرگ‌ترین اثر تربیتی را در شخص منتظر دارد، شخصی که انتظار امام زمان علیه السلام را می‌کشد، سعی می‌کند خود را به آن حضرت نزدیک کرده و اعمال و رفتارش را درست کند؛ حسادت، کینه، نفاق و کارهای خلاف را از خود دور کرده و خود را به فضایل اخلاقی آراسته کند.
امیدواریم چشم ما به جمال نورانی آن حضرت روشن و منوّر گردد و از یاران خاصّ آن حضرت به حساب آییم. إن‌شاءاللّه.

1- بحارالانوار، ج 52، ص 125.

منابع

1. قرآن
2. نهج‌البلاغه
3. آثار الصادقین- مرحوم احسانبخش
4. احیاء علوم الدین- غزالی
5. اخلاق در قرآن- آیة اللّه العظمی مکارم شیرازی
6. ارشاد القلوب- ابومحمّد دیلمی
7. اسدالغابة- ابن اثیر
8. اصول کافی- محمّد بن یعقوب الکلینی
9. الأمالی- شیخ صدوق
10. الامالی- شیخ طوسی
11. الحقائق فی محاسن الأخلاق- ملامحسن فیض کاشانی
12. امتحان سنّت الهی و عامل تکامل- حسین شفایی
13. بحارالانوار- محمد باقر مجلسی
14. تحف العقول- شیخ علی بن شعبه حرانی
15. تفسیر المنار- محمّد رشید رضا
16. تفسیر برهان- سیّد هاشم بحرانی
17. تفسیر درّالمنثور- عبدالرحمن السیوطی
18. تفسیر روح البیان- اسماعیل حقّی البروسی

ص: 206

19. تفسیر روح الجنان- ابوالفتوح رازی
20. تفسیر قرطبی- محمّد بن احمد انصاری قرطبی
21. تفسیر قمی- علی بن ابراهیم قمی
22. تفسیر مجمع البیان- شیخ طبرسی
23. تفسیر نمونه- آیة اللَّه العظمی مکارم شیرازی
24. تفسیر نورالثقلین- الحویزی عبد علی العروسی
25. تنبیه الخواطر- مجموعه ورام
26. تهذیب الاحکام- شیخ طوسی
27. ثواب الأعمال- شیخ صدوق
28. جامع السعادات- محمّد مهدی نراقی
29. حیاة الامام موسی بن جعفر علیه السلام- شیخ باقر شریف القرشی
30. خصال- شیخ صدوق
31. سفینة البحار- شیخ عبّاس قمی
32. شرح غررالحکم- جمال الدین ابن الحسین الخوانساری
33. شرح نهج البلاغه- ابن ابی الحدید
34. صحیح بخاری- محمّد بن اسماعیل بخاری
35. صحیح مسلم- مسلم بن حجاج
36. صحیفة الزهرا- شیخ جواد قیّومی
37. علل الشرایع- شیخ صدوق
38. فاطمه بانوی نمونه اسلام- ابراهیم امینی
39. فروع کافی- مرحوم کلینی
40. کحل البصر- شیخ عباس قمی
41. کشف الغمّه- شیخ علی بن عیسی اربلی

ص: 207

42. کنزالعمّال- متّقی هندی
43. کنزالفوائد- شیخ ابوالفتح کراجکی
44. مجمع البحرین- فخرالدین الطریحی
45. مجموعه ورام- ابو الحسن ورام بن ابی فراس الأشتری
46. محجّة البیضاء فی تهذیب الاحیاء- ملّا محسن کاشانی
47. مستدرک الوسائل- محدّث نوری
48. معانی الاخبار- شیخ صدوق
49. مفاتیح نوین
50. مفردات الفاظ القرآن- راغب اصفهانی
51. مکارم الأخلاق- شیخ حسن طبرسی
52. من لایحضره الفقیه- شیخ صدوق
53. میزان الحکمه- محمّدی ری شهری
54. وسائل الشیعه- شیخ حرّ عاملی

جلد 2

اشاره

مقدّمه:

بسم‌اللّه الرحمّن الرّحیم
مسائل اخلاقی در هر زمان از اهمیّت فوق العاده‌ای برخوردار است، و در زمان ما اهمیّت ویژه‌ای پیدا کرده است؛ چرا که عوامل فساد و انحراف در این عصر بیشتر از هر زمان نمایان شده است.
با پیشرفت علوم و صنایع، ابزار فساد در دسترس همگان قرار گرفته، و شیوه‌های دسترسی به مسایل غیراخلاقی گسترش پیدا کرده است. لذا بحث درباره مسایل اخلاقی ضروری‌تر به نظر می‌رسد، و بر عالمان آگاه و دلسوز است که برای گسترش اخلاق دست به دست هم دهند و جامعه را با اخلاق زنده بدارند؛ زیرا زندگی بدون اخلاق، پوچ و بی‌معناست.
اقوام روزگار به اخلاق زنده‌اندقومی که گشت فاقد اخلاق مردنی است
خوشبختانه در سال‌های اخیر مباحث اخلاقی در حوزه زیاد شده است و اساتید حوزه مقداری از وقت خود را به این مهم اختصاص داده‌اند. از جمله این اساتید حضرت آیت اللّه العظمی مکارم شیرازی- مدّظلّه العالی- می‌باشد که روزهای چهارشنبه قبل از شروع درس خارج فقه، حدیث کوتاهی را با بیان ساده و جذّاب شرح می‌دهند و بنده چون توفیق حضور در این جلسات را داشتم، برخود لازم دیدم این احادیث را جمع آوری کنم تا همه از کلمات نورانی ائمّه علیهم السلام بهره‌مند شوند و إن‌شاءاللّه از مصادیق این حدیث شریف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار گیریم که می‌فرماید:
«مَنْ حَفِظَ عَلی أُمَّتی أَرْبَعینَ حَدیثاً یَنْتَفِعُونَ بِها بَعَثَهُ اللَّهُ یَوْمَ القیامةِ فَقیهاً عالِماً
؛ هر کس برای نفع امّت من چهل حدیث را در حافظه خود داشته باشد، خداوند

او را روز قیامت فقیهی دانشمند برانگیزد».(1)

نکته قابل ذکر این است که دسته بندی اوّلیه احادیث از معظّم‌له می‌باشد و شرح و بسط اضافی از بنده است و سعی شده است که توضیحات، بیشتر از تألیفات حضرت استاد مانند تفسیر نمونه و اخلاق در قرآن باشد.

در پایان از بذل عنایت حضرت استاد صمیمانه تشکّر و قدردانی نموده و توفیقات حضرتش را در تمام مراحل زندگی از خداوند متعال خواستارم.

سیّد محمّد عبداللّه زاده

10/ 11/ 1388

1- خصال، ج 2، باب الاربعین، حدیث‌های 15، 16، 17، 18 و 19

1: عبرت و چند صفت دیگر

حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند:

«إنَّ المُؤْمِنَ إذا نَظَر اعْتَبَرَ، وإذا سَکَتَ تَفَکَّرَ، وإذا تَکَلَّمَ ذَکَرَ، وإذا اسْتَغْنی شَکَرَ، وإذا أصابَتْهُ شِدَّةٌ صَبَرَ ...

؛ به راستی چون مؤمن بنگرد، عبرت گیرد و چون سکوت کند، بیندیشد و چون سخن گوید، ذکر گوید و چون بی‌نیاز شود، شکر کند و چون در سختی افتد، صبر کند ...».(1)

در واقع پنج صفت از اوصاف مؤمن در صدر این حدیث مطرح شده است که می‌توان گفت از پایه‌های اصلی صفات نیک انسان به شمار می‌آید، و اگر بخواهیم ایمان خود را آزمایش کنیم باید آن را به این حدیث عرضه بداریم.

این پنج صفت عبارتند از: نظر، تفکّر، تذکّر، شکر و صبر.

اوّلین مرحله خودسازی، نظر است؛ نگاه کردن به عالم هستی و عبرت گرفتن، نگاه کردن به تاریخ بشر و سرنوشت شوم ظالمان و نام نیک پاکان و نیکان؛ نگاه کردن به اطراف خود و دوستانی که سال‌های گذشته کنار ما بودند و الآن نیستند، نه تنها نگاه کردن به آیات آفاق بلکه نگاه به آیات انفسی و صفات خویش و نظر کردن به نقطه ضعف‌ها و نقطه قوّت‌ها، که در ادامه در باب عبرت

1- تحف العقول؛ و بحارالانوار، ج 75، ص 51، ح 79

سخن خواهیم گفت.
مرحله دوم تفکّر است که اگر انسان بخواهد واقعاً خودسازی کند باید مقداری از وقت خود را در شبانه‌روز برای اندیشه و تفکّر بگذارد. جالب اینکه آخرین قسمت بسیاری از آیات قرآن دعوت به تفکّر یا تعقّل یا تذکر است؛ گاه می‌فرماید: «إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَةً لِّقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ».(1)
و گاه می‌فرماید: «لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ».(2)
و گاه می‌فرماید: «کَذَلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمُ الْآیَاتِ لَعَلَّکُمْ تَتَفَکَّرُونَ».(3)
از این قبیل تعبیرات در قرآن فراوان است که دعوت به «عقل و تعقّل» و مدح آنها که عقل خویش را به کار می‌گیرند و مذمت شدید از آنها که فکر خود را به کار نمی‌اندازند که در بیش از 40 آیه از قرآن مجید وارد شده است.(4)
در روایات اسلامی مسأله فکر و اندیشه در درجه اوّل اهمیّت قرار گرفته و تعبیرات گویا و جالبی در آن دیده می‌شود؛ مانند:
1. امام رضا علیه السلام می‌فرمایند:
«لَیْسَ العِبادَةُ کَثْرَةَ الصَّلاةِ وَالصَّوْمِ إنَّما العِبَادَةُ التَّفَکُّرُ فی أمْرِ اللَّهِ عَزّوجَلّ
؛ عبادت به زیادی نماز و روزه نیست، عبادت واقعی تفکر در کار خداوند متعال و اسرار جهان آفرینش است».(5)
2. مصادیق تفکّر در روایات این چنین بیان شده است:
الف) شخصی از امام صادق علیه السلام سؤال کرد این که مردم از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کنند که:
«تَفَکُّرُ ساعَةٍ خَیْرٌ مِنْ قِیامِ لَیْلَةٍ
؛ یک ساعت اندیشه کردن بهتر از یک شب عبادت نمودن است» منظور از آن چیست؟ و چگونه باید تفکّر کرد؟

1- نحل، آیه 11 و 69

2- حشر، آیه 21 و اعراف، آیه 176

3- بقره، آیه 219 و 266

4- تفسیر نمونه، ج 18، ذیل آیه 146 سوره سبأ

5- اصول کافی، ج 2، کتاب« الکفر و الایمان» باب التفکر

امام علیه السلام فرمود:
«یَمُرُّ بِالخَرِبَةِ أو بالدّارِ فَیَقُولُ: أیْنَ سَاکِنُوکِ، أیْنَ بَانُوکِ، مَالَکِ لَا تَتَکَلَّمِینِ؟
؛ هنگامی که از کنار ویرانه یا خانه‌ای (که خالی از سکنه شده) می‌گذرد بگوید: ساکنان تو کجا رفتند؟ بنیان‌گذارانت چه شدند؟ چرا سخن نمی‌گویی؟». (1)
ب) امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:
«ذِکْرُ الْمَوْتِ یُمیتُ الشَّهَواتِ فی النَّفْسِ وَیَقْلَعُ مَنابِتَ الْغَفْلَةِ، ویُقَوّیِ الْقَلْبَ بِمَواعِدِ اللَّهِ ویُرِقُّ الطَبْعَ، وَیُکْسِرُ اعْلامَ الهَوی ویُطْفِیءُ نارَ الحِرْصِ، ویُحَقِّرُ الدُّنْیا، وَهُوَ مَعْنی مَا قَالَ النَّبیُّ صلی الله علیه و آله: فِکْرُ سَاعَةٍ خَیْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ
؛ یاد مرگ شهوت‌های سرکش را در درون آدمی می‌میراند، و ریشه‌های غفلت را از دل برمی‌کند، قلب را به وعده‌های الهی نیرو می‌بخشد، و به طبع آدمی نرمی و لطافت می‌دهد، نشانه‌های هواپرستی را درهم می‌شکند، آتش حرص را خاموش می‌کند، و دنیا را در نظر انسان کوچک می‌کند، و این است معنای سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: یک ساعت فکر کردن از یک سال عبادت بهتر است». (2)
از امام صادق علیه السلام روایت شده است:
«کانَ أکْثَرُ عِبادَةِ أبی‌ذَرٍّ رحمهم الله التَّفَکُّرَ والإعتِبار
؛ بیشترین عبادت ابوذر تفکّر و عبرت گرفتن بود». (3)
پس اگر انسان تمام وقتش را برای زندگی و درس و بحث بگذارد و اندیشه خودسازی و تحلیل اعمال خود نباشد به جایی نخواهد رسید.
مرحله سوم تذکّر است. نگاه می‌کنم بعد فکر می‌کنم و به نتایجی می‌رسم و این نتایج را باید پشت سر هم یادآوری کنم تا فراموش نشود.
مرحله چهارم شکر است که انسان وقتی نگاه می‌کند و خود را غرق نعمت‌های خدا می‌بیند و بعد تفکّر می‌کند نسبت به آن کسی که منعم به این

1- سفینة البحار، مادّه« فکر»

2- بحارالانوار، ج 6، ص 133

3- نورالثقلین، ج 5، ص 274

نعمت بود و بعد این نعمت را پشت سرهم یادآوری می‌کند باید شکرگزار باشد و این نعمت را در جایش مصرف کند و رضای منعم را در صرف نعمت‌هایش در نظر بگیرد.
مرحله پنجم صبر است، مشکلات و گرفتاری‌ها و هیجانات شهوات و موانعی که در راه خودسازی وجود دارد اگر صبر نداشته باشد نمی‌تواند این مراحل را طی کند.
یک رابطه منطقی در این صفات وجود دارد که حضرت بیان فرمود و باید خود را عرضه بداریم به کلام مولا علی علیه السلام و به هر اندازه که آن صفات در ما هست به همان اندازه مؤمن هستیم و به هر اندازه از این صفات دور باشیم از حقیقت ایمان دوریم.
یکی از بهترین و مؤثرترین راه‌های آگاه شدن مطالعه تاریخ پیشینیان است.
واژه «اعتبار» در اصل از «عبور» گرفته شده که به معنای گذشتن از چیزی است به سوی چیز دیگر، و اینکه به اشک چشم «عبرة» گفته می‌شود به خاطر عبور قطرات اشک از چشم است، و «عبارت» را از این جهت عبارت می‌گویند که مطالب و مفاهیم را از کسی به دیگری منتقل می‌کند، و اصطلاح «تعبیر خواب» به خاطر این است که انسان را از ظاهر به باطن آن منتقل می‌سازد، و به همین مناسبت به حوادثی که به انسان پند می‌دهد «عبرت» می‌گویند، چون انسان را به یک سلسله تعالیم کلی رهنمون می‌کند.
مطالعه تاریخ زندگی فراعنه مصر، و پادشاهان قوم سبا، و سلاطین کلده و آشور، و قیصرهای روم با آن زندگانی افسانه‌ای و ناز و نعمت بی‌حساب، و سپس مطالعه عواقب دردناکی که بر اثر کفر و بیدادگری طومار زندگانی آنها را درهم پیچید، برای همه ما درس عبرت بزرگی است و در حقیقت زمینی که مهد آسایش آنها بود مأمور نابودیشان شد.

و به فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله غافل‌ترین مردم کسی است که از دگرگون شدن دنیا اندرز نگیرد و از ورق گردانی لیل و نهار اندیشه نکند:
«أغْفَلُ النّاسِ مَنْ لَمْ یَتَّعِظْ بِتَغَیُّرِ الدُّنْیا مِن حَالٍ إلی حَال
».(1)
در روایتی آمده هنگامی که علی علیه السلام به طرف «صفین» برای مبارزه با معاویه می‌رفت بر مداین گذشت (یکی از بناهای پرشکوه ایران قدیم ایوان مداین است که امروزه خرابه آن نزدیک بغداد قرار دارد. مدائن پایتخت ایران قدیم بود که در زمان شاهان ساسانی ساخته شد و دیوار مداین یا طاق کسری خرابه همان کاخ بزرگ است که امروز جز خرابه، اثری از آن شهر بزرگ و تاریخی بجای نمانده است) یکی از همراهان از روی عبرت این شعر را خواند:
جَرَتِ الرِّیاحُ عَلی رُسومِ دِیارِهِمْفَکَأَنَّهُمْ کانُوا عَلی میعادٍ
«بادها بر آثار باقیمانده سرزمینشان وزیدن گرفت (و چیزی جز صدای باد در میان قصر آنها به گوش نمی‌رسد) گویی آنها همگی وعده‌گاهی داشتند و به سوی وعده‌گاهشان شتافتند».
امام علی علیه السلام می‌فرمایند: چرا این آیه را نخواندی: «کَمْ تَرَکُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُیُونٍ* وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ کَرِیمٍ* وَنَعْمَةٍ کَانُوا فِیهَا فَاکِهِینَ* کَذَلِکَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْماً ءَاخَرِینَ* فَمَاَ بَکَتْ عَلَیْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا کَانُوا مُنظَرِینَ»(2)؛ چه بسیار باغ‌ها و چشمه‌ها که به جای گذاشتند و کشتزارها و قصرهای پرارزش و نعمت‌های فراوان دیگر که در آن غرق در شادمانی بودند! این چنین بود (ماجرای آنها!) و ما این (نعمت‌ها) را میراث برای اقوام دیگری قرار دادیم. نه آسمان و زمین بر آنها گریست و نه به آنها مهلتی داده شد».(3)

1- سفینة البحار، مادّه« عبر»

2- دخان، آیه 25- 29

3- سفینة البحار، مادّه« مدن»

گریه نکردن آسمان و زمین بر آنها ممکن است کنایه از حقارت آنها و نداشتن یار و یاور دلسوزی برای آنها باشد، چون در میان عرب رسم است هنگامی که می‌خواهند اهمیّت مقام کسی را که مصیبتی بر او وارد شده بیان کنند، می‌گویند:
آسمان و زمین بر او گریه کردند و خورشید و ماه برای فقدان او تاریک شدند.
این احتمال هم داده شده که منظور، گریستن اهل آسمان‌ها و زمین است؛ زیرا آنها برای مؤمنان و مقربان درگاه خداوند گریه می‌کنند.
بعضی نیز گفته‌اند: گریه آسمان و زمین یک گریه حقیقی است که به صورت نوعی دگرگونی و سرخی مخصوص خودنمایی می‌کند. چنانکه در روایتی می‌خوانیم:
«لَمّا قُتِلَ الحُسَیْنُ بنُ علیٍّ بنِ أبی طالبٍ علیه السلام بَکَتِ السَّماءُ عَلَیْهِ وَبُکاؤها حُمْرَةُ أطرافِها
؛ هنگامی که حسین بن علی علیه السلام شهید شد آسمان بر او گریه کرد، و گریه او سرخی مخصوصی بود که در اطراف آسمان نمایان شد». (1)
و امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:
«بَکَتِ السَّماءُ علی یَحْیی بنِ زَکَرِیّا وَ عَلی الحُسَیْنِ بنِ عَلیٍّ علیهما السلام أربَعِینَ صَباحاً، وَلَمْ تَبْکِ إلّاعَلَیْهِما، قُلْتُ: وَمَا بُکاؤُها؟ قال: کانَتْ تَطْلُعُ حَمْراءَ وَتَغِیبُ حَمْراء
؛ آسمان بر یحیی بن زکریا و بر حسین بن علی علیهما السلام چهل روز گریه کرد و بر کسی غیر از آن دو چنین گریه نکرده است؛ راوی می‌گوید: سؤال کردم گریه آسمان چگونه بود؟ فرمود: به هنگام طلوع و غروب سرخی مخصوصی در آسمان ظاهر می‌شد». (2)
اما در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که فرموده‌اند:
«مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إلّاوَلَهُ بابٌ یَصْعَدُ مِنْهُ عَمَلُهُ وَبابٌ یَنْزِلُ مِنْهُ رِزْقُهُ فَإذا ماتَ بَکَیا عَلَیهِ
؛ هیچ مؤمن نیست مگر اینکه دری در آسمان دارد که عملش از آن بالا می‌رود، و دری که روزیش از آن نازل می‌شود، هنگامی که می‌میرد این دو در بر او گریه می‌کنند». (3)

1- مجمع البیان، ذیل آیات مورد بحث

2- همان مدرک

3- همان مدرک

ص: 15
این روایت منافاتی با روایت قبل ندارد چون در مورد شهادت امام حسین علیه السلام و یحیی بن زکریا علیه السلام مسأله، جنبه عمومی در تمام آسمان داشته و آنچه در این روایت آمده، جنبه موضعی دارد.
از کسانی که هنگام عبور از کنار این ایوان، خاطره عبرت‌آمیز خود را در ضمن قصیده‌ای مجسم ساخته است، حکیم خاقانی، شاعر قرن ششم است که همراه کاروان حج هنگام مراجعت از کعبه در حالی که از مداین عبور می‌کرد این قصیده معروف را سرود که چند بیتش چنین است:
هان ای دل عبرت بین، از دیده عبر کن هان‌ایوان مداین را آیینه عبرت دان
دندانه هر قصری پندی دهدت نونوپند سر دندانه، بشنو ز بن دندان
گوید که تو از خاکی ما خاک توایم اکنون‌گامی دو سه بر ما نِه اشکی دو سه هم بفشان
***

2: حسن خلق

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:
«خِیارُکُمْ أَحْسَنُکُم أَخلاقاً الّذِینَ یَأْلِفُونَ وَیَؤْلَفُون
؛ بهترین شما، خوش‌خلق‌ترین شما هستند، آنان که با مردم الفت می‌گیرند و مردم هم با آنها الفت می‌گیرند و می‌جوشند». (1)
به همین مضمون احادیث دیگری هم از آن حضرت نقل شده است:
«أفْضَلُکُم إیماناً أَحْسَنُکُم أخلاقاً
». (2)
«أکْمَلُ المُؤْمنینَ إیماناً أحْسَنُهُمْ خُلُقاً
». (3)
بهترین افراد از دیدگاه پیامبر صلی الله علیه و آله کسانی هستند که دارای این سه ویژگی باشند:
الف) کسانی که در برخورد با مردم اخلاقشان از همه بهتر باشد.
ب) کسانی که با مردم دوستی و الفت دارند.
ج) کسانی که بین مردم ارتباط برقرار می‌کنند وقلب‌ها را به هم نزدیک می‌سازند.

1- بحارالانوار، ج 74، ص 151؛ وتحف العقول، حکمت 73

2- تحف العقول، حکمت 69

3- أمالی الطوسی؛ و بحارالانوار، ج 71، ص 389

این الفت قلب‌ها مسأله‌ای است بسیار مهم که یکی از معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله به حساب می‌آید. خداوند به پیامبرش می‌فرماید:
«... لَوْ أَنفَقْتَ مَا فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً مَا أَلَّفْتَ بَیْنَ قلوبهمْ وَلَکِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَیْنَهُمْ ...»؛ اگر تمام آنچه را روی زمین است صرف می‌کردی که میان دل‌های آنها پیوند دهی، نمی‌توانستی؛ ولی خداوند در میان آنها پیوند ایجاد کرد». (1)
اما اینکه الفت به چه وسیله‌ای ایجاد شده است در آیه دیگر بیان می‌کند:
«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ کُنْتَ فَظّاً غَلِیظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ ...»؛ به سبب رحمت الهی، در برابر مؤمنان، نرم و مهربان شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو پراکنده می‌شدند». (2)
این اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله بود که باعث جذب مردم به آن حضرت و الفت مردم با یکدیگر شد. درباره حسن خلق پیامبر صلی الله علیه و آله و عفو و گذشت و عطوفت و مهربانی آن حضرت سخن زیاد گفته شده که برای همه ما درس اخلاق می‌باشد و در حدیثی که امام حسین علیه السلام از علی علیه السلام درباره ویژگی‌های زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله و اخلاق آن حضرت سؤال کرد و علی علیه السلام به طور مشروح پاسخ آن را داد که ما بخشی از این حدیث را ذکر می‌کنیم:
رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله با همنشینانش چنین بود:
«دائِمَ البِشْرِ، سَهْلَ الخُلُقْ، لَیِّنَ الجَانِبِ، لَیْسَ بِفَظٍّ وَلا غَلِیظٍ وَلا صَخّابٍ وَلا فَحّاشٍ وَلا عَیّابٍ وَلا مَدّاحٍ، یَتَغَافَلُ عمّا یَشْتَهی، فَلا یُؤیِسُ مِنهُ، وَلا یُخِیِّبُ فیهِ مُؤَمِّلیهِ، قد تَرَکَ نَفْسَهُ مِنْ ثلاثٍ: المِراءِ والإکثارِ وَما لا یَعْنِیهِ، وَتَرَکَ النّاسَ بین ثلاثٍ: کانَ لا یَذمُّ أَحَداً ولا یُعَیِّره ولا یَطلُبُ عَثَراتِه ولا عَوْرَتَهُ؛
دائماً خوشرو و خندان و سهل الخلق و ملایم بود، هرگز خشن و سنگدل و پرخاشگر و بدزبان و عیب‌جو و مدیحه‌گر نبود، هیچ کس از

1- انفال، آیه 63

2- آل عمران، آیه 159

او مأیوس نمی‌شد، و هر کس به در خانه او می‌آمد نااميد باز نمی‌گشت؛ سه چیز را از خود رها کرده بود: مجادله در سخن، پرگویی، و دخالت در کاری که به او مربوط نبود؛ و سه چیز را در مورد مردم رها کرده بود: کسی را مذمت نمی‌کرد، سرزنش نمی‌فرمود، و از لغزش‌ها و عیب‌های پنهانی مردم را به رویشان نمی‌آورد.(1)
خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره الفت و دوستی دل‌های مردم جمله‌ای دارد خطاب به بنی‌عبدالمطلب که می‌فرماید:
«یا بَنی عَبْدِ الْمُطَّلِب، إنّکُمْ لَنْ تَسَعُوا النّاسَ بأمْوالِکُمْ، فالْقُوهُمْ بِطَلاقَةِ الوَجْهِ وَحُسْنِ البِشْرِ
؛ ای فرزندان عبدالمطلب: شما نمی‌توانید با اموالتان دل‌های مردم را به خود جلب کنید (چون سرمایه‌ها محدود است و خواسته‌های مردم نامحدود) لکن سرمایه‌ای به شما نشان می‌دهم که نامحدود است و فناناپذیر و آن سرمایه اخلاق است (که می‌توان همه جا آن را مصرف کرد و تمام هم نمی‌شود و باعث جلب مردم می‌شود)».(2)
اگر بخواهیم در بین مردم جایگاهی پیدا کنیم راهی جز حسن خلق و جوشیدن با مردم و اظهار محبّت کردن با آنها نیست، خداوند در آیه 128 توبه پنج صفت برای پیامبر می‌شمارد:
«لَقَدْ جَاءَکُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِکُمْ عَزِیزٌ عَلَیْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِیصٌ عَلَیْکُمْ بِالْمُؤْمِنِینَ رَءُوفٌ رَّحِیمٌ».
1. پیامبر از خود شماست و از میان شما برخواسته است. 2. دردهای شما برای او درد است و دلسوز شما است. 3. اصرار بر هدایت شما دارد. 4. رئوف است. 5. مهربان است و خطاهای شما را می‌بخشد.
چه خوب است که این اخلاق اسلامی امروز زنده شود و در هر مسلمان

1- معانی الاخبار، ص 83، به نقل از تفسیر نمونه، ج 24، ص 378

2- کافی، ج 2، ص 84

پرتوی از خلق و خوی پیامبر صلی الله علیه و آله در خشش داشته باشد.
روایات درباره حسن خلق فراوان است که به چند روایت اشاره می‌کنیم:
1. رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:
«إنَّما المُؤْمِنُ لَيَدْرِکُ بِحُسْنِ خُلُقِه دَرَجَةَ قائِمِ اللَّيْلِ وَصايِمِ النَّهارِ
؛ مؤمن با حسن خلق خود به درجه کسی می‌رسد که شب‌ها به عبادت می‌ایستد و روزها روزه‌دار است». (1)
2. و از آن حضرت روایت شده است:
«مَا مِنْ شَیءٍ أثْقَلُ فی المِیْزانِ مِنْ خُلُقٍ حَسَنٍ
؛ چیزی در میزان عمل در روز قیامت سنگین‌تر از خلق نیکو نیست». (2)
3. و همچنین فرموده‌اند:
«أكْثَرُ مَا يُدْخِلُ النّاسَ الجَنَّةَ تَقْوى اللَّهِ وَحُسْنُ الخُلُقِ
؛ بیشترین چیزی که مردم را وارد بهشت می‌کند تقوا و حسن خلق است». (3)
4. امام رضا علیه السلام می‌فرمایند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:
«عَلَيْكُمْ بِحُسْنِ الخُلُقِ، فَإنَّ حُسْنَ الخُلُقِ فی الجَنَّةِ لا مَحَالَةَ، وَايّاكُمْ وَسُوءَ الخُلُقِ فَانَّ سُوءَ الخُلُقِ فِی النّارِ لا مَحَالَةِ
؛ بر شما لازم است به سراغ حسن خلق بروید، زیرا حسن خلق سرانجام در بهشت است و از سوء خلق بپرهیزید که سوء خلق سرانجام در آتش است». (4)
خوشرویی مبدأ بسیاری از آشنایی‌هاست و اگر این خوشرویی با نیت پاک الهی انجام گیرد علاوه بر اینکه کلید محبّت و دوستی را به دست او داده‌اید «حسنه» و «عبادت» نیز به حساب می‌آید. چرا که امام باقر علیه السلام فرمود:
«تَبَسُّمُ الرَّجُلِ فی وَجْهِ أخيهِ حَسَنَةٌ
؛ لبخند انسان به چهره برادر دینی‌اش حسنه است». (5)
از امام صادق علیه السلام پرسیدند:
«ما حَدُّ حُسْنِ الخُلْقِ؟ قال: تُلِينُ جانِبَکَ وتُطَيِّبُ كلَامَکَ وتَلْقی أخاکَ بِبِشْرٍ حَسَنٍ؛
حدّ و مرز اخلاق نیک چیست؟ فرمود: آن است

1- مجمع البیان، ج 10، ص 333

2- همان مدرک

3- سفینة البحار، مادّه« خلق»

4- مجمع البیان، ج 10، ص 108

5- اصول کافی، ج 2، ص 188، عربی

که اخلاقت را نرم کنی، کلامت را پاکیزه‌سازی، و با چهره‌ای باز و گشاده با برادران دینیت روبه‌رو شوی».(1)

امیدواریم خداوند توفیق عنایت فرماید تا در این زمینه پیرو پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام باشیم. ان‌شاءاللّٰه.

1- معانی الاخبار صدوق، ص 253

3: مبغوض‌ترین مردم

امام سجاد علیه السلام می‌فرمایند:
«أَلا وَإنّ أبْغَضَ النّاسِ إلیَ اللَّهِ مَنْ یَقْتَدِی بِسُنَّةِ إمامٍ وَلا یَقْتَدِی بِأَعْمالِه ؛ آگاه باشید مبغوض‌ترین مردم نزد خدا کسی است که خود را پیرو امامی بداند اما به اعمال او پایبند نباشد».(1)
برای روشن شدن این حدیث دو نکته را بیان می‌کنیم:
1. قول، فعل و تقریر معصوم علیه السلام حجّت است و سنّت را مجموعه‌ای از اینها می‌دانیم، یعنی وقتی دنبال رهبری می‌رویم فقط به سخنش توجّه نداریم بلکه اعمال و کردار و سکوتش هم برای ما معیار است.
2. یکی از مسائلی که اسلام به شدت آن را نهی می‌کند، نفاق و منافق است؛ چرا که اینها گفتارشان با اعمالشان یکی نیست.
با توجّه به این دو نکته معنای حدیث روشن می‌شود که مبغوض‌ترین مردم نزد خداوند کسانی هستند که از نظر اعتقاد مکتبی دنبال امامی هستند، اما از نظر برنامه‌های عملی دنبال آن پیشوا نیستند؛ یعنی پیشوا را در سخنانش پیشوا می‌دانند نه در اعمالش. از این گونه احادیث چنین برمی‌آید که مسائل اعتقادی با

1- تحف العقول، حکمت 17

اینکه زیربناست اما اگر پشتوانه عملی نداشته باشد بی‌ارزش است و این را می‌رساند که اعتقاد متزلزل است؛ چون اگر اعتقاد راسخ باشد محال است که در اعمال انسان انعکاس پیدا نکند.
شخصی محضر امام صادق علیه السلام آمد و عرض کرد: آیا ایمان همان اعتقاد و شهادتین به زبان است یا عمل هم جزء آن است؟ امام علیه السلام فرمود:
«الإیمانُ عَمَلٌ کُلُّه؛
ایمان تمامش عمل است و شهادتین گوشه‌ای از ایمان است».
نکته مهمّی که باید واعظین و مبلغین توجّه داشته باشند این است که اگر بخواهیم مواعظ ما در دل‌ها اثر بگذارد باید ابتدا خود بدان عمل کنیم، چرا که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «اگر عالمی به سخنش عمل نکند مواعظ او از دل‌ها می‌ریزد همان گونه که قطره‌های باران از سنگ‌های سخت می‌ریزد؛
انَّ العالِمَ اذا لَمْ یَعْمَلْ بِعِلمِهِ زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ عَنِ الْقلب‌ها کَما یَزِلُّ الْمَطَرُ عَنِ الصَّفا
(1).»
قطره‌های باران در سنگ اثر نمی‌کند اما در خاک نرم فرو می‌رود خیس می‌کند و چشمه و قنات درست می‌شود و بذرها را سیراب می‌کند و باغ و مزارع از آن بوجود می‌آید. عالم اگر به علمش عمل نکند نفوذ کلامش به صفر می‌رسد.
امیدواریم خداوند توفیق علم همراه با عمل را به همه ما عنایت فرماید.

1- مقدّمه کتاب معالم الدین

4: بدترین فقر

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:
«الفَقْرُ المَوْتُ الأحْمَرُ، فَقِیل: الفَقْرُ مِنَ الدّنانیرِ والدَّراهِم؟ قَالَ: لا، ولکِنْ مِنَ الدِّینِ
؛ فقر مرگ سرخ است، سؤال شد آیا منظور فقیر بودن از نظر درهم و دینار است؟ فرمود: نه، بلکه فقر در دین منظور است». (1)
به همین مضمون حدیث دیگری وارد شده:
«مِنْ وَصایا النّبیِّ لِعَلیٍّ (صلوات اللّه علیهما): الْفَقْرُ الْمَوتُ الأکْبَرُ، فَقِیلَ لَهُ: الفَقْرُ مِن الدِّینَارِ والدِّرْهَمِ؟ فَقالَ: الفَقْرُ مِن الدِّین
». (2)
یکی از مسائلی که در دستورات اسلامی آمده «جهاد اکبر» است که همان جهاد با نفس است و این نام‌گذاری از طرف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود هنگامی که بعد از بازگشتن از یکی از جنگ‌ها فرمود: در جهاد اصغر پیروز شدید بر شما باد به جهاد اکبر؛ سؤال شد جهاد اکبر چیست؟ فرمود: جهاد با نفس است، اما اینکه چرا جهاد با نفس را جهاد اکبر دانست و جهاد با دشمن را جهاد اصغر، به چند دلیل است:

1- بحارالانوار، ج 72، ص 40؛ و میزان الحکمه، ج 7، ص 513

2- بحارالانوار، ج 77، ص 63

الف) جهاد با دشمن مقطعی است و تمام می‌شود اما جهاد با نفس دائمی است.
ب) جهاد با دشمن در یک یا چند جبهه است اما جهاد با نفس به چند جبهه خلاصه نمی‌شود، بلکه ده‌ها جبهه داریم، در جبهه حسد، کبر، طمع و ....
ج) جهاد اصغر با دشمن خارجی است، اما جهاد اکبر با دشمن درونی است که مشکل‌تر است.
د) جهاد اکبر پایه جهاد اصغر است یعنی اگر کسی در جهاد اکبر پیروز شد در جهاد اصغر هم پیروز می‌شود و تسلیم نمی‌شود کسانی به جبهه می‌روند که از نظر اخلاقی خودساخته‌ترند.
ه) در جهاد اکبر یک سلسله جاذبه‌های منفی وجود دارد که در جهاد اصغر وجود ندارد، در جهاد اکبر هوا و هوس و جاذبه شهوات و گناهان مختلف در مقابل انسان صف کشیدند در حالی که در جهاد اصغر دشمن خارجی جاذبه‌ای ندارد.
با ذکر این مقدمه به سراغ حدیث امام صادق علیه السلام می‌رویم که می‌فرمایند: فقر مرگ سرخ است. توضیح این که: مرگ دو نوع است یکی مرگ سرخ است که به قتل می‌رسد و کشته می‌شود و دیگری مرگ سیاه است که از راه طبیعی از دنیا می‌رود.
امام علیه السلام فرمود: فقر مرگ سرخ است، راوی سؤال کرد آیا منظور فقر درهم و دینار است؟ فرمود: نه، بلکه فقر دینی و ایمانی و اخلاقی است.
مقصود حضرت این است که کسی که سرمایه معنوی دارد اگر عالم را از او بگیرند برایش فرق نمی‌کند، اما کسی که سرمایه معنوی ندارد اگر عالم را به او بدهند باز احساس نیاز می‌کند، فقر اخلاقی مرگ سرخ و مصیبت بزرگی است.
کسی که غنای معنوی داشته باشد حاضر نیست یک لحظه از سجده‌های

نیمه‌شب خود را با تمام دنیا و آنچه در آن است معامله کند، لذت خواندن یک آیه قرآن و فهم آن را با تمام دنیا معامله نمی‌کند.
کسی که غنای معنوی داشته باشد آرامش دارد و از هیچ چیز نمی‌ترسد: أَلا إنَّ أَوْلِيَآءَ اللَّهِ لَاخَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (1)؛ آگاه باشید! (دوستان و) اولیای خدا، نه ترسی بر آنهاست و نه اندوهگین می‌شوند.»

1- یونس، آیه 62

ص: 28

5: دو برنامه در زندگی

امام علی علیه السلام می‌فرمایند:
«طُوبی لِمَنْ قَصَرَ هِمَّتَهُ عَلی ما یَعْنِیهِ وَجَعَلَ کُلَّ جِدِّهِ لِما یُنْجیهِ
؛ خوشا به حال کسی که همتش همه مصروف کاری باشد که او را به کار آید و تمام کوشش را برای چیزی قرار دهد که او را (فردای قیامت از آتش دوزخ) رهایی بخشد».(1)
یکی از امتیازاتی که خداوند به بشر داده، اراده و اختیار است که موجودات دیگر ندارند و اینکه انسان مکلف است و حامل امانت الهی است به خاطر همین مختار بودن اوست.
علی علیه السلام می‌فرمایند: خوشا به حال کسی که دو برنامه در زندگی خود دارد:
1. اراده و همّتش متوجّه اموری است که به او ارتباط دارد؛ و در اموری که به او مربوط نیست دخالت نمی‌کند و وقتش را برای آن هدر نمی‌دهد.
2. تمام کوشش خود را در مسیری قرار می‌دهد که سبب نجات او شود.
کلمات علی علیه السلام کوتاه اما بسیار پرمحتواست؛ وقتی انسان به زندگی خود نگاه می‌کند متوجه می‌شود گاهی اوقات در بسیاری از چیزهایی که به او مربوط

1- غرر الحکم، ج 2، ص 465

نیست دخالت می‌کند، که باعث می‌شود مشکلاتی برای او به وجود بیاید؛ مثلًا حرف‌هایی می‌زند که ربطی به او ندارد و باعث اختلاف بین افراد می‌شود و یا در مسائلی که مربوط به همسایه‌اش است دخالت می‌کند و اینها باعث می‌شود وقت انسان هدر برود و چیزی برای قیامت ذخیره نکند، انسان باید سعی کند کاری که در زندگی خود انجام می‌دهد یا برای خودش مفید باشد یا خدمت و کارگشایی برای دیگران باشد نه اینکه خدای نکرده مزاحم و سربار دیگران و جامعه باشد.
***

حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند:
«طُوبی لِمَنْ ذَكَرَ الْمَعادَ فَاسْتَكْثَرَ مِنَ الزّادِ
؛ خوشا به حال کسی که به یاد معاد باشد و توشه آن را زیاد کند».(1)

یکی از موضوعاتی که بیشترین آیه در قرآن درباره آن نازل شده مسأله معاد است. آیات زیادی در مورد بهشت و دوزخ و روز حساب و سؤال و جواب روز قیامت، در قرآن وجود دارد. بیشتر این آیات در سوره‌های مکی، که در اوایل دعوت پیامبر نازل شده، آمده است. و از آیات قرآن استفاده می‌شود که از جمله مسائلی که پیامبران به آن دعوت می‌کردند و بر آن تأکید داشتند، مسأله معاد بود.

و این همه تأکید درباره معاد به خاطر این است که ایمان به معاد چهره دیگری به زندگی انسان می‌دهد و انسانی که معاد را باور دارد با انسانی که معاد را باور ندارد تفاوت دارند، آن که معاد را باور ندارد مرگ را پایان زندگی می‌داند، اما کسی که به معاد ایمان دارد مرگ را اوّل زندگی و راحتی خود می‌داند و عالم در نظرش یک مزرعه و گذرگاه است.

اعتقاد به معاد به زندگی انسان شکل، مسؤولیت و هدف می‌دهد. کسی که

1- غرر الحکم، ج 2، ص 466

می‌داند تمام کارهایش زیر نظر است و مورد حساب قرار می‌گیرد هرگز یک انسان بی‌تفاوت و هرزه‌کار و متجاوز نخواهد بود. نقش معاد در تقوا و امانت و امنیّت بر کسی پوشیده نیست.
یاد قیامت و مرگ شهوات را از بین می‌برد، ریشه‌های غفلت را می‌خشکاند، قساوت را از انسان دور می‌کند و دنیا را در جلوی چشم انسان کوچک می‌کند.
میوه درخت معاد تقوا است و کسی که تقوا ندارد هنوز معاد در زندگی او جا نگرفته است؛ لذا پایبند به چیزی نیست و گوش، چشم، زبان و اعضای دیگرش آلوده است.
حضرت علی علیه السلام در این حدیث می‌فرمایند: خوشا به حال کسی که به یاد معاد باشد به یاد جایگاه عدل، به یاد زمانی که پرونده را به دست او می‌دهند و می‌گوید: این چه کتابی است که همه چیز را از کوچک و بزرگ ثبت کرد، وقتی به یاد معاد افتاد زاد و توشه آن را فراهم می‌کند و زاد و توشه هر سفری متناسب با آن سفر است و زاد و توشه سفر قیامت تقوا است.
از خداوند می‌خواهیم تقوا را به همه ما عنایت فرماید.
***

7: تفسیر به رأی

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:
«مَنْ فَسَّرَ القُرآنَ بِرأیِهِ فَأصابَ لم یُوْجَرْ، وَانْ أخْطَأَ کانَ إثْمُهُ عَلَیْهِ
؛ کسی که قرآن را به رأی خود تفسیر کند و تفسیرش درست باشد مأجور نیست و اگر نادرست باشد گناهش به گردن اوست». [(1)]

قرآن مهمترین سند اسلام و مهمترین وسیله رابطه ما با خداست. در اسلام چیزی با اهمیّت‌تر از قرآن نداریم، قرآن کلام خداست و همان طوری که ذات خداوند نامتناهی است کلام خدا هم نامتناهی است. دریای بیکرانی است که عمق آن حدی ندارد و هر چه در آن اندیشه کنیم به انتها نخواهیم رسید. بنابراین هر کدام از ما به اندازه پیمانه وجودی و فهممان از آن بهره می‌بریم.

حدیث می‌فرماید: کسی که با رأیش قرآن را تفسیر کند هر چند به حقیقت پی ببرد ولی اجر و ثوابی نخواهد داشت و اگر خطا کند گناه آن به گردن خودش است. منظور از تفسیر به رأی چیست؟ تفسیر به رأی یعنی این که انسان برای پیش‌داوری خود از قرآن شاهدی بیاورد، مثلاً در مورد مسأله‌ای تحقیق می‌کند و برای اینکه نظر خاص خودش را اعمال کند در قرآن جستجو می‌کند و برای

1- بحارالانوار، ج 92، ص 110

موضوع بحث خود شاهدی پیدا می‌کند؛ در هر حال منظور او این نیست که از قرآن چیزی بفهمد و هادی خود قرار دهد. بسیاری از مذاهب انحرافی که در جامعه به وجود آمده به دلیل همین پیش‌داوری‌ها درباره قرآن بود که به جای این که خود را بر قرآن عرضه کنند، قرآن را بر خود عرضه می‌کنند؛ در صورتی که باید ببینیم قرآن چه می‌گوید نه اینکه ما چه می‌گوییم.

امید داریم که همه ما عامل به قرآن باشیم و مورد شفاعت آن در روز قیامت قرار گیریم.

***

8: عزت و افتخار

حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند:

«إلهی کَفی بی عِزّاً أنْ أکونَ لَکَ عَبْداً وکَفی بی فَخْراً أنْ تکونَ لی ربّاً ... ؛ خدایا این عزت، مرا بس است که بنده تو باشم و این افتخار برایم بس است که تو پروردگار منی».(1)

در این حدیث روی چهار مسأله تکیه شده است: عزت، فخر، عبودیت و ربوبیّت؛ وقتی حقیقت این چهار کلمه معلوم شود محتوای حدیث هم روشن خواهد شد. عزّت یعنی سربلندی و قدرتی که شکست‌ناپذیر است؛ علی علیه السلام می‌فرماید: من وقتی این قدرت را پیدا می‌کنم که بنده تو باشم چون قدرت خداوند بی‌نهایت است و اگر قطره وجود ما به اقیانوس بی‌انتهای خداوند پیوند یابد شکست‌ناپذیر می‌شویم و جاودانه خواهیم شد.

یکی از اصولی که در زندگی همه امامان علیهم السلام وجود داشت، عزت نفس و دوری از ذلت بود. قرآن هم عزت را از آن خود و رسولش و مؤمنان می‌داند:

«وَللَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِینَ».(2)

1- کتاب الخصال، باب التسعه

2- سوره منافقون، آیه 8

عزّت نفس، همان علوّ طبع و بزرگ‌منشی است که انسان را از هرگونه خواری دور می‌کند. یکی از مهم‌ترین راه‌های به دست آوردن عزت، دوری از گناه و نافرمانی خداست. امام حسن علیه السلام در این زمینه می‌فرمایند:
«اذا أَرَدْتَ عِزّاً بِلا عَشیرةٍ، وَهَیْبَةً بِلا سُلطانٍ، فَاخْرُجْ منْ ذُلِّ مَعْصِیةِ اللَّهِ الی عِزِّ طاعَةِ اللَّهِ
؛ هرگاه خواستی عزّت داشته باشی بدون این که فامیل داشته باشی، و عظمت بدون سلطنت داشته باشی، از ذلت معصیت خداوند به سوی عزّت طاعت او خارج شو». (1)
هیچ کس بر اثر طاعت، کوچک نشده و هیچ کس بر اثر معصیت بزرگ نشده است. «عمر سعد» با نافرمانی خداوند و کشتن امام حسین علیه السلام خواست به مقام دنیایی برسد امّا موفّق نشد. بنی‌امیّه و بنی‌عباس خواستند امامان علیهم السلام را که در مسیر طاعت خدا بودند کوچک کنند اما موفّق نشدند، چرا که هر کسی که در مسیر طاعت خداست عزیز می‌شود و هر کسی که در مسیر معصیت خدا قرار دارد ذلیل خواهد شد.
«زلیخا» وقتی پیر و نابینا و فقیر شد در یکی از روزها عظمت یوسف پیامبر را دید به همین نکته اعتراف کرد و دو جمله گفت:
جمله اوّل:
«الْحَمْدُ للَّهِ الّذی جَعَلَ الْعَبیدَ مُلُوکاً بِطاعَتِهِ
؛ حمد خدای را که بندگان را پادشاه قرار می‌دهد به خاطر طاعتشان».
جمله دوم:
«الحَمْدُ للَّهِ الّذی جَعَلَ المُلُوکَ عَبیداً لِعِصْیانِهِمْ
؛ حمد خدای را که پادشاهان را بنده قرار می‌دهد به خاطر عصیانشان».
یعنی یوسف پیامبر بر اثر اطاعت عزیز شد و من بر اثر عصیان کوچک و خوار شدم.
در تاریخ آمده که یکی از خلفای عباسی بیمار شد، و پزشکان از درمان او

1- بحارالانوار، ج 44، ص 139

عاجز شدند؛ یکی از آنان به خلیفه گفت: آنچه که مربوط به علم پزشکی بود انجام دادیم ولی سلامتی شما باز نگشت پس یک راه بیشتر برای خوب شدن شما وجود ندارد و آن این که شخصی که دعایش به اجابت می‌رسد در حق تو دعا کند. خلیفه دستور داد موسی بن جعفر علیه السلام را حاضر کنند، هنگامی که امام علیه السلام نزد خلیفه آمد درد خلیفه برطرف شد. خلیفه به امام عرض کرد: به حقّ جدّت پیامبر صلی الله علیه و آله بگو بدانم چه دعایی در حق من کردی؟ امام علیه السلام فرمود: گفتم:
«اللَّهُمَّ کَما أرَیْتَهُ ذُلَّ مَعْصِیَتِهِ فَارِهِ عِزَّ طاعَتی
؛ خدایا همان‌گونه که نتیجه ذلّت‌بار گناه خلیفه را به او نشان دادی، نتیجه عزّت‌بخش اطاعت مرا به او نشان بده».(1)
امام به او فهماند که گناه انسان را ذلیل واطاعت پروردگار انسان را عزیز می‌کند.
مسأله دیگری که امام علی علیه السلام روی آن تأکید می‌کند افتخار است؛ افتخار یعنی ارزش یافتن، هنگامی ارزش واقعی پیدا می‌کنیم که مربی و مالک و هادی ما خدا باشد؛ به همین علت امام علی علیه السلام افتخار خود را تربیت یافته خدا می‌داند.
باید احساس کنیم که بنده هستیم و از خود چیزی نداریم و همیشه خود را بدهکار درگاه خداوند بدانیم نه طلب کار.
بنده همان به که زتقصیر خویش‌عذر به درگاه خدا آورد
ورنه سزاوار خداوندیش‌کس نتواند که به جای آورد(2)

مولا چه می‌گوید: در داستان بشر حافی آمده که امام کاظم علیه السلام فرمودند: اگر خود را بنده می‌دانست این کار را نمی‌کرد. به سوی امام آمد و اظهار پشیمانی کرد و گفت می‌خواهم بنده باشم.
اگر انسان حقیقت عبودیت را فراموش کند به خلاف کشیده می‌شود.
خدایا ما را بنده واقعی خود قرار بده.

1- بحارالانوار، ج 48، ص 140

2- سعدی

9: تباه کردن عمل

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:
«مَنْ ظَلَمَ أجیراً أَجْرَهُ أَحْبَطَ اللَّهُ عَمَلَهُ وَحَرَّمَ عَلَیْهِ ریحَ الْجَنَّةِ وَإنَّ ریحَها لَیُوجَدُ مِنْ مَسیرَةِ خَمْسَمِأَةِ عامٍ
؛ هر کس به کارگری در مورد دستمزدش ستم روا دارد، خداوند عمل او را تباه می‌کند و بوی بهشت را که از فاصله پانصد سال راه استشمام می‌شود به او حرام می‌گرداند».(1)
در قرآن سه عنوان داریم: 1. حبط 2. احباط 3. تکفیر.
حبط: به معنای باطل و بی‌خاصیّت نمودن عمل است.
احباط: ثواب اعمال پیشین بر اثر گناهان بعد از بین برود.
تکفیر: کیفر گناهان پیشین بر اثر اعمال نیک از میان برود.
از بررسی آیات و روایات استفاده می‌شود که حبط کاملاً واقعیت دارد و از جمله مواردی که حبط در آن مسلّم است مسأله کفر و ارتداد است؛ امّا گناهان دیگر آیا باعث حبط اعمال می‌شود یا نه؟ گناهانی داریم که در ردیف کفر و شرک است و موجب باطل شدن اعمال می‌شود، از جمله آن گناهان که در این حدیث آمده ظلم به کارگر است و از بین بردن حق او است. در حدیث دو جمله آمده:

1- مکارم الاخلاق، ص 428؛ و سفینة البحار، مادّه« أجر»

یکی اینکه ظلم به کارگر باعث حبط عملش می‌شود و دیگر اینکه این گناه باعث می‌شود که بوی بهشت را استشمام نکند چرا که بوی بهشت در فاصله پانصد سال راه به مشام می‌رسد؛ یعنی این افراد نزدیک بهشت هم نمی‌شوند که این نهایت دوری از رحمت خدا را می‌رساند. درباره عاق والدین هم روایت داریم که بوی بهشت به مشام کسی که عاق شده است نمی‌رسد.

در سفینةالبحار مادّه «أجر» حدیثی از امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که:

«إنّ اللّه تَعالی غافِرُ کُلِّ ذَنْبٍ، الّا مَنْ جَحَدَ مَهْراً أَوْ اغْتَصَبَ أجیراً أجْرَهُ أو بَاعَ رَجُلًا حُرّاً

؛ خداوند سه گناه را نمی‌بخشد کسی که حق اجیرش را ندهد، و کسی که مهر زنش را ندهد، و کسی که شخصی حرّ را به عبد درآورد و بفروشد».

یکی از نکاتی که از آیات و روایات به دست می‌آید این است که اصل انجام دادن عمل یک مطلب و نگاهداری آن مطلب دیگری است که مهمتر از خود عمل است؛ یک عمل سالم و مفید عملی است که از آغاز بی‌عیب باشد و تا پایان عمر از آن مراقبت و محافظت بشود. لذا در حدیثی از امام باقر علیه السلام وارد شده که فرموده است:

«الْإبْقاءُ عَلَی الْعَمَلِ اشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ ...

؛ نگهداری عمل از خود عمل سخت‌تر است».(1) راوی سؤال می‌کند که منظور از نگهداری عمل چیست؟ امام می‌فرماید: انسان بخشش می‌کند و یا انفاق در راه خداوند می‌کند و به عنوان یک انفاق پنهانی برای او ثبت می‌شود، سپس در جایی آن را مطرح می‌کند این انفاق پنهانی حذف می‌شود و به جای آن انفاق آشکار نوشته می‌شود، دگر بار در جایی دیگر آن را مطرح می‌کند باز حذف می‌شود و به عنوان ریا نوشته می‌شود.

عواملی که باعث نابودی اعمال می‌شود فراوان است که چند نمونه آن را ذکر می‌کنیم:

1- اصول کافی، ج 2، باب ریا، ح 16

1. منّت گذاردن و آزار دادن؛ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَاتُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِى يُنفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْأَخِرِ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدقات خود را با منّت و آزار، باطل نسازید، همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم، انفاق می‌کند؛ و به خدا و روز واپسین، ایمان نمی‌آورد». (1)
خداوند در این آیه دو عامل بطلان عمل را بیان کرده یکی منّت و آزار، و دیگری ریا و کفر.
2. «عجب» عامل نابودی آثار اعمال است که در حدیث آمده:
«العُجْبُ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النارُ الْحَطَبَ
؛ عجب حسنات انسان را می‌خورد همان‌گونه که آتش هیزم را از بین می‌برد». (2)
3. «حسد» باعث باطل شدن اعمال می‌شود، رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:
«إيّاكُمْ والحَسَد فَانَّ الحَسَدَ يأكُلُ الحَسَناتِ كَما تأكُلُ النّارُ الحَطَبَ
؛ برحذر باشید از حسد چون حسد حسنات را می‌خورد همچنان که آتش هیزم را می‌خورد». (3)
امام علی علیه السلام می‌فرمایند:
«فَاعْتَبِروا بِما كانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بإبْلِيسَ إذْ أحْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ وَجُهْدَهُ الجَهِيدَ، وكانَ قد عَبَد اللَّهَ سِتَّةَ آلافِ سَنَةَ؛
بنابراین از آنچه خداوند در مورد ابلیس انجام داده عبرت گیرد زیرا اعمال طولانی و کوشش‌های فراوان او را (بر اثر تکبر) از بین برد در حالی که او شش هزار سال خداوند را عبادت می‌نمود ...». (4)
خدایا ما را از شرّ حسد و حاسدان دور نگه دار.

1- سوره بقره، آیه 264

2- روح البیان، ج 8، ص 522

3- بحارالانوار، ج 73، ص 255

4- نهج البلاغه، خطبه 192

10: کنترل شهوت

حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند:
«وَأَمَرَهُ أَنْ یَکْسِرَ نَفْسَهُ مِنَ الشَّهَواتِ، وَیَزَعَها عِنْدَ الْجَمَحاتِ، فَإِنَّ النَّفْسَ أَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إلّاما رَحِمَ اللَّهُ
؛ و نیز او فرمان می‌دهد که خواسته‌های نابجای خود را درهم بشکند، و به هنگام وسوسه‌های نفس خویشتن‌داری را پیش گیرد زیرا که نفس اماره انسان را به بدی وا می‌دارد، مگر آنکه رحمت خدا شامل حال او شود». (1)
علی علیه السلام به مالک اشتر فرمان می‌دهد که هنگامی که نفس سرکش تو می‌خواهد چموشی کند و از کنترل خارج شود باید آن را مهار کنی و به‌وسیله تقوا آن را رام نمایی.
از قرآن به خوبی استفاده می‌شود که نفس انسان دارای سه مرحله است:
1. نفس اماره: یعنی روح سرکش که همیشه انسان را به بدی‌ها دعوت می‌کند، و شهوات و بدی‌ها را در نظرش زینت می‌بخشد، این همان چیزی است که همسر عزیز مصر در پایان کار خود به آن اشاره کرد و گفت: «وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِی إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ»؛ من خودم را تبرئه نمی‌کنم، که نفس (سرکش) بسیار به

1- نهج البلاغه، نامه 53، فرمان امام به مالک اشتر نخعی

بدی‌ها امر می‌کند». (1)
2. نفس لوّامه: روحی است بیدار و نسبتاً آگاه که اوّل در دامان گناه می‌افتد امّا کمی بعد بیدار می‌شود و توبه می‌کند و به مسیر سعادت بازمی‌گردد، این همان چیزی است که به آن وجدان اخلاقی می‌گویند که در بعضی بسیار قوی است و در بعضی ضعیف و ناتوان است و ممکن است بر اثر کثرت گناه از کار بیفتد.
3. نفس مطمئنّه: یعنی روح تکامل یافته‌ای که به مرحله اطمینان رسیده، و نفس سرکش را رام کرده است که در سوره فجر آیه 27 و 28 به آن اشاره شده است: «یَا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ* ارْجِعِی إِلَی رَبِّکِ رَاضِیَةً مَّرْضِیَّةً»؛ تو ای نفس مطمئن! به سوی پروردگارت باز گرد، در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است».
تعبیر به «راضیة» به خاطر آن است که تمام پاداش وعده‌های الهی را می‌بیند و یکپارچه راضی و خشنود می‌شود. امّا تعبیر به «مرضیة» به خاطر این است که مورد قبول و رضای دوست واقع شده است.
عن سَدیرٍ الصَّیْرَفیّ قال: قُلتُ لأبی عبدِ اللّهِ علیه السلام: جُعِلْتُ فِداکَ یابْنَ رَسُولِ اللّهِ هَلْ یُکْرَهُ المُؤْمِنُ علی قَبْضِ رُوحِهِ؟ قال: لا واللّهِ إنّهُ إذا أتاهُ مَلَکَ المَوْتِ لِقَبْضِ روحِهِ جَزِعَ عِندَ ذلِکَ، فیقولُ لهُ مَلَکُ المَوْتِ: یا وَلِیَّ اللّهِ لاتَجْزَعْ فَوَالّذِی بَعَثَ مُحمَّداً صلی الله علیه و آله لَأنا أبَرُّ بِکَ وأشْفَقُ عَلَیْکَ مِن والدٍ رَحیمٍ لَوْ حَضَرَکَ إفْتَحْ عَیْنَیْکَ فَانْظُرْ، قال: وَیُمَثَّلُ له رسولُ اللّه صلی الله علیه و آله وامیرُ المؤمنین وفاطِمَةُ والحَسَنُ والحُسَیْنُ والأئمَّةُ مِن ذُرِّیَّتِهِم علیهم السلام فَیُقال له: هذا رسولُ اللّهِ وأمیرُ المؤمنین وفاطِمَةُ والحَسَنُ والحُسَیْنُ والأئمَّةُ علیهم السلام رُفَقاؤُکَ. قال: فَیَفْتَحُ عَیْنَیْهِ فَیَنْظُرُ فَیُنادِی روحَهُ مُنادٍ مِن قِبَلِ رَبِّ العِزَّةِ فیقولُ:
«یا أیّتُها النّفْسُ المُطْمَئِنَّةُ»
إلی محمّدٍ وأهلِ بیتِه
«ارْجِعِی إِلَی رَبِّکِ رَاضِیَةً»
بالوِلایَةِ
«مَّرْضِیَّةً»
بالثّواب
«فَادْخُلِی فی عِبادِی»
یعنی محمّداً وأهلَ بیتِه
«وَادْخُلِی

1- سوره یوسف، آیه 53

جَنّتی»

فما شَیءٌ أحَبُّ إلیهِ مِن استِلالِ روحِه واللّحوقِ بالمُنادِی.

در روایتی یکی از یاران امام صادق علیه السلام از آن حضرت پرسید: آیا ممکن است مؤمن از قبض روحش ناراضی باشد؟ فرمود: نه به خدا سوگند، هنگامی که فرشته مرگ برای قبض روحش می‌آید اظهار ناراحتی می‌کند، فرشته مرگ می‌گوید: ای ولی خدا ناراحت نباش، سوگند به آن کس که محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث کرده، من بر تو مهربان‌ترم از پدر مهربان، درست چشم‌های خود را بگشا و ببین، او نگاه می‌کند، رسول خدا صلی الله علیه و آله وعلی علیه السلام وفاطمه علیها السلام وحسن علیه السلام و حسین علیه السلام و امامان از ذریّه او را می‌بیند، فرشته به او می‌گوید: نگاه کن این رسول خدا و امیر مؤمنان و فاطمه و حسن و حسین و امامان علیهم السلام دوستان تواند. او چشمانش را باز می‌کند و نگاه می‌کند، ناگهان گوینده‌ای از سوی خداوند بزرگ ندا می‌دهد و می‌گوید: یا ایتها النفس المطمئنه، ای کسی که به محمد و خاندانش اطمینان داشتی بازگرد به سوی پروردگارت، در حالی که تو به ولایت آنها راضی هستی، و او با ثوابش از تو خشنود است، داخل شو در میان بندگانم یعنی محمد و اهل‌بیتش علیهم السلام و داخل شو در بهشتم، در این هنگام چیزی برای انسان محبوب‌تر از آن نیست که هر چه زودتر روحش از تن جدا شود و به این منادی پیوندد.(1)

1- تفسیر نمونه، ج 26، ذیل آیات 27- / 30 سوره فجر به نقل از کافی، ج 3، باب ان المؤمن لا یکره علی قبض روحه

11: عطا به اندازه کرامت

حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند:
«مَنْ یُعْطِ بِالْیَدِ الْقَصیرَةِ یُعْطَ بِالْیَدِ الطَّویلَةِ
؛ کسی که با دست کوتاه ببخشد با دست بلند به او بخشیده می‌شود».[(1)]
در بین علما بحثی است که آیا ثوابی که خداوند می‌دهد به عنوان استحقاق است‌یا تفضّل است یا اثر اعمال انسان است؟ آنها که می‌گویند تفضّل است تحلیل آنها این است که تمام هستی ما از آن خداست، لذا آنچه می‌دهد عطا و تفضل است چون مزد و استحقاق، موقعی است که ما از خود چیزی داشته باشیم.
علاوه بر اینکه آنچه از اعمال انجام می‌دهیم مصالح و مفاسدش به خود ما برمی‌گردد، لذا استحقاق معنا ندارد بلکه تفضل است.
ولی ما نوع دیگری از استحقاق را قائلیم نه به عنوان کارگر و کارفرما بلکه به این معنا که وقتی فرمان خدا را اطاعت کردیم یک انسان لایقی می‌شویم و وجود لایق مستحق انعام و عطای الهی است، از باب اینکه خداوند حکیم است و به انسان لایق می‌بخشد و کسی که گنهکار است لایق جهنم است، ولی در عین حال

1- نهج‌البلاغه، حکمت 232

خداوند آن قدر لطف دارد که خود را بدهکار کرده و ما را طلب‌کار و می‌فرماید:
«وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِی الْأَرْضِ إِلَّا عَلَی اللَّهِ رِزْقُهَا»؛ هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر این که روزی او بر خداست».(1) و در جای دیگر می‌فرماید: ای مردم به خدا قرض بدهید؛ این لطف خداست که خود را وام گیرنده و مردم را وام‌دهنده می‌داند.
این حدیث مورد بحث نمونه‌ای از لطف خداوند است که کسی که با دست کوتاه برای خدا عطا کند با دست بلند خداوند به او عطا می‌کند، خداوند آنچه به ما می‌دهد تناسب با اعمال ما ندارد بلکه تناسب با کرامتش دارد او با کرمش با ما حساب می‌کند نه اینکه ببیند ما چه کردیم. لذا در اعمال ماه رجب می‌خوانیم:
«یا مَنْ یُعْطِی الکثیرَ بِالْقَلیلِ، یا مَنْ یُعْطی مَنْ سَأَلَهُ، یا مَنْ یُعْطی مَنْ لَمْ یَسْأَلْهُ وَمَنْ لَمْ یَعْرِفْهُ تَحَنُّناً مِنْهُ وَرَحْمَةً
؛ ای کسی که در برابر اطاعت اندک، عطای بسیار می‌دهی، ای که عطا کنی به هر که از تو خواهد، ای که عطا کنی به کسی که از تو نخواهد و نه تو را بشناسد از روی نعمت‌بخشی و مهرورزی».(2)
تمام عباداتی که انجام می‌دهیم، شکر یک نعمت کوچک خدا را نمی‌توانیم بجا بیاوریم، آیا در خانه او نرفتن و اطاعتش نکردن بی‌انصافی نیست.
خدایا به کوچکی ما نگاه نکن بلکه به بزرگی خود نگاه کن و عطایای خود را از ما دریغ نفرما.

1- سوره هود، آیه 6

2- مفاتیح نوین، ص 606

حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند:
«ما كُلُّ مَفْتُونٍ يُعاتَبُ
؛ هر شخص گرفتاری را نمی‌توان سرزنش کرد (چه بسا بی‌تقصیر باشد)».
(1)
برای فهمیدن معنای کلام امام علیه السلام باید معنای فتنه و عتاب را بدانیم.
کلمه فتنه موارد استعمالش متعدد است یک معنایش وارد شدن در بلا و حوادث گوناگون است. معنای دیگرش امتحان و آزمایش است. «إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلدُكُمْ فِتْنَةٌ»؛ اموال و فرزندانتان فقط وسیله آزمایش شما هستند». (2)
بین این دو معنا یک رابطه نزدیکی وجود دارد چون حوادث و بلاها و مصائب در بسیاری از موارد وسیله آزمایش و امتحان است.
معنای سومی هم برای فتنه ذکر شده که فریب‌خورده است و می‌شود با دو معنای قبل ارتباط داد که گاهی بلاها و حوادث باعث فریب انسان می‌شود، لذا می‌شود برای فتنه یک مشترک معنوی ذکر کرد.
عتاب به معنای سرزنش کردن است.

1- نهج البلاغه، حکمت 15

2- سوره تغابن، آیه 15

برای جمله امام علیه السلام دو احتمال و معنا ذکر شده است:
1. این معنا را ابن أبی الحدید در شرح خود بر نهج البلاغه بیان می‌کند: یعنی اگر کسی یک حادثه‌ای برای او اتّفاق افتاد خیلی به آن اهمیّت ندهد و اعتنا نکند.
شأن نزول هم برای این جمله امام علیه السلام ذکر شده که به هنگام حرکت امام علیه السلام برای سرکوب شورشیان بصره، سعد بن وقّاص، و محمد بن مسلمه، و اسامة بن زید و عبداللّٰه بن عمر آماده حرکت نشدند، امام از آنها پرسید چرا آماده جهاد نمی‌شوید؟ گفتند از اینکه مسلمانی را بکشیم ناراحتیم. امام فرمود: بر بیعت من وفادارید؟ گفتند: آری، امام فرمود: به خانه‌هایتان بروید. آن‌گاه حضرت حکمت 15 را زمزمه کرد چون بعضی آمدند به حضرت گفتند: فلانی نیامده، حضرت این جمله را فرمود یعنی رهایشان کنید و اهمیّت ندهید.
2. معنای دوّمی که برای این حدیث ذکر شده این است که: هر کس دچار بلا و مشکلی شده را نباید سرزنش کرد و هر منحرف را نمی‌توان سرزنش کرد، بلکه در خیلی از موارد باید هدایتش کرد، چون غیر از معصوم علیه السلام همه جائزالخطا هستند و نباید یک لغزش را به رخ او کشید و آبرویش را برد. چرا که مؤمن احترامش از کعبه بیشتر است:
«الْمؤمِنُ أَعْظَمُ حُرْمَةً مِنَ الْکَعْبَةِ
(1).»
در حدیثی آمده که کسی که مؤمنی را ملامت کند نمی‌میرد مگر اینکه خودش دچار همان بلا شود.
امیدواریم خداوند ما را از لغزش‌ها حفظ فرماید.

1- خصال، ج 1، ص 27

13: عامل تحقیر، ذلیل و توهین

حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند:
«أَزْری بِنَفْسِهِ مَنِ اسْتَشْعَرَ الطَّمَعَ، وَرَضِیَ بِالذُّلِّ مَنْ کَشَفَ عَنْ ضُرِّهِ، وَهانَتْ عَلَیْهِ نَفْسُهُ مَنْ أَمَّرَ عَلَیْها لِسانَهُ
؛ هر کس طمع در درون داشته باشد خود را حقیر کرده، و کسی که ناراحتی‌هایش را فاش کند به ذلت خویش راضی شده، و کسی که زبانش را بر خود امیر کند شخصیت خود را پایمال کرده است».(1)
قیمت و ارزش هر انسانی را خودش تعیین می‌کند نه جامعه، جامعه همان قیمتی که انسان روی خود می‌گذارد تعیین می‌کند، لذا انسان نباید خود را ارزان عرضه کند.
با ذکر این مقدّمه، در حدیث فوق سه نکته قابل ذکر است: یکی اینکه عامل تحقیر انسان چیست و چگونه انسان خود را تحقیر می‌کند؟ دوم اینکه چگونه انسان خود را ذلیل می‌کند و عامل ذلّت چیست؟ و سوم اینکه عامل اهانت انسان چیست و چگونه انسان خود را تحقیر می‌کند؟

1- نهج البلاغه، حکمت 2

1. عامل تحقیر انسان:
«أزری» یعنی عیب نهادن، تحقیر کردن و پست شمردن. کسی که در باطنش طمع داشته باشد خودش را تحقیر کرده، طمع حقارت می‌آورد، شخصی که طمع دارد در مقابل ثروتمندان و اغنیا خضوع می‌کند و خودش را کوچک می‌کند و در انظار مردم تحقیر می‌شود. در نتیجه جامعه هم بر اساس قیمت‌گذاری خود او برایش ارزش قائل می‌شود.
روایات در باب طمع فراوان است: ابوحمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که می‌فرمایند: مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت:
«عَلِّمنی یا رَسُولَ اللَّه شَیْئاً، فَقالَ صلی الله علیه و آله: عَلَیْکَ بِالْیَأْسِ مِمَّا فی أَیْدِی النّاسِ فَإِنَّهُ الْغَنِیَ الْحاضِرُ، قالَ: زِدْنی یا رَسُولَ اللَّهِ قالَ: إیَّاکَ وَالطَّمَعَ فَإِنَّهُ الْفَقرُ الْحاضِرُ
؛ عرض کرد: ای پیامبر خدا چیزی به من تعلیم کن. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از آنچه در دست مردم است ناامید باش که بی‌نیازی آماده همین است. گفت: ای پیامبر خدا بیشتر برایم بگو: فرمود: از طمع پرهیز کن که نیازمندی آماده همین است». (1)
همچنین امام علی علیه السلام فرموده‌اند:
«ثَمَرَةُ الطَّمَعِ الشِّقاءُ
؛ نتیجه طمع بدبختی است». (2)
امام هادی علیه السلام در حدیثی می‌فرمایند:
«الطَّمَعُ سَجِیَّةٌ سَیِّئَةٌ
؛ طمع، خصلتی زشت است». (3)
امام کاظم علیه السلام به هشام فرمود: «از طمع بپرهیز و به آنچه مردم دارند، چشم‌داشتی نداشته باش، چشم‌داشت به مخلوق را در خود بمیران زیرا طمع، کلید هر خواری است و عقل را می‌دزدد و انسانیّت را می‌دَرَد و آبرو را می‌آلاید

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 322

2- غرر الحکم، ص 359

3- الدرّة الباهرة، ص 42

و دانش را از بین می‌برد».
طمع ممدوح و نیکو هم داریم که قرآن درباره آن می‌فرماید: «تَتَجَافی جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضاجِعِ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَطَمَعاً ...»؛ پهلوهایشان از بسترها دور می‌شود (و شبانگاه به پا می‌خیزند و رو به درگاه خدا می‌آورند) و پروردگار خود را با بیم و امید می‌خوانند». (1)
امام سجّاد علیه السلام در دعایش عرض می‌کند:
«إذا رَأَیْتُ مَوْلایَ ذُنُوبی فَزِعْتُ، وَإذا رَأَیْتُ عَفْوَکَ طَمِعْتُ
؛ سرورم چون به گناهان خود می‌نگرم بیمناک می‌شوم و چون به بخشش تو می‌نگرم، طمع می‌بندم». (2)
2. عامل ذلالت انسان:
فرمود کسی که دردش را برای همه می‌گوید و داد می‌زند خودش را ذلیل می‌کند، انسان با شخصیت مسائلش را حفظ می‌کند و دردهایش را برای دیگران بیان نمی‌کند. نقل می‌کنند که شخصی دندانش درد می‌کرد و از شدت دندان درد داد و بیداد می‌کرد و آه و ناله‌اش همه جا پیچیده بود. شخصی به او گفت: چقدر کم‌طاقتی؟ من سه سال است که بینایی خود را از دست داده‌ام اما به احدی نگفتم.
علی علیه السلام می‌فرماید:
«رَضِیَ بِالذُّلِّ مَنْ کَشَفَ عَنْ ضُرِّهِ
؛ کسی که از گرفتاری خود پرده بردارد، به خواری تن داده است». (3)
3. عامل توهین انسان:
فرمود اگر زبانش را امیر خود کند به خود توهین کرده و خودش را ارزان

1- سوره سجده، آیه 16

2- بحارالانوار، ج 98، ص 83

3- میزان الحکمه، ج 3، ص 443؛ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 18، ص 84

فروخته است. خوشا به حال کسی که اختیار زبانش در دست اوست که در این صورت می‌تواند از آن بهره‌های فراوان ببرد.
در حدیثی علی علیه السلام فرموده است:
«اللِّسانُ میزانُ الإنسانِ
؛ زبان، وسیله سنجش انسان است». (1)
و همان حضرت می‌فرمایند:
«إذا أصْبَحَ ابنُ آدَمِ فإنَّ الأعْضاءَ کُلَّها تُکَفِّرُ اللِّسانَ فَتَقولُ: إتّقِ اللَّهَ فِینا فإنَّما نحقُ بِکَ، فإنِ اسْتَقَمْتَ استَقَمْنا وإنِ اعْوَجَجْتَ اعْوَجَجْنا؛
چون آدمی صبح کند، همه اندام‌ها در برابر زبان کرنش کرده و می‌گویند: تقوای الهی را درباره ما رعایت کن، زیرا ما به تو بستگی داریم، اگر راست باشی، راست هستیم و اگر کج شوی، ما نیز کج می‌شویم». (2)
امام علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود:
«لَا یَسْتَقِیمُ إِیمَانُ عَبْدٍ حَتَّی یَسْتَقِیمَ قَلْبُهُ. وَ لَایَسْتَقِیمُ قَلْبُهُ حَتَّی یَسْتَقِیمَ لِسَانُهُ، فَمَنِ اسْتَطَاعَ مِنْکُمْ أَنْ یَلْقَی اللَّهَ تَعَالَی وَ هُوَ نَقِیُّ الرَّاحَةِ مِنْ دِمَاءِ الْمُسْلِمِینَ وَ أَمْوَالِهِمْ، سَلِیمُ اللِّسَانِ مِنْ أَعْرَاضِهِمْ، فَلْیَفْعَلْ؛
ایمان هیچ بنده‌ای درست نشود، تا آنکه دلش درست شود و دلش درست نشود، تا آن‌گاه که زبانش درست شود. بنابراین هر کس از شما که می‌تواند با دستی نیالوده به خون و اموال مسلمانان و زبانی سالم از ریختن آبرو و حیثیت ایشان خداوند را دیدار نماید، باید چنین کند». (3)
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند:
«سَلامَةُ الإنسانِ فی حِفْظِ اللِّسانِ
؛ سلامت انسان، در نگهداری زبان است». (4)
و از علی علیه السلام روایت شده است که:
«مَنْ حَفِظَ لِسانَهُ سَتَرَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ
؛ هر که زبانش را نگهدارد، خداوند عیبش را بپوشاند». (5)

1- میزان الحکمه، ج 8، ص 490

2- صحیح ترمذی، ج 9، ص 247؛ به نقل از میزان الحکمه، ج 8، ص 494

3- نهج‌البلاغه، خطبه 176

4- بحارالانوار، ج 71، ص 286

5- همان مدرک، ص 283

و همان حضرت فرموده است:
«اللِّسانُ سَبُعٌ، إنْ خُلِّىَ عَنْهُ عَقَرَ
؛ زبان، درنده است اگر رها شود، گاز می‌گیرد».(1)

1- نهج‌البلاغه، حکمت 60

14: چهار صفت ناپسند

حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند:

«الْبُخْلُ عارٌ، وَالجُبْنُ مَنْقَصَةٌ، وَالْفَقْرُ يُخْرِسُ الْفَطِنَ عَنْ حُجَّتِهِ، وَالْمُقِلُّ غَريبٌ فی بَلْدَتِهِ

؛ بخل ننگ است، ترس نقصان است و فقر شخص زیرک را از بیان دلیلش گنگ می‌سازد، و شخصی که فقیر است در شهرش نیز غریب و بیگانه است». (1)

این چهار موردی که در کلام امام بیان شده است با هم ارتباط دارند و همه آنها مبتنی بر مسائل مادّی است. در اوّلین جمله می‌فرماید: بخل ننگ است.

حقیقت ننگ آن چیزی است که دور از شأن انسان باشد. ننگ نوعی عیب است که به شرافت انسان لطمه می‌زند، نقصان جسمانی عیب نیست، بلکه نقصان شخصیّتی و حیثیّتی، عار است. و بخل چون دون شأن انسان است در نتیجه عیب محسوب می‌شود؛ چرا که شأن انسان این است که با عالم هستی هم‌صدا باشد.

تمام عالَم در حال انفاق کردن هستند، خورشید دائماً انفاق می‌کند و نور می‌دهد؛ زمین دائماً انفاق می‌کند و مواد غذایی می‌دهد؛ دریاها، هوا، جانوران مثل زنبور عسل، گوسفند و حیوانات دیگر انفاق می‌کنند و در این میان اگر انسان که اشرف

1- نهج‌البلاغه، حکمت 3

مخلوقات هست انفاق نکند و بخل بورزد از موجودات دیگر پست‌تر خواهد بود و جز ننگ و عار چیز دیگری نصیبش نخواهد شد.
روایاتی که در نکوهش بخل بیان گردیده بسیار است که نمونه هایی از آن را ذکر می‌کنیم:
1. حضرت علی علیه السلام فرموده‌اند:
«الْبُخْلُ بِالمَوجودِ سُوءُ الظَّنِّ بِالْمَعْبودِ
؛ بخل ورزیدن به آنچه در دست داری بدگمانی به معبود است». (1)
2. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند:
«أقَلُّ النّاسِ راحةً البخيلُ
؛ آدم بخیل کمتر از همه مردم آسایش دارد». (2)
3. علی علیه السلام می‌فرمایند:
«لَيْسَ لِبَخيلٍ حَبيبٌ
؛ بخیل هیچ دوستی ندارد». (3)
4. از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:
«البخيلُ حَقّاً مَنْ ذُكِرْتُ عِنْدَهُ فَلَمْ يُصِلِّ عَلَىَ
؛ بخیل واقعی کسی است که نام من نزد او برده شود و بر من درود نفرستد». (4)
5. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: بخیل‌ترین مردم کسی است که در پرداخت آنچه خدا بر او واجب گردانیده است بخل ورزد. (5)
6. و همان حضرت فرموده است:
«انّ أبخَلَ النّاسِ مَن بَخِلَ بِالسَّلامِ
؛ بخیل‌ترین مردم کسی است که در سلام کردن بخل ورزد». (6)
7. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: هر کس خانه‌ای داشته باشد و مؤمن به سکونت در آن نیازمند باشد و او آن را از مؤمن باز دارد، خداوند می‌فرماید: فرشتگان من بنده‌ام در سکونت دنیا بر بنده‌ام بخل ورزید. سوگند به عزّت خودم که او هرگز

1- میزان الحکمه، ج 1، ص 375

2- بحارالانوار، ج 73، ص 300

3- میزان الحکمه، ج 1، ص 376

4- بحارالانوار، ج 73، ص 306

5- همان مدرک، ص 300

6- همان مدرک، ج 76، ص 4

وارد بهشت نخواهد شد. «...
وَعِزَّتی لایَسْکُنُ جِنانی أَبَداً
».(1)
8. امام صادق علیه السلام در حدیثی فرموده‌اند: امیرالمؤمنین علیه السلام پنج بار شتر خرما برای مردی فرستاد ... فردی به علی علیه السلام عرض کرد:
«واللَّهِ ما سَأَلَکَ فُلانٌ، وَلَقَدْ کانَ یَجْزِیهِ مِنَ الخَمْسَةِ الأوْساقِ وِسْقٌ واحِدٌ فقال له أمیرُ المؤمنین علیه السلام: واللَّهِ لا کَثَّرَ اللَّهُ فی المؤمِنینَ ضَرْبَکَ، أعْطِی أنَا وَتَبْخَلُ أنْتَ!؛
به خدا قسم فلانی از تو این مقدار نخواسته است، یک بار شتر از پنج بار برای او کافی است. امام علیه السلام فرمود: خدا امثال تو را در میان مؤمنان زیاد نکند. من می‌بخشم و تو بخل می‌ورزی»؟!(2)
در جمله دوم امام می‌فرماید: ترس در وجود انسان نقص است، چون ترس بی‌دلیل سرمایه‌های انسان را بر باد می‌دهد؛ توانایی سخن گفتن را دارد اما ترسو است در زمینه تبلیغات دینی اگر کسی ترسو باشد نمی‌تواند مبلّغ خوبی باشد، توانایی تجارت را دارد اما ترسو است ...
راه مبارزه با ترس، وارد شدن در میدان‌های کاری است.
و اگر انسان می‌خواهد در زندگی ترس داشته باشد باید از خدا بترسد که در واقع ترس از گناهان خودش است.
امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:
«الْمُؤْمِنُ بَیْنَ مَخَافَتَیْنِ: ذَنْبٍ قَدْ مَضی لا یَدْرِی ما صُنْعُ اللَّهُ فِیْهِ، وَعُمرٍ قد بَقِی لایَدْرِی ما یَکتَسِبُ فِیهِ مِنَ الْمَهالِکِ، فهو لا یصبح إلّا خائفاً ولا یصلحه إلّاالخوف؛
مؤمن میان دو ترس به سر می‌برد: گناهی که در گذشته کرده است و نمی‌داند خدا با آن چه کرده است (آن را بخشیده است یا نه) و عمری که باقی مانده است و نمی‌داند در آن مدّت چه گناهان مهلکی مرتکب خواهد شد، بنابراین مؤمن پیوسته ترسان است و جز ترس اصلاحش نکند».(3)

1- عقاب الاعمال، ص 287

2- وسائل الشیعه، ج 6، ص 318

3- اصول کافی، ج 2، ص 71

از روایات به خوبی استفاده می‌شود که مؤمن باید بین بیم و امید بسر ببرد.
علی علیه السلام در این زمینه فرموده‌اند:
«یا بُنیَّ خَفِ اللَّهَ خَوْفاً إنَّکَ لَوْ أَتَیْتَهُ بِحَسَناتِ أَهْلِ الأرضِ لَمْ یَقْبَلْها مِنْکَ وَارْجُ اللَّهَ رَجاءً إنَّکَ لَوْ أَتَیْتَهُ بِسَیِّئاتِ أَهْلِ الأرضِ غَفَرَها لَکَ
؛ پسرم، از خدا چنان بترس که اگر نیکی‌های مردم روی زمین را برای او بیاوری از تو نپذیرد، و به خدا چنان امیدوار باشی که اگر گناهان مردم روی زمین را برای او بیاوری تو را بیامرزد». (1)
امام صادق علیه السلام به اسحاق بن عمّار فرمود:
«یا إسْحاقُ خَفِ اللَّهَ کأَنَّکَ تَراهُ، وإنْ کُنْتَ لا تَراهُ فإنَّهُ یَراکَ فإنْ کُنْتَ تَری أنَّهُ لا یَراکَ فَقَدْ کَفَرْتَ، وإنْ کُنْتَ تَعْلَمُ أنَّهُ یَراکَ ثُمَّ بَرَزْتَ لَهُ بِالمَعْصِیَةِ، فَقَدْ جَعَلْتَهُ مِن أهْوَنِ النّاظِرین إلَیْکَ؛
ای اسحاق، از خدا چنان بترس که گویا او را می‌بینی. اگر تو او را نمی‌بینی او تو را می‌بیند. پس اگر عقیده داری که او تو را نمی‌بیند کافر شده‌ای، و اگر عقیده داری که تو را می‌بیند و آشکارا نافرمانی او را می‌کنی، او را از پست‌ترین نظر کنندگان به خودت قرار داده‌ای». (2)
امام صادق علیه السلام در حدیث جالبی چنین فرموده‌اند:
«مَنْ خافَ اللَّهَ أَخافَ اللَّهُ مِنْهُ کُلَّ شیءٍ وَمَنْ لَمْ یَخَفِ اللَّهَ أَخافَهُ اللَّه مِنْ کُلِّ شیءٍ
؛ هر که از خدا بترسد خدا هر چیزی را از او خواهد ترسانید، و هر که از خدا نترسد خدا او را از هر چیزی خواهد ترسانید». (3)
پیامدهای ترس از خدا در روایات ما چنین بیان شده است:
رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید که: خداوند فرموده است: «...
فإذا أمِنَنِی فی الدُّنْیا أخَفْتُهُ یَوْمَ القِیامَةِ، وإذا خَافَنِی فِی الدُّنْیا أمَنْتُهُ یَوْمَ القِیامَةِ؛
اگر بنده‌ام در دنیا خود

1- الاثنا عشریة، ص 40

2- اصول کافی، ج 2، ص 68

3- همان مدرک

را از من ایمن بداند در روز رستاخیز او را هراسان کنم و اگر در دنیا از من بترسد در روز قیامت او را ایمن گردانم».(1)
امام علی علیه السلام می‌فرمایند:
«الخَوْفُ سِجْنُ النَّفْسِ عَنِ الذُّنُوبِ، وَرادِعُها عَنِ الْمَعاصی
؛ ترس، بازداشتگاه نفس از گناهان وجلوگیرنده آن از نافرمانی‌هاست».(2)
و همان حضرت فرموده است:
«مَنْ کَثُرَتْ مَخَافَتُهُ قَلَّتْ آفَتُهُ؛
آن که ترس او زیاد باشد، کمتر آسیب ببیند».(3)
و فرمود:
«الخَوْف مَظَنّة الأمْنِ؛
میوه ترس، امنیّت است».(4)
در جمله سوم امام می‌فرمایند: فقر انسان باهوش را گنگ می‌کند و نمی‌گذارد حرف خود را بزند.
ایات در باب فقر فراوان است که بعضی از روایات فقر را نکوهش می‌کند و بعضی از روایات فقر را ستایش می‌کنند و ما خلاصه این دو دسته روایات را ذکر می‌کنیم و سپس به بررسی این روایات می‌پردازیم.
در مورد نکوهش فقر، رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:
«کادَ الْفَقْرُ أَنْ یَکُونَ کُفْراً
؛ نزدیک است که فقر به کفر بینجامد».(5)
و همان حضرت فرموده است:
«أللّٰهُمَّ إنّی أعوذُ بِکَ مِنَ الْکُفْرِ والفَقْرِ، فقالَ رجلٌ: أَیَعْدلانِ؟ قالَ: نَعَم
؛ بارخدایا من از کفر و فقر به تو پناه می‌برم. مردی عرض کرد: آیا این دو با هم برابرند؟ فرمود: آری».(6)
ازامام علی علیه السلام روایت شده‌است:
«الْفَقْرُ الْمَوْتُ الْأَکْبَرُ
؛ فقر، مرگ بزرگ است».(7)

1- بحارالانوار، ج 70، ص 379

2- میزان الحکمه، ج 3، ص 183

3- همان مدرک

4- میزان الحکمة، ج 3، ص 186

5- اصول کافی، ج 2، ص 307

6- کنز العمال، به نقل از میزان الحکمه، ج 7، ص 498

7- نهج البلاغه، حکمت 163

امام علی علیه السلام به فرزندش امام حسن چنین می‌فرماید: کسی را که در پی تحصیل خوراک روزانه خود است، سرزنش مکن زیرا کسی که قوت خود را نداشته باشد، خطاهایش بسیار است، فرزندم آدم فقیر، حقیر است. سخنش خریدار ندارد و مقام و مرتبه‌اش شناخته و دانسته نمی‌شود، فقیر اگر راستگو باشد، او را دروغگو می‌نامند و اگر زاهد و دنیاگریز باشد، نادانش می‌خوانند.
فرزندم هر که به فقر گرفتار آید، به چهار خصلت مبتلا شود:
«بِالضَّعفِ فی یَقینِهِ، وَالنُّقصانِ فی عَقِلِهِ، وَالرِّقَّةِ فی دینِهِ، وَقِلَّةِ الحَیاءِ فی وَجْهِهِ، فَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الفَقرِ
؛ به سستی در یقین و کاستی در خرد و شکنندگی در دین و کمی شرم و حیا در چهره. پس پناه می‌برم به خدا از فقر». (1)
امّا روایاتی که در ستایش فقر وارد شده است:
رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:
«الْفَقْرُ فَخْری وَبِهِ أفْتَخِرُ
؛ فقر، افتخار من است و به آن می‌بالم». (2)
و همان حضرت فرموده است:
«الْفُقَراءُ أَصَدِقاءُ اللَّهِ
؛ فقرا، دوستان خدایند». (3)
جمع و تفسیر این روایات به این است که فقر به دو معنا پسندیده است و به یک معنی نکوهیده.
فقر پسندیده، یکی فقر الی اللَّه است که خداوند می‌فرماید: «یَا أَیُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَی اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الغَنِیُّ الحَمیدُ»؛ ای مردم! شما (همگی) نیازمند به خدایید و تنها خداوند است که بی‌نیاز و ستوده است».
آری بی‌نیاز حقیقی و قائم بالذات در تمام عالم هستی یکی است، و او خداست، همه موجودات سر تا پا نیازمند و فقیر و وابسته به وجود او هستند.

1- میزان الحکمه، ج 7، ص 505

2- بحارالانوار، ج 72، ص 55

3- الفردوس، ج 3، ص 157

همان‌گونه که او نیاز مطلق است، انسان‌ها فقر مطلقند.
دوم: زندگی ساده است که پسندیده است. و اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فقر افتخار من است، منظور حضرت، فقر الی اللّٰه و زندگی ساده است.
اما فقری که مذمت شده و نکوهیده است، فقر مالی و نیاز داشتن به این و آن است و شخص نیازمند وابسته است و شجاعت ندارد در نتیجه نمی‌تواند حرف خود را بزند.
و ادامه حدیث مورد بحث که می‌فرماید: آدم فقیر در شهر خود نیز غریب است، اشاره به همین نوع فقر دارد.
***

15: اقسام سه‌گانه قلب

امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:

«إنَّ الْقلب‌ها ثَلاثَةٌ: قلبٌ مَنکوسٌ لا یَعِی شَیْئاً مِن الخَیْرِ وهو قلْبُ الکافرِ، وقلْبٌ فِیهِ نُکْتَةٌ سَوداءٌ والخَیْرُ والشَّرُّ فیه یَعتَلِجانِ فَأیُّهُما کانَتْ مِنهُ غَلَبَ علیهِ، وقَلْبٌ مَفْتُوحٌ فیهِ مَصابِیحٌ تَزْهَرُ لا یُطَفَیءُ نُورهُ إلی یومِ القیامةِ وَهُوَ قَلْبُ المُؤْمِنِ

؛ بدرستی که دل‌ها سه گونه است: دلی که واژگون است، که هیچ خیری در آن نیست و آن دل کافر است. و دلی که در آن نقطه سیاه وجود دارد، در این دل خوبی و بدی با یکدیگر می‌ستیزند و هر کدام نیرومندتر بود بر دیگری چیره می‌گردد، و دلی گشاده که در آن چراغی می‌درخشد، نورش تا روز قیامت خاموش نمی‌شود و آن دل مؤمن است».(1)

در قرآن و روایات تعبیرات گوناگونی در مورد عقل و فکر و روح انسان شده است؛ یکی از این تعبیرات در مورد عقل، قلب است و قلب دو معنا دارد: یکی قلب جسمانی، ویکی هم قلب روحانی؛ قلب جسمانی همین تلمبه‌ای است که در وسط سینه انسان است وخون را به‌تمام اعضای انسان می‌رساند و اما قلب روحانی همان عقل است. قلب در قرآن در مفهوم عقل و روح خیلی استعمال شده است.

1- محجة البیضاء، ج 5، ص 22

عقل از ریشه «عِقال» است، همان پابندی که بر شتر می‌زنند تا حرکت نکند و عقل را از این جهت عقل گفتند چون انسان را از زشتی‌ها باز می‌دارد.
به این علت به عقل، قلب هم می‌گویند چون که
یَتَقَلَّبُ مِن حَالٍ إلی حَالٍ
است؛ یعنی دائماً در حال دگرگونی است، مثل قلب جسمانی که دائماً در حال تغییر است؛ لذا اگر یک دقیقه از کار بیفتد، عمر انسان به پایان می‌رسد.
در روایات هم کلمه قلب زیاد به کار رفته است از جمله همین روایت که قلب‌های انسان‌ها را به سه گونه تقسیم می‌کند:
1. بعضی از مردم قلبشان مانند ظرف وارونه است که چیزی از سعادت و خیر و انوار الهی در آن جای نمی‌گیرد حتّی اگر پای منبر رسول خداو ائمّه علیهم السلام هم بنشیند فایده ندارد. یکی از مهمترین عواملی که باعث می‌شود قلب انسان وارونه شود و بمیرد، انس به گناه است و گناه روی گناه که رسول خدا فرمود:
«الذَّنْبُ عَلی الذَنْبٍ»(1)
یعنی گناه روی گناه دل را می‌میراند و دل مرده دلی وارونه است.
2. بعضی از مردم قلبشان بر اثر گناه سیاه می‌شود که هر گناهی نقطه سیاهی است در قلب که اگر توبه کند پاک می‌شود و اگر گناه ادامه پیدا کند این نقطه وسیع می‌شود و تمام قلب را می‌پوشاند که قرآن می‌فرماید: «وَأَحاطَتْ بِهِ خَطیئَتُهُ»؛ و آثار گناه، سراسر وجودشان را بپوشاند».(2)
این گونه افراد گاهی به سمت خیر هستند و گاهی به سمت شرّ که هر کدام از خیر و شر که نیرومندتر باشد بر دیگری غلبه پیدا می‌کند.
3. بعضی از مردم قلبشان گشاده و باز است نور خدا در آن می‌درخشد و حقایق را درک می‌کند و بر سر دوراهی می‌تواند تصمیم بگیرد.
مهم این است که انسان بتواند در زندگی خود به این مرحله برسد که این نیاز

1- خصال، ص 228

2- سوره بقره، آیه 81

به عمل مستمر و راز و نیاز و ترک گناه و تهذیب نفس دارد. امیدواریم خداوند توفیق این کار را به همه ما عنایت فرماید. ان شاء اللّٰه.
***

16: سؤال کردن- از خود راضی بودن

حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند:
«الْمَسْأَلَةُ خِباءُ الْعیب‌ها، وَمَنْ رَضِیَ عَنْ نَفْسِهِ کَثُرَ السَّاخِطُ عَلَیْهِ
؛ پرسش کردن وسیله پوشاندن عیب‌هاست، و انسان از خودراضی، دشمنان او فراوانند».(1)
در این حدیث حضرت به دو نکته مهم اشاره فرموده است:
نکته اوّل درباره سؤال کردن است که وسیله پنهان شدن عیب‌های انسان‌هاست. در آیات وروایات به این مطلب اشاره شده که چیزی را که نمی‌دانید بپرسید. «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لَاتَعْلَمُونَ»؛(2) اگر نمی‌دانید، از آگاهان بپرسید».
فلسفه سؤال کردن این است که: ما اوّلین کسی نیستیم که در این دنیا زندگی می‌کنیم بلکه قبل از ما انسان‌های زیادی آمدند و در این دنیا زندگی کردند و تجارب زیادی کسب کردند و این تجربیات باید به نسل‌های آینده منتقل شود که یکی از مهمترین راه‌هایش پرسش است. چرا که استعدادهایی که خداوند به مردم داده مختلف است و هر کسی در یک جهتی استعداد دارد و همه چیز را

1- نهج‌البلاغه، حکمت 6

2- سوره نحل، آیه 43

همگان می‌دانند و سؤال کلیدی است که ما را به گذشتگان پیوند می‌دهد و معلومات آنها را در اختیار ما قرار می‌دهد. اما با این حال بعضی از افراد سؤال را عیب و ننگ می‌دانند و گاهی می‌گویند خجالت می‌کشیم سؤال کنیم و حال اینکه خجالت دو قسم است: یکی عاقلانه و دیگری احمقانه. خجالت احمقانه این است که انسان چیزی را که نمی‌داند خجالت بکشد که سؤال کند، امّا خجالت عاقلانه آن است که انسان از گناه خجالت بکشد.
رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:
«العِلمُ خَزائنٌ وَمفاتِیحُهُ السؤالُ، فَاسألُوا رحِمَکُمُ اللَّهُ فإنَّهُ یُؤجَرُ أربَعةٌ: السائلُ، والمُتکَلِّمُ، والمُستَمِعُ، والمُحِبُّ لَهُم
؛ دانش گنجینه هایی است و کلیدهای آن پرسش است، پس خدایتان رحمت کند، بپرسید، که با این کار چهار نفر اجر می‌برند: پرسشگر، پاسخگو، شنونده و دوستدار آن». (1)
و همان حضرت فرموده است:
«السؤالُ نِصْفُ العِلم
؛ پرسش نیمی از دانش است». (2) و درباره خوب پرسیدن هم حدیث از آن حضرت وارد شده که نیمی از دانش است.
علی علیه السلام به شخصی که از آن حضرت سؤال مشکل‌آفرین پرسید، فرمود:
«سَلْ تَفَقُّهاً وَلا تَسْأل تَعَنُّتاً، فإنّ الجَاهِلَ المُتَعَلِّمَ شَبیهٌ بِالعَالِمِ، وانّ العَالِمَ المتَعَسِّفَ شَبِیهٌ بِالجَاهِلِ المتَعَنِّتِ؛
به قصد یادگرفتن بپرس، نه برای آزردن و خطا گرفتن؛ زیرا جاهلی که در صدد آموختن باشد همانند عالم است و عالمی که در بیراهه قدم نهد همچون جاهلی است که به قصد خطا گرفتن می‌پرسد». (3)
و اگر سؤال از انسان شد و جوابش را نمی‌داند، بگوید: نمی‌دانم نه اینکه جواب نادرست بدهد و دچار پیامدهای آن شود.

1- تحف العقول، حکمت 39

2- میزان الحکمه، ج 4، ص 331

3- نهج‌البلاغه، حکمت 320

نکته دوم: فرمود اگر کسی ازخودراضی باشد، ناراضی از او زیاد می‌شود؛ چون از خودراضی بودن موجب می‌شود که خودبرتربین و خودخواه شود و انتظار دارد که همه بنده او باشند و برای او تعظیم کنند. اعمال انسان نباید او را مغرور کند، چون اعمال ما در کنار کرامت و بزرگواری خداوند ناچیز است
«وَما قَدْرُ أعْمالُنا فی جَنْبِ کَرَمِکَ
». غرور و غفلت سرچشمه هر هلاکتی است و مادر هر شقاوتی، غرور عبارت است از آرامش یافتن و مطمئن شدن به آنچه که موافق با هوا و هوس باشد، گمان می‌کند اعمال و افعالی که انجام می‌دهد درست است، مال حرام را در راه خیر مصرف می‌کند و می‌پندارد که عمل نیکی کرده است. آیات و روایات در مذمت غرور فراوان است. خداوند می‌فرماید: «فَلَا تَغُرَّنَّکُمُ الْحَیَاةُ الدُّنْیَا وَلَا یَغُرَّنَّکُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ»؛ پس مبادا زندگانی دنیا شما را بفریبد، و مبادا (شیطان) فریبکار شما را نسبت به (کَرَم) خدا بفریبد (و مغرور سازد)!». (1)
رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:
«یابنَ مَسْعودٍ، لاتَغْتَرَنَّ باللَّهِ، وَلاتَغْتَرنَّ بِصَلاحِکَ وَعِلْمِکَ وَعَمَلِکَ وَبِرِّکَ وعبادَتِکَ
؛ ای پسر مسعود، به خدا مغرور مشو و به پاکی و علم و عمل و نیکی و عبادت خود، فریفته مباش». (2)
همچنین امام علی علیه السلام فرموده است:
«سُکونُ النَّفسِ الَی الدُّنیا مِنْ أعظَمِ الغُرورِ
؛ دل بستن نفس به دنیا، بزرگ‌ترین فریب است». (3)
از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: شخص مغرور و فریفته، در دنیا مسکین و بینوا و در آخرت مغبون و زیانکار است، زیرا برتر را به پست‌تر فروخته است:
«لأنّه باعَ الأفضلَ بِالأَدْنی
». (4)

1- سوره لقمان، آیه 33 و سوره فاطر، آیه 5

2- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 350

3- میزان الحکمه، ج 7، ص 184

4- جامع‌السعادات، ج 3، ص 11 با ترجمه

حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند:
«اعْجَبُوا لِهذَ الاِنْسَانِ یَنْظُرُ بِشَحْمٍ، وَیَتَکلَّمُ بِلَحْمٍ، وَیَسْمَعُ بِعَظْمٍ، وَیَتَنَفَّسُ مِنْ خَرْمٍ

؛ تعجّب کنید از این انسان که با یک قطعه «پی می‌بیند، و با قطعه «گوشتی» سخن می‌گوید، و با «استخوانی» می‌شنود و از «شکافی» نَفس می‌کشد. (یعنی این کارهای بزرگ و حیاتی را با این وسائل کوچک انجام می‌دهد)».(1)

در واقع این حدیث یکی از درس‌های بزرگ توحید و خداشناسی است و تعبیرات بسیار عالی و رسا و جمله‌ها حساب‌شده است. چند موضوع است که در انسان مهم است یکی چشم است که مهمترین وسیله ارتباطی انسان با جهان خارج است؛ معلوماتی که از طریق چشم به دست می‌آوریم از همه معلومات دیگر بیشتر است.

وسیله دیگر گوش است که معمولاً علوم نقلی از طریق آن به انسان منتقل می‌شود. سوّمین وسیله زبان است که وسیله تعلیم و تعلّم و انتقال علوم از نسلی به نسل دیگر است، که اگر زبان نبود تمدن امروزی به وجود نمی‌آمد.

1- نهج البلاغه، حکمت 8

چهارمین وسیله که باعث بقای انسان است، تنفس است که اگر دو دقیقه نفس کشیدن انسان قطع شود، مرگش حتمی است؛ چون مقاومت سلول‌های مغز انسان در مقابل کمبود اکسیژن، از تمام سلول‌های دیگر بدن کمتر است و حدّاکثر مقاومتش دو دقیقه است، انسان مقاومتش در برابر غذا زیاد است تا جایی که بعضی تا پنجاه روز بدون غذا مقاومت کردند، و در مقابل کمبود آب هم می‌شود چند روز مقاومت کرد، اما در مقابل کمبود هوا، مقاومت بسیار اندک است.
علی علیه السلام می‌فرماید ببینید خداوند چه قدرت‌نمایی کرده و این چهار دستگاه و ابزار مهم را با مصالح ارزان و کم اهمیّت ساخته است.
از نظر ارزش مادّی نمی‌شود برای چشم قیمت گذاشت، شخصی نابینا حاضر است میلیون‌ها تومان بدهد تا بینایی خود را به دست آورد، امّا اگر مواد این چشم را بیرون بیاوریم یک تکه چربی است و ارزش مادّی ندارد.
گوش از نظر شکل و دستگاه قیمتی ندارد فقط چند تکّه استخوان است اما از نظر شنوایی و بهره‌برداری از آن بسیار ارزشمند است.
زبان یک تکّه گوشت است، امّا اعجوبه‌ای است که می‌تواند جامعه و جهانی را اصلاح کند و یا ممکن است جهانی را بر هم بریزد. یکی از کارهای مهمّ زبان، تکلّم است که با فصاحت و بلاغت سخن می‌گوید و باعث تعجّب انسان می‌شود، علاوه بر اینکه کمک مؤثّری به بلع غذا می‌کند، در جویدن نیز نقش مهمّی دارد، مرتباً لقمه غذا را به زیر دندان‌ها هل می‌دهد و بعد از خوردن غذا و فضای دهن و دندان‌ها را تمیز می‌کند، و در کنار زبان، خداوند «لب‌ها» را هم در اختیار ما قرار داد که نقش مؤثّری در تکلّم دارند چون بسیاری از مقاطع حروف بوسیله لب‌ها ادا می‌شود؛ و حتی لب‌ها کمک زیادی به جویدن غذا، و حفظ رطوبت دهان، و نوشیدن آب می‌کند؛ در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم:
«إنَّ اللَّهَ تعالی یقولُ: یابْنَ آدَمَ إنْ نَازَعَکَ لِسَانُکَ فیما حَرَّمْتُ عَلَیْکَ فَقَدْ أعَنْتُکَ عَلَیْهِ

بِطَبَقَتَیْنِ، فأطْبِقْ، وإنْ نازَعَکَ بَصَرُکَ إلی بَعْضِ ما حَرَّمْتُ عَلَیْکَ فَقَدْ أعَنْتُکَ عَلَیْهِ بَطَبَقَتَیْنِ، فَأطْبِقْ؛
خداوند متعال به فرزندان آدم می‌گوید: ای فرزند آدم، اگر زبانت خواست تو را وادار به حرام کند من دو لب را برای جلوگیری از آن در اختیار تو قرار داده‌ام، لب را فرو بند، و اگر چشمت بخواهد تو را به سوی حرام ببرد من پلک‌ها را در اختیار تو قرار داده‌ام، آنها را فرو بند». (1)
چشم را معمولاً به یک دستگاه دوربین عکّاسی تشبیه می‌کنند که فوق‌العاده ظریف و دقیق است و در شبانه‌روز ممکن است هزاران هزار عکس از صحنه‌های مختلف بردارد، امّا از جهات زیادی قابل مقایسه با پیشرفته‌ترین دستگاه‌های عکس‌برداری و فیلم‌برداری نیست چون در این دستگاه مردمک چشم که همان دریچه تنظیم نور است به طور خودکار در برابر نور تغییر شکل داده و در مقابل نور قوی تنگ‌تر و در مقابل نور ضعیف گشادتر می‌شود. عدسی چشم دائماً تغییر شکل می‌دهد گاهی قطر آن 5/ 1 میلیمتر است و گاه تا 8 میلیمتر می‌رسد و این کار بوسیله عضلاتی که اطراف عدسی قرار گرفته‌اند، انجام می‌شود.
دستگاه عکاسی چشم در تمام طول عمر در چهار جهت مختلف حرکت می‌کند و عکس می‌گیرد. چشم‌های انسان این قدر حافظه‌اش قوی و گسترده است که نیازی به عوض کردن فیلم‌ها ندارد. (بر خلاف دستگاه‌های عکس برداری امروزی)
سطح چشم باید دائماً مرطوب باشد و این رطوبت دائمی از غدّه‌های اشک تأمین می‌شود، که از یک سو وارد چشم شده و از رگ‌های بسیار باریکی که در گوشه چشمان قرار دارد بیرون می‌رود و به بینی‌ها منتقل می‌شود و بینی را نیز مرطوب می‌کند. اگر غده‌های اشک خشک شود چشم به خطر می‌افتد و حرکت

1- نورالثقلین، ج 5، ص 581

پلک‌ها غیر ممکن می‌شود، و اگر بیش از حد فعّالیّت کند، دائماً اشک به صورت جاری می‌شود. یا اگر راه باریک فاضل‌آب چشم بسته شد باید دائماً آب‌های زیادی را از صورت خشک کنیم.
اگر انسان مقداری در این عجایب خلقت دقت کند پی به عظمت آفریننده آن می‌برد و ناخودآگاه سر تعظیم در مقابلش فرود خواهد آورد.
***

18: چگونه با مردم زندگی کنیم؟

حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند:
«خالِطُوا النّاسَ مُخالَطَةً إِنْ مُتُّمْ مَعَها بَکَوْا عَلَیْکُمْ، وَإِنْ عِشْتُمْ حَنُّوا إِلَیْکُمْ ؛ با مردم آنچنان معاشرت کنید که اگر مردید برای شما اشک بریزند، و اگر زنده ماندید با اشتیاق به سوی شما آیند».(1)
اساس تعلیمات اسلامی بر اجتماع و جمعیّت است، یعنی اسلام اصل را جامعه می‌داند و افراد در دل جامعه پرورش پیدا می‌کنند و لذا می‌بینیم که عبادات در اسلام شکل جمعی دارد. اصل در نماز، جماعت است و نماز فرادی غیر رسمی است. تمام اذکار در نماز جنبه جمعی دارد حتی اذان و اقامه‌اش و سوره حمد جمعی است. سلام نماز هم بر محور جماعت است. روح حج هم جماعت است. لذا هر چه پیوند جامعه را محکم کند مورد تأیید اسلام است و هر چه آن را سست کند مبغوض است. سخن‌چینی، غیبت و تهمت، پیوندها را قطع می‌کند، اصلاح ذات بین، تعاون و همکاری، برآوردن حوائج مردم، محبوب است چون باعث پیوند است.
با توجّه به این بینش برویم سراغ کلام علی علیه السلام که می‌فرماید طوری زندگی

1- نهج‌البلاغه، حکمت 10

کن که فقدان شما دردناک باشد و زندگی شما مورد محبّت مردم باشد.
معمولاً جامعه را به بدن تشبیه می‌کنند که بدن انسان دارای گوش، چشم، دست و پا و غیره است، در جامعه هم افرادش این گونه‌اند که یک عده چشم جامعه‌اند، و یک عده گوش جامعه هستند و یک عده زبان گویای جامعه هستند و یک گروه مغزهای متفکّر یک جامعه هستند و گروهی دست و پای یک جامعه و آنچه مهم است این است که انسان باید سعی کند که یک عضو مفید جامعه باشد نه زائد جامعه که باید کنارش زد، بعضی افراد در جامعه هستند که عضو مضرّ جامعه هستند و مردنشان جشن و شادی‌آور است و افرادی هستند که عضو مفید جامعه هستند که مرگشان موجب غم و غصّه است.
امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: مرد برای اداره خانه و خانواده‌اش باید سه کار انجام دهد، هر چند بر خلاف طبع او باشد:
«مُعاشَرَةٍ جَمیلَةٍ، وَسَعَةٍ بِتَقدیرٍ، وَغِیْرَةٍ بِتَحَصُّنٍ
؛ خوشرفتاری، گشاده‌دستی به اندازه و غیرت و ناموس‌داری». (1)
امام علی علیه السلام فرموده است:
«ابذُلْ لِأخیکَ دَمَکَ وَمالَکَ، وَلِعَدُوِّکَ عَدْلَکَ وَانْصافَکَ، وَلِلعامَّةِ بِشرَکَ وَإحسانَکَ
؛ جان و مالت را فدای برادرت کن و عدل و انصاف را نثار دشمنت ساز و خوشرویی و احسانت را به عموم مردم ببخش». (2)
امام حسن مجتبی علیه السلام فرموده‌اند:
«صاحِبِ النَّاسَ مِثلَ ما تُحبُّ أن یُصاحِبوکَ بِهِ
؛ با مردم آن گونه رفتار کن که دوست داری با تو رفتار کنند». (3)

1- بحارالانوار، ج 78، ص 236

2- همان مدرک، ص 50

3- أعلام الدین، ص 297

19: عفو هنگام قدرت

حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند:
«إِذا قَدَرْتَ عَلی عَدُوِّکَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُکْراً لِلْقُدْرَةِ عَلَیْهِ
؛ هنگامی که بر دشمنت پیروز شدی عفو را شکرانه این پیروزی قرار ده».
(1)
بر خلاف آنچه که دشمنان اسلام در تبلیغات خود بیان می‌کنند که اسلام به وسیله نیروی نظامی و شمشیر پیشرفت کرد، ولی همان طور که از مستندات تاریخی برمی‌آید اسلام فقط برای از بین بردن موانع سر راه به جنگ متوسّل می‌شد و بهترین سند تاریخی برای مدّعای ما، فتح مکّه است که بدون درگیری و خون‌ریزی فتح شد و بعد از پیروزی، پیامبر مردم را مجبور به گرویدن به اسلام نکرد، بلکه فرمود: سه جا نقطه امن است، اوّل کسانی که وارد مسجد الحرام شوند، دوم کسانی که وارد خانه ابوسفیان شوند و سوم کسانی که در خانه خود بمانند و اسلحه را زمین بگذارند. پیامبر صلی الله علیه و آله فقط بت‌ها را شکست اما اجبار به ترک بت‌پرستی هم نکرد ولی در عین حال می‌بینیم که «یَدْخُلُونَ فِی دِینِ اللَّهِ أَفْوَاجاً» (2) مردم فوج فوج به طرف اسلام می‌آمدند با اینکه زور نظامی نبود. ببینیم

1- نهج‌البلاغه، حکمت 11

2- سوره نصر، آیه 2

چه عاملی باعث شد که مردم عصر جاهلی که فاقد سواد و تمدن و مردمی خشن و متعصّب بودند، به سوی اسلام گرایش پیدا کردند. با توجه به این مقدّمه می‌رویم سراغ حدیث امام علیه السلام که جواب در آن نهفته است. مردم انتظارشان این بود که پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی به مکّه مسلّط شد دستور قتل عام را صادر کند چرا که سیره عرب در دوران جاهلیّت همین بود.
امّا با اینکه قریش و مشرکین، مسلمان‌های زیادی را به شهادت رسانده بودند، از جمله حمزه سید الشّهدا، و آن همه جنگ‌ها بر علیه پیامبر صلی الله علیه و آله به راه انداختند، ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
«إذهَبُوا فَأَنْتُمُ الطُّلقاء
؛ بروید، همه شما آزادید» و بعد دست بر پرده کعبه کرد و فرمود: تمام خون‌هایی که تا حال ریخته شده زیر پای من و فراموش شده است.
امام علی علیه السلام هم در این جمله می‌فرماید: وقتی بر دشمنت مسلّط شدی عفو از دشمن را شکرانه پیروزی خود قرار بده. (البتّه استثنا هم دارد ولی ما اصل و پایه را می‌گیریم که عفو و گذشت است).
بحث عفو و گذشت از مسائل مهمّ در آیات و روایات است که به طور مختصر توضیح می‌دهیم؛ خداوند به پیامبرش می‌فرماید: «فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ»؛ پس، به نحو شایسته‌ای از آنها صرف نظر کن».(1) «صفح جمیل» به معنای عفو بزرگوارانه است نه عفوی که با بی‌اعتنایی و قهر کردن باشد، چرا که کینه‌توزی و لجاجت، ویژه روح‌های حقیر و همّت‌های پایین است، امّا آنها که نظر بلند و روح بزرگ دارند، پوزش‌ها را می‌پذیرند، از خطاهای دیگران چشم می‌پوشند و از حقّ شخصی خویش درمی‌گذرند. چون در عفو لذّتی است که در انتقام نیست.

1- سوره حجر، آیه 85

امام سجّاد علیه السلام در دعای مکارم الاخلاق از خدا می‌خواهد:
«وَسَدِّدْنی لِأَنْ اعارِضَ مَنْ غَشَّنِی بالنُّصْحِ وأجْزِی مَنْ هَجَرَنِی بِالبِرِّ واثیبَ مَن حَرَمَنِی بِالبَذْلِ واکافِیءُ مَنْ قَطَعَنِی بالصِّلَةِ وَاحالِفَ مَنِ اغْتابَنِی إلی حُسْنِ الذِّکْرِ وأنْ أشکُرَ الحَسَنَةَ واغْضِیَ عَنِ السَّیِّئَةِ؛
خدایاً مرا ثابت‌قدم و استوار بدار، تا با ناخالصان دغل‌کار، خیرخواهانه برخورد کنم، و هر کس از من دوری گزید، من به او نیکی کنم، و به هر کس که مرا محروم کرده، بذل و عطا کنم، و با آن که با من قطع رابطه کرده، بپیوندم، و کسی را که غیبت مرا کرده است، به خوبی یاد کنم، توفیقم بده که نیکی را سپاسگزار باشم، و از بدی چشم بپوشم و درگذرم». (1)
حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند:
«عاتِبْ أَخَاکَ بِالْإِحْسانِ إِلَیْهِ وَارْدُدْ شَرَّهُ بِالْإِنْعَامِ عَلَیْهِ
؛ برادرت را در برابر کار خلافی که انجام داده است به وسیله نیکی سرزنش کن، و شر او را از طریق انعام و احسان به او برگردان». (2)
رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاداش کسانی که عفو می‌کنند می‌فرمایند:
«اذا کانَ یومُ القِیامَةِ نَادی مُنادٍ: مَنْ کانَ أجْرُهُ عَلَی اللَّهِ فَلْیَدخُلِ الجنَّةَ، فَیُقال: مَن ذَا الَّذِی أَجْرُهُ عَلَی اللَّهِ؟ فَیُقال: العَافُونَ عَنِ النّاسِ، یَدخُلونَ الجنّةَ بِغَیْرِ حِسَابٍ؛
هنگامی که روز قیامت می‌شود کسی از سوی خداوند ندا می‌دهد که هر کس اجر او بر خداست وارد بهشت شود، گفته می‌شود: چه کسی اجرش بر خداست؟ در جواب به آنها می‌گویند: کسانی که مردم را عفو کردند، آنها بدون حساب داخل بهشت می‌شوند». (3)
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:
«عَلَیْکُمْ بالعَفْوِ، فإنَّ العَفْوَ لایَزِیدُ العَبْدَ إلّاعِزّاً، فَتَعافُوا یُعِزِّکُمُ اللَّهُ؛
بر شما باد به گذشت، زیرا که گذشت جز بر عزّت بنده نمی‌افزاید. پس یکدیگر را گذشت کنید، تا خداوند شما را عزّت بخشد». (4)

1- صحیفه سجّادیه، دعای 20(دعای مکارم الاخلاق)

2- نهج‌البلاغه، حکمت 158

3- تفسیر نمونه، ج 20، ذیل آیات 37- / 40 سوره شوری

4- اصول کافی، ج 2، ص 108

و همان حضرت فرموده است:
«مَن کَثُرَ عَفُوهُ مُدَّ فی عُمرِهِ
؛ هر کس پرگذشت باشد، عمرش دراز شود».(1)
خداوند نیز بخشنده است، در حدیثی آمده که عربی بادیه‌نشین نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت:
«یا رسولَ اللَّه، مَن یُحاسِبُ الخَلْقَ یومَ القِیامَةِ؟ قالَ: اللَّهُ عزّوجلّ. قالَ: نَجَوْنا وَ رَبِّ الکَعْبَةِ. قالَ: وکیفَ ذلکَ یا أعْرَابیُّ؟ قالَ: لأنَّ الکریمَ إذا قَدَرَ عَفا
؛ عرب گفت: ای رسول خدا در روز قیامت چه کسی به حساب خلایق می‌رسد؟ فرمود: خداوند عزوجل. بادیه‌نشین گفت: به خداوندگار کعبه سوگند که نجات یافته‌ایم. حضرت فرمود: چگونه، ای بادیه‌نشین؟ عرض کرد: زیرا کریم هرگاه قدرت یابد، ببخشاید».(2)

1- أعلام الدین، ص 315

2- تنبیه الخواطر، ج 1، ص 9

20: جاذبه و دافعه

حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند:
«مَنْ ضَیَّعَهُ الْأَقْرَبُ أُتیحُ لَهُ الْأَبْعَدُ
؛ کسی که نزدیکانش او را رها سازند، آنها که دورند او را می‌برند». (1)
عدّه‌ای این جمله امام علیه السلام را تطبیق کردند بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که منظور آن حضرت است و «اقرب» یعنی خویشاوندان او که همان قریش و اهل مکّه باشند که وقتی دست از یاری و کمک پیامبر برداشتند، دورافتادگان یعنی اهل مدینه حضرت را یاری کردند. (2)
ولی این جمله امام علیه السلام یک معنای وسیع و گسترده‌ای دارد و اشاره به این است که اگر افرادی که نزدیک هستند نیروهای آماده را جذب نکنند، دشمنان آن نیروها را جذب کرده و از آنها بهره‌برداری می‌کنند.
باید بدانیم که قانون جاذبه و دافعه یک قانون عمومی است که بر سراسر نظام آفرینش حکومت می‌کند و هیچ ذره‌ای از ذرات جهان هستی از دایره حکومت جاذبه عمومی خارج نبوده و همه محکوم آنند. و انسان‌ها هم از این قانون مستثنا

1- نهج‌البلاغه، حکمت 14

2- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ذیل حکمت 14

نیستند و دوستی‌ها و دشمنی‌ها، جلوه‌ای از جذب و دفع انسانی است که بر اساس سنخیت و یا ضدّیّت پی‌ریزی شده است، اینکه دو نفر دوست دارند با هم باشند به خاطر سنخیت بین آنهاست و اگر بینشان مشابهتی نباشد همدیگر را جذب نمی‌کنند؛ و جذب و دفع دو رکن اساس زندگی بشر است.
انسان‌ها از لحاظ جاذبه و دافعه به طبقات مختلفی تقسیم می‌شوند:
1. افرادی هستند که نه جاذبه دارند و نه دافعه، نه با کسی دوست هستند و نه با کسی دشمن؛ آنها افرادی هستند بی‌تفاوت که موجودی بی‌ارزش و بی‌ثمر هستند و هدفشان فقط خوردن و خوابیدن است، مثل حیوانات.
2. مردمی که جاذبه دارند اما دافعه ندارند، با همه مردم خوبند و همه آنها را دوست دارند، این هم از نظر اسلام مردود است چرا که انسان باید با خوبان خوب باشد و با بدان بد باشد، مؤمنان را به سوی خود جذب کند و افراد خائن را از خود دور کند.
3. مردمی که دافعه دارند امّا جاذبه ندارند، با کارهایشان برای خود دشمن درست می‌کنند امّا دوست پیدا نمی‌کنند، اینها هم افرادی ناتوان هستند چرا که در حدیثی امام علی علیه السلام می‌فرمایند: ناتوان‌ترین مردم کسی است که از یافتن دوست ناتوان باشد.
4. مردمی که هم جاذبه دارند هم دافعه؛ شخص مؤمن باید در زندگی این گونه باشد که دوستان جان‌فشان پیدا می‌کند و دشمنان را از خود دور می‌کند.
پیشوایان ما این گونه بودند.(1)
یک جامعه باید هم نیروی جاذبه و هم نیروی دافعه داشته باشد، چنانکه قرآن می‌فرماید: «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»(2) که دافعه‌اش در مقابل کفّار

1- این تقسیمات چهارگانه از کتاب« دافعه و جاذبه علی علیه السلام» از شهید مطهری گرفته شده است

2- سوره فتح، آیه 29

و جاذبه‌اش در مقابل خودی‌هاست. حال اگر آنجا که باید جاذبه داشته باشیم، تبدیل به دافعه شود، مردم از حوزه جاذبه دور می‌شوند و در حوزه جاذبه دشمن قرار می‌گیرند، مثل کره ماه که دور زمین می‌گردد اگر دافعه زمین زیاد شود از زمین دور می‌شود و جذب کرات دیگر منظومه شمسی می‌شود. نکته قابل توجّه اینکه باید مراقب باشیم و با کوچک‌ترین نقطه ضعف، افراد را از خود نرانیم، چرا که به غیر از معصوم علیه السلام، همه جایز الخطا هستند و با کمترین خطا طردشان نکنیم. بعضی عادتشان است که فقط نقاط ضعف را می‌بینند و لذا می‌بینیم که غالباً بدبین هستند و این خُلق شیطانی است. باید در زندگی نقاط قوت دیگران را ببینیم و نقاط ضعف را به آنها گوشزد کنیم.

***

از امام علیه السلام درباره این گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال شد که حضرت فرمودند:
«غَیّرُوا الشَّیْبَ، وَلا تَشَّبَهُوا بِالْیَهُودِ فَقالَ علیه السلام: إنَّما قالَ صلی الله علیه و آله ذلِکَ والدّینُ قُلٌّ، فَأَمَّا الآنَ وَقَدِ اتَّسَعَ نِطاقُهُ، وَضَرَبَ بِجِرانِهِ، فَامْرُؤٌ وَمَا اخْتارَ
؛ موهای سفید را تغییر دهید (رنگ کنید) و خود را شبیه یهود نکنید. امام علیه السلام فرمود: این سخن را پیامبر صلی الله علیه و آله زمانی فرمود که پیروان اسلام اندک بودند، امّا امروز که اسلام گسترش یافته، و نظام اسلامی استوار شده، هر کسی هر چه را دوست دارد انجام دهد».(1)
راوی از یک طرف این روایت را از رسول خدا شنیده از طرف دیگر می‌بیند که امام علیه السلام موهایش را تغییر نداده، لذا این سؤال برایش مطرح شد و امام هم جواب دادند.
از این روایت سه نکته استفاده می‌شود:
1. مسلمانان علاوه بر اینکه از نظر معنوی قوی هستند، باید تظاهر به قدرت کنند. چرا که اگر مسلمانان اندک باشند، دشمن احساس قدرت می‌کند و برای مسلمانان خطرناک است و این حدیث شاهد است بر اینکه مسلمانانی که به

1- نهج‌البلاغه، حکمت 17

ظاهر پیرند و موی آنها سفید است با خضاب کردن، خود را جوان نشان بدهند تا دشمن احساس رعب و وحشت بکند.
نمونه این قدرت‌نمایی در تاریخ فراوان است که یک مورد را ذکر می‌کنیم:
«عمرةُ القضاء» که هم عبادت بود و هم نمایش قدرت؛ این همان عمره‌ای است که رسول خدا صلی الله علیه و آله سال بعد از حدیبیه یعنی در ذی‌القعده سال هفتم هجرت به اتّفاق یارانش انجام داد، و نامگذاری آن به این نام به خاطر آن است که در حقیقت قضای سال قبل محسوب می‌شد.
طبق یکی از مواد قرارداد حدیبیه، برنامه این بود که مسلمانان در سال آینده مراسم عمره و زیارت خانه خدا را آزادانه انجام دهند، ولی بیش از سه روز در مکّه توقّف نکنند، و در این مدّت سران قریش و مشرکان سرشناس مکّه از شهر خارج شوند، در بعضی از تواریخ آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله با یارانش محرم شدند، و با شترهای قربانی حرکت کردند، و تا نزدیکی «ظهران» رسیدند، در این هنگام پیامبر اکرم یکی از یارانش را به نام «محمد بن مسلمه» با مقدار قابل ملاحظه‌ای اسب‌های سواری، و اسلحه پیشاپیش خود فرستاد، هنگامی که مشرکان این برنامه را ملاحظه کردند به شدت ترسیدند، و گمان کردند که حضرت می‌خواهد با آنها نبرد کند و قرارداد ده ساله خود را نقض کند، این خبر را به اهل مکّه دادند، اما هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک مکّه رسید، دستور داد تیرها و نیزه‌ها و سلاح‌های دیگر را به سرزمینی به نام «یاجج» منتقل سازند، و خود و یارانش تنها با شمشیر آن هم غلاف کرده، وارد مکّه شوند. اهل مکّه هنگامی که این عمل را دیدند خوشحال شدند که به وعده وفا شده (گویا اقدام پیامبر صلی الله علیه و آله هشداری بود برای مشرکان که اگر بخواهند نقض عهد کنند آنها قدرت مقابله با آن را دارند).
رؤسای مکّه از مکّه خارج شدند تا این منظره را که برای آنها دلخراش بود نبینند، ولی بقیه اهل مکّه از مردان و زنان و کودکان در مسیر راه، و در پشت بام‌ها،

و در اطراف خانه خدا جمع شده بودند تا مسلمانان و مراسم عمره آنها را ببینند.

پیامبر صلی الله علیه و آله با ابهّت خاص وارد مکّه شد، و شتران قربانی فراوانی همراه داشت، با نهایت محبّت و ادب با اهل مکّه رفتار کرد و دستور داد مسلمانان به هنگام طواف با سرعت حرکت کنند و احرام را کمی کنار بزنند، تا شانه‌های نیرومند و ستبر آنها آشکار گردد، و این صحنه در روح و فکر مردم مکّه به عنوان دلیل زنده‌ای از قدرت و قوّت و رشادت مسلمانان اثر گذارد.

این عمره هم عبادت بود و هم نمایش قدرت و بذر فتح مکّه که در سال بعد رخ داد در همان ایّام پاشیده شد و زمینه را برای تسلیم مکّیان در برابر اسلام فراهم ساخت.(1)

این دویدن و نشان دادن شانه‌ها معنایش قدرت‌نمایی است. و این راهپیمایی‌ها و نمازجمعه‌ها از همین مقوله است.

2. نکته دوم اینکه قوانین و دستورات اسلام بعضی مقطعی است و بعضی دائمی امّا اصل در احکام این است که ابدی باشد و مقطعی بودن آن دلیل می‌خواهد. یک نمونه مقطعی بودن دستورات، همین حدیث مورد بحث است.

3. نکته سوم مسأله عدم تشبّه به کفّار است؛ روایات داریم که خود را شبیه به دشمن نکنید، بعضی مطلق است و بعضی مصداق مشخص می‌کند که غذای آنها را نخورید و لباسی که آنها می‌پوشند نپوشید؛ یعنی یک مسلمان باید سعی کند که در همه چیز استقلال داشته باشد و الا اگر در بعضی موارد وابسته باشد این باعث می‌شود که با آمدن کفّار در جامعه اسلامی، فرهنگ آنها هم وارد جامعه شود و جامعه اسلامی را از داخل تهی کند.

1- تفسیر نمونه، ج 22، ذیل آیه 27 سوره فتح

22: یک درس بزرگ اجتماعی

حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند:

«أَقیلُوا ذَوِی الْمُرُوءاتِ عَثَراتِهِمْ، فَما یَعْثَرُ مِنْهُمْ عاثِرٌ الّا وَیَدُ اللَّهِ بِیَدِهِ یَرْفَعُهُ ؛ از لغزش مرد نیک و باشخصیت، چشم‌پوشی کنید چرا که هیچ یک از آنها لغزش نمی‌کند مگر اینکه دست خدا به دست اوست و او را بلند می‌نماید».(1)

«اقیلوا» از ریشه اقاله است، یعنی صرف نظر کردن، برگرداندن و درگذشتن.

«مرؤته» از ریشه مرء است، یعنی شخصیت.

می‌توان از این حدیث یک درس بزرگ اجتماعی گرفت و آن این است که:

اگر درباره افراد می‌خواهید قضاوت کنید، یک‌بعدی قضاوت نکنید، بلکه به هر یک از صفات او نمره بدهید و سعی کنید نقاط منفی را در زندگی او نبینید.

به عبارت دیگر در زندگی منفی‌نگر نباشید، بلکه مثبت‌اندیش باشید؛ همیشه خوبی‌های دیگران را بیان کنیم نه بدی‌های آنها را، چرا که اگر خوبی‌های مردم را بیان کنیم، خوبی‌های ما را بیان می‌کنند و اگر دنبال بدی‌های افراد و نقاط ضعف در زندگی آنها باشیم مطمئن باشیم که بدی‌های ما را بیان می‌کنند. همان گونه که

1- نهج‌البلاغه، حکمت 20

ص: 92

با مردم عمل کنیم با ما عمل می‌شود چرا که دنیا دار مجازات است و هر عملی، عکس العملی دارد، مثلاً اگر در دامنه کوهی قرار بگیرید و با صدای بلند بگویید سلام، صدای شما منعکس می‌شود و به طرف شما باز می‌گردد. اعمال انسان در زندگی همین گونه است که عکس‌العملش را نشان می‌دهد.

اگر در زندگی شیطان دقت کنیم خواهیم دید که عامل سقوط او، نگاه به نقطه منفی آدم بود، چرا که وقتی خداوند آدم را آفرید دستور سجده را داد و شیطان سجده نکرد، وقتی خداوند علت عدم سجده را پرسید، شیطان در جواب گفت:

خدایا من را از آتش آفریدی و آدم را از خاک و آتش از خاک برتر است، یعنی شیطان نقطه ضعف آدم را نگاه کرد که آفرینش او از خاک باشد، اما نقطه قوت آدم را نگاه نکرد که خداوند بعد از آفرینش آدم فرمود: من روحم را در او دمیدم.

و سجده هم به خاطر فضیلت این روح بود که در آدم دمیده شده بود.

شیطان با منفی‌نگری خود عبادت شش هزار ساله‌اش را بی‌ارزش کرد. در زندگی نباید شیطانی فکر کنیم، بلکه باید نقاط قوت را قبل از نقاط ضعف ببینیم.

نباید دوست را به خاطر یک لغزش از خود برانیم. معمولاً ما انسان‌ها این گونه هستیم که اگر کسی 99 بار به ما خوبی کند اما یک بار بدی، ما خوبی‌های او را فراموش کرده و همان یک بدی را به رخش می‌کشیم.

در حدیثی آمده که حضرت عیسی علیه السلام با حواریون از جایی رد می‌شدند، در راه سگ مرده را دیدند و هر کدام از صحابه برای این سگ عیبی را بیان کردند، یکی گفت: چشم‌هایش چقدر کثیف است و یکی درباره گوش و دیگری درباره بینی آن سگ بدگویی کرد، وقتی نوبت به حضرت عیسی علیه السلام رسید گفت: عجب دندانهای سفیدی دارد. اصحاب گفتند: این سگ با این همه عیب‌هایی که دارد شما سراغ دندانش رفتید؟ حضرت فرمود: حتّی اگر درباره حیوان هم قضاوت می‌کنید انصاف را رعایت کنید و خوبی‌های او را هم در نظر بگیرید.

یک معلم هم وقتی می‌خواهد به دانش‌آموزانش معدّل بدهد، هم درس‌های ضعیفش را نگاه می‌کند و هم درس‌های قوی او را، نه اینکه فقط نقاط منفی او را نگاه کند.
یک مسلمان باید در زندگی مانند زنبور عسل باشد و روی خوبی‌های افراد بنشیند و بیان کند، همان گونه که زنبور عسل همیشه روی گل می‌نشیند، نه اینکه مانند مگس باشد که روی زخم کثیف می‌نشیند.
***

23: معامله خداوند با گنهکاران

حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند:
«یَابْنَ آدَمَ، إذا رَأَیْتَ رَبَّکَ سُبحَانَهُ یُتابِعُ عَلَیْکَ نِعَمَهُ وَأَنْتَ تَعْصِیهِ فَاحْذَرْهُ ؛ ای فرزند آدم، هنگامی که ببینی پروردگارت پی در پی نعمت‌هایی را بر تو می‌فرستد در حالی که تو معصیت او را می‌کنی بترس (که مجازات سنگینی در انتظار توست)».(1)

در مقابل معاصی و گناهانی که بندگان انجام می‌دهند، خداوند با انسان سه نوع معامله می‌کند:

1. گاهی فوراً او را مجازات می‌کند که این یک نوع محبّت نسبت به بنده است که او را بیدار می‌کند؛ بسیاری از بلاها کفّاره معصیت است.
2. گاهی خداوند مهلت می‌دهد تا از این مهلت استفاده کند و برگردد و توبه کند.
3. خداوند در مقابل معصیت بنده‌اش به او نعمت می‌دهد چون قبلًا هشدار داده ولی اثر نکرد. و مستحق مجازات است؛ امّا خداوند به او نعمت می‌دهد و این نعمت دادن به دو علت است، یکی اینکه غافل و مغرور بشود و بیشتر گناه

1- نهج‌البلاغه، حکمت 25

کند و دوم اینکه بعد از دادن نعمت‌های فراوان، یک دفعه مجازات می‌کند که این نوع مجازات خیلی دردناک است که انسانی را که غرق در نعمت است یک دفعه غرق در عذاب کنند، و در اصطلاح قرآن نام این نعمت را عذاب استدراجی می‌گذارند: «وَالَّذِینَ کَذَّبُوا بِأَیاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِّنْ حَیْثُ لَایَعْلَمُونَ»؛ و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، ما آنان را از جایی که نمی‌دانند، به تدریج به سوی عذاب پیش می‌بریم». (1)

برای کلمه استدراج دو معنا ذکر شده یکی اینکه چیزی را به تدریج بگیرند چرا که اصل این ریشه از «درجه» گرفته شده که به معنای پلّه است که هرگاه چیزی را به تدریج و مرحله به مرحله بگیرند یا گرفتار سازند به این عمل استدراج گفته می‌شود.

معنای دیگر استدراج «پیچیدن» است؛ همان گونه که یک طومار را به هم می‌پیچند. (2) و هر دو معنی به یک مفهوم کلی که همان انجام تدریجی باشد برمی‌گردد. خداوند گناهکاران و افراد سرکش را، فوراً گرفتار مجازات نمی‌کند، بلکه درهای نعمت را به روی آنها می‌گشاید که یا این نعمت‌ها باعث بیداری آنها می‌شود و یا اینکه به بی‌خبری آنها می‌افزاید که در این صورت مجازاتشان به هنگام رسیدن به آخرین مرحله از نعمت، دردناک است، چرا که در حالی که غرق در ناز و نعمت هستند خداوند همه نعمت را از آنها می‌گیرد و طومار زندگی آنها را درهم می‌پیچد.

امام صادق علیه السلام در حدیثی می‌فرمایند: موقعی که خداوند خیر بنده‌ای را بخواهد به هنگامی که گناهی انجام می‌دهد او را گوشمالی می‌دهد تا به یاد توبه بیفتد، و هنگامی که شر بنده‌ای را (بر اثر اعمالش) بخواهد موقعی که گناهی

1- سوره اعراف، آیه 182

2- مفردات راغب، ریشه« استدراج»

می‌کند نعمتی به او می‌بخشد تا استغفار را فراموش کند و به آن گناه ادامه دهد، این همان است که خداوند عزوجل فرموده: «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِّنْ حَیْثُ لَایَعْلَمُونَ»؛ یعنی از طریق نعمت‌ها به هنگام معصیت‌ها آنها را به تدریج از راهی که نمی‌دانند گرفتار می‌سازیم». (1)

یکی از یاران امام صادق علیه السلام عرض کرد: من از خداوند مالی طلب کردم به من روزی فرمود، فرزندی خواستم به من بخشید، خانه‌ای طلب کردم به من مرحمت فرمود، من از این می‌ترسم نکند این استدراج باشد، امام فرمود: اگر اینها توأم با حمد و شکر الهی است استدراج نیست (نعمت است). (2)

1- تفسیر نمونه، ج 7، ذیل آیات 182 و 183 سوره اعراف

2- تفسیر نمونه، ج 24، ذیل آیات 42- / 45 سوره قلم

24: ضمیر پنهان و آشکار و خودشناسی

حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند:

«ما أَضْمَرَ أَحَدٌ شیئاً إِلّا ظَهَرَ فِی فَلَتاتِ لِسانِهِ، وَصَفَحاتِ وَجْهِهِ

؛ کسی چیزی را در دل پنهان نمی‌کند مگر اینکه در سخنانی که از دهان او می‌پرد و در چهره و قیافه‌اش آشکار می‌گردد».(1)

روانشناسان معتقدند که بشر دارای دو نیروی مختلف است یکی ضمیر پنهان و دیگری ضمیر آشکار که دستگاه خودآگاه و ناخودآگاه است. دستگاه خودآگاه همان دستگاه عقل است که انسان با تفکّر کاری را انجام می‌دهد که آن ضمیر آشکار است؛ اما دستگاه ناخودآگاه، همان ضمیر باطنی است، در درون انسان یک نوع معرفت وجود دارد که خود انسان به آن توجّه ندارد و بخش مهم دستگاه شعور انسان همین ضمیر پنهان و ناخودآگاه است.

شعور انسان را تشبیه می‌کنند به قطعه یخ شناور در آب که حدود نُه دهم آن زیر آب است و یک دهم آن روی آب، ضمیر آگاه انسان آن خرد و دانش معمول انسان است، مثل آن مقدار یخی که از آب بیرون است و ضمیر پنهان انسان که همان نیّت و باطن انسان است، مثل آن مقدار یخی است که در آب پنهان است

1- نهج‌البلاغه، حکمت 26

و قسمت عمده شخصیت انسان را همان ضمیر پنهان انسان تشکیل می‌دهد.
راه شناخت ضمیر ناآگاه، خطاها و کارهای حساب‌نشده‌ای است که انجام می‌دهد چون انسان وقتی شعور و آگاهیش کار می‌کند یک سلسله موانع و شرایط و قیود جلوی او را می‌گیرد و اجازه نمی‌دهد که دستگاه ناخودآگاهش را نشان دهد.
در منابع اسلامی به این دستگاه درون اشاره شده که این روایت یک نمونه آن است که امام فرمود: انسان چیزی را در باطنش پنهان نمی‌کند مگر اینکه جمله هایی که از زبان او می‌پرد و دگرگونی هایی که بی اختیار در قیافه‌اش به وجود می‌آید، آشکار می‌شود. این نکته اوّل روانشناسی بود که از این حدیث استفاده می‌شد.
نکته دوم که از این روایت استفاده می‌شود، خودشناسی است.
یکی از راه‌های اصلاح و تهذیب نفس، خودشناسی است وقتی انسان خود را نشناسد و از کاستی‌ها و عیب‌های خود باخبر نشود، به دنبال اصلاح خود نخواهد رفت.
وقتی انسان خود را شناخت و به کرامت و عظمت خود پی برد، هرگز خود را به بهای ناچیز نمی‌فروشد، وقتی انسان خود را شناخت به استعدادهای گوناگون که خداوند در او نهفته است پی می‌برد و آن را شکوفا می‌کند، و کسی که خود را شناخت هرگز خود را به رذایل اخلاقی آلوده نمی‌کند، چرا که رذایل اخلاقی زندگی انسان را تباه می‌کند و در جامعه زندگی را برای افراد تلخ می‌گرداند.
روایات در باب خودشناسی فراوان است که نمونه هایی از آن را ذکر می‌کنیم:
حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند:
«نَالَ الْفَوْزَ الأَكْبَرَ مَنْ ظَفِرَ بِمَعْرِفَةِ النَّفْسِ؛
کسی که خود را بشناسد، به سعادت و رستگاری بزرگ نایل شده است». (1)

1- غرر الحکم، ح 9965

و باز همان حضرت فرموده است:
«أكْثَرُ النّاسِ مَعْرِفَةً لِنَفْسِهِ أخْوَفُهُمْ لِرَبِّهِ؛
کسی که بیش از همه خود را بشناسد، بیش از همه، خوف پروردگار خواهد داشت». (1)
از همان امام همام روایت شده است که:
«مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هانَتْ عَلَيْهِ شَهَواتُهُ
؛ کسی که در سایه خودشناسی برای خود کرامت و شخصیت قائل است شهواتش در نظر او خوار و بی‌ارزش خواهد بود». (2)
این نکته را باید توجّه داشته باشیم که خودشناسی مقدّمه خداشناسی است چرا که خداوند می‌فرماید: «سَنُرِيهِمْ ءَاياتِنَا فِى الْأَفَاقِ وَفِى أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»؛ بزودی نشانه‌های خود را در اطراف عالم و در درون جانشان به آنها نشان می‌دهیم تا برای آنان آشکار گردد که او حق است». (3)
حدیث معروف:
«مَن عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ
؛ هر کس خود را بشناسد پروردگارش را خواهد شناخت». (4) از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و گاه به عنوان کلام معصوم علیه السلام آمده است که برای این حدیث تفسیرهای گوناگون ارائه شده:
1. این حدیث اشاره به برهان نظم دارد که هر کس اسرار و نظام ساختمان روح و جسم خود را بداند، راهی به سوی خدا پیدا می‌کند، چرا که این نظم عجیب حتماً از یک مبدأ عالِم و قادر سرچشمه گرفته است.
2. اشاره به برهان وجوب و امکان است چرا که انسان وقتی در خود دقت کند می‌بیند که وجودی است وابسته و غیر مستقل و نیازمند که بدون تکیه به یک‌وجود مستقل و بی‌نیاز، امکان بقا برای او نیست.

1- غررالحکم، ح 9034

2- نهج البلاغه، حکمت 449

3- سوره فصّلت، آیه 53

4- این حدیث در بحارالانوار، ج 92، ص 456؛ ج 59، ص 99؛ ج 66، ص

292 و ج 2، ص 32 آمده است

3. اشاره به برهان علّت و معلول است چون وقتی انسان به خود می‌نگرد می‌بیند که روح و جسم او معلول علّت دیگری است و آن علّت هم که پدر و مادر او باشند باز معلول علّت دیگری هستند و این سلسله علّت و معلول نمی‌تواند تا بی‌نهایت پیش برود چون تسلسل لازم می‌آید و تسلسل باطل است، در نتیجه این علل و معلولات باید به علّت نخستین که همان علّة العلل و واجب الوجود است که هستی‌اش از درون ذاتش می‌جوشد و محتاج دیگری نیست، ختم شود.
مانع بزرگی که بر سر راه خودشناسی وجود دارد، حبّ ذات و خودخواهی و خودبینی است که باعث می‌شود انسان صفات رذیله و عیب‌های اخلاقی و نقاط ضعف خویش را نشناسد.
علی علیه السلام می‌فرمایند:
«جَهلُ المَرْءِ بِعیب‌هاهِ مِنْ اکْبَرِ ذُنُوبِهِ
؛ ناآگاهی انسان نسبت به عیب‌هایش از بزرگ‌ترین گناهان اوست».(1)
مرحوم فیض کاشانی برای پی بردن به عیب‌های خویش چهار راه را نشان می‌دهد:(2)
1. به سراغ استادی برود که آگاه از عیب‌های نفس است و از ارشادات او بهره گیرد.
2. دوست راستگو و با ایمان و آگاهی را پیدا کند و او را مراقب خویش قرار دهد که هرگاه اخلاق و عیب‌های پنهان و آشکار او را ببیند به او اطّلاع دهد؛ چرا که امام صادق علیه السلام فرموده است:
«احَبُّ اخْوانی الَیَّ مَنْ اهْدی الَیَّ عیب‌های
؛ محبوب‌ترین برادران دینی نزد من کسی است که عیب‌های مرا به من هدیه کند».(3) البتّه این گونه افراد بسیار اندکند.

1- بحارالانوار، ج 74، ص 419

2- محجة البیضاء، ج 5، ص 112 تا 114

3- تحف العقول، حکمت 89

ص: 103

3. انسان عیب‌هایش را از دشمنانش بشنود.

4. با مردم معاشرت کند و آنچه از صفات خوب در آنها می‌بیند، ببیند که آیا در او هم هست یا نه؟ چون مؤمن آیینه مؤمن است و می‌تواند عیب‌های خویش را با دیدن عیب‌های دیگران ببیند. به حضرت عیسی علیه السلام گفتند: چه کسی تو را ادب آموخت؟ گفت: کسی مرا ادب نیاموخت ولی من جهل جاهل را دیدم و در نظرم ناپسند آمد و از آن دوری نمودم.

از خداوند می‌خواهیم توفیق خودشناسی را به همه ما عنایت فرماید. ان‌شاءاللّه.

***

25: استفاده از عوامل طبیعی

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:
«إنَّ نَبیّاً مِنَ الأنبیاءِ مَرِضَ، فقال: لاأَتَداوی حَتَّی یکونَ الّذی أمْرَضَنِی هُو الذی یَشْفینی فأوحی اَللَّهُ تعالی إلیهِ: لا أَشْفِیکَ حَتّی تَتَداوی فإنَّ الشِّفاءَ مِنّی
؛ یکی از پیامبران بیمار شد، و با خود گفت: خود را درمان نمی‌کنم تا همان کسی که بیمارم کرده شفا دهد. خداوند تعالی به او وحی کرد که: تا خود را درمان نکنی، شفایت نمی‌دهم، زیرا شفا دادن از من است».(1)
در روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله به همین مضمون آمده که
«تَداوُوا فإنَّ اللَّهَ تَعالی لَمْ یُنزِلْ داءً إلّاوَقَدْ أنْزَلَ اللَّهُ لَهُ شِفاءً، إلَّاالسّامَ وَالْهَرَمَ
؛ خود را مداوا کنید زیرا خداوند متعال هیچ دردی نداده است مگر آنکه برایش شفایی نهاده، به‌جز مرگ و پیری (که دوایی ندارد)».(2)
و امام علی علیه السلام فرموده است:
«لِکلّ عِلّةٍ دَواءٌ
؛ هر دردی، دارویی دارد».(3)
اشتباهی که خیلی از افراد به آن مبتلا هستند این است که وقتی گفته می‌شود:

1- میزان الحکمه، ج 3، ص 362

2- همان مدرک

3- همان مدرک

عوامل طبیعی منشأ فلان اثر هستند، خیال می‌کنند که این عوامل خودشان منهای خداوند اثر گذارند و یکی از اشکالات مادّی‌ها در مسأله توحید همین است که می‌گویند: وقتی عوامل و علل اشیا کشف شد دیگر چرا علّت این عالَم را به خدا نسبت بدهیم. جواب ما این است که از نظر توحیدی تمام این عالم فعل اللّٰه است و اگر اذن خدا نباشد چیزی در این عالم از خود اثری ندارد مثلاً وقتی باران می‌بارد، آفتاب به سطح اقیانوس‌ها و دریاها می‌تابد و بخار به وجود می‌آید و به آسمان می‌رود و بعد به قطرات باران تبدیل می‌شود، اما همه اینها به اذن خداوند است و الا نه تابش آفتاب است و نه بخاری تا تبدیل به باران شود.
با ذکر این مقدّمه برگردیم به حدیث که یکی از پیامبران الهی بیمار شد و با خودش گفت من دنبال درمان کردن خود نمی‌روم؛ این پیامبر خیال می‌کرد که سراغ دوا رفتن، با حقیقت توکّل سازگار نیست، خداوند هم وحی فرستاد که تا سراغ دوا نروی من تو را شفا نمی‌دهم چرا که شفا دادن آن دوا هم به اذن من است.
درسی که از این حدیث می‌گیریم این است که انسان برای رسیدن به مقاصدش در عین توکّل و توجّه به خداوند، باید دنبال اسباب برود و اگر دنبال اسباب نرود، این ضد توکّل است، چرا که اثرگذاری این اسباب هم به اذن خداست. پیشوایان ما در زندگی خود به سراغ اسباب می‌رفتند با اینکه معجزه در اختیار آنها بود.
در جنگ خندق رسول خدا صلی الله علیه و آله خندق می‌کند و بین افراد دشمن اختلاف می‌انداخت که باعث تفرقه و در نتیجه فرار آنها می‌شد.
در جنگ بدر حضرت جاسوسی می‌فرستد تا تعداد عِدّه و عُدّه دشمن را برای حضرت بیاورند.
باید در زندگی از تمام عوامل طبیعی که خداوند آفریده استفاده کنیم که به دنبالش امدادهای غیبی خداوند هم خواهد بود.

26: زنده کردن و میراندن دل

حضرت علی علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمودند:
«أَحْیِ قَلْبَکَ بِالْمَوْعِظَةِ، وَأَمِتْهُ بِالزَّهادَةِ وَقَوّهِ بِالْیَقینِ، وَنَوِّرْهُ بِالْحِکْمَةِ، وَذَلِّلْهُ بِذِکْرِ الْمَوْتِ
؛ قلب را با موعظه و اندرز زنده کن و هوای نفست را با زهد و بی‌اعتنایی بمیران، دل را با یقین نیرومند ساز، و با حکمت و دانش نورانی نما، و با یاد مرگ رام کن».(1)
درباره قلب از جنبه‌های مختلف می‌توان سخن گفت که به چند جنبه آن اشاره می‌کنیم:
1. آنچه دل را می‌میراند 2. آنچه دل را زنده می‌کند 3. آنچه باعث قساوت قلب می‌شود 4. آنچه قلب را صیقل می‌دهد 5. اقسام قلب.
1. آنچه دل را می‌میراند؛ در روایات ما عوامل گوناگونی ذکر شده که باعث می‌شود دل بمیرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:
«أرْبَعٌ یُمِتْنَ القلبَ: الذّنبُ عَلَی الذَّنْبِ، وَکَثْرَةُ مُناقَشَةِ النِّساءِ- یَعنی مُحادَثَتَهُنَّ- ومُماراةُ الأحْمَقِ، تَقولُ وَیَقولُ وَلا یَرجِعُ إلی خیرٍ، وَمُجالَسَةُ الْموْتی فقیلَ لَهُ: یا رسولَ اللَّه، وَمَا الْمَوْتی قال: کُلُّ غَنِیٍّ مُتْرَفٍ
؛ چهار چیز دل را می‌میراند: گناه روی گناه، همسخن شدن زیاد با

1- نهج‌البلاغه، نامه 31، وصیت علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام

زنان، بگو مگو کردن با احمق (تو می‌گویی و او می‌گوید و هرگز به راه نمی‌آید) و همنشینی با مردگان؛ عرض شد: ای رسول خدا منظور از مردگان چیست؟
فرمود: هر توانگر خوش‌گذران». (1)
و همان حضرت به اباذر فرمود:
«إیّاکَ وَکَثْرَةَ الضَّحِکِ، فَإِنَّهُ یُمیتُ الْقَلْبَ؛
بپرهیز از خندیدن زیاد، زیرا خنده زیاد قلب را می‌میراند». (2)
2. آنچه دل را زنده می‌کند؛ باز هم روایات در این زمینه فراوان است:
در همین حدیث مورد بحث علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام می‌فرماید: دل خویش را با موعظه زنده کن.
و همان حضرت فرموده است:
«لِقاءُ أَهْلِ الْخَیر عِمارَةُ الْقَلْبِ
؛ دیدار اهل خیر، مایه آبادانی دل‌هاست». (3)
و باز امام علی علیه السلام در وصیتش به امام حسن علیه السلام می‌فرمایند:
«فَإِنِّی اوصیکَ بِتَقوَی اللَّهِ- أیْ بُنیّ- وَلُزُومِ أَمْرِهِ، وَعِمارَةِ قَلْبِکَ بِذِکْرِهِ
؛ ای فرزندم تو را به پروای از خدا و پایبندی به فرمان او و آباد کردن دلت با یاد او سفارش می‌کنم». (4)
3. قساوت قلب؛ عواملی که باعث قساوت قلب می‌شود فراوان است. از نجواهای خداوند با موسی علیه السلام این بود:
«یا موسی لاتُطَوِّل فِی الدُّنیا أمَلَکَ فَیَقْسُو قَلْبُکَ، وَالْقاسی الْقَلْبِ مِنّی بَعیدٌ
؛ ای موسی در دنیا آرزوی خود را دراز مگردان، که دلت سخت می‌شود و انسان سخت دل از من دور است». (5)
رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:
«لا تُکثِرِ الکلامَ بِغیرِ ذِکرِ اللَّهِ، فإنَّ کَثْرَةَ الکلامِ بغیرِ ذِکرِ اللَّهِ قَسْوَةُ القَلْبِ، إنَّ أَبْعَدَ الناسِ مِنَ اللَّهِ القَلْبُ القاسیِ
؛ در غیر از یاد خدا

1- خصال باب الاربعه

2- معانی الاخبار، ص 335

3- بحارالانوار، ج 77، ص 208

4- نهج البلاغه، نامه 31

5- کافی، ج 3، ص 329

زیاده‌گویی نکنید، زیرا زیاده‌گویی در غیر یاد خدا، موجب سخت دلی می‌شود و دورترین مردم از خدا، انسان سخت دل است». (1)
امام علی علیه السلام فرموده است:
«ما جَفَّتِ الدُّمُوعُ إلّالِقَسْوَةِ القُلوبِ، وَما قَسَتِ القُلوبُ إلّالِكَثَرَةِ الذُّنُوب
؛ اشکها نخشکید مگر به سبب سخت شدن دل‌ها و دل‌ها سخت نشد مگر به سبب فزونی گناه». (2)
و در روایات دیگر عواملی مثل: شنیدن لهو، بسیاری مال و ثروت، نگاه کردن به شخص بخیل و ترک عبادت را باعث قساوت دانستند.
4. آنچه قلب را صیقل می‌دهد؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:
«إنّ هَذِهِ القلوبَ تَصْدَأُ كما يَصدأ الحديدُ إذا أصابَه الماءُ. قيلَ: وما جَلاؤُها؟ قال: كَثْرَةُ ذِكْرِ الموتِ وَتِلاوَةِ القرآنِ
؛ همچنان که اگر آهن آب به آن برسد زنگ می‌زند، این دل‌ها نیز زنگار می‌بندد. عرض شد: صیقل دادن آنها به چیست؟ فرمود: بسیار به یاد مرگ بودن و تلاوت قرآن». (3)
امام صادق علیه السلام فرموده است:
«إنَّ لِلقُلوبِ صَداً كَصَدأِ النُّحاسِ، فَاجلُوها بِالإستِغْفارِ
؛ دل‌ها نیز همچون مس زنگار می‌بندد، پس آنها را با استغفار صیقل دهید». (4)
5. اقسام قلب: تعبیرات در این زمینه گوناگون است. امام صادق علیه السلام فرموده است:
«القُلُوبُ أرْبَعةٌ: قلبٌ فيهِ نفاقٌ وإيمانٌ، وقَلبٌ مَنْكوسٌ، وقَلْبٌ مَطْبوعٌ، وقَلْبٌ أزْهَرُ أنْوَرُ ... وأمّا الأزْهَرُ فَقَلْبُ المُؤمِنِ ...
؛ قلبها چهارگونه است: قلبی که در آن نفاق و ایمان است، و قلبی که وارونه است، و قلبی که مهر بر آن خورده، و قلبی

1- میزان الحکمه، ج 8، ص 239

2- علل الشرایع، ص 81

3- کنز العمال، به نقل از میزان الحکمه، ج 8، ص 247

4- عدة الداعی، ص 249

که نورانی است و خالی از غیر خداست. قلب نورانی قلب مؤمن است». (1)
هرگاه خدا نعمتی به مؤمن ببخشد شکر می‌گوید و هرگاه مصیبتی به او رسد صبر و شکیبایی می‌کند. اما قلب وارونه قلب مشرکان است همانگونه که خداوند فرموده است: «أَفَمَنْ یَمْشِی مُکِبّاً عَلَی وَجْهِهِ أَهْدَی أَمَّن یَمْشِی سَوِیّاً عَلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ»؛ آیا کسی که به رو افتاده راه می‌رود به هدایت نزدیکتر است یا کسی که راست قامت در صراط مستقیم گام برمی‌دارد»؟! (2)
اما قلبی که در آن ایمان و نفاق است، قلب کسانی است که در برابر حق و باطل بی‌تفاوتند، اگر در محیط حق قرار گیرند تابع حق می‌شوند و اگر در محیط باطل باشند گرایش به باطل پیدا می‌کنند، و قلب مهر خورده قلب منافقان است.
یک نوع قلب هست که روایات روی آن تأکید دارند و آن «قلب سلیم» است که امام صادق علیه السلام در این زمینه فرموده است:
«القلبُ السّلیمُ الّذی یلقی رَبّهُ ولَیْسَ فیه احَدٌ سِواهُ
؛ قلب سلیم قلبی است که خدا را ملاقات کند در حالی که غیر از او در آن نباشد». (3)
و همان حضرت علیه السلام فرموده است:
«صَاحِبُ النِّیَّةِ الصّادِقَةِ صَاحِبُ القَلْبِ السَّلِیمِ، لأَنَّ سَلامَةَ القَلْبِ مِنْ هَواجِسِ المَذْکُوراتِ تُخْلِصُ النِّیَّةِ للّهِ فی الأُمورِ کُلِّها
؛ کسی که نیّت صادقی دارد صاحب قلب سلیم است چرا که سلامت قلب از شرک و شک، نیّت را در همه چیز خالص می‌کند». (4)
برگردیم به حدیث مورد بحث که در صدر مطالب ذکر کردیم. امام علی علیه السلام می‌فرماید: قلبت را بوسیله موعظه زنده کن، چون موعظه مانند غذایی است که به

1- اصول کافی، ج 2، ص 309، باب فی ظلمة قلب المنافق

2- سوره ملک، آیه 22

3- بحارالانوار، ج 70، ص 59

4- نوادر الرّاوندی، به نقل از میزان الحکمه، ج 8، ص 221

قلب و روح و جان انسان داده می‌شود و به قلب حیات معنوی می‌دهد، انسان مشغول زندگی است و غافل می‌شود در نتیجه باید هر روز موعظه‌ای از آیه یا روایت بشنود تا نشاط معنوی داشته باشد.
بعد حضرت می‌فرماید: به وسیله زهد قلبت را بمیران و به وسیله یقین آن را تقویت کن، یعنی روح انسان دارای دو جنبه ملکوتی و حیوانی است، جنبه ملکوتی را با موعظه زنده کن و جنبه حیوانی آن را بمیران. توجه داشته باشید که زهد این نیست که انسان از اجتماع بیرون برود و از مال و هستی خود دست بکشد و مثل راهبان زندگی کند، بلکه زهد به این است که انسان اسیر مال و مقام و موقعیت اجتماعی خود نباشد و امیر بر آنها باشد که اگر یک وقت از دستش رفت غصّه نخورد و ناراحتی نکند.
بعد حضرت فرمود: از علم و دانش کمک بگیر و مسیر راهت را روشن کن، و به وسیله یاد مرگ، نفست را رام و تسلیم و روح سرکش را آرام کن.
امیدواریم خداوند توفیق بدهد تا بتوانیم عامل به فرامین ائمّه علیهم السلام باشیم.
***

حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند:
«ثَمَرَةُ الْمُحاسَبَةِ إصْلاحُ النَّفْسِ
؛ نتیجه حسابرسی، اصلاح خویشتن است».(1)
مردم در یک تقسیم تقسیم بندی به سه دسته تقسیم می‌شوند:
الف) کسانی که در زندگی از نظر کمالات معنوی رو به جلو و پیشرفت هستند؛ روزی بر آنها نمی‌گذرد مگر اینکه بهره‌ای از کمالات دارند.
ب) گروهی که در زندگی درجا می‌زنند و اعمال را مکرر انجام می‌دهند و در اخلاق همان هستند که بودند نه پیشرفت دارند نه عقب‌گرد.
ج) کسانی هستند که در حال عقب‌گرد هستند و فردای آنها بدتر از امروز آنهاست؛ و در نتیجه از نظر اخلاق در مرحله نازل‌تری هستند.
این تقسیم‌بندی مضمون حدیثی است از امام صادق علیه السلام که در ادامه حضرت در جواب سؤال کننده‌ای که پرسید انسان مقامش بالاتر است یا فرشته؟ حضرت فرمود:
«فَمَنْ غَلَبَ عَقْلُهُ شَهْوَتَهُ فَهُوَ خَيْرٌ مِنَ المَلائِكَةِ وَمَنْ غَلَبَ شَهْوَتُهُ عَقْلَهُ فَهُوَ شَرٌّ مِن البَهائِمِ؛
اگر انسان عقلش بر شهوتش غلبه پیدا کند و در زندگی در حال

1- غرر الحکم، ص 362

پیشرفت باشد از فرشته بالاتر است، و اگر شهوتش بر عقلش غلبه پیدا کند از حیوان هم پست‌تر است». (1)

استفاده‌ای که از این حدیث می‌کنیم این است که زندگی فقط به درد گروه اوّل می‌خورد چون به هدف تکامل که همان اصلاح نفس و قرب به خدا باشد نزدیک می‌شوند. حال باید خود را محاسبه کنیم ببینیم که از کدام گروه هستیم اگر دیدیم بر سرمایه اخلاق ما اضافه می‌شود از گروه اوّل هستیم اگر زیاد و کم نشد از گروه دوم هستیم و اگر از سرمایه اخلاقی ما کم شد از گروه سوم هستیم.

علمای علم اخلاق گام چهارمی را که برای تهذیب نفس ذکر می‌کنند، محاسبه است، و منظور از محاسبه این است که هر کس در پایان هر سال یا ماه یا هفته یا روز به محاسبه کارهای خویش بپردازد، و عملکرد خود را در زمینه خوبی‌ها و بدی‌ها دقیقاً مورد محاسبه قرار دهد؛ مانند یک تاجر که در پایان هر روز یا هفته یا ماه به حسابرسی تجارتخانه خود می‌پردازد. محاسبه چه در امور دین و چه دنیا یکی از دو فایده را دارد: اگر صورت حساب او سود کلانی را نشان داد، دلیل بر صحت عمل است و اگر زیان زیادی را نشان داد دلیل بر نادرست بودن عمل است که باید آن را اصلاح کند.

باید توجّه داشت که همه چیز در دنیا و آخرت دارای حساب است، چگونه انسان می‌تواند از حساب خویش در این جهان غافل باشد در حالی که او باید فردای قیامت به حساب خود برسد و اگر بخواهیم بار ما در قیامت سبک باشد باید در این جهان به حساب خود رسیدگی کنیم.

روایات در این زمینه فراوان است به عنوان نمونه چند حدیث را ذکر می‌کنیم:

1. رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:

«حاسِبُوا انْفُسَکُم قبلَ ان تُحاسَبُوا وزِنُواها قبلَ انْ تُوزَنُوا وتَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الْاکْبَر

؛ خویشتن را محاسبه کنید قبل از آنکه به

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 164

حساب شما برسند و خویش را وزن کنید قبل از آنکه شما را وزن کنند و آماده شوید برای عرضه بزرگ (روز قیامت)».(1)

2. امام علی علیه السلام فرموده است:

«ما احَقَّ لِلْانْسانِ انْ تکونَ لَهُ ساعةٌ لایَشْغَلُهُ شاغِلٌ یُحاسِبُ فیها نَفْسَهُ، فَیَنْظُرَ فیما اکْتَسَبَ لَها وَعَلَیْها فی لَیْلِها وَنَهارِها

؛ چقدر خوب است که انسان ساعتی برای خود داشته باشد، که هیچ چیز او را به خود مشغول نسازد و در این ساعت محاسبه خویش کند و ببیند چه کاری به سود خود انجام داده و چه کاری به زیان خود، در آن شب و در آن روز».(2)

3. از امام کاظم علیه السلام روایت شده است که:

«یا هِشامُ لَیْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ یُحاسَبْ نَفْسَهُ فی کُلِّ یومٍ فَانْ عَمِلَ حَسَناً اسْتَزادَ مِنْهُ وَانْ عَمِلَ سَیِّئاً اسْتَغْفَرَ اللَّهَ مِنْهُ وَتابَ

؛ کسی که هر روز به حساب خویش نرسد از ما نیست، اگر کار خوبی انجام داده از خدا توفیق فزونی را بخواهد و اگر عمل بدی انجام داده استغفار کند و به سوی خدا برگردد و توبه کند».(3)

در اینجا به سه نکته مهم اشاره می‌کنیم:

اوّل: چگونه محاسبه نفس کنیم؟ بهترین راه همان است که علی علیه السلام بعد از نقل حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود:

«اکْیَسُ الکَیِّسِینَ مَنْ حاسَبَ نَفْسَهُ

؛ عاقل‌ترین مردم کسی است که به محاسبه خویش بپردازد؛ بیان می‌فرمایند: مردی از آن حضرت پرسید:

«یا أمیرَالمُؤمنینَ وَکیفَ یُحاسِبُ الرَّجُلُ نَفْسَهُ

؛ ای امیرمؤمنان، انسان چگونه نفس خویش را محاسبه کند؟» امام علیه السلام فرمود: هنگامی که صبح را به شام می‌رساند، نفس خویش را مخاطب ساخته و چنین بگوید: ای نفس امروز بر تو گذشت و تا ابد باز نمی‌گردد و خداوند از تو درباره آن سؤال می‌کند که در

1- بحارالانوار، ج 67، ص 73 به نقل از اخلاق در قرآن، ج 1، ص 255

2- مستدرک الوسائل، ج 12، ص 154

3- همان مدرک، ص 153

چه راه آن را سپری کردی؟ چه عمل در آن انجام دادی؟ آیا به یاد خدا بودی و حمد او را بجا آوردی؟ آیا حق برادر مؤمن را ادا کردی؟ آیا غم و اندوهی از دل او زدودی؟ و در غیاب او زن و فرزندش را حفظ کردی؟ آیا حق بازماندگانش را بعد از مرگ او ادا کردی؟ آیا با استفاده از آبروی خویش، جلوی غیبت برادر مؤمن را گرفتی؟ چه کار مثبتی امروز انجام دادی؟

سپس آنچه را که انجام داده به یاد می‌آورد و اگر عمل خیری از او سرزده، حمد خدا و تکبیر او را به خاطر توفیقی که به او عنایت کرده بجا می‌آورد، و اگر معصیت کرده از خداوند آمرزش می‌طلبد و تصمیم به ترک آن در آینده می‌گیرد ....(1)

دوم: نتایج و آثار محاسبه نفس چیست؟ در روایات تعبیرات گوناگون در این زمینه آمده که ذکر می‌کنیم:

امام علی علیه السلام فرموده است:

«مَنْ حاسَبَ نَفْسَهُ وَقَفَ عَلی عیب‌هاهِ وَأَحاطَ بِذُنُوبِهِ وَاسْتَقالَ الذُّنُوبَ وَاصْلَحَ الْعیب‌ها

؛ کسی که محاسبه نفس خویش کند بر عیب‌های خویش واقف می‌شود، و از گناهانش باخبر می‌گردد و از گناه توبه می‌کند، و خود را اصلاح می‌نماید».(2)

و نیز فرمود:

«مَنْ حاسَبَ نَفْسَهُ سَعَدَ

؛ کسی که به محاسبه خویشتن بپردازد، سعادتمند می‌شود».(3)

سوم: شرایط محاسبه نفس چیست؟ چند شرط را که علمای علم اخلاق بیان کردند ذکر می‌کنیم:

1. در حساب کردن باید سخت‌گیر باشیم و کوچک‌ترین چیز را حساب کنیم

1- بحارالانوار، ج 89، ص 250

2- غرر الحکم به نقل از میزان الحکمه، ج 2، ص 409

3- مستدرک الوسائل، ج 12، ص 154

از کوچکی گناه باید بترسیم، چرا که کسی که نافرمانی او را می‌کنیم بسیار بزرگ است.
2. کنجکاوانه محاسبه کنیم و چیزی را از قلم نیندازیم حتی یک حرف و سخن بیجا که گفتیم در حسابمان بیاوریم.
3. محاسبه باید مستمر باشد و در طول سال انجام بگیرد.
4. بعد از حساب کردن باید نتیجه آن را بگیریم و ترتیب اثر بدهیم.
5. اگر دچار خلاف و اشتباه شد استغفار کند و عملاً جبران نماید. اگر آبروی مسلمانی را ریخته و مال کسی را از بین برد رضایت و حلالیت بطلبد.
خدایا به همه ما توفیق محاسبه نفس را عنایت بفرما.
***

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:
«إنَّ لِلْجَنَّةِ باباً یُدْعی الرَّیَّانُ لایَدْخُلُ مِنْهُ إلَّا الصَّائِمُونَ
؛ بهشت دری بنام «ریّان» دارد که تنها روزه‌داران از آن وارد می‌شوند». (1)
از آیات و روایات استفاده می‌شود که بهشت درهای متعدّد دارد و هر گروهی از دری وارد بهشت می‌شوند، امّا درهای بهشت مانند درهای دنیا نیست بلکه درهای بهشت بیانگر اعمال است، یعنی نوع عمل در قیامت درب می‌شود، کما این که علی علیه السلام درباره جهاد می‌فرماید:
«فَإنَّ الجِهَادَ بابٌ مِنْ أَبْوابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصَّةِ أوْلِیَائِهِ ...
؛ جهاد دری از درهای بهشت است که خداوند آن را برای دوستان مخصوص خود گشوده است» (2) و امام سجّاد علیه السلام درباره توبه در مناجات التابئین از دعاهای خمسة عشر عرضه می‌دارد:
«الهی أَنْتَ الَّذی فَتَحْتَ لِعِبادِکَ باباً الی عَفْوِکَ، سَمَّیْتَهُ التَّوبَةَ
؛ خدایا تویی که دری از عفو خود به سوی بندگانت باز کردی و نامش را توبه گذاردی». (3) درهای بهشت یعنی آن وسائل که انسان را به

1- الحکم الزاهرة، ج 1، ص 309 به نقل از بحارالانوار، ج 96، ص 252

2- نهج البلاغه، خطبه 27

3- مفاتیح نوین، ص 70

بهشت می‌رساند، روزه، جهاد، توبه اینجا عمل است و در قیامت دری به سوی بهشت است، یک درب مخصوص روزه‌داران است که اسمش «ریّان» است یعنی پر آب و سیراب در مقابل عطش دنیا، خداوند درب سیراب شده از مغفرت و عفوش را به او می‌دهد.

ویژگی‌های ماه مبارک رمضان:

ماه رمضان ویژگی‌های زیادی دارد که ماههای دیگر ندارند که به سه نمونه از آن اشاره می‌کنیم:

1. ماه نزول قرآن است «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِی أُنزِلَ فِیهِ الْقُرْءَانُ».(1)

2. ماهی است که شب قدر در آن واقع شده است، شبی که مقدّرات مردم در آن شب تعیین می‌شود.

3. در ماه رمضان جهاد تشریع شد، در سال دوم هجرت هم فرمان روزه آمد و هم فرمان جهاد و اوّلین جهاد مسلّحانه جنگ بدر بود که در هفدهم ماه رمضان واقع شد.

این ویژگی‌هایی که در ماه رمضان واقع شد تصادفی نیست بلکه بین اینها ارتباط وجود دارد، ماه رمضان ماه تربیت است و تربیت بدون تعلیم نمی‌شود و قرآن تعلیم دهنده است و باید قرآن در این ماه نازل شود و بهار تلاوت قرآن باشد، آنها که در این ماه خود را ساختند مقدرات خود را در این ماه تعیین می‌کنند. ماه رمضان و روزه گرفتن جهاد با نفس است و غزوه بدر جهاد با دشمن است و بدون جهاد با نفس جهاد با دشمن خارجی ممکن نیست.

مردم در مقابل ماه رمضان سه دسته هستند:

1- سوره بقره، آیه 185

1. کسانی که نه قبل از ماه رمضان خود را می‌سازند و نه در ماه رمضان مصداق این جمله می‌شوند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در جمعه آخر ماه شعبان فرمود: «...
فَانَّ الشَّقِیَّ مَنْ حُرِمَ غُفْرانَ اللَّهِ فی هذَا الشَهْرِ الْعَظِیمِ
؛ براستی بدبخت کسی است که در این ماه بزرگ از آمرزش خدا محروم گردد».(1)
2. گروهی هستند که وقتی وارد ماه رمضان شدند خود را می‌شویند و در حالی که پاک شده‌اند از ماه رمضان خارج می‌شوند.
3. بندگان خاصّ خدایند که قبل از ماه رمضان خود را می‌سازند و وارد ماه رمضان می‌شوند و ماه رمضان آنها ماه راز و نیاز با خدا و ماه خلوت با محبوب است. لذا در حدیثی از امام رضا علیه السلام خطاب به اباصلت که فرمود: اکثر ماه شعبان رفت و این جمعه آخر آن است تقصیرهایی که کرده‌ای تدارک و تلافی کن و دعا و استغفار کن و تلاوت قرآن بکن و از گناهان خود به سوی خدا توبه کن تا آنکه ماه رمضان که می‌آید خود را برای خدا خالص گردانیده باشی و در گردن تو امانت و حقّ کسی نباشد مگر اینکه ادا کرده باشی و در دل تو کینه کسی نباشد مگر آنکه بیرون کرده باشی و مگذار گناهی را که می‌کردی مگر این که آن را ترک کرده باشی.(2)
در ماه شعبان باید آماده شد برای ورود در ماه رمضان چون رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:
«هُو شَهْرٌ دُعِیتُم فیهِ إلی ضِیافَةِ اللَّهِ
». انسانی که به مهمانی خداوند دعوت شد با لباس پاک وارد آن می‌شود نه اینکه با لباس کثیف وارد مهمانی شود و در آنجا لباس کثیف را بیرون بیاورد و بشوید. باید با لباس تقوا و پاکی وارد ماه رمضان شد تا از فیوضات آن بهره‌مند شد؛ ان شاء اللّه.

1- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 230؛ و روضة المتّقین، ج 3، ص 277؛ و اربعین شیخ بهایی، ص 84

2- مفاتیح الجنان، اعمال ماه شعبان

برکات ماه مبارک رمضان:
امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:
«نَوْمُ الصَّائِمِ عِبادَةٌ وَصَمْتُهُ تَسْبیحٌ وَعَمَلُهُ مُتَقَبَّلٌ وَدُعاؤُهُ مُسْتَجابٌ
؛ خواب روزه‌دار عبادت، و سکوتش تسبیح و عملش پذیرفته و دعایش مستجاب است».(1)
از روایات استفاده می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در اواخر ماه شعبان مردم را هشدار می‌داد و آماده می‌کرد برای ورود در ماه رمضان چرا که بدون آمادگی نمی‌توان به استقبال این ماه رفت، همیشه در ضیافت و مهمانی هم میزبان باید آماده باشد و هم میهمان، میزبان باید وسایل پذیرایی را آماده کند و میهمان باید از نظر لباس و نظافت خود را آماده کند، خداوند که میزبان ما در این ماه است چون رحمتش عام و بی‌پایان است همیشه آماده پذیرایی می‌باشد و این ما هستیم که برای ورود در این ضیافت باید آمادگی پیدا بکنیم و آمادگی ما به این است که روح و قلبمان را صفا دهیم و کینه‌ها و حسادت‌ها و غلّ و غش‌ها را از روحمان بزداییم تا اینکه نشاط عبادت پیدا کنیم، چون بسیاری از افراد هستند که نماز می‌خوانند و روزه می‌گیرند امّا نشاط ندارند، می‌گویند نماز بخوانیم تا سبک بشویم و یا وقتی ماه رمضان تمام شد می‌گویند راحت شدیم، که این بی‌نشاطی در عبادت را می‌رساند. یکی از مهمترین عاملی که باعث می‌شود نشاط در عبادت را از انسان بگیرد گناه است.
ماه رمضان بهار عبادت است همان طوری که بهار در جسم انسان نشاط به وجود می‌آورد در ماه رمضان هم انسان باید بر اثر عبادت نشاط روحی پیدا کند و این میسّر نیست مگر اینکه انسان قبلاً آمادگی پیدا کند و این آمادگی در درجه اوّل توبه است.

1- بحارالانوار، ج 96، ص 253؛ و الفقیه، ج 2، ص 64؛ و روضة المتّقین، ج 3، ص 230

روزهای آخر ماه شعبان بسیار استغفار کند و مأکل و مطعم خود را پاک کند و به فلسفه و برکات روزه توجّه کند تا نشاط عبادت بیابد.
در این حدیث امام صادق علیه السلام چهار برکت را برای روزه بیان فرموده است:
1. خواب روزه‌دار عبادت است و وقتی خواب که بی‌خبری مطلق است عبادت باشد بیداری او که در حال تلاوت قرآن و خواندن نماز و ادعیّه باشد به طریق اولی عبادت بالاتری خواهد بود، به خصوص نماز شب که در این ماه یک توفیق اجباری انسان به دست می‌آورد که قبل از اذان بیدار باشد؛ لذا از این بیداری برای تهجّد و نماز شب استفاده کند که هم دنیای انسان را تضمین می‌کند هم آخرت او را.
2. سکوتش تسبیح است و اگر مشغول تسبیح و ذکر باشد به طریق اولی از فضیلت برتری، برخوردار خواهد بود.
3. عملش در این ماه قبول می‌شود، فرق است بین قبولی و صحت عمل، چه بسا عملی صحیح باشد اما مورد قبول درگاه خداوند قرار نگیرد. صحیح بودن عمل یعنی تمام اجزا و شرایط آن را آورده است اما قبول بودن عمل یعنی این عبادت دارای روح است و روح عبادت حضور قلب است که نهی از فحشا و منکر می‌کند اگر بعد از عبادت، گناه انجام دهد معلوم می‌شود عبادتش مقبول واقع نشده است؛ روح روزه، تقواست اگر بعد از ماه رمضان تقوا و خداترسی او بیشتر شد این روزه مورد قبول واقع شده و الا فقط تکلیف از گردنش ساقط شد.
4. دعا در این ماه مستجاب است، چرا که شخص روزه دار حضور قلب بیشتری دارد و هر چه توجّه انسان به خداوند بیشتر باشد ضریب اجابت دعایش هم بالاست.
شرط قبولی روزه:
امام باقر علیه السلام به جابر می‌فرمایند:
«یَا جَابِرُ مَنْ دَخَلَ عَلَیْهِ شَهْرُ رَمضانَ فَصامَ

نَهارَهُ وَقامَ وِرْداً مِنْ لَيْلِهِ ... خَرَجَ من الذُّنوبِ كَيَوْمٍ وَلَدْتْهُ امّه (1)
؛ ای جابر کسی که ماه رمضان را درک کند و روزهایش را روزه بگیرد و شب‌هایش را در حالی که مشغول ذکر است بگذراند از گناهانش خارج می‌شود مانند روزی که مادرش او را به دنیا آورده».
مضمون این حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله هم آمده که فرموده است:
«يَا جَابِرُ هذا شَهْرُ رَمَضَانَ مَنْ صَامَ نَهَارَهُ وقامَ وِرْداً مِنْ لَيْلِهِ وَعَفَّ بَطْنَهُ وَفَرْجَهُ وَكَفَّ لِسَانَهُ خَرَجَ مِن ذُنُوبِه كَخُرُوجِهِ مِنَ الشَّهْرِ، قال جَابِرُ: يا رَسولَ اللَّهِ ما أَحْسَنَ هذا الحَدِيث؟
فقال رَسولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: يا جَابِرُ، وَما أشَدَّ هذِه الشُّروط(2)؛
ای جابر هر کس در ماه رمضان روزهایش را روزه بگیرد و شب‌هایش مشغول دعا و مناجات باشد و شکم و شهوت و زبان خود را نگهدارد از گناهش خارج می‌شود همان طور که ماه رمضان را پشت سر می‌گذارد».
این حدیث را امام باقر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند و در ادامه این حدیث آمده که جابر عرض کرد: چه حدیث خوبی است این حدیث؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای جابر چه سخت است این شروطی که بیان کردم».
یکی از واجباتی که از ارکان فروع است، روزه می‌باشد که در حدیث معروف از امام باقر علیه السلام آمده که فرمودند:
«بُنِيَ الْاسْلامُ على خَمْسَةِ أَشْياءٍ: عَلَى الصَّلاةِ والزَّكاةِ والحَجِّ وَالصَّومِ والْوِلَايَةِ
؛ اسلام بر پنج پایه بنا شده است: نماز، زکاة، حج، روزه و ولایت».(3)
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خطبه شعبانیه یکی از مسائلی که روی آن تکیه می‌کند مسأله دعاست
«وَدُعاؤُكُم فِيه مُسْتَجابٌ
». چرا؟ چون خداوند در سوره بقره آیات

1- ثواب الاعمال، به نقل از سفینة البحار، مادّه« صوم»

2- فروع کافی، ج 4، ص 87

3- المحجة البیضاء، ج 2، ص 122

صوم را که سه آیه است پشت سر هم آورده «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیَامُ ...» بعد بلافاصله در آیه بعدش می‌فرماید: «وَإِذَا سَأَلَکَ عِبَادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْیَسْتَجِیبُوا لِی وَلْیُؤْمِنُوا بِی لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُونَ».(1)
این آیه با آیات قبل ارتباط دارد یعنی با روزه گرفتن دعای انسان به اجابت می‌رسد که چرا که شخص صائم محبوب خداست و خداوند درخواست محبوبش رد نمی‌کند.
و در ادامه خطبه شعبانیه حضرت شرایط دعا کردن را هم بیان می‌فرمایند:
«فاسْأَلُوا اللَّهَ رَبَّکُمْ بِنِیَّاتٍ صادِقَةٍ وقُلوبٍ طاهِرَةٍ
» دو شرط را حضرت بیان می‌کند یکی اینکه با نیّت درست خدا را بخواند؛ دوم اینکه باید قلب که محلّ نیّت انسان است از کینه‌ها و رذایل اخلاقی پاک باشد.
در حدیثی آمده که شخصی نزد حضرت علی علیه السلام آمد و از عدم استجابت دعایش شکایت کرد و گفت با اینکه خداوند فرموده دعا کنید تا من اجابت کنم، پس چرا ما دعا می‌کنیم ولی به اجابت نمی‌رسد؟ امام فرمود:
«إنَّ قُلوبَکُم خانَتْ بِثَمانِ خِصالٍ (2)
؛ قلب شما در هشت چیز خیانت کرده (لذا دعای شما مستجاب نمی‌شود)».
1. خدا را شناختید اما حق او را ادا نکردید لذا شناخت شما سودی به حال شما نداشت.
2. به فرستاده او ایمان آوردید سپس با سنت او مخالفت کردید؛ ثمره ایمان شما کجاست؟
3. کتاب او را خواندید اما به آن عمل نکردید.
4. می‌گویید از مجازات خدا می‌ترسید اما کارهایی می‌کنید که شما را به آن

1- سوره بقره، آیه 183- 185

2- سفینة البحار، مادّه« دعا»

نزدیک می‌سازد.
5. می‌گویید به پاداش خدا علاقه دارید اما کاری می‌کنید که شما را از آن دور می‌سازد.
6. نعمت خدا را می‌خورید و حق شکر او را ادا نمی‌کنید.
7. به شما دستور داده شده دشمن شیطان باشید، ادعای دشمنی با شیطان دارید امّا عملاً با او مخالفت نمی‌کنید.
8. عیب‌های مردم را نصب العین خود ساخته و عیب‌های خود را پشت سر گذاشته‌اید.
با این حال چگونه انتظار دارید دعایتان به اجابت برسد در حالی که خودتان درهای آن را بسته‌اید؟ تقوا پیشه کنید، اعمال خویش را اصلاح نمایید، امر به معروف و نهی از منکر کنید تا دعای شما به اجابت برسد.
اقسام روزه داران:
روزه سه مرتبه و درجه دارد:
1. روزه عام: عبارت است از امساک و خودداری از مبطلات روزه، که در روایات به این نوع روزه اشاره شده، علی علیه السلام می‌فرمایند:
«کَمْ مِن صَائِمٍ لَیْسَ لَهُ مِنَ الصِّیامِ إلّاالظَّمَأ
...؛ چه بسا روزه‌دارانی که از روزه خود جز تشنگی، بهره‌ای ندارند».(1)
همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند:
«رُبَّ صَائِمٍ حَظُّهُ مِن صِیامِه الجُوعُ والعَطَشُ
؛ چه بسا روزه‌داری که بهره‌اش از روزه گرفتن، گرسنگی و تشنگی است».(2)

1- بحارالانوار، ج 96، ص 294

2- همان مدرک، ص 289

این افراد چشم، گوش و زبانشان روزه نیست بلکه مشغول گناه است.
2. روزه خاص: علاوه بر اینکه از مبطلات روزه خودداری می‌کند، از گناهان چشم، گوش، زبان، دست و پا و سایر جوارح نیز اجتناب می‌کند. امام علی علیه السلام می‌فرمایند:
«الصِّیامُ اجتنابُ المَحارِمِ کَما یَمْتَنِعُ الرَّجُلُ مِنَ الطَّعامِ وَالشَّرابِ
؛ روزه دوری کردن از حرام‌هاست، آن گونه که انسان از خوردن و آشامیدن دوری می‌کند». (1)
حضرت زهرا علیها السلام می‌فرمایند:
«ما یَصْنَعُ الصائِمُ بِصِیامِهِ إِذا لَمْ یَصُنْ لِسانَهُ وَسَمْعَهُ وَبَصَرَهُ وَجَوارِحَهُ
؛ اگر روزه‌دار زبان و گوش و چشم و اعضا و جوارح خود را نگه ندارد، روزه به چه کارش می‌آید؟». (2)
3. روزه اخص: عبارت است از دوری از مبطلات روزه؛ و همچنین اعضا و جوارح او هم از گناه دوری کند، بعلاوه، دل او هم روزه باشد و توجّه به خدا داشته باشد.
امام علی علیه السلام می‌فرمایند:
«صَوْمُ القلبِ خَیْرٌ مِن صیامِ اللِّسانِ، وصِیامُ اللِّسانِ خَیرٌ من صِیامِ البَطْنِ
؛ روزه قلب بهتر است از روزه زبان و روزه زبان بهتر است از روزه شکم». (3)
فواید و آثار روزه:
روزه آثار فراوانی از نظر مادّی و معنوی در انسان دارد که نمونه‌هایی از آثار تربیتی، اجتماعی، بهداشتی و عرفانی روزه را بیان می‌کنیم:
روزه روح انسان را لطافت می‌بخشد و اراده انسان را قوی و غرایز او را

1- بحارالانوار، ج 96، ص 294

2- دعائم الاسلام، ج 1، ص 268

3- میزان الحکمه، ج 5، ص 471

تعدیل می‌کند.
روزه انسان را از عالم حیوانیّت ترقی داده و به جهان فرشتگان بالا می‌برد.
1. آثار تربیتی روزه: رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:
«الصومُ جُنَّةٌ مِنَ النّارِ(1)
؛ روزه سپری است در برابر آتش دوزخ».
حضرت علی علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسید: چه کنیم که شیطان از ما دور شود؟
فرمود:
«الصَّوْمُ یُسَوِّدُ وَجْهَهُ وَالصَّدَقَةُ تَکْسِرُ ظَهْرَهُ، وَالحُبُّ فی اللَّهِ والمُواظَبَةُ عَلَی العَمَلِ یَقْطَعُ دَابِرَه، وَالْاسْتِغفَارُ یَقْطَعُ وَتِینَهُ
؛ روزه روی شیطان را سیاه می‌کند و انفاق در راه خدا پشت او را می‌شکند، و دوست داشتن به خاطر خدا و مواظبت بر عمل صالح دنباله او را قطع می‌کند، و استغفار رگ قلب او را می‌برد».(2)
2. آثار اجتماعی روزه: روزه باعث مساوات و برابری در میان افراد جامعه می‌شود؛ در حدیث معروفی هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام علت تشریع روزه را پرسید امام فرمود:
«إنَّمَا فَرَضَ اللَّهُ الصِّیامَ لِیَسْتَوی بِهِ الغَنِیُّ والفَقِیرُ
...؛ روزه به این دلیل واجب شده است که میان فقیر و غنی مساوات برقرار گردد و این به خاطر آن است که غنی طعم گرسنگی را بچشد و نسبت به فقیر ادای حق کند، چرا که اغنیا معمولاً هر چه را بخواهند برای آنها فراهم است، خدا می‌خواهد میان بندگان خود مساوات باشد و طعم گرسنگی و درد و رنج را به اغنیا بچشاند تا به ضعیفان و گرسنگان رحم کنند».(3)
3. اثر بهداشتی و درمانی روزه: از نظر علم پزشکی ثابت شده است که روزه و امساک دوای انواع بیماری‌هاست؛ چون عامل انواع بیماری‌ها پُرخوری است، و مواد اضافی که جذب بدن نمی‌شود به صورت چربی‌های مزاحم در نقاط

1- المحجة البیضاء، ج 2، ص 123

2- بحارالانوار، ج 96، ص 255

3- وسائل الشيعة، ج 7، كتاب الصوم

مختلف بدن، یا چربی و قند اضافی در خون باقی می‌ماند و باعث عفونت می‌شود و در نتیجه انواع میکروب‌ها پرورش پیدا می‌کنند، و تنها راه مبارزه با این بیماری‌ها امساک و روزه است. روزه زباله‌ها و مواد اضافی و جذب نشده بدن را می‌سوزاند، و بدن را خانه‌تکانی می‌کند؛ علاوه بر اینکه یک نوع استراحت برای دستگاه‌های گوارشی می‌باشد.
رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:
«صُومُوا تَصِحُّوا
؛ روزه بگیرید تا سالم بمانید». (1)
و نیز فرمودند:
«المَعِدَةُ بَیْتُ کُلِّ دَاءٍ والحِمْیَةُ رأسُ کُلِّ دَواءٍ
؛ معده، خانه تمام دردهاست و امساک بالاترین داروهاست». (2)
4. فلسفه عرفانی روزه: امام باقر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که آن حضرت فرمود:
«قال اللّه تعالی: الصُّومُ لی وَأَنَا أجزِی بِهِ
؛ خداوند فرمود روزه اختصاص به من دارد و من خود پاداش آن را می‌دهم». (3)
درباره پاداش روزه‌داران روایتی است که شخصی یهودی از رسول خدا پرسید: چرا خداوند روزه را در امت تو سی روز قرار داده ولی در امت‌های گذشته بیش از آن بود؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:
«إنّ آدَمَ لَمّا أکَلَ مِن الشَّجَرةِ بَقیَ فی بَطْنِهِ ثَلاثِینَ یَوماً فَفَرَضَ اللّهُ عَلی ذُرِّیَّتِهِ ثَلاثِینَ یَوْماً الجُوعَ وَالعَطَشُ، وَالَّذِی یَأکُلونَهُ بِاللّیلِ تَفَضُّلٌ مِنَ اللّهِ عَلَیهِم، وکذلِک کانَ علی آدَمَ علیه السلام فَفَرَضَ اللّهُ ذلِکَ عَلی امَّتی
...؛ وقتی آدم از آن درخت خورد به مدّت سی روز در شکم او باقی ماند و به همین خاطر خداوند در ذریه‌اش سی روز گرسنگی و تشنگی را قرار داد، و اینکه در شب برای خوردن آزادند به خاطر تفضّلی است که خداوند در حقّ آنها کرده است و بر امّت من هم سی روز واجب کرد؛ بعد شخص یهودی گفت:
«صَدَقْتَ

1- وسائل‌الشیعه، ج 7، کتاب الصوم

2- تفسیر نمونه، ذیل آیات 183- / 185 سوره بقره

3- جامع احاديث الشيعة، ج 9، ص 94

یا مُحَمّد، فَما جَزاءُ مَن صامَها؟ قال: فقال النّبیُّ صلی الله علیه و آله: مَا مِنْ مُؤمنٍ یَصومُ شَهْرَ رَمَضانَ احتِساباً إلّاأوْجَبَ اللَّهُ تَعالی له سَبْعَ خِصالٍ: أوَّلُها: یَذوبُ الحَرامُ مِن جَسَدِه، والثانِیَةُ یَقربُ مِن رَحْمَةِ اللَّهِ عزَّوجلّ، وَالثالِثَةُ یَکونُ قَد کَفَّرَ خَطِیئةَ آدَم أبِیهِ، والرابعةُ: یُهَوِّن اللَّه عَلَیْهِ سَکَراتِ المَوتِ، وَالْخامِسَةُ أمانٌ مِنَ الجُوعِ وَالعَطَشِ یَوْمَ القِیامَةِ، والسَّادِسَةُ: یُعْطِیهِ اللَّهُ بَراءَةً مِنَ النّارِ، والسَّابعَةُ: یُطْعِمُه اللَّهُ مِن طَیِّباتِ الجَنَّةِ، قَالَ: صَدَقْتَ یا مُحَمّد(1)

؛ راست گفتی ای محمّد؛ پاداش روزه‌داران چیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ مؤمنی نیست که برای خشنودی خدا ماه رمضان را روزه دارد جز آنکه خداوند هفت خصلت برای او قرار دهد:

1. آنچه از حرام در بدنش باشد آب خواهد شد.
2. به رحمت خدا نزدیک شود.
3. کفّاره اشتباه پدرش آدم خواهد بود.
4. خداوند سکرات و سختی مرگ را بر او آسان گرداند.
5. در روز قیامت از گرسنگی و تشنگی در امان خواهد بود.
6. به او ورقه برائت و بیزاری از آتش داده خواهد شد.
7. از خوراکی‌های پاکیزه بهشت به او بخوراند.

درباره روزه گرفتن در تابستان روایات فراوانی از ائمه علیهم السلام وارد شده است، به عنوان نمونه امام صادق علیه السلام فرموده است:

«مَنْ صامَ للَّهِ عزّوجلّ یوماً فِی شِدَّةِ الحَرِّ فَأصابَهُ ظَمأٌ وَکَّلَ اللَّهُ بِهِ ألْفَ مَلَکٍ یَمْسَحُونَ وَجْهَهُ وَیُبَشِّرُونَهُ حَتّی إذا أفْطَرَ، فقال اللَّه عزّوجلّ: مَا أطیَبَ ریحُکَ وَروحَکَ، ملائِکَتی إشْهَدُوا أنّی قَدْ غَفَرْتُ لَهُ

؛ کسی که برای خداوند یک روز گرم روزه بگیرد و تشنه شود خداوند هزار فرشته را بر او می‌گمارد تا اینکه صورت او را مسح کنند و او را مژده بدهند، تا اینکه افطار بکند و خداوند می‌فرماید: چقدر پاکیزه است بوی تو و روح تو و به ملائکه می‌فرماید:

1- وسائل الشیعه، ج 7، ص 172؛ و بحارالانوار، ج 96، ص 369؛ و خصال، باب السبعه

شاهد باشید که من او را آمرزیده‌ام». (1)
و همان امام فرموده است:
«أفْضَلُ الجِهادِ الصَّوْمُ فِی الحرِّ
؛ برترین جهاد، روزه گرفتن در هوای گرم است». (2)
همچنین امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:
«مَنْ أفْطَرَ یَوْماً مِنْ شَهْرِ رَمَضانَ خَرَجَ رُوحُ الإیمانِ مِنْهُ
؛ هر کس یک روز از ماه رمضان روزه‌خواری کند روح ایمان از او بیرون می‌رود». (3)

1- میزان الحکمه، ج 5، ص 473

2- بحارالانوار، ج 96، ص 256

3- روضة المتّقین، ج 3، ص 325؛ و عقاب الاعمال، ص 281

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:
«انَّ الإیمانَ عَشرُ دَرَجاتٍ بِمَنزِلَةِ السُلَّمِ، یُصْعَدُ مِنْهُ مِرْقاةً بعدَ مِرقاةٍ ... وکانَ المِقدادُ فی الثامِنَةِ وأبوذَر فی التاسِعَة وسَلمانُ فی العاشِرَة
؛ ایمان مانند نردبانی است که ده پله دارد و پله‌های آن یکی پس از دیگری پیموده می‌شود ... و مقداد در پله هشتم قرار دارد و ابوذر در پله نهم و سلمان در پله دهم آن».(1)
ایمان از جهات متعدّد قابل بحث است که به پنج مورد آن اشاره می‌شود:
1. حقیقت ایمان 2. مراتب ایمان 3. ارکان ایمان 4. نشانه‌های مؤمن 5. ارزش مؤمن.
1. حقیقت ایمان
عبارت است از تسلیم در ظاهر و باطن در برابر حق؛ بنابراین اگر کسی به چیزی یقین دارد اما تسلیم آن نیست به آن ایمان ندارد، بلکه دارای کفر جحودی است. لذا امام صادق علیه السلام یکی از اقسام کفر را کفر جحودی می‌داند و یکی از

1- بحارالانوار، ج 69، ص 166

شعبه‌های جحود را این می‌داند، که:
«وَهُوَ أنْ يَجْحَدَ الجَاحِدُ وَهُوَ يَعْلَمُ أنَّهُ حَقٌّ قَدِ استَقَرَّ عِنْدَهُ
؛ انسان چیزی را انکار کند در حالی که می‌داند حق است». (1)
درباره حقیقت ایمان، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در وصیتش به علی علیه السلام فرمود:
«یا علیُّ سَبْعَةٌ مَنْ كُنَّ فيهِ فَقَدِ اسْتَكْمَلَ حَقِيقةَ الإيمانِ وأبوابُ الجَنّةِ مُفَتَّحَةٌ لَهُ:
مَنْ أَسْبَغَ وُضُوءَهُ وَأحْسَنَ صَلاتَهُ وَأَدَّى زَكاةَ مالِهِ وَكَفَّ غَضَبَهُ وَسَجَنَ لِسانَهُ وَاسْتَغْفَرَ لِذَنْبِهِ وَأدّى النَّصيحَةَ لِاهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِ (2)
؛ ای علی هفت خصلت است که در هر کس باشد حقیقت ایمان را به حدّ کمال رسانده و درهای بهشت برای او گشوده می‌شود: کسی که وضوی کامل بگیرد و نمازش را نیکو بجا آورد و زکات مالش را بپردازد و خشمش را نگه دارد و زبانش را زندانی کند و برای گناهش طلب آمرزش نماید و خیرخواه خاندان پیامبرش باشد».
2. مراتب ایمان
همان طور که کفر مراتب دارد ایمان هم مراتب دارد و در حدیث مورد بحث می‌فرماید: ایمان ده درجه دارد که درجه دهم آن درجه عالیه ایمان است و یک مسلمان نباید به این ایمانی که دارد قانع باشد بلکه باید سعی کند که خود را به درجه عالیه ایمان برساند.
در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده که می‌فرمایند:
«إنّ اللّهَ عزّوجَلّ وَضَعَ الْإيمانَ عَلى سَبْعَةِ أسْهُمٍ: عَلَى البِرِّ والصِّدْقِ واليَقينِ والرِّضا والوَفاءِ والعِلْمِ والحِلْمِ، ثمّ قَسَّمَ ذلِكَ بَيْنَ النَّاسِ، فَمَن جَعَلَ فيهِ هذِهِ السَّبْعَةَ الأسْهُمَ فهو كامِلٌ مُحْتَمِلٌ وَقَسّم لِبَعضِ النّاسِ السَّهْمَ ولِبعضٍ السَّهْمَيْنِ ولبَعْضٍ الثّلاثةِ حتّى انْتَهَوا إلى السّبعَةِ، ثُمَّ قالَ: لا تَحْمِلوا عَلَى صاحِبَ السّهْمِ سَهْمَيْنِ وَلا عَلى صاحِبَ السَّهْمَينِ ثلاثةً

1- اصول کافی، ج 2، باب وجوه الکفر

2- خصال، باب السبعة

فَتُبهِضُوهُمْ؛
خداوند ایمان را بر هفت سهم تقسیم کرده: نیکی، صدق، یقین، رضا، وفا، علم و حلم، سپس آن را در میان مردم توزیع نمود و کسی که تمام این هفت سهم را دارد مؤمن کامل و متعهد است و برای بعضی از مردم یک سهم و بعضی دو سهم و بعضی سه سهم قرار داده، تا به هفت سهم می‌رسد، سپس امام فرمود: آنچه را وظیفه صاحب دو سهم است بر دوش صاحب یک سهم حمل نکنید، و آنچه مربوط به صاحب سه سهم است بر دوش صاحب دو سهم ننهید مبادا بارشان سنگین شود و به زحمت افتند». (1)

چه کنیم تا ایمانمان کامل شود؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: ایمان بنده به خدا کامل نمی‌شود مگر اینکه در او پنج خصلت باشد:

«التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ وَالتَّفْويضُ الَی اللَّهِ والتسليمُ لِأمرِ اللَّهِ والرِّضا بِقَضَاءِ اللَّهِ وَالصَّبْرُ عَلی بَلاءِ اللَّهِ

...؛ توکل نمودن بر خدا، واگذار کردن کارها به خدا، تسلیم بودن در برابر فرمان خدا، راضی بودن به اراده خدا، و صبر کردن بر بلای خدا». (2)

3. ارکان ایمان

علی علیه السلام می‌فرمایند:

«الإيمانُ أَرْبَعَةُ ارْكانٍ: الرِّضا بِقَضَاءِ اللَّهِ وَالتَوكُّلُ على اللَّهِ وتفويضُ الأمرِ إلَی اللَّهِ والتَّسْليمُ لِأمْرِ اللَّهِ

؛ ایمان دارای چهار رکن و پایه است:

راضی بودن به اراده خدا، و توکّل نمودن بر خدا، و واگذار کردن کارها به خدا، و تسلیم بودن در برابر فرمان خدا». (3)

در حدیث دیگری، امام رضا علیه السلام از پدر و اجداد بزرگوارش و علی علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمود:

«قالَ رسول اللَّه صلی الله علیه و آله: الإيمانُ مَعْرِفَةٌ بِالقلبِ وإقرارٌ

1- اصول کافی، ج 2، باب درجات الایمان

2- بحارالانوار، ج 77، ص 177

3- مجموعه ورام، ج 2، ص 184

بِاللِّسانِ وعملٌ بالأركانِ

...؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: ایمان عبارت از شناخت قلبی و اقرار زبانی و عمل به وسیله اعضا و جوارح است». در حقیقت اینها ارکان ایمان به حساب می‌آیند».(1)

4. نشانه‌های مؤمن

در روایات ما نشانه‌های فراوانی برای مؤمن ذکر شد که چند نمونه از آن را نام می‌بریم:

امام علی علیه السلام می‌فرمایند:

«علاماتُ المُؤمنِ أربعةٌ: أكْلُهُ كَأكْلِ الْمَرْضى وَنَوْمُهُ كَنَوْمِ الْغَرْقى وَبُكاؤُهُ كَبُكاءِ الثَّكْلى وَقُعُودُهُ كَقُعُودِ الواثِبِ

؛ نشانه‌های مؤمن چهار چیز است: خوراکش مانند خوراک بیماران، و خوابش مانند خواب غرق‌شدگان، و گریه‌اش مانند گریه زن فرزند مرده، و نشستنش مانند نشستن کسی است که از جا می‌پرد».(2)

امام سجاد علیه السلام فرموده است:

«عَلاماتُ المُؤمنِ خَمْسٌ: الْوَرَعُ فِی الْخَلْوَةِ، وَالصَّدَقَةُ فِی الْقِلَّةِ، وَالصَّبرُ عِنْدَ المُصِيبةِ، وَالْحِلْمُ عِنْدَ الْغَضَبِ، والصِّدْقُ عِنْدَ الْخَوْفِ

؛ مؤمن پنج نشانه دارد: پاکدامنی در خلوت و تنهایی، صدقه دادن در تنگدستی، شکیبایی در برابر مصیبت، بردباری در هنگام خشم و راستگویی با وجود بیم و ترس».(3)

5. ارزش مؤمن

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:

«المؤمنُ أكرَمُ عَلَى اللَّهِ مِنْ مَلائِكَتِه الْمُقَرَّبينَ

؛ مؤمن

1- عیون اخبارالرضا علیه السلام، ج 1، ص 227

2- انوار الهدایة، ص 9؛ و جامع الاخبار، ص 98

3- بحارالانوار، ج 67، ص 293

نزد خدا گرامی‌تر از فرشتگان مقرّب اوست». (1)
امام صادق علیه السلام فرموده است:
«المُؤمنُ أَعْظَمُ حُرمةً مِنَ الکَعْبَةِ
؛ حرمت مؤمن از کعبه بیشتر است». (2)

1- کنز العمال، ص 821

2- خصال، ج 1، ص 27

30: خداوند ستّار العیوب است

حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند:

«الْحَذَرَ الْحَذَرَ! فَوَ اللَّهِ لَقَدْ سَتَرَ، حَتّی کَأَنَّهُ قَدْ غَفَرَ
؛ بترس، بترس (از خدا!) به خدا سوگند آن قدر پرده‌پوشی کرده که گویی تو را بخشیده و آمرزیده است».(1)

حدیث درباره ستّارالعیب‌ها بودن خداوند است و ما در این قسمت، ابتدا نکاتی درباره این حدیث را بیان می‌کنیم و بعد چند جمله‌ای درباره عیب‌جویی و عیب‌زدایی بحث خواهیم کرد.

امّا چند نکته درباره این حدیث:

نکته اوّل:

خداوند پوشنده گناهان و عیب‌های افراد است، مراد از ستّارالعیوب بودن خداوند چیست؟ دو نوع ستّاریّت داریم، یکی تکوینی و دیگر تشریعی.

تکوینی این است که خداوند انسان را چنان آفریده است که بسیاری از عیب‌هایش پنهان است؛ مثلاً صفات درون انسان مانند حسادت، تکبّر،

1- نهج البلاغه، حکمت 30

و خودخواهی و انحرافات اعتقادی پنهان است؛ اگر انسان طوری آفریده می‌شد که بشود اخلاق و اعتقادات او را از چهره‌اش فهمید، زندگی برای او بسیار مشکل می‌شد، امّا خداوند به خاطر ستّاریّتی که دارد چنان انسان را آفرید که عیب‌هایش مخفی است امّا در روز قیامت «يُعْرَفونَ بِسيماهُمْ» که از چهره‌ها افراد شناخته می‌شوند.
ستّار العیوب تشریعی این است که خداوند دستور داده مردم عیب‌های همدیگر را بشناسند، غیبت نکند، تهمت نزنند و آبروی همدیگر را نریزند.
نکته دوم:
فایده ستّارالعیوب بودن چیست؟ دو فایده دارد:
1. شخصیّت و احترام افراد حفظ می‌شود که دادن شخصیّت به افراد یکی از موانع سقوط در گناه است چرا که اگر شخصی در جامعه معروف به گناه و زشتی باشد دیگر باکی برای گناه کردن ندارد، و خود را بیشتر آلوده به گناه می‌کند، امّا همین که دید گناهش را پوشش دادند، شرم و حیا مانع می‌شود که گناه کند، و اینکه اسلام می‌گوید غیبت نکن، یکی از دلایلش همین است که وقتی رسوا شد می‌گوید: حالا که آبروی ما رفت پس هر کاری که دلمان می‌خواهد انجام دهیم، و درباره تربیت بچّه هم اسلام می‌گوید او را تحقیر نکن و نزن و نگو که نمی‌فهمی و بی‌شعوری، بلکه به او شخصیت بده تا به ارزش خود پی ببرد و کار خلاف انجام ندهد.
2. فایده دوم این است که پایه‌های امتحان الهی محکم شود. اصل آزادی و اختیار با ستّاریّت محفوظ است؛ چرا که اگر کسی با یک گناه رسوا می‌شد دیگر گناه نمی‌کرد و گناه نکردنش به خاطر ترس از رسوایی بود، نه پایبند بودن به اصول اخلاقی و اسلامی، و تکامل شکل نمی‌گرفت و مسأله جبر پیش می‌آمد.

ص: 141

نکته سوم:

مبادا از این ستّاریّت خداوند سوء استفاده کنیم و خیال کنیم خداوند ما را بخشیده است بلکه شاید این مقدّمه عذاب و مجازات دردناک الهی باشد.

و کلام علی علیه السلام بر همین مطلب اشاره دارد که بیدار باشید و از ستّار العیب‌ها بودن خداوند سوء استفاده نکنید.

نکته چهارم:

باید پرتوی از صفات خداوند در بندگانش باشد، خداوند از هر عیبی منزّه است و بنده هم باید سعی کند خود را از عیب‌ها منزّه کند، باید متخلّق به اخلاق خداوند بشود و آبروی دیگران را نریزد و تنها نقطه‌ضعف‌ها را نبیند.

با این توضیح اجمالی درباره حدیث مورد بحث، برویم سراغ بحث عیب‌جویی و عیب‌زدایی. یکی از ویژگی‌های انسان مؤمن عیب‌زدایی است و عیب‌جویی از صفات زشت است که در مؤمن وجود ندارد، انسان وقتی به کمال می‌رسد که عیب‌های خویش را بشناسد و آن را برطرف سازد و این در صورتی امکان دارد که انسان اوّل عیب‌های خود را بشناسد چون تا انسان به نواقص خود آگاه نشود نمی‌تواند چاره‌جویی کند.

انسان از چند راه می‌تواند به عیب‌ها خود آگاه شود:

1. از راه مراقبه و محاسبه، که انسان مواظب اعمال و رفتار خود باشد و خود را مورد حسابرسی قرار دهد، به خصوص اگر بتواند خود را با افراد صالح مقایسه کند، چرا که وقتی خود را فاقد فضایل کمالات آنها می‌بیند می‌تواند به عیب‌های خود پی ببرد.

2. عبرت گرفتن از رفتار افراد نادرست و بداخلاق که باید ادب را از بی‌ادبان آموخت یعنی آنچه را که آنها انجام می‌دهند انسان برخلافش را انجام دهد.

ص: 142

3. معاشرت با دوستان خوب که او را نصیحت کنند و عیب‌هایش را به او تذکّر دهند چرا که امام صادق علیه السلام فرموده‌اند:

«أحَبُّ إخوانی إلَیَّ مَن أهْدی إلَیَّ عیب‌های

؛ محبوب‌ترین برادرانم نزد من، کسی است که عیب‌هایم را به من هدیه کند». (1)

امام هفتم علیه السلام وقتی اوقات شبانه‌روز را به چهار قسمت تقسیم می‌کند یک ساعتش را معاشرت با برادران قرار می‌دهد و می‌فرماید:

«وَساعَةٌ لِمُعاشِرَةِ الإخوانِ وَالثِّقاتِ الَّذینَ یُعَرِّفُونکُم عیب‌هاکُم وَیُخْلِصون، لَکُمْ فِی الْباطِنِ

؛ ساعتی برای رفت و آمد و معاشرت با برادران مورد اعتمادی که شما را به عیب‌هایتان آگاه می‌سازند و قلباً نسبت به شما خلوص و صفا دارند، اختصاص دهید». (2)

روایات ما دوست واقعی را کسی می‌دانند که تو را از کارهای زشت باز دارد:

«صَدیقُکَ مَنْ نَهاکَ

». (3)

امام باقر علیه السلام به شخصی به نام صالح فرمودند: از کسی پیروی کن که تو را بگریاند و خیرخواه تو باشد، و دنبال مکن کسی را که تو را بخنداند ولی نسبت به تو صمیمیت و خیرخواهی ندارد». (4)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند:

«المُؤمِنُ مِرآةُ المُؤمِنِ یَری فیهِ حُسْنَهُ وَقُبْحَهُ

؛ مؤمن آیینه مؤمن است که خوبی‌ها و بدی‌های خود را در او می‌بیند». (5)

مؤمنان آیینه همدیگرنداین خبر می از پیمبر آورند(6)

مؤمن نباید عیب‌های مؤمن دیگری را فاش کند و آبرویش را بریزد، رسول

1- تحف العقول، حکمت 89

2- تحف العقول، حکمت 18

3- غرر الحکم، ح 5857

4- اصول کافی، ج 2، ص 638

5- نقطه‌های آغاز در اخلاق عملی، ص 227 به نقل از المجازات النبویه، ص 66

6- مثنوی معنوی، دفتر اوّل، ص 69

خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:
«مَنْ عَلِمَ مِنْ أخیهِ سَیِّئَةً فَسَتَرَها، سَتَرَ اللَّهُ عَلَیْهِ یَوْمَ القِیامَةِ(1)
؛ هر که از برادر خود گناهی بداند و آن را بپوشاند، خداوند در روز قیامت گناهان او را بپوشاند».
امام باقر علیه السلام فرموده است:
«یَجِبُ لِلْمُؤْمِنِ عَلَی المُؤْمِنِ أَنْ یَستُرَ علیهِ سَبعینَ کبیرةً
؛ مؤمن در برابر مؤمن وظیفه دارد که هفتاد گناه بزرگ او را بپوشاند». (2)
نه تنها مؤمن نباید عیب دیگران را ببیند بلکه باید به فکر عیب‌های خود باشد.
امام علی علیه السلام می‌فرمایند:
«طُوبی لِمَنْ شَغَلَهُ عَیبُهُ عَنْ عیب‌ها النَّاسِ
؛ خوشا به حال آن کس که عیب خودش، او را از پرداختن به عیب‌های مردم باز دارد». (3)
و همان حضرت فرمود:
«مَنْ نَظَرَ فی عَیْبِ نَفْسِه اشْتَغَلَ عَن عَیْبِ غَیْرِهِ؛
کسی که عیب خود را ببیند، از پرداختن به عیب دیگران باز ایستد». (4)
رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:
«لَا تَتْبَعُوا عَثَراتِ المُؤمِنِینَ فإنّهُ مَن تَتَبّع عَثَراتِ أخِیهِ تَتَبَّعَ اللَّهُ عَثْرَتَهُ، ومَن تَتَبّع اللَّهُ عَثْرَتَهُ یَفْضَحُهُ ولَو فی جَوْفِ بَیْتِهِ؛
عیب‌های مؤمنان را جستجو نکنید، زیرا هر که دنبال عیب‌های مؤمنان بگردد، خداوند عیب‌های او را دنبال کند و هر که خداوند عیب‌هایش را جستجو کند، او را رسوا سازد گرچه درون خانه‌اش باشد». (5)
امام علی علیه السلام می‌فرمایند:
«لا تَبْتَهِجَنَّ بِخَطَاءِ غَیْرِکَ فإنَّکَ لَنْ تَمْلِکَ الإصَابَةَ أبَداً؛
از خطای دیگران هرگز شادمان مشو، زیرا تو نیز برای همیشه از خطا کردن مصون نیستی». (6)

1- میزان الحکمه، ج 7، ص 145

2- اصول کافی، ج 2، ص 207

3- نهج‌البلاغه، خطبه 176

4- میزان الحکمه، ج 7، ص 142

5- همان مدرک، ص 148

6- همان مدرک، ص 150

و همان حضرت فرمودند:
«مَنْ عابَ عِیْبَ، وَمَنْ شَتَمَ اجِیبَ
؛ هر که عیب‌جویی کند، عیب‌جویی شود و هر که دشنام دهد، پاسخ شنود». (1)
به فرموده امام صادق علیه السلام:
«الأثرارُ یَتْبَعونُ مَساوِیءَ النّاسِ وَیَترکُونَ مَحاسِنَهُم کَما یَتْبَعُ الذُّبابُ المَواضعَ الفاسِدَة مِن الجَسَدِ وَیَتْرُکُ الصَّحِیحُ؛
افراد عیب‌جو همانند مگس هستند که روی ناپاکی‌ها و آلودگی‌ها می‌نشینند و دنبال کارهای زشت و عیب‌ها مردم هستند و خوبی‌های آنان را نادیده می‌گیرند». (2)
نسبت به این گونه افراد که کارشان عیب‌جویی و اشاعه فحشا در جامعه است باید بی‌اعتنا بود و به سخنانشان ترتیب اثر نداد تا ناچار شوند از کار زشتشان دست بردارند.
«محمد بن الفضیل، عن أبی الحسن الأوّل علیه السلام قال: قلتُ له: جُعِلتُ فِداکَ، الرجُلُ مِن إخوانی یَبْلُغنی عنه الشیءُ الذی أکرَهُه فأسْأله عن ذلک فیُنکِرُ ذلک وقد أخبَرَنی عنه قَومٌ ثِقات؟ فقال لی: یا محمّد کُذِّبْ سَمْعَکَ وَبَصَرکَ عَنْ أخِیکَ فإنْ شَهِدَ عِندَکَ خَمْسُونَ قسَامةٌ وَ قالَ لَکَ قَوْلًا فَصدِّقْهُ وکذِّبْهُم، لا تُذِیعَنّ علیه شیئاً تَشِیة بِه وتَهْدِمُ به مروءَتَهُ فتکونَ مِن الّذین قال اللّه فی کتابه
«إِنَّ الَّذِینَ یُحِبُّونَ أَنْ تَشِیعَ الْفَاحِشَةُ فِی الَّذِینَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ» (3)؛
شخصی به نام محمد بن فضیل می‌گوید: خدمت امام هفتم علیه السلام رسیدم و عرض کردم: فدایت شوم، درباره یکی از برادران دینی من کاری را نقل می‌کنند که من آن را ناخوش دارم ولی هنگامی که از خود او سؤال می‌کنم انکار می‌کند با اینکه گروهی از افراد موثق و مورد اعتماد این خبر را برای من نقل کردند. امام علیه السلام فرمود: ای محمد گوش و چشم خود را در مقابل برادر

1- میزان الحکمه، ج 7، ص 151

2- سفینة البحار، ج 2، ص 295

3- سوره نور، آیه 19

مسلمانت تکذیب کن و اگر پنجاه نفر به عنوان شاهد قسم یاد کردند و درباره او چیزی به تو گفتند ولی خود او انکار کرد به گواهی آنان ترتیب اثر مده، سخن او را بپذیر و گفته آنها را قبول مکن. مبادا چیزی که مایه عیب و ننگ و وسیله دَرهم کوبیدن شخصیت و شرف انسانی او می‌گردد منتشر کنی، زیرا در زمره کسانی قرار خواهی گرفت که خداوند درباره آنها فرموده است: کسانی که دوست می‌دارند زشتی‌ها در میان مؤمنان پخش شود برای آنهاست عذابی دردناک در دنیا و آخرت». (1)

از خداوند می‌خواهیم خودش عیب‌های ما را به ما بنمایاند و توفیق دهد تا درصدد رفع آنها برآییم.

1- کافی، ج 8، ص 147، ح 125

31: چرخش بین مال و جان و دین

حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند:

«إذا حَضَرَتْ بَلِيّةٌ فَاجْعَلُوا أمْوالَكُمْ دُونَ أَنْفُسِكُمْ، وَإذا نَزَلَتْ نازِلَةٌ فَاجْعَلُو أَنْفُسَكُمْ دُونَ دينِكُمْ، وَاعْلَمُوا أَنَّ الْهالِکَ مَنْ هَلَکَ دينُهُ والحَرِيْبُ مَنْ سَلَبَ دِينُهُ

؛ هرگاه بلایی رخ داد مال را فدای جان کنید، و چون ناگواری رسید جان را فدای دین کنید، و بدانید هلاک شده کسی است که دینش از دست برود و غارت شده کسی است که دینش را برده‌اند».(1)

اصولاً غالب کارهای انسان در دنیا دوران و چرخش بین محذورین است و لذا همیشه باید اولویت‌ها را در نظر بگیرد. بینش انسان در انتخاب این اولویت‌ها دخالت دارد، عدّه‌ای هستند که جان را آسان‌تر از مال می‌دهند و عدّه‌ای هستند که دینشان را فدای جان یا مال خود می‌کنند و تفاوت بین مؤمن راستین و دروغین در این اولویت‌ها ظاهر می‌شود.

در اینجا به تناسب لازم است بحثی درباره دنیا داشته باشیم، وقتی به آیات و روایات مراجعه می‌کنیم به دو دسته از روایات و آیات برمی‌خوریم که به ظاهر با هم تضاد دارند امّا با کمی دقت و تأمّل معلوم می‌شود که هیچ گونه تضادی با

1- تحف العقول، حکمت 102

هم ندارند.
امّا آیاتی که دنیا را مدح می‌کند: در بعضی از آیات، مال به عنوان خیر، معرفی شده: «ان تَرَکَ خیراً الْوَصِیَّةُ ...».(1)
در بعضی از آیات، مواهب مادّی به عنوان فضل خدا نام برده شده: «وَابْتَغُوا مِن فَضْلِ اللَّهِ».(2)
در جای دیگر می‌فرماید: همه نعمت‌های روی زمین را برای شما آفریده است. «خَلَقَ لَکُم مَّا فِی الْاَرْضِ جَمِیعاً».(3)
از طرف دیگر آیاتی داریم که دنیا را تحقیر می‌کند. در یک جا دنیا را عرض و متاع فانی می‌شمرد: «تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَیَوةِ الدُّنْیَا».(4)
در جای دیگر دنیا را مایه غرور و غفلت می‌شمرد: «وَمَا الْحَیَوةُ الدُّنْیَآ إِلَّامَتَاعُ الْغُرُورِ».(5)
و در جای دیگر دنیا را وسیله سرگرمی و بازیچه شمرده: «وَمَا هذِهِ الْحَیَوةُ الدُّنْیَآ إِلَّالَهْوٌ وَلَعِبٌ».(6)
و در جایی دنیا را مایه غفلت از یاد خدا می‌داند: «رَجَالٌ لَّاتُلْهِیهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَیْعٌ عَن ذِکْرِ اللَّهِ».(7)
این تعبیرات دوگانه در روایات هم آمده است:
درباره مدح دنیا در حدیثی علی علیه السلام از کسی شنید که دنیا را مذمت می‌کند و آن

1- بقره، آیه 180

2- جمعه، آیه 10

3- بقره، آیه 29

4- نساء، آیه 94

5- حدید، آیه 20

6- عنکبوت، آیه 64

7- نور، آیه 37

را فریبنده می‌شمرد، رو به او کرد و فرمود:
«أَیُّهَا الذَّامُّ لِلدُّنْیَا، الْمُغْتَرُّ بِغُرُورِهَا، المخْدُوعُ بِأَبَاطِیلِهَا! أَتَغْتَرُّ بِالدُّنْیَا ثُمَّ تَذُمُّهَا؟ أَنْتَ الْمُتَجَرِّمُ عَلَیْهَا، أَمْ هِیَ الْمُتَجَرِّمَةُ عَلَیْکَ؟ مَتَی اسْتَهْوَتْکَ، أَمْ مَتَی غَرَّتْکَ؟ أَبِمَصَارِعِ آبَائِکَ مِنَ الْبِلَی، أَمْ بِمَضَاجِعِ أُمَّهَاتِکَ تَحْتَ الثَّرَی؟! ... إِنَّ الدُّنْیَا دارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا، وَ دَارُ عَافِیَةٍ لِمَنْ فَهِمَ عَنْهَا، وَ دَارُ غِنیً لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا، وَ دَارُ مَوْعِظَةٍ لِمَنِ اتَّعَظَ بِهَا. مَسْجِدُ أَحِبَّاءِ اللَّهِ، وَمُصَلَّی مَلَائِکَةِ اللَّهِ، وَ مَهْبِطُ وَحْیِ اللَّهِ، وَ مَتْجَرُ أَوْلِیَاءِ اللَّهِ
...؛ ای کسی که نکوهش دنیا می‌کنی، در حالی که تو خود به غرور دنیا گرفتار شده‌ای، و فریفته باطل‌های آن هستی. تو خود مغرور به دنیا شده‌ای، سپس از آن مذمت می‌کنی؟
تو از جرم دنیا شکایت داری، یا دنیا باید از جرم تو شکایت کند؟ کی دنیا تو را گول زده؟ و چه موقع تو را فریب داده است؟ آیا به محل سقوط پدرانت در دامن فنا، و یا به خوابگاه مادرانت در زیر خاک تو را فریب داده است؟ ... امّا بدان این دنیا جایگاه صدق و راستی است برای آن کسی که با آن به راستی رفتار کند، و خانه تندرستی است برای آن کسی که از آن چیزی بفهمد، و سرای بی‌نیازی است برای آن کس که از آن توشه برگیرد، و محل اندرز است برای آنکه از آن اندرز گیرد، دنیا مسجد دستان خداست، و نمازگاه فرشتگان پروردگار، و محل نزول وحی الهی و تجارتخانه اولیای حق ...». (1)
و در حدیثی امام حسن مجتبی علیه السلام می‌فرمایند:
«إعْمَلْ لِدُنیاکَ کأنّکَ تَعیشُ أَبَداً وَاعْمَلْ لِآخِرَتِکَ کَأَنَّکَ تَمُوتُ غَداً
؛ برای دنیای خودت چنان کار کن که گویا همیشه زنده‌ای، و برای آخرتت چنان کار کن که گویا فردا می‌میری». (2)
درباره ذمّ دنیا هم روایات فراوان است که چند نمونه را ذکر می‌کنیم:
1. رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:
«لَوْ وَزَنَتِ الدُّنیا عِندَ اللَّهِ جَناحَ بَعُوضَةٍ ما سَقی

1- نهج البلاغه، حکمت 131

2- مستدرک الوسائل، ج 1، ص 18؛ و جامع احادیث الشیعة، ج 1، ص 415

الكافِرَ مِنْها شَرْبَةَ ماءٍ(1)
؛ اگر دنیا به اندازه بال مگسی نزد خدا وزن داشت خداوند به کافر حتّی یک شربت آب نمی‌نوشانید».
2. امام علی علیه السلام فرموده است:
«إحْذَرُوا الدُّنیا فَإنَّ فی حَلالِها حِساباً وَفی حَرامِها عِقاباً وَأَوَّلُها عَناءٌ وَآخِرُها فَنَاءٌ
...؛ از دنیا برحذر باشید که در حلال آن حساب و در حرامش کیفر است. آغازش رنج و زحمت و پایانش نابودی است».(2)
و همان حضرت فرمود:
«الدُّنیا تَغُرُّ وَتَضُرُّ وَتَمُرُّ
».(3)
جمع بین این دو دسته آیات و روایات به این است که: آنجا که از دنیا و مواهبش نکوهش می‌کند، منظور کسانی هستند که این زندگی را هدف خود قرار داده و آخرت را به دنیا می‌فروشند و برای رسیدن به دنیا از هیچ خلاف و جنایتی ابا ندارند. امّا آنجا که دنیا را تعریف و تمجید می‌کند جایی است که از این دنیا و مواهب آن به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به سعادت و تکامل معنوی استفاده می‌کنند. لذا حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند:
«مَنْ أَبْصَرَ بِها بَصَّرَتْهُ، وَمَنْ أَبْصَرَ إلَیْها أعْمَتْهُ
؛ کسی که به دنیا به عنوان یک وسیله بنگرد چشمش را بینا می‌کند، و کسی که به عنوان یک هدف نگاه کند نابینایش خواهد کرد».(4)
در همین زمینه امام باقر علیه السلام فرموده است:
«نِعْمَ العَوْنُ الدُّنیا عَلی طَلَبِ الآخِرَةِ
؛ دنیا کمک خوبی است برای رسیدن به آخرت».(5)
یکی از یاران امام صادق علیه السلام خدمت آن حضرت آمد و شکایت کرد که ما دنبال دنیا هستیم و به آن علاقه‌مندیم. امام علیه السلام فرمود: با این ثروت دنیا چه

1- تفسیر کشّاف، ج 4، ص 250

2- بحارالانوار، ج 78، ص 23

3- نهج البلاغه، حکمت 415

4- همان مدرک، خطبه 82

5- وسائل الشیعه، ج 12، ص 17

می‌خواهی انجام دهی؟ عرض کرد: هزینه خود و خانواده‌ام را تهیه کنم، و به خویشاوندانم کمک نمایم، در راه خدا انفاق کنم، و حج و عمره بجا آورم.
امام فرمود:
«لَیْسَ هذا طَلَبُ الدّنیا، هذا طَلَبُ الآخِرَة
؛ این دنیاطلبی نیست این طلب آخرت است». (1)
رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:
«مَنْ کانَتْ نِیّتُهُ الدُّنیا فَرَّقَ اللَّهُ عَلَیْهِ أَمْرَهُ وَجَعَلَ الفَقْرَ بَیْنَ عَیْنَیْهِ وَلَمْ یَأْتِهِ مِنَ الدُّنْیا إِلّاما کَتَبَ اللَّهُ لَهُ، وَمَنْ کانَتْ نِیَّتُهُ الآخِرَةَ جَمَعَ اللَّهُ شَمْلَهُ وَجَعَل غِناهُ فی قَلْبِهِ وأَتَتْهُ الدُّنْیا وهِیَ راغِمَة؛
کسی که نیّتش دنیا باشد خداوند کار او را پریشان می‌سازد، فقر را در برابر او قرار می‌دهد و جز آنچه برای او مقرر شده چیزی از دنیا به چنگ نمی‌آورد، و کسی که نیتش سرای آخرت باشد خداوند پراکندگی او را به جمعیّت مبدل می‌کند، و غنا و بی‌نیازی را در قلبش قرار می‌دهد، دنیا تسلیم او می‌گردد و به سراغ او می‌آید». (2)
لذا انسان باید در زندگی سعی کند تا دنیا را وسیله و پل و مزرعه برای رسیدن به آخرت قرار دهد نه این که خدای نکرده دنیا هدفش باشد. و لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:
«یا عَلیُّ شَرُّ النّاسِ مَنْ باعَ آخِرَتَهُ بِدُنْیاهُ وَشَرٌّ مِنْ ذِلکَ مَنْ باعَ آخِرَتَهُ بِدُنْیا غَیْرِهِ
؛ ای علی بدترین مردم کسی است که آخرتش را به دنیایش بفروشد، و بدتر از آن کسی است که آخرتش را به دنیای دیگری بفروشد». (3)

1- وسائل الشیعه، ج 12، ص 19

2- مجمع البیان، ج 9، ص 46؛ و تفسیر نمونه، ج 2، ص 400

3- بحارالانوار، ج 77، ص 46

حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند:
«امْشِ بِدائِکَ ما مَشی بِکَ
؛ با بیماریت راه برو و با آن بساز مادامی که با تو راه می‌رود و سازگار است». (1)
از این حدیث سه نکته استفاده می‌شود:
نکته اوّل:
اینکه انسان نباید وقتی مریض شد فوراً خودش را آلوده داروها کند بلکه صبر کند تا بدن، خودش را درمان کند و این مطلب از نظر اطبای امروز مسلم است که اگر بدن عادت کند به انواع داروها، این بدن نیروی دفاعی خودش را از دست می‌دهد و به تدریج تنبل می‌شود و اگر در جایی بیمار شود و آن دارو پیدا نشود جانش به خطر می‌افتد؛ روایات در این باب فراوان است:
رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:
«تَجَنَّبِ الدَّواءَ ما احتَمَلَ بَدَنُکَ الداءَ، فإذا لَمْ یَحْتَمِلِ الداءَ فالدواءُ
؛ تا زمانی که بدنت بیماری را تحمّل می‌کند، از مصرف دارو بپرهیز و هرگاه آن را تحمّل نکرد، آن‌گاه به دارو روی آور». (2)

1- نهج البلاغه، حکمت 27

2- بحارالانوار، ج 81، ص 211

امام علی علیه السلام می‌فرمایند:
«لا یَتَداوی المُسلمُ حَتّی یَغلِبَ مَرَضُهُ صِحَّتَهُ
؛ مسلمان خود را مداوا نکند مگر آن‌گاه که بیماری او بر سلامتیش چیره گردد». (1)
امام کاظم علیه السلام فرموده است:
«لَیْسَ مِن دَواءٍ إلّاوهُوَ یُهیجُ دَاءاً، ولَیْسَ شَیءٌ فی البَدَنِ أنْفَعُ مِن إمْساکِ الیَدِ إلّاعَمّا یَحتاجُ إلَیْهِ؛
هیچ دارویی نیست، مگر اینکه خود بیماری تازه‌ای را دامن می‌زند. برای بدن چیزی سودمندتر از پرهیز جز در آنچه بدن نیاز دارد نیست». (2)
در روایات ما گرسنگی و پرهیز را بهترین دارو دانسته‌اند.
امام کاظم علیه السلام می‌فرمایند:
«الْحِمْیَةُ رأسُ الدَّواءِ والمَعِدَةُ بَیْتُ الدّاءِ عَوِّدْ بَدَناً ما تَعَوَّدَ؛
پرهیز، بهترین داروست و معده، خانه امراض است، بدن را مادامی که عادت می‌کند عادت بده». (3)
همان امام همام علیه السلام فرموده‌اند:
«لَیْسَ الحِمْیَةُ أنْ تَدَعَ الشَّیءَ أصْلًا لا تَأکُلَه، ولکنّ الحِمْیَةَ أن تَأکُلَ مِن الشَیءِ وتُخَفِّفَ؛
پرهیز این نیست که چیزی را اصلًا نخوری، بلکه پرهیز آن است که از هر چیزی سبک بخوری». (4)
امام علی علیه السلام می‌فرمایند:
«مَنْ لَم یَحْتَمِلْ مَرارَةَ الدَّواءِ، دَامَ أَلَمُهُ؛
هر که تلخی دوا را تحمل نکند درد و بیماریش ادامه یابد». (5)
درباره تربت امام حسین علیه السلام هم روایات فراوان است. از امام صادق علیه السلام روایت شده است که:
«فی طین قَبرِ الحُسَینِ علیه السلام الشِّفاءُ مِن کلِّ داءٍ وهُوَ الدواءُ الأکْبَرُ
؛ در تربت قبر حسین علیه السلام شفای هر دردی است و آن بزرگترین دارو است». (6)

1- خصال، ص 620

2- بحارالانوار، ج 62، ص 68

3- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 180

4- میزان الحکمه، ج 3، ص 364

5- غرر الحکم، ح 9209

6- بحارالانوار، ج 101، ص 123

ص: 155

نکته دوم:

یک درس توحیدی از این روایت استفاده می‌شود که خداوند در بدن انسان، یک نیروی دفاعی آفریده است، در خون انسان ذرات سفیدی به نام گلبول‌های سفید قرار داده که چندین میلیون آن در بدن قرار دارد و مدافع جسم انسان است که با میکروب‌ها جنگ فیزیکی و شیمیایی می‌کند، گاهی میکروب‌ها را از خود دور می‌کند و می‌بلعد که جنگ فیزیکی است و گاهی سمومی از خود در خون ترشح می‌کند و میکروب‌ها را می‌کشد و تعجّب این که می‌دانند هر میکروبی با چه سمّی از بین می‌رود و با همان سم آن را از بین می‌برند.

این درس بزرگ توحیدی است که اگر نیروی دفاعی بدن نبود انسان زنده نمی‌ماند چون از چهار طرف میکروب مرتباً وارد بدن انسان می‌شود، از طریق غذا، آب، هوا و پوست زمانی که بدن خراش برمی‌دارد.

بیماری لاعلاج ایدز نمونه‌ای از بیماری‌هاست که نیروی دفاعی بدن که همان گلبول‌های سفید باشد را از کار می‌اندازد تا انسان به انواع بیماری‌ها مبتلا شود و نهایتش هم مرگ است.

نکته سوم:

یک درس اجتماعی هم از این حدیث استفاده می‌شود که یک جامعه نباید همیشه از خارج وارد کند چرا که این واردات به کشورِ بدن و جامعه، آن را تنبل می‌کند و از کار می‌اندازد.

***

حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند:
«أَفْضَلُ الزُّهْدِ إخْفاءُ الزُّهدِ
؛ برترین زهد، مخفی داشتن زهد است». (1)
زهد یک فضیلت اخلاقی و معنوی است که به معنای دل کندن از دنیا و حرکت به سوی منازل آخرت است.
امام علی علیه السلام در تعبیر جالبی درباره زهد می‌فرماید:
«الزُّهْدُ کُلُّهُ بَیْنَ کَلِمَتَیْنِ مِنَ الْقُرْآنِ: قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ
«لِکَیْلَا تَأْسَوْا عَلَی مَا فَاتَکُمْ، وَ لَاتَفْرَحُوا بِمَا آتَاکُمْ»
وَ مَنْ لَمْ یَأْسَ عَلَی الْمَاضِی، وَ لَمْ یَفْرَحْ بِالْآتِی فَقَدْ أَخَذَ الزُّهْدَ بِطَرَفَیْهِ
؛ تمام زهد در میان دو جمله از قرآن است، آنجا که خداوند می‌فرماید: این برای آن است که به خاطر آنچه از دست داده‌اید، غمگین نشوید، و به آنچه خدا به شما داده دلبسته و مغرور نشوید، بنابراین هر کس بر گذشته تأسف نخورد و به آنچه در دست دارد دلبسته نباشد، زهد را از هر دو طرف در اختیار گرفته». (2)
زهد در منطق قرآن و ادیان الهی این نیست که انسان از ثروت و امکانات دنیا،

1- نهج‌البلاغه، حکمت 28

2- نهج‌البلاغه، حکمت 439

بی‌بهره باشد، بلکه حقیقت زهد آن است که اسیر اینها نگردد، بلکه امیر بر اینها باشد. امام صادق علیه السلام در حدیثی می‌فرمایند:
«الدُّنیا أصْغَرُ قَدْراً عِنْدَ اللَّهِ وعِندَ أنْبیائِهِ وأولیائِه مِن أنْ یَفْرَحوا بِشَیءٍ مِنها أو یَحْزَنوا عَلَیهِ، فَلا یَنْبَغِی لِعَالِمٍ وَلا لِعَاقِلٍ أن یَفْرَحَ بِعَرَضِ الدُّنْیا؛
دنیا در پیشگاه خدا و نزد انبیا و اولیای الٰهی کوچک‌تر از آن است که آنها را خوشحال و ذوق‌زده کند، یا با از دست رفتن آن غمگین شوند، بنابراین برای هیچ عالِم و عاقلی سزاوار نیست که از متاع ناپایدار دنیا خوشحال گردد». (1)
زهد اسلامی به معنای سادگی در زندگی و حذف تجملات و عدم اسارت در چنگال مال و مقام است و ارتباطی با رهبانیّت ندارد؛ چرا که رهبانیت، جدایی و بیگانگی از جامعه است. در تاریخ آمده وقتی «عثمان بن مظعون» فرزندش را از دست داد، بسیار ناراحت شد، تا جایی که در خانه‌اش مشغول عبادت شد و زندگی را ترک کرد، این خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، او را خواست و فرمود:
«یا عُثْمانُ، إنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ و تَعالی لَمْ یَکْتُبْ عَلَیْنا الرَّهْبَانِیةَ، إنّما رَهْبانِیةُ امَّتی الجِهَادُ فی سَبیلِ اللَّهِ (2)
؛ ای عثمان خداوند متعال رهبانیت را برای امت من قرار نداده، رهبانیت امّت من جهاد در راه خداست».
سه نکته درباره زهد قابل ذکر است که اشاره می‌کنیم:
نکته اوّل آثار زهد است که روایات زیادی در این زمینه وجود دارد از جمله:
«مَنْ زَهِدَ فی الدُّنْیا أثْبَتَ اللَّهُ الحِکْمَةَ فی قَلْبِهِ وأنْطَقَ بها لِسَانَهُ وَبَصَّرَهُ عُیونَ الدُّنیا داءَها ودَواءَها وأخْرَجَهُ مِنَ الدُّنیا سالِماً إلی دارِ السَّلامِ؛
کسی که زهد پیشه کند خداوند حکمت و بصیرت را در قلبش وارد می‌کند و زبانش را به حکمت گویا می‌نماید و درد و درمان را به او می‌شناساند و او را از دنیا سالم به دارالسلام،

1- تفسیر روح البیان، ذیل آیه 36 سوره نمل

2- بحارالانوار، ج 70، ص 114

یعنی بهشت بیرون می‌برد».(1)
«وَمَنْ زَهِدَ فی الدُّنْیا هَانَتْ عَلَیْهِ المُصِیباتُ؛
و هر که در دنیا زهد بورزد مصیبت‌ها بر او آسان می‌شود(2)،
«إزْهَدْ فی الدُّنْیا تَنْزِلْ عَلَیْکَ
الرَّحْمَةُ؛
کسی که در دنیا زاهد باشد رحمت خداوند بر او فرود می‌آید»(3) و
«الزُّهْدُ
فی الدُّنْیا الرّاحَةُ العُظْمی
و هر کس از دنیا دل برکند بزرگترین آسایش را دارد».(4)
نکته دوم اینکه زاهدترین افراد چه کسی است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:
«أزهَدُ الناسِ مَنِ اجْتَنَبَ الْحَرامَ
؛ زاهدترین مردم کسی است که از حرام دوری می‌کند».(5)
امام سجّاد علیه السلام فرموده است:
«یقول اللَّهُ: یابنَ آدَمَ، إرْضَ بِما آتَیْتُکَ تَکُنْ مِن أزْهَدِ النّاسِ؛
خداوند می‌فرماید: ای پسر آدم به، آنچه که به تو داده‌ام خرسند و قانع باش، تا از زاهدترین مردمان باشی».(6)
و امام کاظم علیه السلام فرموده‌اند:
«وَإنّ أصْبَرَکُمْ علی البَلاءِ لأزْهَدُکُم فی الدُّنْیا؛
همانا صبورترین شما در برابر بلاها، زاهدترین شما به دنیاست».(7)
نکته سوم نمونه‌هایی از زهد پیشوایان اسلام است.
1.
«روی فی الحدیث أنَّ عُمَرَ بنَ الخَطّاب قال: إسْتَأْذَنْتُ علی رَسولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَدَخَلْتُ عَلَیْهِ فی مَشْرَبَةٍ امِّ إبراهِیمَ وَإنَّهُ لَمُضْطَجِعٌ علی خَصْفَةٍ وإنّ بَعْضَهُ علی التُّرابِ وَتَحْتَ رَأْسِهِ وِسَادَةٌ مُحْشُوَّةٌ لِیْفاً، فَسَلَّمْتُ عَلَیْهِ ثُمَّ جَلَسْتُ فَقُلْتُ: یا رَسولَ اللَّهِ، أنْتَ نَبِیُّ اللَّهِ وصَفْوَتُهُ، وَخِیَرَتُهُ مِنْ خَلْقِهِ، وَکِسْری وَقَیْصَرُ علی سُرُرِ الذَّهَبِ

1- محجة البیضاء، ج 7، ص 353

2- غرر الحکم، ح 2275

3- کافی، ج 2، ص 50، ح 1

4- أمالی صدوق، ص 27

5- أمالی الصدوق، ص 27

6- بحارالانوار، ج 78، ص 139

7- همان مدرک، ص 308

وَفُرُشِ الحَرِيرِ والدِّيباجِ؟ فَقالَ رَسولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: اولئِکَ قَوْمٌ عُجِّلَتْ طَیِّباتَهُمُ وَهِیَ وَشِیْکَةُ الانْقِطَاعِ، وإنَّما اخِّرَتْ لَنا طَیِّباتُنا؛

روزی عمر خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد در حالی که آن حضرت به حصیری از برگ خرما خوابیده بود و قسمتی از بدن مبارکش روی خاک قرار داشت، و متکایی از الیاف درخت خرما زیر سر داشت، سلام کرد و نشست، گفت: تو پیامبر خدا و بهترین خلق خدا هستی، کسری و قیصر بر روی تختهای طلا و فرشهای ابریشمی می‌خوابند، ولی شما این چنین. پیامبر فرمود: آنها گروهی هستند که طیباتشان در این دنیا به آنها داده شده، و به زودی قطع می‌شود، ولی طیبات ما برای قیامت ذخیره شده است.(1)

2.

«عن الإمام الباقر علیه السلام أنّه أتِیَ یَوْماً بحَلْوی فَامْتَنَع مِن تَناوُلِها فقالوا: أتراها حراماً؟ قال: لا، ولکنّی أخْشی أنْ تَتُوقَ نَفْسِی فَأطْلُبُه؛

روزی مقداری حلوای مخصوص خدمت امام باقر علیه السلام آوردند، حضرت از خوردن آن امتناع کردند، عرض کردند: آیا آن را حرام می‌دانی؟ فرمود: نه، من از این می‌ترسم که نفسم به آن مشتاق گردد و پیوسته به دنبال آن باشم».(2)

3. علی علیه السلام تمایل به خوراکی از جگر بریان با نان نرم داشت یک سال گذشت و به این خواست خود ترتیب اثر نداد، روزی به امام حسن علیه السلام دستور تهیّه آن را داد در حالی که حضرت روزه داشت، خوراک برای افطار آماده شد، هنگامی که می‌خواست افطار فرماید سائلی به در خانه آمد، امام علیه السلام فرمود: این غذا را به سائل بده مبادا هنگامی که نامه اعمال ما در فردای قیامت خوانده می‌شود به ما بگویند:

«اذْهَبْتُم طَیِّباتِکُم فی حَیاتِکُمُ الدُّنیا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِها»؛(3)

شما طیبات خود را در دنیا گرفتید و به آن متمتع شدید».(4)

1- مجمع البیان، ج 9، ص 88

2- تفسیر نمونه، ج 21، ذیل آیات 20 سوره احقاف

3- سوره احقاف، آیه 20

4- تفسیر نمونه، ج 21، ذیل آیات 20 سوره احقاف

امام علی علیه السلام می‌فرمایند:

«وَ لَوْ شِئْتُ لَاهْتَدَیْتُ الطَّرِیقَ إِلَى مُصفَّى هذَا الْعَسَلِ وَلُبَابِ هذَا الْقَمْحِ، وَ نَسَائِجِ هذا الْقَزِّ. وَ لَکِنْ هَیْهَاتَ أَنْ یَغْلِبَنِی هَوَایَ، وَ یَقُودَنِی جَشَعِی إِلَى تَخَیُّرِ الْأَطْعِمَةِ ... فَما خُلِقْتُ لِیَشْغَلَنِی أَکْلُ الطَّیِّبَاتِ کالبَهِیمَةِ المَرْبوطَةِ هَمُّهاَ عَلَفُها؛

اگر می‌خواستم، می‌توانستم از عسل خالص و مغز گندم و لباس حریر استفاده کنم، امّا دور است از من که هوای نفس بر من چیره شود و حرص و آز، مرا به شکمبارگی وادار کند ... من برای این آفریده نشدم که به خوردن غذاهای خوب و لذیذ مشغول شوم مانند چارپایی که آن را پروار بسته باشند که جز خوردن مقصد و مقصودی ندارد».(1)

1- نهج‌البلاغه، نامه 45

حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند:
«إِذا کُنْتَ فی إِدْبارٍ، وَالمَوْتُ فی إِقْبالٍ، فَما اسْرَعَ الْمُلْتَقی
؛ هنگامی که تو عقب می‌روی و زندگی را پشت سر می‌گذاری، مرگ به تو روی می‌آورد، پس دیدار با مرگ چه زود خواهد بود». (1)

قبل از این که درباره مرگ بحث کنیم، ابتدا توضیحی درباره این حدیث بدهیم:

در این عالم مادّه، همه موجودات محدود هستند، از کرات آسمانی گرفته تا موجودات زمینی و از انسان گرفته تا یک حشره کوچک؛ منتها عمرها مختلف است بعضی عمرشان یک ثانیه است و بعضی میلیاردها سال عمر می‌کنند، خورشید به این عظمت عمرش محدود است، خورشیدی که حدود «یک میلیون و سیصد هزار» برابر کره زمین است و حدود پنجاه برابر ماه است، فاصله‌اش تا زمین حدود یکصد و پنجاه میلیون کیلومتر است، و حرارت بیرونی سطح آن بالغ بر شش هزار درجه سانتیگراد، و حرارت درونی آن حدود بیست میلیون درجه تخمین زده شده است. طبق محاسبات دقیق، هر روز 350 هزار میلیون تن از

1- نهج‌البلاغه، حکمت 29

حجم خورشید تبدیل به حرارت و انرژی می‌شود ولی این نقصان که طی سالیان درازی ادامه دارد، اثر محسوس بر نور و حرارت آن نگذاشته است چون نوع انرژی اتمی است. اما بالاخره جرم خورشید محدود است و روزی فرا می‌رسد که نورش تمام می‌شود چرا که «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ»(1) کره ماه و زمین عمرشان محدود است. دستگاه بدن انسان عمرش محدود است، ضربان قلب انسان حد معیّنی دارد وقتی به آن حد رسید از کار می‌افتد و غالباً قبل از آنکه به آن حد معیّن برسد بر اثر عوامل بیرونی از بین می‌رود. بنابراین گذشت زمان انسان را دائماً به سوی مرگ می‌برد؛ امام علي علیه السلام می‌فرمایند:
«نَفَسُ الْمَرْءِ خُطَاهُ إِلى أَجَلِهِ
؛ نفسهای انسان گامهای او به سوی مرگ است».(2)
با این مقدّمه برویم سراغ حدیث که امام می‌فرمایند: تو به عقب می‌روی و مرگ به سوی تو می‌آید و چه زود به هم می‌رسید. چرا که ما دائماً سرمایه عمرمان را از دست می‌دهیم و عوامل بیرونی و درونی در ما اثر می‌گذارد و ما را به سوی مرگ سوق می‌دهد.
این یک درس اخلاقی برای همه ماست که‌ای انسان! چه بخواهی و چه نخواهی تو را به سوی قبر می‌برند، چرا غافل می‌شوید از چیزی که از شما غافل نمی‌شود، طمع در چیزی دارید که به شما مهلت نمی‌دهد.
درباره مرگ، این عناوین را مورد بحث قرار می‌دهیم:
1. حقیقت مرگ.
2. علّت ترس از مرگ.
3. لحظه دردناک و سکرات مرگ.
4. باز شدن چشم برزخی و دیدنی‌ها، هنگام مرگ.
5. بشارت هنگام مرگ.

1- سوره تکویر، آیه 1

2- نهج البلاغه، حکمت 74

1. حقیقت مرگ
مرگ یک امر عدمی نیست بلکه مرگ از نظر قرآن یک امر وجودی و انتقال از جهانی به جهان دیگر است، لذا می‌بینیم که قرآن از مرگ تعبیر به تَوَفّی می‌کند که به معنای باز گرفتن و دریافت روح از بدن است.
در روایات، تعبیرات مختلفی درباره حقیقت مرگ شده است از امام سجاد علیه السلام درباره مرگ سؤال شد امام فرمود: مرگ برای مؤمن مانند کندن لباس چرکین و پر حشره است، و گشودن غل و زنجیرهای سنگین، و تبدیل آن به فاخرترین لباس‌ها، و خوشبوترین عطرها، و راهوارترین مرکب‌ها و مناسبترین منزل‌هاست. و برای کافر مانند کندن لباسی است فاخر، و انتقال از منزل‌های مورد علاقه، و تبدیل آن به چرک‌ترین و خشن‌ترین لباسها، و وحشتناک‌ترین منزل‌ها و بزرگترین عذاب‌ها.(1)
از امام جواد علیه السلام همین سؤال شد، حضرت فرمودند:
«هُو النُّومُ الّذی یأتیکُم کُلَّ لیلَةٍ إلّاأنَّهُ طَویلٌ مُدَّتُهُ، لا یُنتَبَهُ مِنْهُ إِلَّا یَومَ القیامةِ ...؛ مرگ همان خوابی است که هر شب به سراغ شما می‌آید، جز اینکه مدّتش طولانی است و انسان از آن بیدار نمی‌شود تا روز قیامت ...».(2)
امام حسین علیه السلام در کربلا و روز عاشورا هنگامی که جنگ شدت می‌گیرد در مورد حقیقت مرگ می‌فرماید:
«صَبْراً بَنِی الْکِرام، فَمَا المُوتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِکُمْ عَنِ الْبُؤُسِ وَالضَّرَّاءِ إِلَی الْجِنانِ الواسِعَةِ وَالنَّعِیمِ الدَّائِمَةِ فَأیُّکُمْ یَکْرَهُ أَنْ یَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنٍ إِلی قَصْرٍ؟ وَما هُوَ لِأَعْدائِکُم إِلّا کَمَنْ یَنْتَقِلُ مِنْ قَصْرٍ إِلی سِجْنٍ وَعَذابٍ إِنَّ أَبی حَدَّثَنی عَنْ رسولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: إنَّ الدُّنْیا سجنُ المُؤمنِ وَجَنَّةُ الکافِرِ، والموتُ جِسْرُ هؤلاءِ الی جَنَّاتِهِمْ وَجِسْرُ هؤلاءِ إلی جَحیمِهِمْ، وَما کَذِبْتُ وَلَا کُذِّبْتُ
؛ شکیبایی کنید

1- معانی الاخبار، ص 289

2- بحارالانوار، ج 6، ص 155

ای فرزندان مردان بزرگوار، مرگ تنها پلی است که شما را از ناراحتی‌ها و رنج‌ها به باغ‌های وسیع بهشت و نعمت‌های جاودان منتقل می‌کند، کدام یک از شما از انتقال یافتن از زندان به قصر ناراحتید؟ و اما نسبت به دشمنان شما همانند این است که شخصی را از قصری به زندان و عذاب منتقل کنند، پدرم از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود که دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ پل آنها به باغ‌های بهشت و پل اینها به جهنم است، نه دروغ می‌گویم، نه به من دروغ گفته‌اند». (1)
در حدیث دیگری آمده که: موسی بن جعفر علیه السلام به دیدار کسی که در حال مرگ بود، و به کسی پاسخ نمی‌گفت، رفت؛ حاضرین عرض کردند: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله دوست داریم حقیقت مرگ را برای ما شرح دهی، و بگویی بیمار ما الان در چه حالی است؟ امام فرمود:
«الْمَوْتُ هُو الْمَصْفاةُ یُصَفّی المؤمنینَ مِنْ ذُنوبِهِم فیکونُ آخِرُ أَلَمٍ یُصیبُهُم کَفّارَةَ آخِرِ وِزْرٍ بَقِیَ عَلَیْهِمْ
...؛ مرگ وسیله تصفیه است که مؤمنان را از گناهان پاک می‌کند، و آخرین ناراحتی این عالم است و کفاره آخرین گناهان آنهاست، در حالی که کافران را از نعمت‌هایشان جدا می‌کند، و آخرین لذّتی است که به آنها می‌رسد و آخرین پاداش کار خوبی است که احیاناً انجام داده‌اند، امّا این شخص محتضر به کلی از گناهانش پاک شد و از معاصی بیرون آمد و خالص گشت آنچنان که لباس چرکین با شستشو پاک می‌شود، و او هم اکنون شایستگی آن را پیدا کرده که در سرای جاوید معاشر ما اهل‌بیت باشد». (2)
2. اما لحظه دردناک و سکرات مرگ که تعبیرات در این زمینه مختلف است گاهی «سکرة الموت» تعبیر شده که «سکرة» به معنای حالتی است شبیه مستی که

1- معانی الاخبار، ص 288، به نقل از فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام، ص 558

2- معانی الاخبار صدوق، ص 289

بر اثر شدّت حادثه‌ای دست می‌دهد و انسان را مغلوب می‌سازد. گاهی به «غمرات الموت» یعنی سختی‌های مرگ تعبیر شده و گاهی به «اذا بلغت الحقوم» یعنی رسیدن روح به حلقوم، و گاهی به «اذا بلغت التراقی» یعنی رسیدن روح به تراقی که استخوان‌های اطراف گلوگاه باشد، شده است.
از مجموع این تعبیرات استفاده می‌شود که این حالت انتقال برای همه سخت است حتّی برای مؤمنان، چون روح سالیان درازی با این تن خو گرفته و حالا می‌خواهد خارج شود احساس ناراحتی می‌کند، امّا برای مؤمنان راستین به آسانی می‌گذرد به خاطر اینکه علایق خاص به این دنیا ندارند و شوق به لقای پروردگار و رحمت و نعمت‌های او دارند.
علی علیه السلام لحظات جان دادن را زیبا ترسیم می‌کند و می‌فرماید:
«اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِمْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ، وَحَسْرَةُ الْفَوْتِ
...؛ سکرات مرگ، و حسرت از دست دادن نعمت‌های دنیا، به آنها هجوم می‌آورد، اعضای بدنشان به سستی می‌گراید و رنگ از چهره آنها می‌پرد. سپس پنجه مرگ در آنها نفوذ بیشتر می‌کند، آنچنان که زبانش از کار می‌افتد در حالی که در میان خانواده خود قرار دارد، با چشم می‌بیند و با گوش می‌شنود. در این می‌اندیشد که عمر خویش را در چه راهی تباه کرد؟
دوران زندگی خود را در چه راهی گذراند؟ به یاد ثروت‌هایی می‌افتد که بدون توجّه به حلال و حرام بودن جمع‌آوری می‌کرد، و هرگز در طریق تحصیل آنها نیندیشید. انگشت حسرت به دهان می‌گیرد، و دست خود را از پشیمانی می‌گزد، چرا که به هنگام مرگ مسائلی بر او روشن می‌شود که تا آن زمان مخفی مانده بود، او در این حال نسبت به آنچه در دوران زندگی به شدّت به آن علاقه داشت بی‌اعتنا می‌شود، آرزو می‌کند ای کاش کسانی که در گذشته به ثروت او غبطه می‌خوردند و بر آن حسد می‌ورزیدند، این اموال در اختیار آنان بود و نه او.(1)

1- نهج‌البلاغه، خطبه 109

3. در همان لحظه است که چشم برزخی باز می‌شود و چیزهایی را که تا حال نمی‌دید، می‌بیند، یا نعمت‌های خدادادی را می‌بینند که نتیجه اعمال اوست، یا نشانه‌های عذاب و کیفر اوست.
امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:
«لَنْ تَمُوتَ نَفْسٌ مُؤمِنَةٌ حَتّی تَراهُما، قُلتُ: بِأَبی وَأُمِّی مَنْ هُما؟ قال: رَسُولُ اللَّه صلی الله علیه و آله وَ عَلِیّ علیه السلام؛
هیچ انسان با ایمانی چشم از این جهان نمی‌پوشد مگر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را خواهد دید که به او بشارت می‌دهند». (1)
یکی از یاران امام صادق علیه السلام، به نام (سَدیر الصَّیْرَفّی) از آن حضرت سؤال کرد:
«جُعِلْتُ فِداکَ یابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! هَلْ یُکْرَهُ المُؤْمِنُ علی قَبْضِ رُوحِهِ؟ قال: لا واللَّهِ إنّهُ إذا أتاهُ مَلَکَ المَوْتِ لِقَبْضِ روحِهِ جَزِعَ عِندَ ذلِکَ، فیقولُ لهُ مَلَکُ المَوْتِ: یا وَلِیَّ اللَّهِ لاتَجْزَعْ فَوَالّذِی بَعَثَ مُحمَّداً صلی الله علیه و آله لَأنا أبَرُّ بِکَ مِن والدٍ رَحیمٍ لَوْ حَضَرَکَ، إفْتَحْ عَیْنَیْکَ فَانْظُرْ، قال: فَیُمَثَّلُ له رسولُ اللَّه صلی الله علیه و آله واميرُ المؤمنين وفاطِمَةُ والحَسَنُ والحُسَيْنُ والأئمَّةُ مِن ذُرِّیَّتِهِم علیهم السلام فَیُقال له: هذا رسولُ اللَّهِ وأميرُ المؤمنين وفاطِمَةُ والحَسَنُ والحُسَيْنُ والأئمَّةُ علیهم السلام رُفَقاؤُکَ؛
جانم به فدایت ای پسر، رسول خدا! آیا ممکن است مؤمن از قبض روحش ناراضی باشد؟ فرمود: نه به خدا سوگند، هنگامی که فرشته مرگ برای قبض روحش می‌آید اظهار ناراحتی می‌کند، فرشته مرگ می‌گوید: ای ولی خدا ناراحت نباش، سوگند به آن کس که محمّد صلی الله علیه و آله را مبعوث کرده من بر تو مهربان‌ترم از پدر مهربان، درست چشم‌هایت را بگشا و ببین، او نگاه می‌کند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و امامان از ذریّه او علیهم السلام را می‌بیند، فرشته به او می‌گوید نگاه کن این رسول خدا و امیرمؤمنان و فاطمه و حسن و حسین و امامان دوستان تواند ...». (2)

1- نور الثقلین، ج 2، ص 310.

2- کافی، ج 3، باب ان المؤمن لا یکره علی قبض روحه

4. رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:
«إنَّ أَوَّلَ ما یُبَشَّرُ بِه المُؤْمِنُ عِنْدَ الوَفاةِ بِرَوْحٍ وَرَیْحَانٍ وجَنَّةِ نَعِیم، وإنَّ أَوَّلَ ما یُبَشَّرُ بِهِ المُؤْمِنُ فی قَبْرِهِ أنْ یُقالَ لَهُ: أَبْشِرْ بِرِضا اللَّهِ تَعالی والجَنَّةَ قَدِمْتَ خَیْرَ مَقْدَم، وَقَدْ غَفَرَ اللَّهُ لِمَنْ شَیَّعَکَ إلی قَبْرِکَ وَصَدَّقَ مَنْ شَهِدَ لَکَ واسْتَجابَ لِمَنِ اسْتَغْفَرَ لَکَ؛
نخستین چیزی که به مؤمن در هنگام وفات بشارت داده می‌شود روح و ریحان و بهشت پرنعمت است، و نخستین چیزی که به مؤمن در قبرش بشارت داده می‌شود این است که به او می‌گویند بشارت باد بر تو به خشنودی خداوند، به بهشت خوش آمدی، خداوند تمام کسانی که تو را تا قبرت تشییع کرده‌اند همه را آمرزید و شهادت آنها را درباره تو تصدیق کرد، و دعای آنها را برای آمرزشت مستجاب فرمود».(1)
5. چرا از مرگ می‌ترسیم؟ چرا نام آن برای غالب افراد دردناک است؟ دلیل اصلی آن این است که به زندگی بعد از مرگ، ایمان ندارند و یا ایمانشان سطحی است و به صورت یک باور عمیق درنیامده و لذا گاه از مرده هم می‌ترسد، امّا اگر باور کند که دنیا، زندان مؤمن است، و این جسم خاکی قفسی است برای روحش و او از عالم خاک نیست، هرگز از مرگ نمی‌ترسد.
علّت دیگری که برای ترس از مرگ می‌توان بیان کرد دلبستگی بیش از حد به دنیاست چرا که مرگ میان او و دنیایش فاصله می‌اندازد و دل کندن برای او دشوار است. عامل سوّمی که روایات هم به آن اشاره دارد این است که پرونده اعمال او از حسنات و کارهای خوب خالی و از سیّئات پر است. لذا در حدیثی می‌خوانیم که شخصی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: چرا مرگ را دوست ندارم؟ فرمود: آیا ثروتی داری؟ عرض کرد: آری. فرمود: آیا چیزی از آن را پیش از خود فرستاده‌ای؟ عرض کرد: نه. فرمود: به همین دلیل است که مرگ را

1- تفسیر نمونه، ج 23، ذیل آیات 88- / 96 سوره واقعه

دوست نداری (چون نامه اعمالت از حسنات خالی است).(1)

شخصی نزد ابوذر آمد و همین سؤال را پرسید که چرا از مرگ تنفّر داریم؟ فرمود:

«لِأَنَّكُمْ عَمَّرتُمُ الدُّنيَا، وَخَرَّبْتُمُ الآخِرَةَ فَتَكرهُونَ انْ تُنْقَلُوا مِنْ عُمرانٍ الى خَرابٍ

؛ برای اینکه شما دنیا را آباد کرده‌اید، و آخرتتان را ویران، لذا دوست ندارید از آبادانی به ویرانی منتقل شوید».(2)

شخص مسلمان باید همیشه آماده مرگ باشد؛ از امام علی علیه السلام درباره آمادگی برای مرگ سؤال شد، فرمودند:

«أداءُ الفَرائضِ، وَاجْتِنابُ المَحارمِ، وَالإشْتِمالُ عَلَى الْمَكارِمِ ثُمّ لا يُبالى أَوَقَعَ عَلَى المَوتِ أو وَقَعَ الموتُ عَلَيْهِ

...؛ بجا آوردن واجبات و دوری کردن از حرام‌ها و فرا گرفتن خوی‌های نیک. با رعایت این امور، دیگر آدمی را چه باک که او سراغ مرگ رود یا مرگ به سراغش آید. سوگند به خدا که پسر ابی‌طالب را باکی نیست که خود به سراغ مرگ رود یا مرگ به سراغ او آید».(3)

آخرین مطلب در این زمینه این که پس از مرگ انسان، پرونده‌اش بسته می‌شود مگر در چند مورد که روایات به آن اشاره دارد:

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:

«يَتْبَعُ المَيّتَ ثَلاثَةٌ: أهلُهُ وَمالُهُ وَعَمَلُهُ، فَيُرْجِعُ اثنان ويَبقى واحِدٌ يَرجِعُ أهْلُهُ ومالُهُ، ويَبقى عَمَلُهُ

؛ سه چیز دنبال مرده می‌رود، خانواده‌اش، مالش و کردارش، امّا دو تای آنها برمی‌گردند و یکی می‌ماند:

خانواده و مالش برمی‌گردند و کردارش می‌ماند».(4)

همچنین امام صادق علیه السلام فرموده است:

«سِتَّةٌ يَلحَقْنَ المؤمنَ بَعدَ وَفاتِهِ: وَلَدٌ يَستَغْفِرُ لَهُ، وَمُصحَفٌ يُخَلِّفُهُ، وغَرْسٌ يَغرِسُهُ، وَصَدَقَهُ ماءٍ يُجْرِيهِ، وقَليبٌ يَحْفِرُهُ

1- محجة البیضاء، ج 8، ص 258

2- همان مدرک

3- أمالی الصدوق، ص 97

4- كنز العمال، ح 42761

وَسُنَّةٌ يُؤخَذُ بِها مِن بَعِدِهِ

؛ شش چیز است که ثواب آنها بعد از وفات مؤمن به او می‌رسد: فرزندی که برایش آمرزش طلبد، مصحفی (نوشته و کتابی) که از خود بر جای گذارد، نهالی که بکارد، صدقه آبی (مانند نهر و قنات) که جاری سازد، چاهی که حفر کند، و سنّتی (کردار نیکی) که بعد از او به کار بسته شود». (1)

1- من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 185

35: سه دستور اخلاقی (شجاعت، حیاء و فرصت)

حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند:
«قُرِنَتِ الْهَیْبَةُ بِالْخَیْبَةِ، وَالْحَیاءُ بِالْحِرْمَانِ، وَالْفُرصَةُ تَمُرُّ مرَّ السَّحابِ، فَانْتَهِزُوا فُرَصَ الْخَیْرِ
؛ ترس با ناامیدی و یأس مقرون است، و شرم و کم‌رویی با محرومیت، و فرصت‌ها می‌گذرد همچون عبور ابرها، پس فرصت‌های نیک را غنیمت شمارید». (1)
امام علیه السلام در این حدیث سه مطلب را بیان می‌فرمایند که اجمالاً توضیح می‌دهیم:
نکته اوّل:
درباره کسانی است که در دنیا بی‌جهت می‌ترسند، این افراد از خیلی چیزها محرومند.
باید بدانیم که ترس بیجا یکی از رذایل اخلاقی است که باعث ذلّت و عقب‌افتادگی انسان می‌شود، نقطه مقابل آن شجاعت است که کلید پیروزی و سربلندی انسان است. خداوند در قرآن از این فضیلت اخلاقی سخن گفته،

1- نهج‌البلاغه، حکمت 21

درباره حضرت ابراهیم علیه السلام در آیات 51 تا 58 سوره انبیا و درباره موسی بن عمران در آیه 10 سوره نمل و درباره قوم طالوت در آیات 249 و 250 سوره بقره و درباره یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در آیات 173 و 175 سوره آل عمران سخن گفته است. شجاعت ابراهیم علیه السلام در برابر بت‌پرستان لجوج و متعصّب، شجاعت موسی بن عمران علیه السلام در برابر فرعون و فرعونیان و شجاعت قوم طالوت در برابر جالوت و شجاعت یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ‌های مختلف صدر اسلام در این آیات بیان شده است.

روایات در مذمّت ترس و بزدلی فراوان است.

امام علی علیه السلام فرموده‌اند:

«الْجُبْنُ مَنْقَصَةٌ

؛ بزدلی کاستی است». (1)

امام باقر علیه السلام فرمودند:

«لا یَکُونُ المؤمنُ جَباناً

؛ انسان با ایمان ترسو نیست». (2)

و نیز امام علی علیه السلام می‌فرمایند:

«لَا تُشْرِکَنَّ فی رَأْیِکَ جَبَاناً یُضْعِفُکَ عَنِ الأمْرِ وَیُعَظِّمُ عَلَیْکَ مَا لَیْسَ بِعَظِیمٍ؛ هرگز با انسان ترسو مشورت نکن چرا که تو را از کارهای مهم باز می‌دارد، و موضوعات کوچک را در نظر تو بزرگ جلوه می‌دهد». (3)

این نکته را باید توجّه داشت که ترس دو قسم است یکی معقول و یکی نامعقول. ترس از چیزهایی که واقعاً خطرناک است از پدیده‌های طبیعی و روحی انسان است چون اگر از چیزهای خطرناک نترسد و در مقابل هر چیز بی‌پروا باشد، زندگی خود را از دست خواهد داد. ترس مذموم آن است که انسان از عوامل بترسد که در خور ترسیدن نیست و از دست زدن به هر کاری واهمه داشته باشد که این نوع ترس مایه عقب‌ماندگی او خواهد شد و انسان را از کارهای

1- نهج‌البلاغه، حکمت 3

2- بحارالانوار، ج 72، ص 301

3- غرر الحکم، ح 10349

بزرگ باز می‌دارد.
عوامل ترس را می‌توان در ضعف ایمان، احساس کمبود شخصیت و عقده حقارت، عدم آگاهی و جهل و عافیت‌طلبی دانست.
راه‌های درمان ترس به این است که انسان آثار زیانبار آن را در نظر بگیرد که باعث خواری و عقب‌ماندگی و محرومیت می‌شود و همچنین هنگامی که از چیزی می‌ترسد خود را در آن وارد کند تا ترسش بریزد. و یکی از راه‌های درمان ترس، پاک بودن و پاک زیستن است؛ چون افراد آلوده غالباً از نتیجه اعمالشان می‌ترسند، امام علی علیه السلام می‌فرمایند:
«ما اشْجَعَ الْبَرىء وَاجْبَنَ المُريبُ
؛ چه شجاع است انسان پاکدامن و چه ترسو است انسان گناه کار».(1)
امّا شجاعت که از فضایل اخلاقی است در سیره پیشوایان ما به وضوح دیده می‌شود که نمونه‌هایی از آن را بیان می‌کنیم:
1. یکی از امتیازات علی علیه السلام که همه به آن معترفند، شجاعت آن حضرت است؛ حضرت می‌فرمایند:
«وَاللَّهِ لَو تَظاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلى قِتالِى لَما ولَّيْتُ عَنْها
؛ سوگند به خدا اگر همه عرب برای نبرد با من پشت به پشت یکدیگر بدهند، من پشت به آن نبرد نکنم».(2)
در جنگ صفین وقتی حضرت جنگ را با تأخیر شروع کرد، گفتند علی علیه السلام از مرگ می‌ترسد، حضرت فرمود: امّا این که می‌گویند تأخیر از ترس مرگ است، سوگند به خدا باکی ندارم من به سوی مرگ بروم، یا او به سوی من آید.
در واقعه لیلة المبیت که علی علیه السلام به جای پیامبر صلی الله علیه و آله خوابید آمده است که:
هنگامی که محاصره‌کنندگان خانه پیامبر صلی الله علیه و آله به درون خانه ریختند و به سوی بستر حمله کردند، وقتی علی علیه السلام را به جای پیغمبر صلی الله علیه و آله دیدند، با سخنان زشت به

1- غرر الحکم، ح 9626

2- نهج البلاغه، نامه 45

آن حضرت اهانت کردند، حضرت فرمود: این سخنان را درباره من می‌گویید در حالی که خداوند افتخارات بزرگی به من داده است، از جمله آنها فرمودند:
«وَمِنَ الشَّجاعَةِ ما لَوْ قُسِّمَ عَلی جَمیعِ جَبَناءِ الدُّنیا لَصارُوا بِه شَجْعاناً
؛ خداوند آن قدر شجاعت به من عطا فرمود که اگر بر تمام افراد ترسوی دنیا تقسیم شود همه شجاع خواهند شد». (1)
در جنگ احُد، علی علیه السلام نُه نفر از قهرمانان دشمن را به هلاکت رسانید، اوّلین قهرمان پرچمدار دشمن شخصی به نام «طلحة بن ابی طلحه» بود که او را کَبْشُ الْکَتیبَه (قوچ و سردار جمعیت مشرک) می‌خواندند، همین که در میدان چشم او به علی علیه السلام افتاد، گفت: یا قُضَمْ؛ امام صادق علیه السلام در مورد اینکه چرا به امام علی این لقب را داده‌اند می‌فرمایند: این لقب قُضَمْ برای علی علیه السلام به خاطر این بود که در سال‌های آغاز بعثت، هنگامی که مشرکان کودکان خود را وادار می‌کردند که به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله سنگ‌پرانی کنند، علی علیه السلام به سوی آنها حمله می‌کرد و به هر کدام که می‌رسید گوش و بینی و عضله آنها را می‌گرفت و فشار می‌داد آنها بر اثر شدّت درد، با زاری و گریه به خانه می‌رفتند، وقتی از علّت گریه آنها می‌پرسیدند، می‌گفتند:
«قَضَمَنا عَلِیٌ
» علی ما را گوشمالی داد. به خاطر همین بود که طلحة بن أبی‌طلحه آن حضرت را قضم یاد کرد و در همان جنگ به دست علی علیه السلام کشته شد. (2)
2. امام سجّاد علیه السلام وقتی وارد مجلس ابن زیاد شد، بین امام و او گفتگوی شدیدی رخ داد به طوری که ابن زیاد دستور داد گردن امام علیه السلام را بزنند. زینب علیها السلام شجاعانه جلوی آنها را گرفت، بعد امام علیه السلام خطاب به ابن‌زیاد فرمود: آیا مرا به مرگ تهدید می‌کنی؟
«اما عَلِمْتَ أَنَّ القَتْلَ لَنا عادَةٌ وَکَرامَتنا مِنَ اللّهِ الشَّهادةُ
؛ آیا

1- بحارالانوار، ج 19، ص 83

2- بحارالانوار، ج 20، ص 52

ندانسته‌ای که کشته شدن یک کار عادی و معمولی برای ماست، و کرامت و افتخار ما از جانب خدا، شهادت است». (1)
وقتی ابن‌زیاد این منظره امام سجاد علیه السلام و زینب علیها السلام را دید، گفت: دست از علی بن الحسین علیه السلام بردارید، و او را برای زینب باقی گذارید، تعجّب می‌کنم از این پیوند محکم که زینب دوست دارد همراه علی بن الحسین علیه السلام کشته شود.
امام سجاد علیه السلام در آغاز خطبه معروفش در شام می‌فرماید:
«أیُّها النّاسُ اعْطِیْنا ستّاً وَفُضِّلْنا بِسَبْعٍ، اعْطِیْنا العِلْمَ والحِلْمَ والسَّماحَةَ والفَصَاحَةَ والشَّجَاعَةَ والمَحَبَّةَ فی قُلُوبِ المُؤْمِنینَ؛
ای مردم خداوند شش موهبت به ما عطا فرموده و به هفت چیز ما را برتری داده است. آن شش موهبت عبارت است از علم، بردباری، سخاوت، فصاحت، شجاعت و محبوبیت در دل‌های مؤمنان». (2)
3. عمر بن حسن یکی از فرزندان امام حسن علیه السلام که سنّ کمی داشت با کاروان امام حسین علیه السلام به کربلا آمد و همراه اسیران به شام نزد یزید آمدند، وقتی چشم یزید به او افتاد گفت:
«دَعا یریدُ یَوْماً بِعَلیِّ بنِ الحُسَینِ وَعُمَر بنَ الحَسنِ- وکانَ عُمَرُ صَغیراً- فقال له: أتُصارِعُ إبنی خالِداً؟ فقال: لا ولکِنْ أعْطِنی سِکّیناً وأعْطِهِ سِکّیناً ثُمّ اقاتِلُهُ، فقال یَزیدُ: مَا تَتْرُکُونَ عَدَاوَتَنا صِغَاراً وکِبَاراً؛
آیا با پسرم خالد کشتی می‌گیری؟ عمر بن حسن گفت: نه، ولی یک خنجر به پسرت بده و یک خنجر به من تا با هم بجنگیم. یزید از این سخت تعجّب کرد و گفت: اینها کوچک و بزرگشان دست از دشمنی با ما برنمی‌دارند». (3)
4. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: گروهی از اسیران را خدمت رسول صلی الله علیه و آله آوردند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور قتل آنها را صادر کرد به استثنای یک نفر، آن شخص

1- تاریخ کامل ابن اثیر، ج 4، ص 34

2- بحارالانوار، ج 45، ص 138

3- مثیر الاحزان ابن نما، ص 105، در کتاب لهوف به جای عمر بن حسن، عمرو بن حسین آمده

تعجّب کرد و عرض کرد چرا مرا آزاد کردی؟ رسول خدا فرمود: جبرئیل از سوی خدا این خبر را به من داده است که تو دارای پنج صفت هستی که خدا و رسولش آن را دوست دارند،

«الْغِیْرَةُ الشَّدیدَةُ عَلی حَرَمِکَ، وَالسَّخاءُ، وَحُسْنُ الْخُلْقِ، وَصِدْقُ اللِّسانِ وَالشَّجاعَةِ

؛ غیرت شدید نسبت به ناموست، سخاوت، حسن خلق، راستگویی و شجاعت». (1) هنگامی که آن مرد اسیر آزاد شده این سخن را شنید اسلام آورد.

نکته دوم:

درباره شرم و حیاست که دو معنا دارد یکی اینکه انسان‌هایی که بی‌جهت شرم می‌کنند و خجالت می‌کشند در زندگی محرومند. در حدیثی امام علی علیه السلام می‌فرمایند:

«قُرِنَ الحیاءُ بِالْحِرمانِ

؛ کمرویی با محرومیت قرین است». (2)

این نوع حیا جلوی پیشرفت انسان را می‌گیرد. در حدیث دیگری همان حضرت فرموده است:

«الحَیاءُ یَمنَعُ الرِّزْقَ

؛ کمرویی مانع روزی است». (3)

یک معنای دیگری هم حدیث مورد بحث دارد که اشخاصی دارای حیا و شرم ممدوح و پسندیده هستند باید تن به محرومیت‌هایی بدهند یعنی شخص باحیا آن آزادی را که یک فرد معمولی دارد، ندارد بلکه محدودیت‌هایی برای او وجود دارد.

درباره خود شرم و حیا روایات فراوان است که نمونه‌هایی را ذکر می‌کنیم:

امام علی علیه السلام می فرمایند:

«الحیاءُ سَبَبٌ إلی کُلِّ جَمیلٍ

؛ شرم وسیله رسیدن به هر

1- بحارالانوار، ج 18، ص 108

2- غرر الحکم، ح 6714

3- غرر الحکم، ح 274

زیبایی و نیکی است». (1)
و همچنین فرموده است:
«الحیاءُ مِفْتاحُ کُلِّ الخَیرِ
؛ شرم کلید همه خوبی‌هاست». (2)
و از ایشان روایت شده است که:
«الحَیَاءُ یَصِدُّ عنِ الفِعْلِ القَبِیحِ؛
شرم مانع زشتکاری می‌شود». (3)
و همچنین فرموده‌اند:
«سَبَبُ العِفَّةِ الحَیاءُ؛
علّت پاکدامنی حیاست. (4)
امام صادق علیه السلام فرموده است:
«لا إیمانَ لِمَنْ لاحَیاءَ لَهُ
؛ ایمان ندارد کسی که حیا ندارد». (5)
امام علی علیه السلام هم فرموده‌اند:
«مَنْ لَمْ یَسْتَحْیِ منَ النّاسِ لَمْ یَسْتَحْیِ مِنَ اللَّهِ سُبحانَهُ
؛ کسی که از مردم حیا نکند از خداوند هم حیا نمی‌کند». (6)
و رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:
«لِیَسْتَحِ أحَدُکُمْ مِن مَلَکَیْهِ اللّذَیْنِ مَعَهُ کما یَسْتَحِی مِنْ رَجُلَیْنِ صَالِحَیْنِ مِن جِیْرَانِهِ وَهُما مَعَهُ باللَّیْلِ والنَّهارِ؛
هر یک از شما باید از دو فرشته‌ای که با خود دارد شرم کند، همچنان که از دو همسایه خوب خود که شب و روز کنارش هستند، شرم می‌کند. (7)
نکته سوم:
فرصت و گذشتن عمر آدمی است. یکی از نعمت‌های بزرگی که خداوند در

1- بحارالانوار، ج 77، ص 211

2- غرر الحکم، ح 340

3- همان مدرک، ح 1393

4- همان مدرک، ح 5527

5- اصول کافی، ج 2، ص 106

6- غرر الحكم، ح 9081

7- ميزان الحكمه، ج 2، ص 568

اختیار ما قرار داده فرصت زندگی کردن است؛ بزرگان ما از این عمر و فرصت حدّاکثر استفاده را می‌کردند.
امام علی علیه السلام در حدیثی ساعات شبانه روز ما را به سه قسمت تقسیم می‌کند:
«لِلْمُؤْمِنِ ثَلاثُ سَاعاتٍ: فَساعَةٌ یُناجِی فیهَا رَبَّهُ، وَساعَةٌ یَرُمُّ مَعاشَهُ، وَساعَةٌ یُخَلِّی بَیْنَ نَفْسِهِ وَبَیْنَ لَذَّتِها فیما یَحِلُّ وَیَجْمُلُ
...؛ انسان مؤمن زندگی خود را به سه بخش تقسیم می‌کند، بخشی را صرف مناجات با پروردگارش می‌نماید، و بخشی را در طریق تأمین و اصلاح معاش زندگی به کار می‌گیرد، و بخش سوم را برای استراحت و بهره‌گیری از لذّت‌های حلال و دلپسند، انتخاب می‌کند، و برای انسان خردمند، صحیح نیست که حرکتش جز در یکی از این سه مورد باشد ...». (1)
معنای حدیث این است که شخص با ایمان، هرگز عمرش را در راه حرام و بیهوده مصرف نمی‌کند.
انسان باید بداند که زندگی او توأم با رنج و مشقت است، از آن لحظه‌ای که نطفه‌اش در رحم قرار می‌گیرد، مراحل زیادی از مشکلات را طی می‌کند تا متولد شود و بعد از تولد در دوران طفولیت و جوانی و بعد پیری مواجهه با انواع مشقت‌ها و رنج‌هاست که قرآن به این نکته اشاره می‌کند و می‌فرماید: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فی کَبَدٍ»؛ (2) که ما انسان را در رنج آفریدیم (و زندگی او پر از سختی است)». هم زندگی او توأم با رنج است هم اطاعت فرمان پروردگار توأم با سختی‌هاست. لذا امام علی علیه السلام می‌فرمایند:
«إِنَّ الْجَنَّةَ حُفَّتْ بِالْمَکَارِهِ وَإِنَّ النَّارَ حُفَّتْ بِالشَّهَوَاتِ
؛ بهشت در میان ناملایمات پیچیده شده و دوزخ در لابه‌لای شهوات». (3) و در قرآن به سه روز مشکل در سرنوشت انسان اشاره شده که زمان

1- نهج البلاغه، حکمت 390

2- سوره بلد، آیه 4

3- نهج البلاغه، خطبه 176

انتقال او از عالمی به عالم دیگر است: روز گام نهادن به دنیا و روز مرگ و روز برانگیخته شدن «وَسَلَامٌ عَلَیْهِ یَوْمَ وُلِدَ وَیَوْمَ یَمُوتُ وَیَوْمَ یُبْعَثُ حَیّاً»(1) و در حدیثی از امام رضا علیه السلام به این سه روز اشاره شده که وحشتناک‌ترین دوران زندگی انسان این سه مرحله است.(2)
خداوند در آیه 20 سوره حدید زندگی انسان را به پنج مرحله تقسیم می‌کند و می‌فرماید: «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَیَاةُ الدُّنْیَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِینَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَیْنَکُمْ وَتَکَاثُرٌ فِی الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ»؛ بدانید زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و تجمل‌پرستی و فخرفروشی در میان شما و افزون‌طلبی در اموال و فرزندان است».
مراحل نخستین تقریباً به حسب سنین عمر شخص است اما مراحل بعد در افراد متفاوت است بعضی از آنها، مانند مرحله تکاثر اموال، تا پایان عمر ادامه دارد و بعضی انسان‌ها شخصیتشان در همان مرحله اوّل و دوم متوقف می‌گردد و تا پیری در فکر بازی و سرگرمی هستند و یا در دوران تجمل‌پرستی متوقّف می‌شود، و تمام فکرشان تا دم مرگ فراهم کردن خانه و مرکب و لباس زینتی هستند، اینها کودکانی هستند در سن کهولت و پیری.
گرچه بعضی معتقدند که هر دوره‌ای از این دوره‌های پنجگانه هشت سال از عمر انسان را می‌گیرد و مجموعاً به چهل سال بالغ می‌شود و هنگامی که به این سن رسید شخصیت او تثبیت می‌گردد. و خداوند می‌فرماید وقتی انسان به سن چهل سالگی می‌رسد از خداوند سه چیز تقاضا می‌کند.
نخست می‌گوید: پروردگارا! مرا توفیق ده تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم دادی بجا آورم. «قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَعَلَی وَالِدَیَّ».

1- سوره مریم، آیه 15

2- تفسیر برهان، ج 3، ص 7

دوم: و کار شایسته‌ای انجام دهم که از آن خشنود باشی. «وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحاً تَرْضَاهُ».
سوم: و فرزندان مرا صالح گردان «وَاصْلِحْ لی فی ذُرِّیَّتی».(1)
امّا روایاتی که درباره استفاده از فرصت و عمر از ائمه و پیامبر اکرم علیهم السلام صادر شده فراوان است که نمونه هایی از آن را بیان می‌کنیم:
رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:
«کُنْ عَلی عُمرِکَ اشُحَّ مِنکَ عَلی دِرْهَمِکَ وَدینارِکَ
؛ در مورد عمرت بخیل‌تر از پول و ثروت خود باش».(2)
و همچنین فرموده است:
«اغْتَنِم خَمساً قَبْلَ خمسٍ: حَیاتَکَ قَبلَ مَوْتِکَ، وصِحَّتَکَ قبلَ سُقمکَ، وَفَراغَکَ قبلَ شُغلِکَ، وشَبابَکَ قبلَ هَرَمِک، وغِنائِکَ قبلَ فَقْرِکَ
؛ پنج چیز را قبل از پنج چیز غنیمت شمار: زندگی را قبل از مرگ، سلامتی را قبل از بیماری، فراغت را قبل از اشتغال به کار، جوانی را قبل از پیری، و بی‌نیازی را قبل از تهیدستی».(3)
امام علی علیه السلام فرموده‌اند: از امروزت برای فردایت توشه بگیر، و گذشت وقت را غنیمت شمار، و از فرصت امکانات استفاده کن.(4)
و همچنین فرموده است:
«انَّ اوْقاتُکَ اجْزاءُ عُمرِکَ، فَلا تَنْفِذْ لَکَ وَقْتاً الَّا فیما یُنْجیکَ
؛ همانا وقت‌های تو، جزء جزءِ عمر توست، بنابراین بکوش که وقتی از تو جز در مواردی که موجب نجاتت شود، تلف نگردد».(5)
درباره فرصت و عمر دو مطلب باقی ماند یکی عوامل معنوی طول عمر و کوتاهی آن؛ دوم نمونه هایی از زندگی پیشوایان ما که از عمرشان کمال

1- سوره احقاف، آیه 15

2- بحارالانوار، ج 77، ص 76

3- کنز العمال، ح 43490

4- غرر الحکم، ج 1، ص 394

5- همان مدرک، ص 253

بهره‌برداری را کردند.
***
مطلب اوّل: در روایات ما به یک سلسله عوامل اشاره شده که در کوتاهی و طول عمر انسان نقش دارند که به عنوان نمونه چند حدیث را ذکر می‌کنیم:
1. رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:
«إنَّ الصَّدَقَةَ وَصِلَةَ الرَّحِمِ تَعْمُرُ الدِّیارَ، وتَزِیدان فی الأعمارِ
؛ انفاق در راه خدا و صله رحم خانه‌ها را آباد و عمرها را طولانی می‌کند».
(1)
2. همان حضرت فرموده‌اند: یکی از پیامدهای سوء زنا در دنیا این است که از عمر انسان می‌کاهد.(2)
3. امام باقر علیه السلام فرموده‌اند:
«البِرُّ وَصَدَقَةُ السِّرِّ یَنْفِیانِ الفَقْرَ ویَزیدانِ فی العُمُرِ ...
؛ نیکوکاری و انفاق پنهانی فقر را برطرف ساخته، عمر را زیاد می‌کند».
(3)
4. از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که:
«اکْثِرْ مِنَ الطَّهُورِ یَزِدِ اللَّهُ فی عُمرِکَ
؛ همیشه با وضو باش، تا خداوند عمرت را دراز گرداند».(4)
5. امام باقر علیه السلام فرموده است:
«مُروا شیعَتَنا بزیارةِ قبرِ الحسینِ بنِ علیّ علیهما السلام فإنَّ إتیانَهُ یَزیدُ فِی الرِّزقِ، وَیَمُدُّ فِی العُمرِ، وَیَدْفَعُ مَدافِعَ السُّوء
؛ شیعیان ما را به زیارت قبر حسین بن علی علیه السلام فرمان دهید زیرا زیارت آن، روزی را زیاد می‌کند، عمر را دراز می‌گرداند و بدی‌ها را دور می‌سازد».(5)
6. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:
«مَنْ حَسُنَتْ نِیَّتُهُ زیدَ فی عُمْرِهِ
؛ هر کس خوش

1- نور الثقلین، ج 4، ص 354

2- همان مدرک، ص 355

3- سفینة البحار، ج 2، مادّه« صدقه»

4- میزان الحکمه، ج 6، ص 546

5- بحارالانوار، ج 101، ص 4

نیت باشد، عمرش زیاد می‌شود». (1)
و همچنین فرموده است:
«مَنْ حَسُنَ بِرُّهُ بِأهلِ بَیْتِهِ زیدَ فی عُمرِهِ
؛ هر که با خانواده‌اش نیکوکار باشد، عمرش زیاد شود». (2)
و فرموده‌اند:
«إن أحْبَبْتَ أن یَزیدَ اللَّهُ فی عُمرکَ فَسُرَّ أبَوَیکَ
؛ اگر دوست داری خداوند بر عمرت بیفزاید، پدر و مادرت را خوشحال کن». (3)
امام سجّاد علیه السلام در دعای مکارم الاخلاق صحیفه سجّادیه عرض می‌کند:
«وَعَمِّرْنی ما کانَ عُمری بِذْلَةً فی طاعَتِکَ، فإذا کانَ عُمری مَرتَعاً لِلشَّیطانِ فَاقْبِضْنی إلَیْکَ
؛ عمر مرا تا وقتی که صرف طاعت تو می‌شود دراز گردان و هرگاه عمرم چراگاه شیطان گشت، جانم را بستان و به سوی خود ببر».
***
مطلب دوم: نمونه‌هایی از وقت‌شناسی پیشوایان اسلام:
1. پیرمردی بنام «عنوان بصری» که 94 سال داشت در مدینه محضر امام صادق علیه السلام رسید و مسائلی را از ایشان پرسید، پس از سؤالات با این که کاری نداشت، همانجا نشست، امام علیه السلام دید وقتش بیهوده تلف می‌شود فرمود:
«إنّی رَجُلٌ مَطْلوبٌ وَمَعَ ذلِکَ لِی أوْرَادٌ فی کُلّ ساعَةٍ مِن آناءِ اللّیلِ والنّهارِ فَلا تَشْغَلْنِی عَن وِرْدِی؛
من مردی هستم که کار و زندگی دارم، در عین حال در هر ساعتی از وقت‌های شبانه روز، ذکر و عبادتی دارم، مرا از عبادتم باز ندار». (4)
در وقت دیگری هم بعد از سؤالات، نزد امام علیه السلام نشست، امام علیه السلام به او فرمود:
«قُمْ یا عَبْدَ اللَّهِ عنّی فَقَدْ نَصَحْتُکَ ولا تُفْسِدْ عَلیَّ وِرْدِی فإنّی رَجُلٌ ضَنِینٌ بِنَفْسِی؛
از نزدم برخیز و برو، تو را نصیحت کردم، ذکر و عبادتم را تباه نساز، من مردی

1- بحارالانوار، ج 69، ص 408

2- امالی طوسی، ص 245

3- میزان الحکمه، ج 6، ص 546

4- بحارالانوار، ج 2، ص 224 تا 226

هستم که نسبت به عمر خود بخیل هستم. (یعنی وقتم را نگیر، من برای عمرم ارزش قائلم و نمی‌خواهم بی‌جهت مصرف شود).(1)

2. اباصلت هروی می‌گوید زمانی که امام هشتم علیه السلام در سَرَخْس تحت نظر بود،

«فَاسْتَأْذَنْتُ السَّجّانَ عَلَیهِ فقال: لا سَبِیلَ لَکَ إلَیهِ علیه السلام قُلتُ: وَلِمَ؟ قال: لأنّهُ رُبّما صَلّی فی یَوْمِهِ وَلَیْلَتِهِ أَلْفَ رَکْعَة وإنّما یَنْفَتِلُ مِن صَلاتِهِ ساعةً فی صَدْرِ النَّهارِ وَقبْلَ الزَوالِ وعِنْدَ اصْفِرارِ الشَّمْسِ فَهُوَ فی هذِه الأوقاتِ قاعِدٌ فی مُصَلّاه ویُناجِی رَبّهُ؛

از زندانبان اجازه خواستم تا با امام ملاقات کنم. گفتند: نمی‌توانی با امام ملاقات کنی؟ گفتم چرا؟ گفتند: امام علیه السلام نوعاً شبانه‌روز مشغول نماز است و در یک شبانه روز هزار رکعت نماز می‌خواند، فقط ساعتی در آغاز روز و قبل از ظهر، و ساعتی هنگام غروب نماز نمی‌خواند، ولی در این ساعات نیز در محلّ نماز خود به مناجات و راز و نیاز با خدا اشتغال دارد». (2)

3. در حالات فیلسوف بزرگ ملّا هادی سبزواری نوشته‌اند: در دوران جوانی در حوزه علمیّه اصفهان تحصیل می‌کرد، و آنچنان به وقتش اهمیّت می‌داد که نامه‌هایی که از وطنش می‌رسید نمی‌خواند تا مبادا خبر ناگواری در آنها باشد و او را از تحصیل بیندازد، در پایان تحصیل، زمانی که می‌خواست به وطن برگردد، نامه‌ها را باز کرد در یکی از آنها خبر فوت یکی از آشنایان نزدیکش ذکر شده بود، علّامه گفت: خدا را شکر که در آن هنگام از این خبر ناگوار آگاه نشدم تا باعث لطمه به درسم شود.(3)

4. در حالات مرحوم آیة اللّه العظمی بروجردی نوشته‌اند که در دوران جوانی گاه می‌شد شب سرگرم مطالعه می‌شد و آنچنان غرق در مطالعه بود که ناگهان

1- بحارالانوار، ج 2، ص 224 تا 226

2- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 183

3- تاریخ فلاسفه اسلام، ج 2، ص 153

مؤذن اذان صبح را می‌گفت. و در دوران مرجعیّت هم با نظم خاصّی در زندگی و تدریس و مطالعه موفق بود.
5. مرحوم شیخ محمد حسن نجفی معروف به صاحب جواهرالکلام که کتاب فقهی استدلال در تمام ابواب فقه است، وقتی به او خبر دادند یکی از پسرانت از دنیا رفت، دست از قلم کشید و کنار جنازه پسر آمد و پس از تلاوت آیاتی از قرآن همانجا به نوشتن جواهرالکلام مشغول شد.
امیدواریم خداوند توفیق عنایت فرماید تا بتوانیم از وقتمان به خوبی استفاده کنیم.
***

حضرت علی علیه السلام درباره کسانی که از نبرد کردن همراه او خودداری کردند، می‌فرمایند:
«خَذَلُوا الْحَقَّ، وَلَمْ یَنْصُرُوا الْباطِلَ
؛ حق را تنها گذاشتند و باطل را نیز یاری نکردند».(1)
این حدیث اشاره به جنگ جمل دارد و قبل از این که حدیث را توضیح دهیم، خلاصه‌ای از جنگ جمل را بیان می‌کنیم:
بعد از قتل عثمان، یاران پیامبر صلی الله علیه و آله از مهاجر و انصار با علی علیه السلام بیعت کردند و امام علیه السلام زمام امور را به دست گرفت. امام در دوران حکومت پنج ساله‌اش با سه گروه سرکش روبه‌رو شد که یاغی‌گری و عصیان آنها حد و مرزی نداشت و خواسته‌ای جز تجدید اوضاع حکومت عثمان و بذل و بخشش‌های بی‌جهت او و امضا و تثبیت حکومت افرادی مانند معاویه نداشتند. و امامی که باید وقت شریفش در تربیت افراد و هدایت امّت و تعلیم معارف اسلامی صرف شود، در دفع این سه گروه صرف شد. این سه گروه عبارتند از:
1. ناکثان یا گروه پیمان‌شکنان که سردمداران این گروه طلحه و زبیر بودند.

1- نهج البلاغه، حکمت 18

2. قاسطان ستمگر، رئیس این گروه معاویه بود که تا پایان عمر امام علیه السلام فکر آن حضرت را به خود مشغول ساخت و نبرد صفین بین او و علی علیه السلام رخ داد که بیش از صد هزار مسلمان خونشان ریخته شد.
3. مارقان یا گروه خارج از دین که همان گروه خوارج هستند؛ آنها تا پایان نبرد صفّین با علی علیه السلام بودند ولی بعد بر امام شوریدند و در نهروان حضرت جمعیّت آنان را متفرّق ساخت و سرانجام حضرت به دست یکی از این افراد به شهادت رسید.
اوّلین جریان مخالف، ناکثین بودند که با علی علیه السلام بیعت کردند و بعد به خاطر دنیاطلبی و جاه و مقام، پیمانشان را شکستند؛ پیامبر صلی الله علیه و آله این سه نبرد را پیشگویی کرده بود
«امَرَ رسولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلیَّ بنَ ابی طالبٍ بِقِتالِ الناکثینَ والقاسطینَ والمارقین
؛ پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام دستور داد که با سه گروه ناکثین، قاسطین و مارقین پیکار کند». (1)
طلحه و زبیر از سران ناکثین بودند، طلحه فرزند عبیداللّه از طایفه بزرگ قریش از قبیله تَیْم و از پیشگامان در اسلام بود و در جنگ‌های زیادی شرکت داشت. او از معدود کسانی بود که در جنگ احد فرار نکرد و حتی دستش در این جنگ آسیب دید پیامبر صلی الله علیه و آله در مکّه و در هجرت میان او و زبیر عقد برادری بست. او دستی گشاده داشت و عائله‌مندان بنی‌تیم را تأمین می‌کرد و قروض ایشان را می‌پرداخت تا جایی که پیامبر صلی الله علیه و آله او را طلحة الجود یا طلحة الفیّاض نامید و علی علیه السلام در یکی از خطبه‌هایش او را به عنوان سخی‌ترین مردم معرفی کرد. او به شدّت با عثمان مخالف بود و یکی از افراد مؤثّر در قتل عثمان بود. (2)
زبیر فرزند عوّام بن خویلد برادرزاده خدیجه و پسر عمه پیامبر صلی الله علیه و آله و امام

1- المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 139

2- الجمل شیخ مفید، ص 147

علی علیه السلام بود. او افتخار دو هجرت را دارد یکی هجرت به حبشه و دیگر هجرت به مدینه. او در تمام جنگ‌های پیامبر صلی الله علیه و آله شرکت کرده بود، و علاقه خاصّی به علی علیه السلام داشت و زمانی که به خانه علی علیه السلام هجوم آوردند و حضرت را به مسجد می‌بردند، زبیر با شمشیر کشیده به عُمر حمله کرد و به بنی‌هاشم گفت:
«یا مَعْشَرَ بَنی‌هاشم ایفعلُ هذا بِعليٍ وَانْتُمْ احْیاءٌ
؛ ای گروه بنی‌هاشم، شما زنده‌اید و با علی چنین رفتار می‌کنند؟».(1)
زبیر یکی از چهار نفری است که بعد از چهل شب دعوت علی علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام حاضر شد با سر تراشیده و اسلحه خود با علی علیه السلام بیعت کند.(2)
امّا با این همه سوابق درخشان مهمترین عوامل که باعث لغزش آنها شد، دنیاپرستی، جاه‌طلبی و مال‌دوستی آنها بود. که امام علیه السلام در نهج البلاغه خطبه 169 به این مطلب اشاره می‌کند:
«وَإِنَّمَا طَلَبُوا هذِهِ الدُّنْیَا حَسَداً لِمَنْ أَفَاءَهَا اللَّهُ عَلَیْهِ، فَأَرَادُوا رَدَّ الْأُمُورِ عَلَی أَدْبَارِهَا
؛ همانا آنان این دنیا را طلبیدند چون بر آن کس که خدا آن را به او ارزانی داشته حسد ورزیدند و خواستند کار را به گذشته بازگردانند».
طلحه و زبیر به امام علیه السلام گفتند: ما با تو بیعت کردیم که در رهبری با تو شریک باشیم. امام فرمود: شما با من بیعت کردید که مرا در وقت ناتوانی کمک کنید.
زبیر گمان می‌کرد که امام علیه السلام فرمانروایی عراق را به او واگذار می‌کند و طلحه می‌پنداشت که حکومت یمن از آن او خواهد بود. امّا چون روش امام علیه السلام را در تقسیم بیت‌المال دیدند و اینکه دیگران را به اداره امور استان‌ها اعزام می‌کند، مأیوس شدند و دست به شورش زدند و نتیجه این شد که طلحه به دست مروان بن حکم کشته شد و زبیر وقتی احساس شکست کرد، تصمیم به فرار به سوی

1- سفینة البحار، مادّه« زبر»

2- آن چهار نفر: سلمان، ابوذر، مقداد و زبیر بودند

مدینه گرفت و هنگام کناره‌گیری از معرکه توسط یکی از یاران احنف بن قیس به نام «عَمْرو بن جُرموز» کشته شد، به این صورت که او را تعقیب کرد و وقتی زبیر در نیمه راه برای نماز ایستاد از پشت سر به او حمله کرد و او را کشت.

آمار کشته‌ها مختلف ذکر شده که بین 25 و 14 هزار نفر است.(1)

در جنگ جمل مردم سه دسته شدند، عدّه‌ای اصحاب علی علیه السلام و در رکاب آن حضرت بودند و عدّه‌ای همراه طلحه و زبیر و عایشه بودند، و یک عدّه از مقدّس‌نماها بی‌طرف بودند افرادی مثل حسن بصری، سعد وقّاص، عبداللّه بن عُمر، محمّد بن سلمه و اسامة بن زید که در جنگ شرکت نکردند. وقتی بعضی از این افراد خدمت حضرت علی علیه السلام رسیدند فرمود چرا در جنگ شرکت نکردید؟

گفتند: ما دیدیم طلحه و زبیر از اصحاب بافضیلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و همسر رسول خدا در آن طرف قرار دارند صلاح ندیدیم که در صف مقابل آنها باشیم، امام به آنها فرمود: شما حق را با افراد نشناسید بلکه حق را از ریشه‌هایش بشناسید، افراد شاید اشتباه کنند، شما ببینید کتاب و سنّت چه می‌گویند؛ یعنی اگر نص معیار باشد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مرا تعیین کرده و اگر بر فرض هم نصی نباشد، مردم با من بیعت کردند حتّی طلحه و زبیر هم بیعت کردند چگونه می‌شود بی‌طرف باشید.

پس از جنگ جمل، علی علیه السلام در محلی عبور می‌کرد، دید حسن بصری (2) در آنجا وضو می‌گیرد، فرمود: ای حسن، درست وضو بگیر، چرا قناعت می‌کنی و وضو را پُرآب نمی‌گیری؟ حسن در پاسخ گفت: ای امیرمؤمنان تو دیروز (در جنگ جمل) مسلمانان را کشتی که گواهی به یکتایی خدا و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله

1- فروغ ولایت، ص 417

2- او یکی از زاهدان هشتگانه معروف بود که زمان علی علیه السلام تا زمان امام باقر علیه السلام را درک کرد، او فردی منحرف‌و زاهدنمای کج‌اندیش بود و 89 سال عمر کرد

می‌دادند و نماز می‌خواندند و وضوی درست می‌گرفتند. علی علیه السلام فرمود: آنچه دیدی واقع شد، امّا چرا ما را بر ضدّ دشمن یاری نکردی؟ حسن گفت: در روز اوّل جنگ، غسل کردم و خود را معطّر نمودم و اسلحه را برداشتم، ولی در شک بودم که آیا این جنگ صحیح است؟ وقتی که به محل خَریبه رسیدم شنیدم ندا دهنده‌ای گفت: ای حسن برگرد زیرا
«القاتِلُ والمقتولُ فی النّار
؛ قاتل و مقتول هر دو در آتشند»، از ترس آتش جهنّم به خانه برگشتم. در روز دوم نیز برای جنگ حرکت کردم و همین جریان پیش آمد. امام علیه السلام فرمود: راست گفتی، آیا می‌دانی آن ندا دهنده چه کسی بود؟ حسن گفت: نمی‌دانم. امام فرمود: او برادرت ابلیس بود و تو را تصدیق کرد که قاتل و مقتول از دشمن، در آتش‌هستند، حسن گفت:
اکنون فهمیدم که قوم (دشمن) به هلاکت رسیدند.(1)
امام علیه السلام به حارث هَمدانی فرمود:
«إنَّ الحقَّ لایُعرَفُ بِالرجال، اعْرِفِ الحقَّ تَعْرِفْ أَهْلَهُ
؛ حق با اشخاص شناخته نمی‌شود، خود حق را بشناس تا پیروان آن را بشناسی».(2)
خداوند در قرآن مثال جالبی برای حق و باطل می‌زند و می‌فرماید: « «... فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِى الْأَرْضِ ...»؛ سرانجام کف‌ها به بیرون پرتاب می‌شوند، ولی آنچه به مردم سود می‌رساند (/ آب یا فلزّ خالص در زمین می‌ماند».(3)
حق را خداوند تشبیه به آب زلال کرد و باطل را تشبیه به کف روی آب، چرا که حق همیشه مفید و سودمند است، همچون آب زلال که مایه حیات و زندگی است، امّا باطل بی‌فایده و بیهوده است و همچون کف است که نه هرگز کسی را

1- سفینة البحار، ج 1، ص 262

2- مجمع البیان، ج 1، ص 211

3- سوره رعد، آیه 17

سیراب می‌کند و نه درختی را می‌رویاند، باطل مانند کف رفتنی است، با آرام شدن شرایط محو می‌شود و بالانشین و پر سر و صدا ولی تو خالی و بی‌محتواست، اما حق متواضع است، کم سر و صدا و اهل عمل و پرمحتوا و سنگین است.

امام علی علیه السلام در خطبه 9 نهج البلاغه در وصف خود و دشمنان خود می‌فرماید: آنها رعد و برق نشان دادند، اما پایانش جز سستی و ناتوانی نبود، ولی ما به عکس تا کاری انجام ندهیم رعد و برق نداریم و تا نباریم سیلاب خروشان به راه نمی‌اندازیم.

حق همیشه متکی به نفس است، اما باطل از آبروی حق مدد می‌گیرد و در سایه حق حرکت می‌کند و سعی می‌کند خود را به لباس او درآورد و از حیثیت او استفاده کند.

***

حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند:
«إذا وَصَلَتْ إلَیَکُمْ أَطْرَافُ النِّعَمِ فَلا تُنَفِّرُوا أَقْصاها بِقِلَّةِ الشُّكْرِ
؛ هنگامی که نشانه‌های نعمت پروردگار آشکار شد و مقدّماتش به شما رسید، با ناسپاسی و کمی شکر دنباله آن را از خود دور نسازید». (1)
برای روشن این حدیث باید به سه نکته توجّه کنیم:
نکته اوّل: نعمت‌هایی که به سراغ انسان می‌آید می‌تواند عوامل مختلفی داشته باشد:
گاهی این نعمت‌ها پاداشی است که در مقابل اعمال خیر خود به دست می‌آورد؛ چرا که خداوند کار هیچ کس را بدون پاداش نمی‌گذارد و پاداش بیشتر این افراد را در همین دنیا می‌دهد.
و گاهی نعمت‌های خداوند یک نوع عذاب و مجازات است که در روایات ما به نعمت استدراج معروف است؛ یعنی هنگامی که شخص گناه می‌کند؛ خداوند او را تنبیه می‌کند تا بیدار شود؛ ولی اگر در مراحل بعدی بر اثر زیادی گناه به حدّی برسد که تنبیهات فایده نداشته باشد در نتیجه خداوند به او نعمت می‌دهد

1- نهج البلاغه، حکمت 13

تا غافل شود و خیال کند مستحق این نعمت‌هاست؛ در صورتی که خداوند ناگهانی او را عذاب می‌کند که این عذاب برای او خیلی دردناک است.
امام علی علیه السلام می‌فرمایند:
«یابْنَ آدَمَ إذا رَأیتَ رَبَّکَ سُبحانَهُ یُتابِعُ عَلیکَ نِعَمَهُ وأنتَ تَعْصِیْهِ فَاحْذَرْهُ؛
ای فرزند آدم، هرگاه دیدی که گناه می‌کنی و با این حال خدای سبحان نعمت‌هایش را پیاپی به تو ارزانی می‌دارد، از او برحذر باش». (1)
بعضی تشبیه می‌کنند به اینکه انسان هر چه از یک درخت بالاتر برود، وقتی سقوط کند، سقوطش دردناک‌تر خواهد بود، و گاهی خداوند این کار را با بعضی افراد به خاطر اعمالشان انجام می‌دهد.
نکته دوم: درباره کفران و شکرگذاری نعمت است که کفران نعمت باعث می‌شود نعمت از دست انسان برود و سپاسگذاری و قدردانی از نعمت موجب افزایش نعمت می‌شود.
شکر سه قسم است:
1. شکر قلبی که انسان در قلبش خود را مدیون و قدردان خدا بداند و از خدا خشنود باشد و در مقابلش خاضع.
2. شکر زبانی: که زبان حمد و ثنای خدا را بگوید و نعمت‌های خداوند را اظهار کند.
3. شکر جوارحی و عملی که از مهمترین آنهاست که اعضای انسان در مسیری قرار بگیرد که خداوند برای آن آفریده است، چشم، زبان، گوش و جوارح دیگر را در مسیر تکامل به کار بگیرد.
هیچ کس توان شکر نعمت‌های خدا را ندارد، چرا که همین توفیق شکرگذاری هم از نعمت‌های خداست که خود نیازمند شکر دیگری است.
به همین دلیل برترین شکر آدمی اظهار عجز و ناتوانی از شکر خدا در برابر

1- نهج البلاغه، حکمت 25

نعمت‌های اوست و عذر تقصیر به پیشگاه خدا بردن.
آیات و روایات درباره شکر و کفران نعمت فراوان است که نمونه‌هایی از آیات و روایات در این زمینه را ذکر می‌کنیم:
«وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِی لَشَدِيدٌ»؛ و نیز به یاد آورید هنگامی را که پروردگارتان اعلام داشت اگر شکرگزاری کنید، نعمت خود را) بر شما افزون خواهم کرد و اگر ناسپاسی کنید، مجازاتم شدید است!». (1)
«وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ حَمِيدٌ»؛ هر کس شکرگزاری کند، تنها به سود خویش شکر می‌کند. و آن کس که کفران کند، (زیانی به خدا نمی‌رساند)؛ چرا که خداوند بی‌نیاز و ستوده است».
روایات در این باب فراوان است که چند نمونه را می‌آوریم:
رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:
«اسْرَعُ الذُّنُوبِ عُقُوبةً كُفْرانُ النِّعْمَةِ
؛ گناهی که زودتر از همه گناهان عقوبتش دامان انسان را می‌گیرد کفران نعمت است». (2)
از امام علی علیه السلام روایت شده است:
«سَبَبُ زَوالِ النِّعَمِ الْكُفْرانُ
؛ آنچه باعث زوال نعمت‌ها می‌شود کفران است». (3)
امّا بعضی از نعمت‌ها هست که انسان از آن غافل است مثل نعمت فراغت، تندرستی، و امنیت. رسول خدا صلی الله علیه و آله در همین مورد فرموده‌اند:
«نِعمَتانِ مُكفورَتانِ: الأمنُ والعافِيَةُ
؛ دو نعمت است که نادیده گرفته می‌شود: امنیت و سلامت». (4)
ناسپاسی نعمت سبب زوال نعمت‌ها می‌شود، چون می‌دانیم که خداوند حکیم است؛ نه بی‌حساب چیزی به کسی می‌دهد و نه بی‌جهت چیزی را از کسی

1- سوره ابراهیم، آیه 7

2- بحارالانوار، ج 66، ص 70

3- غرر الحکم، ج 4، ص 121

4- خصال، ص 34

می‌گیرد، آنها که ناسپاسی می‌کنند با زبان حال می‌گویند ما لایق این نعمت نیستیم و حکمت خداوند ایجاب می‌کند که این نعمت را از آنها بگیرد و آنها که شکر نعمت را بجا می‌آورند در واقع می‌گویند ما لایق و شایسته‌ایم، نعمت را بر ما بیفزا، لذا در حدیثی امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:

«ما أنْعَمَ اللَّهُ علی عَبدٍ نِعمةً فشَکَرَها بِقَلْبِهِ إلّااسْتَوْجَبَ المَزِیدَ بِها قَبْلَ أنْ یَظْهَرَ شُکْرُهُ عَلی لِسَانِه؛

کسی که قلباً شکر نعمت کند پیش از آن که به زبان شکر گوید، لیاقت خود را برای افزایش نعمت ثابت کرده است». (1)

به عبارت دیگر انسان در زندگی از سه حال خارج نیست یا گرفتار مصیبتی می‌شود، یا نعمتی به او می‌رسد که از نگهداری آن بیم دارد، یا گناه و لغزشی از او سر می‌زند، که داروی هر کدام از اینها در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که می‌فرمایند:

«ثَلاثٌ لایَضُرُّ مَعَهُنَّ شَیٌ، الدُّعاءُ عِنْدَ الکَرْبِ، وَالإسْتِغْفار عِنْدَ الذَّنْبِ، وَالشّکر عِنْدَ النِّعْمَةِ

؛ سه چیز است که با وجود آن چیزی به انسان زیان نخواهد رسانید، دعا به هنگام حوادث سخت، و استغفار به هنگام گناه، و شکر به هنگام نعمت». (2) که مشکلات به وسیله دعا از بین می‌رود، و آثار گناه به وسیله استغفار پاک می‌شود، و تثبیت نعمت‌ها به وسیله شکرگذاری انجام می‌گیرد.

سؤالی که به ذهن می‌آید این است که چکار کنیم تا نعمت‌های خدادادی باقی بماند؟ جوابش در آیات و روایات آمده که خلاصه آن را می‌آوریم.

عوامل پایداری نعمت‌ها: 1. ایمان 2. پرهیزکاری 3. بذل و بخشش نعمت‌ها 4. صرفه‌جویی و قناعت.

عوامل از بین رفتن نعمت‌ها: 1. کفران نعمت 2. انفاق و نداشتن بخشش 3. به کار بردن نعمت در معصیت خداوند 4. مصرف بی‌رویه واسراف 5. عدم نیکوکاری.

1- مستدرک الوسائل، ج 2، ص 399

2- اصول کافی، ج 2، ص 94

نکته سوم: چرا شکر نعمت باعث زیادی آن و ناسپاسی باعث از بین رفتن آن می‌شود؟ جواب این سؤال از لابه‌لای بحث روشن شده که شکرگذاری نعمت نشان می‌دهد که انسان خود را لایق آن می‌داند و کفران نعمت بی‌لیاقتی انسان را نشان می‌دهد، لذا از او سلب نعمت می‌شود؛ چرا که خداوند هیچ نعمتی را که به گروهی داده تغییر نمی‌دهد، مگر آنکه آنها خودشان تغییر دهند.(1)
یکی از اصول اخلاقی در سیره پیشوایان معصوم ما که به روشنی دیده می‌شود مقام بندگی و شکرگذاری است و عباداتشان صرفا به عنوان شکرگذاری در برابر نعمت‌های خداوند بوده است که نمونه هایی از آن را ذکر می‌کنیم:
1. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن قدر برای نماز و عبادت می‌ایستاد که پاهایش ورم کرد و آن قدر نماز شب خواند که چهره‌اش زرد شد، آن قدر هنگام عبادت می‌گریست که بی‌حال می‌شد، عایشه گفت: چرا این قدر خود را به زحمت می‌افکنی در حالی که خداوند گذشته و آینده تو را بخشوده است، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:
«الا اکُونَ عَبْداً شَکُوراً
؛ آیا من بنده شکرگذار خدا نباشم».(2)
از این تعبیر حضرت استفاده می‌شود که انگیزه عبادت را شکر نعمت‌های خدا می‌دانند.
2. در فرازی از دعای امام حسین علیه السلام در روز عرفه آمده: اگر تصمیم بگیرم و تلاش کنم در تمام عصرها و روزگاران، به فرض اینکه در تمام این اعصار و روزگارها زنده باشم و زندگی کنم و خواسته باشم یکی از نعمت‌هایت را شکرگذاری نمایم، توان آن را نخواهم داشت.(3)
3. هشام بن احمد می‌گوید: من با امام موسی بن جعفر علیه السلام در اطراف مدینه

1- سوره انفال، آیه 53

2- اصول کافی، ج 2، ص 95

3- مفاتیح الجنان، اعمال ماه ذیحجّه

بودم، ناگهان دیدم امام از مرکب پیاده شده و به سجده افتاد و مدّت طولانی سجده را ادامه داد، سپس سر از سجده برداشت و سوار بر مرکب شد، عرض کردم فدایت شوم چرا سجده را انجام دادی؟ فرمود:
«انّی ذَکَرْتُ نِعْمَةً انْعَمَ اللَّهُ بِها عَلَیَّ فَاجْبَبْتُ انْ اشْکُرَ رَبّی
؛ من به یاد نعمتی افتادم که خداوند به من ارزانی فرمود، دوست داشتم شکر پروردگارم را بجا آورم».(1)
4. عبدالملک پنجمین خلیفه اموی به امام سجّاد علیه السلام عرض کرد: چرا آن همه خود را در عبادت به زحمت می‌اندازی؟ تو پاره تن پیامبر صلی الله علیه و آله و بسیار به آن حضرت نزدیک هستی و دارای کمالات عظیم می‌باشی و در این جهت نظیر نداری؟ امام علیه السلام فرمود: آنچه گفتی از توفیقات و عنایات الهی است که به من عطا فرموده است.
«فَأَیْنَ شُکرهُ عَلی ما انْعَمَ
؛ پس شکر و سپاس در برابر نعمت‌هایی که خداوند عطا فرموده است کجا رفت»؟ سپس عبادت رسول خدا صلی الله علیه و آله را توصیف نمود که آن حضرت در برابر معترضین می‌فرمود: آیا بنده سپاسگزار نباشم. آنگاه امام سجّاد علیه السلام فرمود: سوگند به خدا، اگر بر اثر عبادت، اعضایم بریده گردند و چشم‌هایم از کاسه بیرون آیند و روی سینه‌ام بیفتند، نمی‌توانم شکر یک دهم یک دهم یک دهم یک نعمت از میان همه نعمت‌هایش را که شماره‌کنندگان قادر به شمارش آنها نیستند، ادا کنم.(2)
5. رجاء بن ضحّاک فرمانده مأموران مأمون برای آوردن امام هشتم علیه السلام از مدینه به خراسان در ضمن شرح عبادت شبانه‌روزی آن حضرت می‌گوید:
«کانَ الرِّضا علیه السلام فی طَرِیقِ خُراسَانَ یُکْثِرُ باللَّیْلِ فی فِراشِهِ مِنْ تِلاوَةِ القُرآن، فإذا مَرَّ بِآیةٍ فیها ذِکْرُ جَنّةٍ أو نارٍ بکی وسَألَ اللَّهَ الجَنَّةَ وتَعَوّذَ مِن النّار؛
آن حضرت پس از نماز صبح به تعقیب نماز مشغول می‌شد تا خورشید طلوع کند، پس از طلوع

1- اصول کافی، ج 2، ص 98

2- بحارالانوار، ج 46، ص 57

خورشید، سجده شکر بجا می‌آورد و این سجده‌اش را طول می‌داد تا خورشید به بالای آسمان بیاید. شب‌ها در بستر خود بسیار قرآن تلاوت می‌کرد، به هر آیه بهشت و دوزخ می‌رسید، می‌گریست و بهشت را از درگاه خدا طلب می‌کرد و از آتش دوزخ به خدا پناه می‌برد». (1)
از مهمترین بخش شکرگذاری همان شکر عملی است، کسانی که اسراف و تبذیر در زندگی آنهاست، و یا بخل می‌ورزند و حقوق واجبه خود را ادا نمی‌کنند، یا نعمت‌های الهی را وسیله فخرفروشی بر دیگران قرار می‌دهند این افراد ناسپاسند، امّا کسانی که نعمت‌ها را در جای خود مصرف می‌کنند بندگان شاکری هستند.
از نکاتی که در زمینه شکرگذاری در روایات ما بر آن تأکید شده مسأله شکرگذاری در برابر مخلوق است. کسی که به دیگران خدمت می‌کند و نعمتی در اختیار او می‌گذارد هر چند انتظار قدردانی و تشکّر نداشته باشد، وظیفه شخصی که مشمول نعمت او شده، این است که با قلب و زبان و عمل از او قدردانی کند. لذا در حدیثی از امام رضا علیه السلام می‌خوانیم:
«مَنْ لَمْ یَشْکُرِ الْمُنْعِمَ مِنَ الْمَخْلُوقینَ لَمْ یَشْکُرِ اللَّهَ عَزَّ وَجلّ
؛ کسی که بخشنده نعمت را از میان مخلوقین شکرگذاری نکند، شکر خداوند متعال را بجا نیاورده است». (2)
چرا که مخلوق واسطه‌ای برای انتقال نعمت خدا به بندگان است و کسی که شکر مخلوق را بجا نیاورد در واقع شکر خدا را بجا نیاورده است.
رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:
«مَنْ لَمْ یَشْکُرِ النَّاسَ لَمْ یَشکُرِ اللَّهَ
؛ کسی که از انسان‌ها تشکّر نکند از خدا تشکّر نکرده است». (3)

1- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 182

2- همان مدرک، ص 24

3- آثار الصادقین، ج 9، ص 465

امام سجّاد علیه السلام فرموده است: خداوند در روز قیامت به بنده‌اش می‌فرماید:
«أَشَکَرْتَ فُلاناً؟ فیقولُ: بَلْ شَکَرْتُکَ یا ربِّ، فَیَقُولُ: لَمْ تَشْکُرْنی إِذْ لَمْ تَشْکُرْهُ
؛ آیا از فلانی تشکر کردی؟ عرض می‌کند: پروردگارا تنها از تو سپاسگزاری کردم.
خداوند می‌فرماید: چون از او تشکر نکردی، از من هم تشکّر نکردی؟» (1)
آنگاه امام سجّاد علیه السلام فرمودند:
«اشْکُرُکُمْ للَّهِ اشْکُرُکُمْ لِلنّاسِ
؛ شکرگذارترین شما نسبت به خداوند، شکرگزارترین شما نسبت به مردم است». (2)
امام رضا علیه السلام در این زمینه فرموده‌اند:
«فَمَنْ لَمْ یَشْکُر والِدَیْهِ لَمْ یَشْکُرِ اللَّهَ
؛ کسی که از پدر و مادرش تشکّر نکند، خدا را سپاسگزاری ننموده است». (3)
در حالات پیشوایان بزرگ دین فراوان دیده شده که کمترین خدمت را با بزرگ‌ترین نعمت پاسخ می‌گفتند که نمونه هایی از آن را ذکر می‌کنیم:
1. حضرت خدیجه علیها السلام که تمام اموالش را در اختیار پیامبر صلی الله علیه و آله گذاشت و حضرت آن اموال را در راه گسترش اسلام به کار برد. پیامبر صلی الله علیه و آله به پاس خدمات خدیجه علیها السلام بعد از مرگش، همیشه از او یاد می‌کرد و از خدمات او قدردانی و تشکّر می‌نمود و از خداوند برای او طلب مغفرت می‌نمود.
2. قبل از آنکه «حلیمه سعیدیه» در دوران کودکی به حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله شیر بدهد چند روزی زنی به نام «ثُوَیبه» از شیر فرزندش به نام مسروح به پیامبر شیر می‌داد. پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که هجرت فرمود و اموالی در اختیار آن حضرت قرار گرفت هیچ‌گاه محبت‌های ثویبه را فراموش نمی‌کرد و لباس و هدایایی برای او که در مکّه بود می‌فرستاد. ثویبه بعد از جنگ خیبر از دنیا رفت. او کنیز ابولهب بود و هنگامی که به ابولهب بشارت تولد پیامبر صلی الله علیه و آله را داد، او را آزاد کرد. و وقتی

1- اصول کافی، ج 2، ص 99

2- وسائل الشيعه، ج 16، ص 310

3- خصال، ص 156

ابولهب از دنیا رفت، برادرش عباس او را در خواب دید، سؤال کرد: حالت چگونه است؟ گفت: در آتشم، ولی شب‌های دوشنبه مجازاتم تخفیف می‌یابد و از میان انگشتانم آب می‌نوشم، و این به خاطر آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله دوشنبه متولد شد، و من هنگامی که بشارت تولد او را از ثویبه شنیدم و آگاه شدم که چند روزی پیامبر اسلام را شیر می‌داد او را آزاد کردم.(1)
3. در جنگ «حُنین» که در سال هشتم رخ داد، گروه زیادی از طایفه بنی‌سعد و قبیله حلیمه سعدیه به اسارت درآمدند که «شَیْما» دختر حلیمه و خواهر رضاعی رسول خدا صلی الله علیه و آله هم در بین اسرا بود. هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شیما را در میان اسیران دید به یاد محبت‌های او و مادرش در دوران شیرخوارگی خود افتاد، برخاست و عبای خود را بر زمین پهن کرد و شیما را روی آن نشاند و با مهربانی از او احوال‌پرسی کرد و فرمود: تو همان هستی که در دوران شیرخوارگی به من محبّت کردی، مادرت نیز محبّت کرد (این در حالی بود که حدود شصت سال از آن تاریخ می‌گذشت). شیما از پیامبر صلی الله علیه و آله تقاضا کرد که اسیران طایفه‌اش را آزاد سازد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من سهم خودم را می‌بخشم و در مورد سهمیّه سایر مسلمانان به تو پیشنهاد می‌کنم که بعد از نماز ظهر برخیز و در حضور مسلمانان، بخشش مرا وسیله خود قرار بده، تا آنها نیز سهمیّه خود را ببخشند. شیما همین کار را انجام داد. مسلمانان گفتند: ما نیز به پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله سهمیّه خود را بخشیدیم، تنها دو نفر سهمیّه خود را نبخشیدند و پیامبر صلی الله علیه و آله هر یک از اسیران آنها را با شش نفر اسیر دیگر عوض کرد. در نتیجه همه اسیران طایفه شیما آزاد شدند.(2)
پیامبر صلی الله علیه و آله به شیما فرمود: اگر بخواهی با کمال محبّت و احترام نزد ما بمان

1- سفینة البحار، ج 1، مادّه« ثویبه»؛ و کحل البصر، ص 54؛ و اخلاق در قرآن، ج 3، ص 96

2- اعلام الوری، ص 126 و 127

و اگر دوست داری تو را از نعمت‌ها بهره‌مند می‌سازم و به سلامتی به سوی قوم خود باز گرد؟ شیما گفت: می‌خواهم به سوی قوم خود بازگردم. پیامبر صلی الله علیه و آله یک غلام و یک کنیز به عنوان خدمتکار به او بخشید و با کمال احترام او را به سوی قومش روانه کرد.(1)

4. در یکی از سفرها امام حسن و امام حسین علیهما السلام و عبداللّٰه بن جعفر از قافله عقب ماندند و در بیابان تشنه شدند، از دور خیمه چادرنشینی را دیدند وقتی به آنجا رسیدند، پیرزن تک و تنهایی را در آن دیدند که آنها را سیراب کرد، و گوسفندی را برای آنها آماده کرد و آنها به پیرزن فرمودند اگر به مدینه آمدی به سراغ ما بیا شاید بتوانیم مقداری از محبّت تو را جبران کنیم، از قضا خشکسالی شدیدی در بیابان‌های اطراف مدینه به وجود آمد که چادرنشینان به شهر هجوم آوردند و از مردم درخواست کمک می‌کردند، روزی چشم امام حسن علیه السلام به همان پیرزن افتاد که در کوچه‌های مدینه تقاضای کمک می‌کند، حضرت پرسید آیا یادت می‌آید که من و برادر و پسرعمویم در بیابان نزد تو آمدیم و تو بهترین کمک را به ما کردی، پیرزن چیزی به خاطر نداشت، ولی امام فرمود: اگر تو به خاطر نداری، من به خاطر دارم. سپس پول و گوسفندان فراوانی به او بخشید و او را نزد برادرش امام حسین علیه السلام فرستاد، آن حضرت هم بخشش بیشتری به او کرد و سپس او را نزد عبداللّٰه بن جعفر فرستاد، او هم نعمت زیادی به آن زن داد که آن زن از ثروتمندترین افراد شد.(2)

5. در زمان علی علیه السلام پیرمردی نابینا که مسیحی بود، خدمت آن حضرت آمد و تقاضای کمک کرد. حاضران خیال کردند که نباید به او کمک کرد. امام پس از بررسی متوجّه شد که او هنگام توانمندی برای مسلمانان کار و خدمت نموده،

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 101

2- اخلاق در قرآن، ج 3، ص 94

ص: 203

فرمود: شگفتا، او تا وقتی که توان داشت از او کار کشیدید، اکنون که پیر و ناتوان شده او را به حال خود واگذارده‌اید؟ آنگاه حضرت دستور داد از بیت‌المال به او کمک کردند و حقوق ماهیانه برای او مقرّر فرمود.(1)

6.

«قال أنَسُ: کُنْتُ عِندَ الحُسَینِ علیه السلام فدخَلَتْ عَلَیهِ جَارِیَةٌ فَحَیَّتْهُ بِطَاقَةِ رَیْحانٍ، فقالَ لَها: أَنْتِ حُرَّةٌ لِوَجْهِ اللَّهِ، فقلتُ: تُحَیِّیکَ بِطاقَةِ رَیْحَانٍ لا خَطَرَ لها فَتَعْتِقُها؟ قال:

کذَا أدَّبنا اللّه، قال تعالی

«وَإِذَا حُیِّیتُمْ بِتَحِیَّةٍ فَحَیُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا»

وکانَ أحْسَنُ مِنْها عِتْقُها؛

یکی از کنیزان امام حسن علیه السلام شاخه گلی به امام حسین علیه السلام هدیه نمود.

آن حضرت همان لحظه، آن کنیز را در راه خدا آزاد کرد. انس بن مالک به آن حضرت عرض کرد؟ یک شاخه گل، آن قدر ارزش نداشت که شما به خاطر آن، کنیزی را آزاد سازی؟ امام حسین علیه السلام فرمود: خداوند ما را چنین تربیت نموده که:

«وَإِذَا حُیِّیتُمْ بِتَحِیَّةٍ فَحَیُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا ...»؛(2) هر گاه به شما تحیّت گویند، پاسخ آن را بهتر از آن بدهید یا (لا اقل) به همان گونه پاسخ گویید ...(3)

پس بهترین چیزی که من می‌توانستم در ازای محبتش برایش انجام دهم، آزادی او بود».

از خدا می‌خواهیم که ما را از شاکران نعمات خویش قرار بدهد.

1- تهذیب شیخ طوسی، ج 6، ص 292 به نقل از 25 اصل از اصول اخلاقی امامان، ص 112

2- سوره نساء، آیه 86

3- کشف الغمه، ج 2، ص 206

ص: 205

38: عاجزترین مردم

حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند:
«أَعْجَزُ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنِ اكْتِسابِ الإخوَانِ، وَأَعْجَزُ مِنْهُ مَنْ ضَيَّعَ مَنْ ظَفِرَ بِهِ مِنْهُمْ
؛ ناتوان‌ترین مردم کسی است که در دوست‌یابی ناتوان باشد، و از او ناتوان‌تر کسی است که دوستان خود را از دست بدهد». (1)
در روایات و تعبیرات اسلامی، مسلمانان نسبت به یکدیگر به عنوان برادر شناخته شده‌اند و قرآن هم این تعبیر را دارد: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ»؛ مؤمنان برادر یکدیگرند؛ پس بین دو برادر خود صلح و آشتی برقرار سازید». (2)
همچنین قرآن در مورد غیبت می‌فرماید: غیبت نکنید چون کسی که غیبت می‌کند مثل این است که گوشت برادر مرده‌اش را خورده است. این تعبیر بسیار پر معناست، معنایش این است که خداوند مسلمانان را مثل یک خانواده می‌داند و نزدیک‌ترین عواطف در کلمه برادر نهفته است. و حدیث مورد بحث هم به

1- نهج‌البلاغه، حکمت 12

2- سوره حجرات، آیه 10

این نکته اشاره دارد که از همه ناتوان‌تر کسی است که نتواند برای خودش برادری کسب کند و عاجزتر از این شخص هم کسی است که دوستانی به دست آورده اما توان نگهداری آنها را ندارد.
درباره داشتن دوست و اخوت و برادری در اسلام بسیار تأکید شده است؛ چرا که انسان در زندگی مشکلات فراوانی اعم از مادّی و معنوی دارد و دوستان صمیمی انسان را از لغزش‌ها حفظ می‌کنند و مشاور خوبی برای انسان هستند، یک عقل، زیاد خطا دارد امّا اگر عقل‌ها با هم جمع شوند خطا کم می‌شود. انسان حبّ ذات دارد و عیب‌های خود را نمی‌بیند امّا دوست خوب، عیب‌های او را می‌بیند و به او تذکّر می‌دهد و باعث کمال او می‌شود.
حس انزواطلبی کاملًا نکوهیده و ناپسند است. اساس اسلام بر اجتماع و زندگی گروهی است، چرا که همان گونه که
«الشَّاذُ مِنَ الْغَنَمِ لِلذّئْبِ
؛ خوراک گرگ، گوسفندان تک‌رو هستند»، همین‌طور
«الشّاذُ مِنَ النّاسِ لِلشَّیْطان
؛ خوراک شیطان هم انسان‌های تنها و گوشه‌گیر هستند»، زود گمراه و آلوده به انواع گناهان می‌شوند. اینکه حدیث می‌فرماید کسی که نتواند دوست پیدا کند شخص عاجزی است به خاطر این است که پیدا کردن دوست کار مشکلی است و اگر یک اصل در زندگی انسان رعایت شود می‌تواند دوستان زیادی پیدا کند و آن این است که حاضر باشد آنچه برای خود می‌خواهد برای دیگران هم بخواهد و آنچه برای خود می‌پسندد برای دیگران هم بپسندد.
امام علی علیه السلام دوست و برادر حقیقی را این چنین توصیف می‌کند:
«إنّ أخاکَ حَقّاً مَنْ غَفَرَ زَلّتک وسدّ خَلّتک وقبِلَ عُذْرَکَ وسَتَرَ عَوْرَتَکَ ونَفی وَجَلَک وحَقّق أمَلَکَ؛
برادر حقیقی تو آن است که از لغزشت درگذرد، نیازت را برآورد، پوزش تو را بپذیرد، عیبت را بپوشاند، ترس را از تو دور کند و آرزویت را برآورد». (1)

1- میزان الحکمه، ج 1، ص 54

و همچنین می‌فرمایند:
«أخوکَ الّذِی لا یَخْذِلُکَ عِنْدَ الشِّدَّةِ وَلا یَغْفَلُ عَنْکَ عِنْدَ الجَرِیرَةِ وَلا یَخْدَعُکَ حِیْنَ تَسْأَلُه؛
برادر تو آن کسی است که هنگام سختی تنهایت نگذارد و هنگام گناه از تو غافل نشود و هرگاه از او چیزی می‌پرسی فریبت ندهد». (1)
همان‌طور که قبلًا گفتیم روایات ما افراد با ایمان را متّحد و یکی به حساب می‌آورد و تشبیهات جالبی در این زمینه وارد شده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:
«الْمُؤْمِنُ لِلْمُؤمِنِ کَالبُنیانِ یُشَیِّدُ بَعضُهُ بَعضاً
؛ افراد با ایمان نسبت به یکدیگر همانند اجزای یک ساختمانند که هر جزئی از آن جزء دیگر را محکم نگاه می‌دارد». (2)
و همچنین فرموده‌اند:
«مَثَلُ المُؤمِنینَ کالنَّفْسِ الواحِدَةِ
؛ مؤمنان همچون یک روحند». (3)
و نیز از ایشان روایت شده است که:
«مَثَلُ المُؤْمِنِینَ فی تَوَادِّهِمْ وتَراحُمِهِمْ وَتَعَاطُفِهِم مَثَلُ الجَسَدِ إذا اشْتَکی مِنهُ عُضْوٌ تَداعی لَهُ سائِرُ الجَسَدِ بالسَّهَرِ والحَمَّی
مثل افراد با ایمان در دوستی و نیکی به یکدیگر همچون اعضای یک پیکر است که چون بعضی از آن رنجور شود و به درد آید اعضای دیگر را قرار و آرامش نخواهد بود. (4)
بنی آدم اعضای یک پیکرندکه در آفرینش زیکدیگرند
چو عضوی به درد آورد روزگاردگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی‌نشاید که نامت نهند آدمی

1- بحار الانوار، ج 77، ص 269.

2- تفسیر ابوالفتح رازی، ج 2، ص 450.

3- همان مدرک.

4- همان مدرک.

حدیث جالبی از رسول خدا درباره بهترین برادران وارد شده که می‌فرمایند:
«خَیْرُ اخوانِکَ مَن اعانَکَ عَلی طاعةِ اللَّهِ، وَصَدَّکَ عَن مَعاصیهِ، وأَمَرَکَ بِرِضاهُ
؛ بهترین برادر تو کسی است که در راه اطاعت خدا یاریت رساند و از نافرمانی‌های او بازت دارد و به خشنودی او فرمانت دهد». (1)
از مجموع روایات به دست می‌آید که بهترین برادر کسی است که این صفات را داشته باشد: تو را نصیحت کند، به تو کمک کند، اگر به تو نیازمند شد از تو بگذرد، دوستیش برای خدا باشد، برای انجام کارهای نیک بشتابد و تو را نیز به نیکوکاری بکشاند و به نیکی فرمانت دهد و در انجام آن کمکت کند، عیب‌هایت را به تو پیشکش کند.
در حدیثی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند:
«المُؤمِنُ مِرآةٌ لأخیهِ المُؤْمنِ، یَنْصَحُهُ إذا غابَ عنه، ویُمیطُ عنه ما یَکْرَهُ إذا شَهِدَ
؛ مؤمن آینه برادر مؤمن خویش است. در غیابش خیرخواهی او می‌کند و در حضورش، امور ناخوشایند را از او دور می‌گرداند». (2)
و در زمینه برآوردن حاجت برادر دینی، امام صادق علیه السلام فرموده است:
«مَن قَضی لأخیهِ المُؤمنِ حَاجةً قَضی اللَّهُ لَهُ یَومُ القیامةِ مائةَ ألفِ حاجةٍ
؛ هر کس یک نیاز از برادر مؤمن خود را برطرف سازد، خداوند بزرگ در روز رستاخیز صد هزار نیاز او را برآورده خواهد کرد». (3)

1- میزان الحکمه، ج 1، ص 57

2- بحارالانوار، ج 74، ص 233

3- میزان الحکمه، ج 1، ص 62

39: صدقه و أجل

حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند:
«الصَّدَقَةُ دَوَاءٌ مُنْجِحٌ، وَأَعْمالُ الْعِبادِ فِی عاجِلِهِمْ نُصْبُ أَعْیُنِهِمْ فی آجالِهِمْ
؛ صدقه و کمک به نیازمندان داروی مؤثری است.
و اعمال بندگان در این دنیا نصب العین آنها در آخرت خواهد بود». [1]
در این حدیث دو مطلب ذکر شد که بسیار با اهمیّت است.
مطلب اوّل صدقه و انفاق است. درباره صدقه و انفاق از جهات مختلفی می‌شود بحث کرد که اوّل عناوین بحث را ذکر می‌کنیم و بعد مختصری درباره هر کدام توضیح می‌دهیم:
1. فضیلت انفاق و صدقه 2. انفاق یک قانون کلّی و طبیعی 3. مفهوم وسیع انفاق 4. اثرات انفاق 5. شرایط انفاق.
1. فضیلت انفاق و صدقه
خداوند در قرآن می‌فرماید: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَکِّیهِمْ بِها»؛ از اموال آنها صدقه‌ای (بعنوان زکات) بگیر، تا بوسیله آن، آنها را پاک‌سازی

1- نهج البلاغه، حکمت 7

و پرورش دهی».(1)
رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:
«أرضُ القِیامَةِ نارٌ، ما خَلا ظِلَّ المؤمِنِ فإنَّ صَدَقَتَهُ تُظِلُّه
؛ زمین قیامت یک پارچه آتش است؛ به جز سایه مؤمن زیرا صدقه‌اش بر او سایه می‌افکند».(2)
و همان حضرت فرموده است:
«کُلُّ امرِیء فی ظِلِّ صَدَقَتِهِ حَتّی یُقْضی بَیْنَ النّاسِ؛
روز قیامت هر کسی در سایه صدقه خود است، تا آن که میان مردم داوری شود».(3)
و باز از همان حضرت روایت شده است که:
«إنّ الصَّدَقَةَ لَتُطْفِیءُ غَضَب الرَّبِّ؛
صدقه، خشم پروردگار را فرو می‌نشاند».(4)
و در جایی دیگر می‌فرمایند:
«الصَّدَقَةُ جُنَّةٌ منَ النّارِ
؛ صدقه سپری است در برابر آتش».(5)
و فرموده‌اند:
«الصَّدَقَةُ تَدْفَعُ سَبْعینَ نَوْعاً مِن أَنْواعِ الْبَلاءِ أهْوَنُها الجُذَامُ والبَرَصُ؛
صدقه، هفتاد نوع بلا را دفع می‌کند که ساده‌ترین آنها جذام و پیسی است».(6)
و از آن حضرت روایت کرده‌اند که:
«الصَّدَقَةُ تَدفَعُ مِیتَةَ السُّوءِ
؛ صدقه از مردن بد و دلخراش جلوگیری می‌کند».(7)
و همچنین می‌فرمایند:
«تَصَدَّقُوا ودَاوُوا مَرْضاکُم بالصَّدَقةِ فإنّ الصَّدَقَةَ تَدْفَعُ

1- سوره توبه، آیه 103

2- اصول کافی، ج 4، ص 3

3- میزان الحکمه، ج 5، ص 318

4- همان مدرک

5- همان مدرک

6- همان مدرک، ص 321

7- همان مدرک

عن الأعراضِ والأمْراض وهِیَ زِیادَةٌ فی أعْمارِکُمْ وحَسَناتِکُم؛
صدقه بدهید و بیماران خود را با صدقه درمان کنید، زیرا صدقه از پیشامدهای ناگوار و بیماری‌ها جلوگیری می‌کند و عمر و حسنات شما را می‌افزاید». (1)
امام صادق علیه السلام فرموده‌اند:
«إنَّ اللَّهَ تَبارَکَ وَ تَعالی یَقُول: مَا مِنْ شَیْ ءٍ إلّا وَ قَدْ وکلت مَن یَقْبضه غیری الّا الصَّدقة فَإنِّی اتلقفها بیدی تلقفاً؛
خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: هیچ چیزی نیست مگر این که کسی را مأمور گرفتن آن کرده‌ام، به جز صدقه، که آن را با دست خودم به شتاب می‌گیرم». (2)
صدقه باعث زیاد شدن روزی می‌شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله در این زمینه می‌فرمایند:
«أکثِرُوا مِنَ الصَّدَقَةِ تُرزَقُوا
؛ زیاد صدقه بدهید، تا روزی داده شوید». (3)
همچنین امام علی علیه السلام فرموده است:
«اسْتَنْزِلُو الرِّزقَ بالصَّدَقَةِ
؛ روزی را با صدقه فرود آورید». (4)
امام علی و امام صادق علیهما السلام فرموده‌اند:
«إنّی لأمْلَقُ أحْیاناً فَاتاجِرُ اللّهَ بالصَّدَقَةِ؛
هرگاه نادار و تنگدست می‌شویم به وسیله صدقه با خدا معامله می‌کنیم». (5)
2. انفاق یک قانون کلّی طبیعی است
در جهان آفرینش انفاق یک قانون عمومی است؛ آفتاب به طور دائم در حال انفاق کردن است و به ما نور و انرژی می‌دهد؛ همچنین زمین مرتب به ما مواد غذایی می‌دهد. حیوانات هم در حال انفاق به انسان‌ها هستند. در سازمان بدن هر

1- میزان الحکمه، ج 5، ص 318

2- بحارالانوار، ج 96، ص 134

3- أعلام الدین، ص 333

4- بحارالانوار، ج 78، ص 68

5- میزان الحکمه، ج 5، ص 321

موجود زنده‌ای این قانون عمومی وجود دارد، قلب انسان تنها برای خود کار نمی‌کند، بلکه از آنچه دارد به تمام سلول‌ها انفاق می‌کند، مغز و ریه و سایر دستگاه‌های بدن انسان، همه در حال انفاق هستند، و اصولاً زندگی دسته‌جمعی بدون انفاق مفهومی ندارد. لذا انسان هم باید هماهنگ با این مجموعه باشد و آنچه دارد، انفاق کند.

3. انفاق مفهوم وسیعی دارد که تنها شامل انفاق مالی نمی‌شود

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:

«کُلُّ مَعروفٍ صَدَقةٌ»(1)

هر کار نیکی به هر صورت باشد صدقه و انفاق در راه خدا محسوب می‌شود، و هر چه انسان برای حوایج زندگی خود و خانواده خود صرف می‌کند صدقه نوشته می‌شود، و آنچه را که انسان آبروی خود را با آن حفظ می‌کند صدقه محسوب می‌گردد.

باز هم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند:

«إنّ علی کُلِّ مُسْلِمٍ فی کُلِّ یَومٍ صَدَقَةً، قیل:

مَنْ یُطِیقُ ذلِکَ! قالَ صلی اللهً علیه و آله: إمَاطَتُکَ الأَذی عن الطّریقِ صَدَقَةٌ، وإرشادُکَ الرَّجُلَ إلی الطّرِیقِ صَدَقَةٌ وعِیَادَتُکَ المَرِیضَ صَدَقَةٌ وأمرُکَ بالمَعْروفِ صَدَقَةٌ نَهْیُکَ عَنِ المُنکرِ صَدَقَة وَرَدُّکَ السَّلام صَدَقَةٌ؛

بر هر مسلمانی است که هر روز صدقه بدهد، عرض شد: چه کسی توان این کار را دارد؟ فرمود: برداشتن چیزهای آسیب‌رسان از سر راه، صدقه است، نشان دادن راه به دیگری، صدقه است، عیادت از بیمار صدقه است، امر به معروف، صدقه است، نهی از منکر، صدقه است و جواب سلام را دادن، صدقه است».(2)

و همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند:

«أمْسِکْ لِسَانَکَ فإنّها صَدَقَةٌ تَصَّدَق بِها عَلی نَفْسِکَ؛

زبانت را نگهدار، زیرا این کار صدقه‌ای است که برای خود

1- تفسیر قرطبی، ج 6، ص 5389

2- بحارالانوار، ج 75، ص 50

می‌دهی».(1)

و فرموده است:

«تَرکُ الشَّرِّ صَدَقَةٌ

؛ خودداری از بدی صدقه است».(2)

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«صَدَقَةٌ یُحِبُّها اللَّهُ: إصْلاحٌ بَیْنَ النّاسِ إذا تَفَاسَدوا وتَقَارُبٌ بَیْنَهُم إذا تباعَدُوا؛ صدقه‌ای که خدا آن را دوست دارد عبارت است از:

اصلاح میان مردم، هرگاه رابطه‌شان تیره شد، و نزدیک کردن آنها به یکدیگر هرگاه از هم دور شدند».(3)

4. اثرات انفاق

انفاق عمر انسان را طولانی و رزق را زیاد می‌کند و از مرگ بد جلوگیری و دفع بلا می‌کند. خداوند برای آنها که انفاق می‌کنند عوض قرار می‌دهد؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند:

«مَنْ أَیْقَنَ بِالخُلْفِ سَخَتْ نَفْسُه بالنَّفَقَةِ

؛ کسی که یقین به عوض و جانشین داشته باشد در انفاق کردن سخاوتمند خواهد بود».(4)

5. شرایط انفاق

در آیات و روایات، شرایطی برای انفاق کردن عنوان شده است که مهمترین آنها را ذکر می‌کنیم:

اوّل آنکه از بهترین قسمت مال انتخاب شود نه از اموال کم‌ارزش؛

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَنفِقُوا مِنْ طَیِّبَاتِ مَا کَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَکُمْ مِّنَ الْأَرْضِ وَلَا تَیَمَّمُوا الْخَبِیثَ مِنْهُ تُنفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِیهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِیهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ حَمِیدٌ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید از اموال پاکیزه‌ای که به دست آورده‌اید! و از آنچه از

1- اصول کافی، ج 2، ص 114

2- بحارالانوار، ج 77، ص 160

3- اصول کافی، ج 2، ص 209

4- نور الثقلین، ج 4، ص 340

زمین برای شما خارج ساخته‌ایم (از منابع و معادن و درختان و گیاهان)، انفاق کنید، و برای انفاق، به سراغ اموال بی‌ارزش نروید در حالی که خودِ شما، (به هنگام پذیرش اموال) حاضر نیستید آنها را بپذیرید، مگر از روی اغماض و کراهت، و بدانید خداوند، بی‌نیاز و ستوده است». (1)

دوم: از اموالی که مورد نیاز شماست انفاق کنید؛ «وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ»؛ آنها دیگران را بر خود مقدم می‌دارند هر چند خودشان به شدّت نیازمند باشند». (2)

سوم: به کسانی انفاق کنید که سخت به آن نیازمندند.

چهارم: انفاق باید از اموال حلال باشد چون خداوند فقط آنها را می‌پذیرد؛ «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»؛ خداوند تنها از پرهیزکاران می‌پذیرد». (3)

در حدیثی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند:

«لا يَقْبَلُ اللَّهُ صَدَقَةً مِن غُلولٍ

؛ خداوند هیچ گاه انفاقی را که از طریق خیانت است، نمی‌پذیرد». (4)

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که شخصی خدمت حضرت عرض کرد: دو آیه در قرآن است که من هر چه به آنها عمل می‌کنم نتیجه نمی‌گیرم. امام فرمود: کدام آیه است. عرض کرد: یکی آیه «ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَكُمْ»؛ مرا بخوانید تا (دعای) شما را اجابت کنم». (5) من خدا را می‌خوانم اما دعایم مستجاب نمی‌شود.

(امام جواب داد) آیه دوم اینکه خداوند می‌فرماید: «وَمَا أَنفَقْتُمْ مِنْ شَىْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ» (6) اما من در راه خدا انفاق می‌کنم ولی چیزی که جای آن را پر کند عاید من

1- سوره بقره، آیه 267

2- سوره حشر، آیه 9

3- سوره مائده، آیه 27

4- تفسیر نمونه، ج 23، ذیل آیات 7- / 11 سوره حدید

5- سوره بقره، آیه 267

6- سوره سبأ، آیه 39

نمی‌شود. امام فرمود: آیا فکر می‌کنی خداوند از وعده خود تخلّف کرده؟ عرض کرد: نه. فرمود: پس چرا چنین است؟ عرض کرد نمی‌دانم. امام علیه السلام فرمود:

«لَوْ أنَّ أحَدَكُم اكْتَسَبَ المَالَ مِن حِلِّهِ، وَأنْفَقَهُ فى حِلِّهِ، لَمْ يُنْفِقْ دِرْهَماً إلّااخْلِفَ عَلَيهِ

؛ اگر کسی از شما مال حلالی به دست آورد و در راه حلال انفاق کند هیچ درهمی را انفاق نمی‌کند مگر اینکه خدا عوضش را به او می‌دهد». (1)

حدیثی به همین مضمون از رسول خدا وارد شده که فرموده‌اند:

«ما تَصَدّقَ أحَدُكُم بِصَدَقةٍ مِن كَسْبِ حَلالٍ- وَلَا يَقبَلُ اللَّه إلّاالطيِّبَ- إلّاأخَذَها الرّحمنُ بِيَمينِه وإن كانَتْ تَمْرَةً فتَرْبُو فى كَفِّ الرّحمنِ حتّى تكونَ أعْظَمَ مِن الجَبَلِ؛

هیچ کس از شما صدقه‌ای از درآمد حلالی نمی‌پردازد- و البتّه خداوند جز حلال قبول نمی‌کند- مگر اینکه خداوند با دست راست خود آن را می‌گیرد حتّی اگر یک دانه خرما باشد، سپس در دست خدا رشد می‌کند تا بزرگ‌تر از کوه شود». (2)

پنجم: این که انفاق نباید همراه با منّت و آزار باشد؛ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَاتُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدقات خود را با منّت و آزار باطل نسازید». (3)

ششم: انفاق اگر پنهان باشد بهتر است؛ «وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ»؛ و اگر آنها را مخفی ساخته و به نیازمندان بدهید برای شما بهتر است». (4)

امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:

«البِرُّ وَصَدَقَةُ السِّرِّ يَنْفِيانِ الفَقْرَ وَيَزِيد فى العُمْرِ ويَدْفَعانِ عَنْ سَبْعِين مِيْتَةِ سُوءٍ

؛ نیکوکاری و انفاق پنهانی فقر را برطرف ساخته، عمر را زیاد و از هفتاد گونه مرگ و میر بد جلوگیری می‌کند». (5)

1- تفسیر برهان، ج 3، ص 353

2- تفسیر نمونه، ج 8، ذیل آیات 103- / 105 سوره توبه

3- سوره بقره، آیه 264

4- سوره بقره، آیه 271

5- سفینة البحار، مادّه« صدقة»

امام علی علیه السلام فرموده است:
«وَصَدَقَةُ السِّرِّ فإنَّهَا تُكَفِّرُ الْخَطيئَةَ
؛ صدقه نهانی است که گناه را پاک می‌کند».(1)
در حدیثی امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: جلوی چشم مردم صدقه نده، تا تو را ستایش کنند. زیرا اگر چنین کنی، هر آینه پاداش خود را گرفته‌ای، بلکه اگر با دست راستت صدقه دادی دست چپت خبردار نشود؛ زیرا آن کس که به خاطر او پنهانی صدقه می‌دهی، پاداش تو را آشکارا خواهد داد.(2)
همچنین می‌فرمایند:
«إنّ صَدَقَةَ الليلِ تُطفِیءُ غَضَبَ الرَّبّ، وَتَمحُو الذَّنبَ العظيم
؛ صدقه شبانه، خشم پروردگار را فرو می‌نشاند وگناه بزرگ را پاک می‌کند».(3)
هفتم: انفاق باید همراه با اخلاص باشد؛ «يُنفِقُونَ أَمْوَ الَهُمُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ»؛ کسانی که اموال خود را برای خشنودی خداوند انفاق می‌کنند».(4)
هشتم: آنچه را که انفاق می‌کند کوچک و کم اهمیّت بشمرد؛ «وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ»؛ و منّت مگذار و عملت را بزرگ مشمار».(5)
مطلب دوم: امام می‌فرمایند: هنگامی که انسان اجلش فرا می‌رسد تمام اعمالش در مقابل چشمش مجسّم می‌شود.
در این زمینه دو بحث را که مربوط به این قسمت حدیث است به طور مختصر توضیح می‌دهیم:
1. تجسّم اعمال
انسان در واپسین لحظه عمرش وقتی که چشم برزخی او باز می‌شود آنچه که

1- نهج البلاغه، خطبه 110

2- بحارالانوار، ج 78، ص 284

3- بحارالانوار، ج 97، ص 125

4- سوره بقره، آیه 265

5- سوره مدثر، آیه 6

در طول عمرش انجام داده است مانند یک فیلم در مقابل چشمش می‌گذرد که برای مؤمنان بشارت و برای کافران و افرادی که کار بد انجام داده‌اند ندامت است؛ اما ندامتی که توانایی برای جبران آن ندارند. تا زمانی که چشم برزخی انسان باز نشده در توبه به رویش باز است، اما هنگامی که چشم برزخی او باز شد و عالم برزخ را دید، دیگر توبه فایده‌ای ندارد و پرونده‌اش بسته می‌شود. چه خوب است تا زمانی که در این دنیا هست با قطره اشکی گناهان را پاک کند، چرا که در موقع مرگ یک دریا اشک هم نمی‌تواند گناه را پاک کند.
اعمال انسان در روز قیامت به صورت‌های مناسبی مجسم می‌شود و در برابر شخص ظاهر می‌شود و از دیدن اعمال خود اگر بد باشد در وحشت و حسرت فرو می‌رود، و اگر اعمال حسنه باشد، شاد و مسرور می‌گردد.
خداوند می‌فرماید:
«وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِراً»؛ و (این در حالی است که همه) اعمال خود را حاضر می‌بینند».(1)
و در سوره زلزال آیه 7 و 8 می‌فرماید: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ* وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرّاً يَرَهُ».
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به یکی از کسانی که تقاضای موعظه کرده بود فرمودند: ناگزیر، همنشینی داری که پس از مرگ، همراه تو دفن می‌شود، ولی او زنده است و تو مرده‌ای، اگر او نیک و گرامی باشد، تو را گرامی می‌دارد و هرگاه او پست باشد تو را تسلیم حوادث می‌کند، سپس او با کسی جز تو محشور نمی‌شود و تو هم با کسی جز او به صحنه رستاخیز نمی‌آیی، از تو درباره غیر آن سؤال نمی‌شود، بنابراین، سعی کن آن را به صورت شایسته انجام دهی، زیرا اگر آن شایسته باشد، با او انس می‌گیری وگرنه از هیچ کس جز او وحشت نداری و آن «عمل» تو

1- سوره کهف، آیه 49

است.(1)
و همان حضرت می‌فرمایند:
«إنّ المُؤْمِنَ إذا خَرَج مِنْ قَبْرِهِ صُوِّرَ لَهُ عَمَلُهُ فی صُورَةٍ حَسَنَةٍ فیقولُ لَهُ: ما أنْتَ؟ فواللّهِ إنّی لأراکَ امْرِءَ الصِّدْقِ، فیقولُ لَهُ: أنا عَمَلُکَ، فیکون له نورٌ أوْ قائِدٌ إلیَ الجنّةِ، وإنّ الکافِرَ إذا خرج مِن قبرِهِ صُوِّرَ له عَمَلُه فی صُورَةٍ سَیِّئَةٍ وَبِشارَةٍ سَیِّئَةٍ فیقولُ: مَنْ أنْتَ؟ فَواللّهِ إنّی لَأراکَ امْرِءَ السَّوءِ، فیقولُ: أناَ عَمَلُک، فَیَنْطَلِقُ بِه حتّی یدخُلَ النّارَ؛
مؤمن هرگاه از قبر خود بیرون می‌آید، عملش به صورت زیبایی در برابرش مجسم می‌شود. مؤمن به او می‌گوید: تو کیستی؟ به خدا قسم که تو را شخصی خوب و درستی می‌بینم. او می‌گوید: من عمل تو هستم. پس برای او نوری می‌شود یا راهبری به سوی بهشت. و کافر چون از گورش بیرون می‌آید کردارش به صورتی زشت و بدی در برابرش مجسم می‌شود. او می‌گوید: تو کیستی؟ به خدا قسم که تو را بد شخصی می‌بینم، او می‌گوید: من عمل تو هستم. پس او را می‌برد و به آتش می‌افکند».(2)
علی علیه السلام فرموده است:
«إنّ ابنَ آدَمَ إذا کانَ فی آخِرِ یَوم مِن أیّامِ الدُّنیا وأوَّلِ یَومٍ مِن أیّامِ الآخِرَةِ مُثِّلَ لَهُ مَالُهُ وَوَلَدُهُ وَعَمَلُهُ فَیَلْتَفِتُ إلی عَمَلِه فیَقولُ: واللّهً إنّی کُنْتُ فِیکَ لَزَاهِدٌ وإنّ کُنْتَ عَلَیَّ ثَقِیلًا فَماذا عِنْدَکَ؟ فیقولُ: أنا قَرِینُکَ فی قَبْرِکَ وَیَوْمَ نَشْرِکَ حَتّی اعْرَضَ أنا وأنْتَ علی رَبِّکَ، قال: فإنْ کانَ للّهِ وَلیّاً أتاهُ أطْیَبَ النّاسِ رِیْحاً وَأحْسَنَهُم مَنْظَراً وأحْسَنَهُم رِیاشاً، فیَقولُ: أبْشِر بِرَوْحٍ وَرَیْحانٍ وَجَنَّةِ نَعیمٍ ومَقْدَمُکَ خَیْرُ مَقْدَمٍ، فَیَقولُ لَهُ: مَنْ أنْتَ؟ فیقولُ: أنَا عَمَلُکَ الصّالِحُ، إرْتَحِلْ مِنَ الدُّنیا إلیَ الجَنَّةِ؛
هنگامی که انسان در آخرین روز از ایام دنیا و اوّلین روز از ایام آخرت قرار می‌گیرد اموال و فرزندان و اعمال او در برابرش مجسم می‌شوند، او نگاهی به اعمالش می‌اندازد، می‌گوید: من نسبت به شما بی‌اعتنا بودم هر چند بر دوش

1- تفسیر نمونه، ج 2، ذیل آیه 282 سوره بقره

2- میزان الحکمه، ج 7، ص 40

من سنگین بودید، الآن چه خبری برای من دارید؟ عملش می‌گوید: من همنشین تو در قبر و روز رستاخیزت هستم تا من و تو در پیشگاه پروردگارت حضور یابیم، سپس امام علیه السلام افزود: اگر دوست خدا باشد عملش به صورت خوشبوترین انسان با زیباترین چهره و جالب‌ترین لباس ظاهر می‌شود، و می‌گوید: بشارت باد بر تو به آرامش و نعمت و بهشت پربرکت و قدمت خیر مقدم است، سؤال می‌کند تو کیستی؟ او در جوابش می‌گوید: من عمل صالح تو هستم که از دنیا همراه تو به سوی بهشت می‌روم». (1)

در نقلی آمده که شخص در حال مرگ به اموال خود می‌گوید: یک عمر زحمت کشیدم و از حلال و حرام شما را جمع کردم، الان چه کاری از شما برای من ساخته است؟ اموال در جواب می‌گویند: وقتی از دنیا رفتی به ورثه اجازه می‌دهیم که به اندازه کفن از ما بردارند. و همچنین شخص در حال مرگ به فرزندان خود می‌گوید: زحمت کشیدم شما را بزرگ کردم و الآن می‌خواهم از دنیا بروم از شما برای من چه کاری ساخته است؟ آنها می‌گویند: وقتی شما از دنیا رفتید ما شما را غسل داده کفن می‌کنیم و تا قبرستان می‌بریم.

2. مرگ

ابتدا عناوین بحث را ذکر می‌کنیم و تفصیل آن در ضمن حدیثی در موضوع «مرگ» ذیل بحث شماره 34 از صفحه 163 تا صفحه 171 گذشت.

حقیقت مرگ، علت ترس از مرگ، سکرات مرگ، لحظه دردناک مرگ، مرگ و باز شدن چشم برزخی، دیدنی‌ها هنگام مرگ، بشارت هنگام مرگ.

1- نور الثقلین، ج 5، ص 228

حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند:
«صَدْرُ الْعَاقِلِ صُنْدُوقُ سِرِّهِ، وَالْبَشاشَةُ حِبالَةُ المَوَدَّةِ، وَالاحْتِمالُ قَبْرُ الْعیب‌ها
؛ سینه شخص عاقل صندوق اسرار اوست، و خوشرویی، دام محبّت است، و تحمّل ناراحتی‌ها، قبر عیب‌ها است». (1)
بعضی‌ها تصوّر می‌کنند که برنامه‌های دینی و اسلامی فقط به درد آخرت انسان می‌خورد، در حالی که برنامه‌های دینی برای زندگی دنیا هم ضرورت دارد، یعنی زندگی دنیایی بدون دین و عقیده به خدا و مسأله تقوا امکان‌پذیر نیست، و زندگی سالم باید تحت تعلیمات انبیا علیهم السلام باشد. شاهدش همین حدیث امام علیه السلام است. امام علی علیه السلام در این حدیث سه دستور می‌دهد که برای دنیا و آخرت ما مفید است:
1. رازداری
می‌فرماید شخص عاقل سینه‌اش صندوق اسرار است.
هر فرد و جامعه دارای اسراری است که دیگران نباید از آن آگاه شوند چرا که

1- نهج البلاغه، حکمت 6

باعث لطمه خوردن و یا احیاناً نابودی آن ملّت خواهد شد. مؤمن باید در حفظ اسرارش بکوشد چون کسی را که امروز دوست می‌داری شاید فردا دشمنت بشود و زندگی تو را تیره و تار کند، علاوه بر اینکه وقتی اسرار را در اختیار دیگران گذاشتی دیگر سرّ نیست. اخبار و روایات فراوانی در خصوص اهتمام معصومین علیهم السلام به امور اطلاعاتی و اسرار داریم که در این زمینه تأکید داشتند و خود نیز به شدت آن را رعایت می‌کردند، رعایت تقیّه در زندگی امامان علیهم السلام از همین مقوله است که نوعی پنهان‌کاری و زندگی مخفیانه است برای حفظ جان و دین.

حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند:

«أنجَحُ الامورِ ما أحَاط بِهِ الکِتمانُ

؛ موفّق‌ترین کارها، کاری است که با کتمان کامل صورت گیرد». (1)

و همان حضرت فرموده‌اند:

«لا تُودِعْ سِرَّکَ إلّاعِنْدَ کلِّ ثِقَةٍ

؛ راز خود را جز به کسی که مورد اعتماد است مسپار». (2)

و همچنین فرموده است:

«سِرُّکَ مِنْ دَمِکَ فَلا یَجْرِیَنَّ مِن غَیر أوداجِکَ

؛ سرّ تو به منزله خون توست که فقط باید در رگ‌های تو جاری باشد». (3)

در حدیثی امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده‌اند:

«سِرُّکَ سُرورُک إنْ کَتَمْتَهُ، فَإنْ أذَعْتَهُ کانَ ثُبُورُک؛

سرّ تو مایه خوشحالی و سرور توست به شرط آن که آن را کتمان نمایی، و اگر آن را افشا کنی مایه هلاکت تو می‌شود». (4)

همچنین از ایشان روایت شده است که:

«سِرُّکَ أسِیرُک فإذا أفْشَیْتَهُ صِرْتَ أسِیرَهُ؛

سرّ تو اسیر توست اگر آن را افشا کنی تو اسیر او می‌شوی». (5)

1- میزان الحکمه، ج 4، ص 427

2- بحارالانوار، ج 77، ص 235

3- اخلاق در قرآن، ج 3، ص 364

4- همان مدرک

5- همان مدرک

ص: 223
در مورد افشای اسرار اولیاء اللَّه و ائمّه علیهم السلام روایات فراوانی وجود دارد که تأکید شده بر کتمان این اسرار و این اسرار ممکن است اشاره به مقامات معصومین علیهم السلام باشد که اگر دشمنان از آن آگاه شوند حمل بر غلوّ می‌کنند و آن را دستاویزی برای تکفیر شیعیان و از میان بردن آنها می‌کنند یا اشاره به اسرار آنها در مورد نشر مکتب اهل بیت علیهم السلام است که برای دشمنان اهل‌بیت علیهم السلام حساسیت‌برانگیز بود و یا اشاره به زمان قیام امام قائم (عج) است، و همان گونه که بعضی از روایات اشاره دارد، بعضی از ائمّه علیهم السلام تصمیم به قیام در برابر حکومت‌های ناسالم را داشتند، ولی چون گروهی از شیعیان ناآگاه اسرار را افشا کردند، آن قیام، عقیم شد.
یکی از شاخه‌های رازداری، حفظ اسرار نظامی و سیاسی کشور است، لذا می‌بینیم رسول خدا صلی الله علیه و آله هم خودش نسبت به این مسأله اهمیّت می‌داد و هم اصحاب و یارانش را به آن توصیه می‌کرد. و ائمّه علیهم السلام هم در این زمینه تأکید زیادی داشتند که نمونه‌هایی از آن را ذکر می‌کنیم:
1. در جنگ احد وقتی لشکر قریش در اردوگاه خود مستقر شدند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله «حباب بن منذر جموح» را مخفیانه برای کسب خبر میان آنها فرستاد و به او فرمود: چون برگشتی نزد هیچ یک از مسلمانان به من گزارش نده (پیامبر صلی الله علیه و آله احتمال می‌داد بین نیروهای خودی نیز جاسوسانی از دشمن باشند) مگر اینکه بگویی دشمن را اندک دیده‌ای، حباب برگشت، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه دیدی؟ گفت: ای رسول خدا عددشان را سه هزار تخمین زدم ممکن است اندکی کم یا بیش باشند، دویست اسب همراه دارند و حدود هفتصد نفر نیزه‌دار، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا زن‌ها را هم دیدی؟ گفت: آری زن‌هایی را دیدم که دائره و طبل داشتند.
پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: می‌خواهند قوم را تحریک کنند و کشته‌شدگان بدر را به

یادشان بیاورند. آنگاه فرمود: به من هم همین خبر رسیده، از ایشان چیزی بازگو نکن، خدا ما را کفایت می‌کند و بهترین وکیل است.
2. در بعضی از نقل‌ها آمده که عبّاس، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله که یک مسلمان واقعی و غیر متظاهر به اسلام بود، پیامبر را از نقشه جنگی قریش آگاه ساخت. عبّاس نامه‌ای به خط و امضا و مهر خود نوشت و آن را به شخصی از قبیله «بنی‌غفار» سپرد و او نامه را به پیامبر داد، ولی حضرت مضمون آن را به یاران خود نگفت.(1)
در بعضی از نقل‌ها آمده که وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داشت نیروهایش را برانداز کرد متوجّه شد که تعدادی از یهودی‌ها در لشکر هستند، آنها را بیرون کرد و فرمود: نیازی به کمک شما ندارم.
3. در جنگ خندق وقتی «نعیم بن مسعود» اسلام آورد، در ابتدا مأمور اطلاعاتی بود؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او را برای ایجاد تفرقه بین کفّار و مشرکین و یهودیان به شهر مدینه اعزام کرد و او با طرح نقشه حساب شده‌ای دو گروه متّحد را نسبت به هم بدبین کرد و باعث تفرقه بین آنها شد، این اقدام به همراه عوامل دیگر به شکست محاصره مدینه و دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله منجر شد.
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هرگاه سپاهی را برای مأموریتی اعزام می‌داشت اشخاص مطمئنی را همراه فرمانده می‌فرستاد تا اخبار و اطّلاعات را درباره مدیریّت او جمع‌آوری و ارسال کنند.
4. علی علیه السلام علاوه بر جنگ، در مورد کارگزاران حکومتی و دشمنان و مخالفان هم تجسس می‌کرد و برای کسب اطّلاع از وضع زندگی مردم نیز این کار را انجام می‌داد.
حضرت علی علیه السلام در نامه‌ای به مالک اشتر نوشت:
«وَ ابْعَثِ الْعُيُونَ مِنْ أَهْلِ

1- فروغ ابدیّت، ج 2، ص 31

الصِّدْقِ وَالْوَفَاءِ عَلَيْهِمْ، فَانَّ تَعَاهُدَک فِي السِّرِّ لِأُمُورِهِمْ حَدْوَةٌ لَهُمْ عَلَى اسْتِعْمَالِ الأَمَانَةِ وَالرِّفْقِ بِالرَّعِيَّةِ، وَ تَحَفَّظْ مِنَ الْأَعْوَانِ؛ فَانْ أَحَدٌ مِنْهُمْ بَسَطَ يَدَهُ إِلَى خِيَانَةٍ اجْتَمَعَتْ بِهَا عَلَيْهِ عِنْدَکأَخْبَارُ عُيُونِکَ اكْتَفَيْتَ بِذَلِکَ شَاهِداً، فَبَسَطْتَ عَلَيْهِ الْعُقُوبَةَ

؛ برای کارگزاران حکومتی، جاسوسان راستگو و وفادار بگمار، چون مراقبت پنهانی تو بر آنهاست که باعث امانت‌داری و مدارا و مهربانی آنها با مردم می‌شود.

مواظب اطرافیان باش و خیانت‌کاران را به مجازات برسان». (1)

حضرت به «سهیل بن حنیف» می‌فرماید:

«فَقَدْ بَلَغَنِی أَنَّ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ البَصْرَةِ دَعَاکإِلَى مَأْدُبَةٍ فَأَسْرَعْتَ إِلَيْهَا، تُسْتَطَابُ لَکَ الْأَلْوَانُ، وَ تُنْقَلُ إِلَيْکَ الجِفَانُ! وَ مَا ظَنَنْتُ أَنَّکَ تُجِيْبُ إِلَى طَعَامِ قَوْمٍ، عَائِلُهُمْ مَجْفُوٌّ؛

به من خبر رسیده که در مجلس اشراف که فقرا در آن شرکت نداشته‌اند، شرکت کردی. (2)

«فَقَدْ بَلَغَنِی أَنَّ رِجَالًا مِمَّنْ قِبَلَکَ يَتَسَلَّلُونَ إِلَى مُعَاوِيَةَ

؛ و به من خبر رسیده که مردمی که نزد تو هستند، پنهانی به معاویه می‌پیوندند». (3)

به شریح قاضی نامه‌ای نوشت که:

«بَلَغَنِي أَنَّکَ ابْتَعْتَ دَاراً بِثَمانِين دِينَاراً، وَ کَتَبْتَ لَهَا کِتَاباً، وَ أَشْهَدْتَ فِيهِ شُهُوداً؛

به من خبر رسیده که خانه‌ای را به 80 دینار خریده‌ای و سند آن را هم نوشته و بر آن شاهد گرفته‌ای». (4)

5. امام حسن علیه السلام وقتی معاویه دو جاسوس می‌فرستد، دستور دستگیری آنها را می‌دهد.

امام حسین علیه السلام هم «محمّد حنفیه» را در مدینه می‌گذارد تا جاسوس حضرت باشد.

1- نهج‌البلاغه، نامه 53

2- نهج‌البلاغه، نامه 45

3- نهج‌البلاغه، نامه 70

4- نهج‌البلاغه، نامه 3

ص: 226

2. خوشرویی

امام می‌فرماید: خوشرویی دام مودّت است، اگر می‌خواهی افراد را به خود جلب کنی، خوشرو باش؛ آن چیزی که تبلیغات را مؤثّر می‌کند، محبّت بین مردم و مبلّغ است. رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: ای خاندان عبدالمطلب شما نمی‌توانید نظر مردم را با بخشیدن مال، جلب کنید، چون مال شما محدود و افراد نامحدود هستند، بلکه آنها را با اخلاق خود جذب کنید.

پیشوایان ما نمونه بارز خوشرویی در جامعه بودند که ذکر حالات آنها درس‌های زیادی برای زندگی ما دارد.

1. در حالات علی علیه السلام آمده که آن حضرت عازم کوفه بود، یک نفر یهودی با آن حضرت همسفر شد، هنگامی که بر سر دوراهی رسیدند، مرد یهودی با کمال تعجّب دید علی علیه السلام راه کوفه را رها کرد و از راهی که او عازم بود آمد. عرض کرد:

مگر شما نفرمودید قصد کوفه را دارید، پس چرا راه کوفه را رها کردید؟ فرمود:

همسفر باید احترام همسفرش را نگه دارد و برای تکمیل آن باید هنگام جدایی مقداری همسفرش را بدرقه کند. این گونه پیامبر ما به ما دستور داده است.

یهودی با تعجّب پرسید آیا این دستور پیامبر شماست؟ فرمود: آری. یهودی گفت: لابد کسانی که از او پیروی کردند به خاطر این کارهای بزرگوارانه و اعمال انسانی اوست، من هم گواهی می‌دهم که آیین شما حق است. این سخن را گفت و مسلمان شد.(1)

2. در حدیثی آمده:

«حَضَرَت امْرأَةٌ عِنْدَ الصِّدِّیقَةِ فاطِمَةَ الزّهراءِ علیها السلام فقالت: إنَّ لِی وَالِدَةً ضَعِیفَةً وَقَد لُبِّسَ عَلَیها فی أمْرِ صَلاتِهَا شَیْءٌ وَقَدْ بَعَثَتْنِی إلَیْکِ أسْأَلُکِ. فَأَجَابت‌ها فاطِمَةُ علیها السلام عنْ ذِلکَ، فَثَنَّتْ، فأَجَابَتْ، فَثَلَّثَتْ، فأجَابَتْ، إلی أنْ عَشَّرَتْ فأجابَتْ، ثُمَّ خَجِلَتْ مِنَ الکَثْرَةِ فَقالَتْ: لَاأشُقُّ عَلَیْکِ یا ابْنَةَ رَسولِ اللَّهِ. قالتْ فاطِمَةُ:

1- سفینة البحار، مادّه« خلق»

هَاتِی وَسَلِی عِمّا بَدا لَکِ، أرَأیْتِ مَنِ اکْتُرِی یَوْماً یَصْعَدُ إلی سَطْحٍ بِحِمْلٍ ثقِیلٍ وکِرَاهُ مَاءَةُ ألْفِ دِینارٍ، یَثْقُلُ عَلَیْهِ؟ فقالت: لا. فقالت: اکْتُرِیْتُ أنا لِکُلِّ مَسْأَلَةٍ بأکْثَرَ مِن مِلْءِ مَا بَیْنَ الثَّری إلیَ العَرْشِ لُؤْلُؤاً، فأحْری أنْ لا یَثْقُلَ عَلیَّ؛

زنی خدمت فاطمه زهرا علیها السلام رسید و گفت: مادر پیر و ضعیفی دارم، و در مسائل نمازش مشکل برای او پیش آمده، مرا فرستاده است که از آن سؤال کنم، حضرت پاسخ او را بیان فرمود، ولی آن زن سؤال دیگری مطرح کرد. حضرت پاسخ داد، برای سومین بار سؤال کرد و پاسخ شنید و این کار را تا ده بار تکرار کرد، و حضرت هر بار پاسخ او را گفت، سپس آن زن گفت: دیگر به شما زحمت نمی‌دهم ای دختر رسول خدا. حضرت زهرا علیها السلام فرمود: هر چه می‌خواهی سؤال کن، آیا اگر کسی بر عهده بگیرد که بار سنگینی را از محلّ بلندی بالا ببرد و کرایه آن صد هزار دینار باشد، سنگینی بار، او را زحمت خواهد داد؟ زن عرض کرد: نه، حضرت فرمود: هر سؤالی که تو از من می‌کنی و من پاسخ می‌گویم، به اندازه فاصله میان زمین و عرش مملوّ از لؤلؤ، پاداش من خواهد بود، به طریق اولی چنین بار بر من سنگین نخواهد بود». (1)

.3

«إنّ شامِیّاً رآهُ (الإمام الحسن علیه السلام) راکِباً فَجَعَلَ یَلْعَنُهُ والحَسَنُ علیه السلام لَایَرُدُّ، فَلَمّا فَرغَ أقْبَلَ الحسنُ علیه السلام فسَلّمَ عَلَیْهِ وَضَحِکَ فقال: أیّها الشّیخُ أظُنّک غَریباً وَلَعَلّکَ شَبَّهْتَ فَلَو اسْتَعْتَبْتَنا أعْتَبْناک ولَو سَألْتَنا أعْطَیْناکَ ولَو اسْتَرْشَدْتَنا أرْشَدْنَاکَ ولَو اسْتَحْمَلْتَنا أحْمَلْنَاکَ وإنْ کُنْتَ جائِعاً أشْبَعْناکَ وإن کَنْتَ عُرْیَاناً کَسَوْناکَ وإن کُنْتَ مُحْتاجَاً أغْنَیْناکَ وإنْ کُنْتَ طَرِیداً آوَیْنَاکَ وإنّ کانَ لَکَ حاجَةٌ قَضَیْناها لَکَ، فَلَو حَرّکْتَ رَحْلَکَ إلَیْنا وکَنْتَ ضَیْفَنا إلی وَقْتِ ارْتِحالِک کانَ أعْوَدَ عَلَیکَ، لأنّ لنا مَوْضِعاً رَحْباً وَجاهاً عَرِیضاً وَمالًا کثیراً. فلمّا سَمِعَ الرَّجُلُ کَلامَهُ بَکی ثمّ قالَ: أشْهَدُ أنَّکَ خَلِیفَة اللَّهِ فی أرْضِهِ، اللَّهُ أعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَل رِسَالَتَهُ، وکُنْتَ أنْتَ وأبوکَ أبْغَضَ خَلْقِ اللَّهِ إلیَ

1- بحارالانوار، ج 2، ص 3

والآنَ أنْتَ أحَبُّ خَلْقِ اللَّهِ إلىَّ، وَحَوَّلَ رَحْلَهُ إلَيْهِ، وكانَ ضَيْفَهُ إلى أنِ ارْتَحَلَ؛
روزی یک مرد شامی امام حسن علیه السلام را در کوچه‌های مدینه دید که سوار بر مرکب است شروع به لعن و ناسزا به آن حضرت کرد، امام پاسخی به او نمی‌گفت، هنگامی که از لعن و ناسزا فراغت حاصل کرد، امام رو به او کرد و سلام فرمود و در چهره او خندید و فرمود: ای مرد محترم گمان می‌کنم که تو در این دیار غریبی و حقایق بر تو مشتبه شده است هرگاه از ما طلب عفو کنی، تو را می‌بخشم و اگر چیزی بخواهی، به تو می‌دهم، اگر راهنمایی بخواهی تو را راهنمایی می‌کنم، و اگر مرکبی از ما بخواهی در اختیارت می‌گذارم، اگر گرسنه‌ای سیرت می‌کنم، و اگر از جایی رانده شده‌ای پناهت می‌دهم، هر حاجتی داشته باشی برآورده می‌کنم. و اگر دعوت من را بپذیری و به خانه من بیایی و میهمان من بشوی، تا موقع حرکت از تو پذیرایی می‌کنم؛ من خانه بزرگی دارم و امکانات زیادی همراه با مال فراوان در اختیار دارم.
هنگامی که آن مرد این سخن محّبت‌آمیز را شنید گریه کرد و گفت: گواهی می‌دهم که تو خلیفة اللّه در زمین هستی، خدا آگاه‌تر است که نبوّت را در کدام خاندان قرار دهد. پیش از آن که این محبّت را از شما ببینم تو و پدرت مبغوض‌ترین خلق خدا در نزد من بودی، و اکنون محبوب‌ترین بندگان خدا در نظر من هستی، این را گفت و به خانه امام آمد و تا روزی که می‌خواست از آنجا برود، میهمان امام بود». (1)

4.
«وجاءَهُ (الإمام الحسين عليه السلام) رَجُلٌ مِن الأنصارِ يُريدُ أنْ يَسْأَلَهُ حَاجَةً فَقالَ عليه السلام:
يا أخا الأنصارِ صُنْ وَجْهَكَ عَنْ بَذْلِ المَسْأَلَةِ وارْفَعْ حَاجَتَكَ فى رُقْعَةٍ فإنّى آتٍ فيها مَا سَارّكَ إنْ شاءَ اللَّهُ، فَكَتَبَ: يا أبا عَبدِ اللَّهِ إنّ لِفُلانٍ علىَّ خَمْسَماءَةِ دِينارٍ وَقَدْ أَلَحَّ بى فَكلِّمْهُ يُنْظِرنى إلى مَيْسِرَةٍ، فَلمّا قرأ الحسين عليه السلام الرُّقْعَةَ دَخَلَ إلى مَنْزِلِه فأخْرَجَ صُرَّةً

1- بحارالانوار، ج 43، ص 344

فیها أَلْفُ دِینارٍ وقال علیه السلام له: أمّا خَمْسُماءَةٍ فَاقْضِ بها دَیْنَکَ وأمّا خَمْسُماءَةٍ فَاسْتَعِنْ بِها عَلی دَهْرِک وَلا تَرْفَعْ حَاجَتَکَ إلّاإلی أحَدِ ثَلاثَةٍ: إلی ذِی دِیْنٍ أو مُروءَةٍ أو حَسَبٍ فَأمّا ذُو الدِّیْنِ فَیَصُونُ دِیْنَهُ وأمّا ذو المُروءَةِ فَإنَّهُ یَسْتَحِی لِمُروءَتِه وأمّا ذو الحَسَبِ فَیَعْلَمُ أنّکَ لم تُکْرِم وَجْهَکَ أنْ تَبْذُلَهُ لَهُ فِی حاجَتِک فَهُوَ یَصونُ وَجْهَکَ أنْ یَرُدُّکَ بِغَیْرِ قَضاءِ حَاجَتِکَ؛

پیرمردی از انصار خدمت امام حسین علیه السلام آمد و حاجتی داشت.

امام فرمود: «آبروی خود را حفظ کن از اینکه بخواهی آشکارا از من تقاضا کنی، حاجتت را در کاغذی بنویس و به من ده و من کار خود را انجام می‌دهم». او نامه‌ای نوشت: «ای ابا عبداللَّه، فلان کس پانصد دینار از من طلبکار است و از من می‌طلبد از او بخواهید که به من مهلت دهد تا توانایی پیدا کنم». هنگامی که امام حسین علیه السلام نامه او را خواند داخل منزل شد، کیسه‌ای آورد که در آن هزار دینار بود (هزار مثقال طلا) فرمود: پانصد دینار را برای ادای دین به تو دادم و با پانصد دینار دیگر مشکلات زندگانیت را حل کن و هرگاه خواستی تقاضا کنی از یکی از سه کس تقاضا کن، یا فرد دین‌دار، یا صاحب شخصیت، یا بزرگ‌زاده‌ای؛ چرا که دین‌دار، دینش سبب می‌شود که آبروی تو را حفظ کند، و انسان با شخصیت به خاطر شخصیتش شرم می‌کند که حاجتت را انجام ندهد، و بزرگ‌زاده می‌داند که تو بی‌جهت از او خواهش نکرده‌ای، لذا آبروی تو را حفظ می‌کند و تقاضای تو را بی‌جواب نمی‌گذارد». (1)

5. مردی از دشمنان اهل بیت علیهم السلام نزد امام سجاد علیه السلام آمد و حضرت را ناسزا و دشنام داد، امام در جواب چیزی نفرمود، وقتی آن مرد رفت، امام به حاضران فرمود: اکنون دوست دارم با من بیایید برویم نزد آن مرد، تا جواب مرا از دشنام او بشنوید، عرض کردند ای کاش جواب او را همان اوّل می‌دادید، حضرت حرکت کرد در حالی که آیه «الْکَاظِمِینَ الْغَیْظَ وَالْعَافِینَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ» (2) را

1- اخلاق در قرآن، ج 3، ص 154. به نقل از تحف العقول، ص 178

2- سوره آل عمران، آیه 134

می‌خواند. راوی این حدیث می‌گوید: از خواندن این آیه دانستیم که امام در نظر ندارد که برخورد تندی با او کند. هنگامی که به در خانه او رسیدند، حضرت از پشت در صدا زد، فرمود: بگویید: علی بن الحسین است. هنگامی که آن مرد متوجّه شد که امام با جماعتی در خانه او آمدند، وحشت کرد و خود را برای شرّ و ناراحتی آماده کرد، هنگامی که حضرت او را دید فرمود: ای برادر تو نزد ما آمدی و چنین و چنان گفتی، هرگاه بدی‌هایی که به من نسبت دادی راست باشد از خدا می‌خواهم که مرا بیامرزد، و اگر دروغ گفتی و تهمت زدی از خدا می‌خواهم که تو را بیامرزد. آن مرد از این بزرگواری و خوش‌رفتاری شرمنده شد پیشانی امام را بوسید و گفت آنچه من گفتم در تو نیست، و من به این بدی‌ها سزاوارترم. (1)

6. مردی از اهل شام در مدینه منزلی خرید و غالباً به مجلس امام باقر علیه السلام می‌آمد و می‌گفت: اشتباه نشود من به خاطر محبّت و دوستی به منزل شما نمی‌آیم، بلکه در روی زمین، کسی از شما اهل بیت علیهم السلام نزد من مبغوض‌تر نیست، و می‌دانم دشمنی با شما اطاعت خدا و اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله است، ولی چون تو دارای فضائل و علوم مختلف همراه با فصاحت بیان هستی، از سخنانت خوشم می‌آید لذا به مجلس تو می‌آیم.

امام فرمود:

«لَنْ تَخْفی عَلَی اللَّهِ خافِیَةٌ

؛ چیزی بر خدا پنهان نیست».

مدّتی گذشت، به امام خبر دادند که مرد شامی بیمار شده، مرد شامی به بازماندگانش سفارش کرده بود، هنگامی که من مُردم نزد محمّد بن علی‌الباقر علیه السلام بروید و از او بخواهید که بر من نماز بگذارد، و به او بگویید که من چنین وصیتی کردم. صبحگاهان بود که به امام خبر دادند او از دنیا رفته و چنین وصیّتی کرده است- در حالی که امام علیه السلام در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله مشغول تعقیب نماز صبح بود-

---

1- منتهی الآمال، ج 2، ص 4

امام فرمود: عجله نکنید تا من بیایم، سرزمین شام سرزمین سرد، و حجاز، منطقه گرم است، ممکن است این شخص گرمازده شده باشد، امام دو رکعت نماز خواند و دست به دعا برداشت، و مدّتی دعا کرد. سپس برخاست و به منزل آن مرد شامی آمد و با صدای بلند آن مرد را صدا زد.
مرد شامی گفت:
«لَبّیکَ یَابنَ رَسُولِ اللَّهِ
» حضرت او را نشاند و تکیه به چیزی داد، غذای رقیقی برای او طلب کرد، و به او نوشاند، سپس فرمود: سینه و شکم او را خنک کنید آنگاه حضرت بازگشت، چیزی نگذشت که مرد شامی از بیماری خوب شد، خدمت امام آمده گفت: عرض خصوصی دارم. حضرت مجلس را خلوت کرد، مرد شامی عرض کرد: من شهادت می‌دهم که تو حجّت خدا بر خلقی، و هر کس راهی جز راه شما برود گمراه و زیان‌کار است. حضرت فرمود: مگر چه شده؟ عرض کرد: شکی ندارم که روح مرا قبض کردند و مرگ را با چشم خود دیدم ناگاه صدایی شنیدم که می‌گفت روح او را به تنش بازگردانید چون محمد بن علی علیه السلام از ما درخواست کرده است.
(1)
این موارد که ذکر کردیم گوشه‌هایی از سیره پیشوایان دین ما بود که با خوشرویی و حسن خلق حتّی دشمنان را به خودشان جذب می‌کردند و این درسی است برای همه ما که در زندگی خودمان این گونه باشیم.
در مقابل اگر انسان در زندگی بدخلق و خشن باشد باعث نفرت و انزجار دیگران از او خواهد بود و این گونه افراد در جامعه منزوی هستند و لذا در روایات ما شدیدترین تعبیرات درباره سوء خلق آمده:
رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:
«إیّاکُم وسُوءُ الْخُلْقِ فَانَّ سُوءَ الْخُلْقِ فِی النّارِ لا مُحالَةَ
؛ از بداخلاقی بپرهیزید که این عمل سرانجام در آتش است». (2)

1- منتهی الآمال، ج 2، ص 63

2- بحارالانوار، ج 68، ص 383

حضرت علی علیه السلام فرموده است:
«اشَدُّ الْمَصائِبِ سُوْءُ الخُلْقِ
؛ شدیدترین مصیبت‌ها اخلاق بد است».
و همچنین فرموده‌اند:
«لا عَیْشَ لِسَیِءِ الخُلْقِ
؛ انسان بداخلاق زندگی ندارد».(1)
3. خویشتن‌داری
امام می‌فرماید: خویشتن‌داری قبر عیب‌هاست، چون انسان ممکن است عیب‌های زیادی داشته باشد اما اگر بتواند خویشتن‌داری کند عیبش ظاهر نمی‌شود؛ مثلاً اگر حسود است باید تحمّل کند تا رسوا نشود یا کینه دارد باید تحمّل کند و اظهار نکند و الا رسوا می‌شود. و همچنین عیب‌های دیگر باطنی که دارد سعی کند در خودش داشته باشد و اظهار نکند.
از خدا می‌خواهیم که آبروی ما را در دنیا و آخرت حفظ فرماید.

1- شرح غرر، ج 6، ص 400

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
(سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازيهاي رايانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رايگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آيات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائمیه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران (0311)2333045

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : -IR90-0180-0000-0000-0621-0609 53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».
التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».
[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».
مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».